

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

عُمْدَةُ الْبَقَامَاتِ

از تصنیف منیف عمدة العرفاء الکاملین زیة العلماء الراسخین قدوة اولیاء الله
حضرت خواجه حاجی محمد فضل الله قدس الله تعالی سره حسب ارشاد
فیض بنیاد شمس المعرفة والیقین بدر الملة والذین حضرة خواجه
حاجی حافظ محمد حسن جان مد ظلهم العالی

حسب ارشاد: منبع الجود والعطاء مجمع المتقین والعلماء مزین محافل الاصفیاء
نجم العرفان الشائخ الشهيد حضرة ضیاء المشائخ محمد ابراهیم بن عمر
المجددی الفاروقی الکابلی رحمة الله علیه

قد اعنی بطبعة طبعة جدیدة بالأوفست

مکبة الحفصة



HAKIKAT KİTÂBEVİ

Darüşşefeka Cad. No: 53 P.K.: 35

34083 Fâtih-İSTANBUL

Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93

<http://www.hakikatkitabevi.com>

e-mail: info@hakikatkitabevi.com

NİSAN-2014

ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

عُمْدَةُ الْمَقَامَاتِ

از تصنیف منیف عمدة العرفاء الكاملین زبدة العلماء الراسخين قدوة اولياء الله
حضرت خواجه حاجی محمد فضل الله قدس الله تعالى سرّه حسب ارشاد
فیض بُنیاد شمس المعرفة والیقین بدر الملة والدّین حضرة خواجه
حاجی حافظ محمد حسن جان مدّ ظلّهم العالی

حسب ارشاد: منبع الجود والعطاء مجمع المتقین والعلماء مزین محافل الاصفیاء
نجم العرفان الشائخ الشهيد حضرة ضیاء المشائخ محمد ابراهیم بن عمر
المجددی الفاروقی الکابلی رحمة الله علیه

تاریخ تألیف ۱۲۳۳ و تاریخ طبع اول ۱۳۵۵ و تاریخ طبع ثانی ۱۳۹۵ هـ. ق.
وفي استانبول به اهتمام حسین حلمی ایشیق ۱۴۱۷ هـ. ق.

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



یطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول-ترکیا

میلادی

هجري شمسی

هجري قمری

۲۰۱۴

۱۳۹۲

۱۴۳۵

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها إلى لغة أخرى فله من الله الاجر الجزيل ومنا
الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم (خيركم من تعلّم القرآن وعلمه) وقال ايضا
(خذوا العلم من افواه الرجال)

ومن لم تيسّر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكر كتبنا من تأليفات عالم صالح
وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم
الارواسي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر
كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي
أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء السوء واعلم ان علماء أهل السنة هم
المحافظون الدين الإسلامي وأما علماء السوء هم جنود الشياطين^(١)

(١) لآخر في تعلّم علم ما لم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج: ١ ص: ٣٦٦، ٣٦٧
والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩ من المجلد الأوّل من المكتوبات للإمام الرباني المجدد للألف الثاني قدس سرّه)

تنبيه: إنّ كلّاً من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود
يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لخاصاماتها وكهنتها ودار النشر - الحقيقة - في
استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإحياء وازالة
الاديان جميعا فالليبي المنصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى
لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سببا في إنالة الناس كافة السعادة
الابدية وما من خدمة أجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشرية

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.

Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

عُمْدَةُ الْمَقَامَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
پیش گفتار

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير البشر وآله واصحابه الكرام
كمال مسرت داريم وخدای بزرگ لا يزال را شکر گذاريم. بما توفيق بخشيد اين
كتاب پر از حسنات را بنام عمدة المقامات اثر محمد فضل الله سرهندي فاروقی را
به مخلصان عرفان و محبان بزرگان و پيروان پاكان و نيكان تقدیم ميكنيم.

صاحب نظران آگاه اند كه از ساليان مديد باين سو نسخه های چاپي
عمدة المقامات ناياب شده بود و آن ده هزار نسخه مطبوع را در طی زمان،
خوانندگان اخلاص كيش در سراسر اين ناحیه جهان زينت كتابخانه ها و وسيله
مطالعه و مراتبه خودها ساختند چنانكه امروز هزاران شوقمند طلب قراءت
صفحات گهربار اين نامه ابرارند.

مقام واهميت اين كتاب مبارك در شناسائی تاريخ عرفان ما و روشن كردن
صفحات عمده تاريخ فرهنگ افغانستان و كشورهای مجاور آن محل يقين است. در
هر ورق و سطر آن مطلبی است كه از آن اهل علم علاقمندان تاريخ ارباب ادب
و ثقافت و جويندگان احوال مردان راه حق از آن بر خوردار شوند.

از پروردگار بی همتا جلّ و علا شأنه التماس داريم ملت خدا دوست
افغانستان را در راه دوستی حق پايدار بدارد و خدمت مخلصان را بدرگاه بی نيازى
خود مقبول كند. وهو مجيب الدعوات.

میزان ۱۳۵۵ هجرى شمسی ۱۳۹۷ هجرى قمرى

حاجى بهادرخان و محمد زكريا صاحب كتابخانه نعمانى كتابفروشى كابل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة على محمد سيد المرسلين وعلى آله وصحبه
نجوم الهداية في الدين وسلام على عباد الله الصّالحين.

در سال یکهزار وپنجاه وپنج هجری قمری «۱۰۵۵» به نظر جماعه
صاحب بصیرت عرفانی ودارای ذوقیات روحانی کتاب بنام «عمدة المقامات»
رونق آنروز مجامع علمی وثقافتی گردیده بود این اثر گرانهای علم وادب که
تذکار احوال رهنمایان بزرگ روحانی يك سلسله خاصی تصوف را که بنام
طریقه نقشبندی ویا بعبارت دلچسب برگزیده عارف ربانی مولی عبد الرحمن
الجامی الهروی رحمه الله صاحبان سلسله الذهب مینامند مشتمل بوده وادبکده های
عرفان بحیث يك وثیقه مقدس معرفت مقام ارجمند را داراست کتاب مذکور که
بعد از اتمام دیباچه از تذکار سیرت حضرت فخر کائنات خاتم النبیین علیه افضل
الصلوات افتخار یافته و سپس بر حیات حضرات خلفای راشدین واهل بیت طیبین
وبعضی اصحاب طاهرین علیهم الرضوان فی العالمین بطریق اختصار روشنی انداخته
که بیننده وخواننده را از صحت بیان وعبارت فصیح محظوظ نموده وبه تجلیه قلب
وقالب مطالعه کننده می افزاید اتقانی را که از طریق منقول عنه وارد است زیاده
بر زیاده ارباب دانش را تسکین میدهد مؤلف این مجموعه که از علم وفضیلت
تقوی وحوظ روحانی بهره علمی وعملی را دارد از قلم توانای خویش به تذکار
مشایخ نقشبندی پرداخته احوال متقدمین ومتأخرین این سلسله عالیه را از نقطه
نگاه کیفیات معاشرتی وحیات علمی واجتماعی وروحانی به بهترین اسلوب ثقافت
قرون وسطی که در آنوقت بوده در معرض بیان وتبین آورده اند بلی:

زهر يك نقطه اش چون نافه تر * شمیم وصل جانان میزند سر

تشنه گان آب زلال معرفت را سیراب واز روایح رایحه های قدسی عالم

علوی قلوب و لطایف روحانی طالبان سلوک و جذبه و صاحبان معارف سبحانی را
تکمین بخشیده و با اصباح صبیغ انوار جبروتی و ملکوتی منصب می‌نماید مؤلف
دانشمند و توانا با جدیت تمام کیفیات معارف هر یک از مشایخ را که به اصول
علم تصوف تعلق دارد از قریحه بقلم و از قلم به قرطاس سپرده عالم ربانی شیخ
محمد فضل الله مجددی قندهاری رحمه الله در این تألیف عمده و برگزیده خویش از
مقامات عشره واز سر اربعه و واردات اسمانی و شئوناتی و صفاتی واز کیفیات فنا
و بقا و عشق و توجده هر کدام از مشایخ کبار سلسله نقشبندی مجددی به اساس
مکتب وحدة الشهود و مکتب وحدة الوجود شرح و بسط عالمانه و عارفانه فرموده
اند بلی:

توانا بود هر که را نابود

ناگفته نماند که شجره طیبه تصوف که اهل آن بار آورنده تہذیبات اخلاق
بوده و حافظه کرامت آدمیت است هم در حیات اجتماع و هم در زندگانی فردی
واهل این ادبکده که معلمین اخلاق اند تمثیل آثار علیای مردمی را عقیده و علماً
عملاً و ذوقاً می‌فرمایند بزرگترین شعبه این علم حفظ نوامیس اخلاقی بوده بعقیده
من عالم انسانیت در همه حال و تمام ازمنه های گذشته و حال و آینده احتیاج به
مہذببات اخلاقی داشته هیچگاه بشر نمیتواند بدون حفظ این غریزه کرامت
زندگانی نماید صلح و اینست عمومی توده و بر قراری نوامیس حسنه اجتماعی
و فردی بشر بدین عروة الوثقی برتر وابسته است فطرت سلیم بذات خود محتاج به
اخلاق است بجا گفته شده:

آدمیست احترامی آدمی * با جز شو از مقام آدمی

دانایان راز و بار یافته گان معارف حضرت بی نیاز که از دبستان معرفت
وحیا و حالا و ذوقا علی حسب مراتبهم ہرور گردیده اند همه حرکات زیبای بشر
در عالم سکون و تہذیب ظاہری و باطنی آورده ارمغان نیکو استادان روحانی است.

بشر گذشته و امروز و فردا مرهون احسان همین طبقه روحانی و عرفانی بوده. پر واضح است که ذکر شان سبب هدایت بنی نوع هم در حیات معاد و هم در حیات معاش میباشد:

خویش را صافی کن از اوصاف خویش * تا به بینی ذات پاك صاف خویش

بینی اندر دل علوم انبیاء * پیر کتاب و پیر مفید و اوستا

دین مبین اسلام در همه جنبه های آدمیت پهلوی تقوی و تهذیب را لازم میداند و اصول اساسی تصوف در اسلام همان است که از کلتور اسلام و باطن مقدس پیغمبر اسلام علیه افضل السّلام گرفته شده که مراد از آن حقایق علوم تزلیلی است مقصد از تصوف تهذیب نفس و تصفیه آن از کدورات و ظلمات و تخلیه از رزائل و صفات ناپسند و تجلیه آن باوصاف جمیله و کمالات معنویه است پس پیروی از این مکتب روحانی از ضروریات فطرت آمده.

تانگیری راضی صاحب دلی از کید گردون * خاطرات درین سرای شش جهت ایمن نگرده
صاحب کتاب عمده المقامات شیخ محمد فضل الله مجددی قندهاری چنانچه از جنبه علمی بر حالات مشایخ عظام نقشبندی روشنی انداخته و از پهلوی کیفیات زیست با همی این برگزیدگان ربانی بحث خوب و مبسوط و سزاوار تمجید نموده که خواننده میتواند از حیات آنها و مسکن ایشان و مدفن این ذوات قدسی و آثار گرانبهای عرفانی شان و خدمات علیای آنها در حصه پیشرفت کلتور اسلامی واقف گردد. این کتاب که در سال ۱۳۵۵ هجری و قمری بتوجه و همت روحانی صاحب فضیلت و دارای معرفت حضرت محمد حسن جان مجددی رحمه الله المتوفی سنة ۱۳۴۹ بطبع رسیده بود و اهل ذوق و علم و حال با عشق زاید الوصف که نماینده غرایز حسنه خاصان علم و عرفان است از هر گوشه و کنار ساحه عرفان با ولوله و ذوق و محبت تامه این درجه علمی را بدست آورده بودند بار دیگر ضرورت طبع آن محسوس گردیده لهذا دوستدار علم و محب اصحاب تقوی

و معرفت حاجی بهادرخان و فرزندش محمد زکریا مالکان دار الکتب نعمانی دفعه
ثانی بطبع عمده المقامات همت گماشتند جزاها الله سبحانه خیر الجزاء امید است
که در طباعت ثانوی توجه تامه بکار برند تا صحت املائی آن بطوریکه شایان
اصول تحریر است مرتب گردد و از بارگاه خداوند توانا جلّ سلطانه برای ناشر این
تذکار عمده روحانی پاداش نیک میخواهم:

نیست در جنت ارباب حقیقت جز حق* جنت اهل حقیقت به حقیقت اینست

والسلام علی من اتبع الهدی

محمد ابراهیم مجددی ابن عمر عفی الله عنه

خانقاه مجددی کابل

در سنه ۱۴۱۰ بکابل شهید میشد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على من هو رحمة للعالمين وعلى آله واوليائه اجمعين.

زلاف حمد و نعمت اولی است برخاک ادب خفتن

سجودی میتوان کردن درودی میتوان گفتن

بر ضمیر منیر ناظرین با تمکین واضح و لائح باد که کتابیکه درین وقت از
انوار فیض آثار آن دیده و دل روشن و همرنگ گلشن دارید کتابیست عزیز الوجود
که مانند گنجینه گران بابه تا این دلا از گوشه استتار بر منصه اظهار و شهود
نرسیده بود و غنچه ناشگفته ازهار استراش رائحه بخش بوستان جهان نگریده
تشنه کان ما جرعه جان فرای آب حیوانش در بادیه طلب خشک لب میبودند
و شیفته گان جمال پری تمثالش پیوسته در انتظار روغنائی مصحف چهره دلربایش
بیقرار میگشتند. فالحمد والمنة که جناب حضرت قبله مدّ ظلهم العالی توجه عالی
باینطرف گماشتند و مؤنت مصارف کثیره طبع و کتابت بزد سه عالیه خویش

برداشتند. و فرمان واجب الاذعان بانصرام این امر مهمم بالشان در داند پس بتوفیق الهی عز اسمہ راقم آثم در اهتمام وتصحیح آغاز نمود و تا اینکه شاهد مقصود رخ نمود کمر همت که بر میان جان بسته بود نکشود. افسوس اینکه از ترک از تحریف وتصحیف کاتبان آنچنان گردی از اغلاط برخاسته بود. ویرا آئینه مجلای عبارت کتاب نشسته که بی وقت نظر جاده پیما این راه دشوار گذار گشته بود و گل چینی این گلزار همیشه بهار از هجوم خارهای بیشمار هیچ گل چینی نمیتوانست کرد و از میانی رنگین تا معانی دلنشین پی نمیتوانست برد. پس بکوشش بلیغ هفت عدد نسخه های قلمی که جاهای متعدده معلوم داشتم جمع نمودم و بمقاله وتصحیح پرداختم و حتی الوسع در این امر خطیر تقصیر نورزیدم و حواله کاتب نمودم اما چه قدر تأسف خوردم چون دیدم که او باز از بجهالت خویش اغلاط بیش از بیش کرده و بنوک پیکان قلم دهلی اهل نظر را ریش نموده. ناظرین عالی وقار عیارمایه علم و اعتبارش ازین دریابند که در خاتمه جائیکه نام خود نوشته بود وقت تصحیح دوم کتاب عزیز راقم آثم طرا بران لفظ «سراسر بی تمیز» افزود. لطف اینکه آنرا از منشای فطرت خویش ثبت فرمود و از بعضی تصحیحات ضروریہ اغماض نمود چنانچه عنوانهای که بالای صفحات مستتراداست هم طبع زاد است که در بسا مواضع تعلق بمضمون کتاب ندارند ناظرین آنرا لغو پندارند و از فهرست وصحتنامه شامله مضمون مطلوب بر آرند وتصحیح کتاب کنند ممکن است که بعد زین نیز اغلاط مانده باشند اما از آشوب چشم با رسوم دیده نتوانستم چون بلاهور رسیدم کتاب را مطبوع یافتم این تلخ نوائی اگر چه ناموزون است آیا چه توان کرد که دل از دست تطاول شان پر خونست بهر حال ع:

من بعجز وقصور معترفم

از صاحبِ دلان پاك نفس مأمول آنکه خدمتم را بدیده قبول خواهند دید و خط نسخ بر خردهایم خواهند کشید از انفاس قدسیه ایشان همت میخواهم که

دیده ام از بصارت و دل حسرت دیده ام از بصیرت منور باشد. و دامن مرا از گل‌های نامتناهی افضال الهی پر، انه مجیب قدیر و بالاجابة جدیر.

دیگر اینکه احوال فرخنده مآل حضرت مصنف قدس سره الاقدس و رفعت مرتبت شان چه در علوم ظاهریه و چه در کمالات و مقامات باطنیه خود از تصنیف لطیف شان عیان است، چه حاجت به بیان است. بالجملة آنکه مرجع علمای زمان و ملاذ اولیاء دوران بودند و بفضل و کمال بیمثال خویش گوی سبقت ربودند و به تذکار فیض آثار خویش نام بزرگان روشن فرمودند بلی ع:

شود ز آب گهر نام ابر نیسان سبز

پس اندازه علو شان و سمو مکان حضرت ایشان خود محول بطبع سلیم و نظر مستقیم ناظرین است اما نبذی از سوانح حیات زیاده للبصيرة از انساب الانجاب حضرت قبله مدّ ظلهم العالی منقول است و بعضی از عزلیات عالیات که از جایهای مختلفه موصول گشته تحفظاً عن الاضاعة ایراد میرود که این جواهر یارها از دست برد زمانه بریاد نرود. والسلام خیر ختام محمد هاشم مجددی کان الله له مؤرخه یازدهم رمضان المعظم سنة ۱۳۵۵ هـ. لاهور

مخفی نماند که از جمله فرزندان حضرت غلام نبی قدس سره این دو برادر عینی یعنی حضرت محمد فضل الله و حضرت محمد ضیاء الحق امتیاز کلی داشتند سبب امتیاز حقیقه بمضمون کریمه (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ * الحديد: ۲۱) است و بظاهر فرزندی حضرت بی بی صاحبه کلان قدس سرها که بنت اخت حضرت قیوم جهان قدس سره و دختر حضرت سید عطاء الله شاه بخاری است میباشد و حضرت بی بی صاحبه خلیفه اعظم و جانشین اکرم حضرت قیوم جهان بودند بسا بشارات عالیات از زیان حق ترجمان حضرت قیوم جهان در حق حضرت بی بی صاحبه وارد شده است در عمده مذکور است و سفر آخرین حجاز نیز حضرت بی بی صاحبه بمعه هر دو فرزندان خود هم‌رکاب قیوم جهان و سر براه

قافله بودند چنانچه حضرت جد امجد قدس سره در عمدة المقامات احوال کشف و کرامات و نقل اجازت نامه ارشاد که حضرت قیوم جهان بی بی صاحبه را داده اند و احوال سفر حرمین الشریفین و رجوع بمزار پر انوار حضرت صفدر کرار رضی تعالی الله عنه بامر حضرت سید الابرار صلی الله علیه و سلم و انتقال حضرت بی بی صاحبه در مزار شریف واقع ملک بلخ به تفصیل نوشته است الحاصل بعد رحلت حضرت بی بی صاحبه هردو برادر رجوع بوطن افغانستان کردند حضرت شاه ضیاء الحق قدس سره در حدود کابل سکونت اختیار نمودند و حضرت ایشان صاحب ترجمه مسند نشین حضرت والد ماجد خود گردیدند تولد حضرت ایشان در قندهار سنة ۱۱۸۴ واقع شده بعد حصول علوم ظاهری برای اخذ نسبت بامر والد خود رجوع بحضرت قیوم جهان کردند تا حیات اوشان سفرا و حضرا در حضور مرشد خود ماندند و از حضرت ایشان اجازت نامه ارشاد که عطا شده است نقل آن در عمده مسطور است کتاب عمدة المقامات تصنیف حضرت ایشان است در سفرهای حرمین الشریفین گذرشان بر بلاد شد و پوچستان و افتاد و خلق الله کثیر از انقاس مبارک ایشان فیضیاب شده اند که تا الیوم احفاد خلفاء ایشان در این بلاد بیرون از احصاء است حضرت ایشان در علوم ظاهر فرید دهر و وحید عصر بودند گاهی که توجه بنظمی میفرمودند در غایت عذوبت ادا میفرمودند آخر بعمر پنجاه و چهار سالگی تقریباً در حدود سنة ۱۲۳۸ هـ. هزار و دوصد و سی و هشت هم در قندهار رحلت فرمودند و در جنب والد مکرم خود آسودند رحمه الله تعالی رحمة واسعة انتهى.

رَبِّ يَسِّرْ وَلَا تَعَسِّرْ وَتَمِّمْ بِالْخَيْرِ

وبه

نستعين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أحمد الله العليّ العظيم واصلّي واسلّم على رسوله النبي الكريم وعلى آله ذوي الفضائل الجسيم وخيار صحبه بالتخصيص وبواقبهم بالتعميم عمده فصاحت عندليب زبان وزبده بلاغت طوطى بيان سپاس وستائش خالقى است كه خلقت انسان را بخلعت خلافت (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً * البقرة: ۳۰) كسوت امتياز پوشانیده از سائر مخلوقات بشرافت بشارت (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * التين: ۴) بسابقه مواهب وعنايات ممتاز گردانید فرد:

گر بر تن من زبان شود هر موئی * يك شكر تو از هزار نتوانم كرد
جلوه شاهد قصب قلم وحليه عروس كلك رقم نعت سيد الاولين
والآخرين وقائل (كنت نبيا وآدم بين الماء والطين) است كه باعث خلقت اطباق
افلاك او وعلت غائی اظهار ربوبيت پاك وى است رباعي:

بصورت تو نگار وگرشنیده نشد * بقامت تو درین باغ سرو دیده نشد
ز كلك صنعت حق يا محمد عربی * مثال ذات شریف تو آفریده نشد
صلوات الله تعالى وتسليماته عليه وعلى آله الطيبين وعترته الطاهرين وخلفائه
الراشدين واصحابه اجمعين. قطعه:

ابوبكر است چون عرش معظم * عمر باوست كرسى است همدم
نباشد كلك عثمان از قلم كم * علي بر نسخه لوح هست اعلم
بين كاین چار تن هستند با هم * بيك جسم او بيك روح وبيكدم

أَمَّا بَعْدُ میگوید اضعف عباد الله القوى محمد الملقب بفضل الله السرهندي الفاروقي ابن العارف الولي شاه غلام نبي غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه كه اين مختصر است نافع ومنتخب است جامع در بيان احوال و آثار كبار واقوال واطوار اولو الايادی والابصار كه آن اكابر دين و جلساء مسند يقين بحدت بصيرت بل بسابقه موهبت وجود بشریت خودهارا باخته بواجب الوجود تعالى وتقّس در ساخته از اتّصاف خود منسلخ شده باخلاق واجبي جلّ وعلا متخلق گردیده اند واز ولادت ثانیه مولود وبانوار قدم مشهود شده اند كريمة (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ * الأنعام: ۱۲۲) مشعر از آنها است لهذا از اوج علي تزييل شده بحضيض ادني رجوع قهقري نموده اند وبجهان جهان گم گشتگان بوادی هو او سرگردنان تيه اغوا سائق سبيل تحقيق وسابق جاده توفيق شده اند. بيت:

ازانكه در عالم چو رشد و تربيت * نيست ممكن غير جذب جنسيت

لاجرم بوجود موهوب حقاني تحقيق يافته واسطه وصول خلافت گرديده اند ودر اين جزو زمان چون كيسه ايام از اين جواهر نفيسه خالي وعاری مگر خال خالي وآن هم در قباب حضرت عزّت مشواری لهذا متعطشان زلال وصال ومتعلّقان سلسله اتصال تسكين خاطر بذكر اين اكابر می جويند وبالوف تأسف میگویند مثنوی:

چونكه گل رفت وگلستان شد خراب * بُوي گل را از كه جوئی از گلاب

ازان جمله كاتب اين اوراق چونكه از صحبت كثير البركت حضرت قيوم جهان قطب دائره زمین وزمان مجدد مائة ثالث عشر سمی ابوالبشر عليه الصلوات والتسليمات ابيات مؤلفه:

آنكه مسجود ملائك بشده همنامش * نتوانم ز ادب تا بلب آرم نامش

وانكه كحل بصر اهل صفا گرديده * از سر عزّو شرف خاك ره اقدامش

عالمی را زخار ابدی داد نجات * جرعه ساغر دریای ظهور آشامش

خلعت قطيبت و غوثيت وقيومي * از كمال كرم ايزد بنمو وانعامش

فضل چون حاصل جان اسم شریفش دارد * تا نیارد بزبان نیست بدل آرامش
 شده آدم صفی الله چو نامِ نامیش * گشته عالم همه مملو زفیوض عامش
 منکر او شود از درگه یزدان محروم * همچو ابلیس که شد از سبب هم نامش
 شعر: لا يدرك الواصف المطري خصائصه * وان يك سابقا في كل ما وصفا
 بقضیه ارتحال آن قبله ارباب کمال مهجور گردیده تسلی ده خاطر حزین
 جز این ندید که ظلمت لیالی فراق را بیاد ایام وصال بمشعلی از بیان احوال او
 مشتعل و بمشغلی از ذکر کمال او مشغول سازد ابیات مخوره:

یاد آن صحبت که بودم از ادب * در جنابش مهر خاموشی بلب
 محو گشته از خود و پندار خود * مست از جام وصال یار خود
 گر چه بودم در حضورش بسته چشم * لیک سر تا پا تمامی گشته چشم
 ملتصق گر چه زبانی بُد بکام * لیک از اذکار دل بُد در کلام
 بی خبر از نیک و زشت روزگار * بی اثر از گردش لیل و نهار
 بی خبر از هجرتش بس ماه و سال * می خرامیدم به بستان وصال
 وای زین دم که ازان عالیجناب * دور ماندم با دل و جان خراب
 در تگ دو هر طرف بی پاؤ سر * بی دلیل اندر طریق پر خطر
 راه ناپیداؤ منزل نه عیان * اسپ ناهموار بگسسته عنان
 فرصتم بس تنگ دل پر اضطراب * و آنچه رفت از کف نمی یابم بخواب
 دم بدم با خود خیالی میکنم * بیخود از خود صد سؤالی میکنم
 روز و شب مفتون فکر او شدم * لا جرم مشغول ذکر او شدم
 فضل زین پیچیده در این گفتگو * تا بروز آرد شبی زین جستجو
 متصل آن واقعه مسوده چند بر روی کار آورد فاما بحکم کل امر مرهون
 باوقاتها در بیاض نیامد و معوق ماند در این ایام باز آن داعیه تازه شد و چنان بخاطر
 ریخت که اگر از احوال متقدمین و متأخرین این سلسله علیه مرتب رساله جمع

نثائی چه احوال این اکابر مسلسل من اوّله الى آخره در يك جا مذکور نه گردید
بل در کتب متعدّده متفرّقست هر آئینه کثیر المنفعت وزائد البرکت خواهد بود
ورونق دیگر خواهد افزود مصرعه:

فالدّرّ یزداد حسنا وهو منتظم

هر چند در خود شائستگی و لیاقت این امر غمیافت معتصما بحبل الله رشته
امید قوی کرده شروعی در جمع آوری آنها نمود فرد:

قبولش گر بیاید در افادت * هم استعداد بخشد هم سعادت

ربّ یسرّ ولا تعسرّ

واین مجموعه را عمده المقامات نامید و مشتمل بر منتخبات سبعة سوای
مقدمه و خاتمه هفت منتخب ترتیب داده و هر منتخبی به چند تذکره مذکور شد
و مقدمه را در سیر نبی علیه وآله الصّلاة والسلام و ذکر آل و اصحاب او و کیفیت
اتصال طریقۀ علیه حضرات نقشبندیه بجناب قدس او مع التحقیقات اللائقة بها
مقرر ساخت و خاتمه را در جمع قصائد متفرقه حضرت مرشدی قیوم جهان قدس
سرّه مخصوص گردانید. ملتمس از قاریان و سامعان آنکه چون وقت عزیز ایشان از
مطالعه این اوراق خوش گردد. جامع را بدعای خیر خاتمت و حسن عاقبت یاد
آور باشند فرد:

ای آنکه بساحلی و دلشاد * میکن ز غریق وز عمش یاد

و آنچه از احوال و اقوال این اکابر که در بند رقم و قید قلم آمده همه را
باذعان و قبول پیش آیند و بردّ و انکار وقت خود را ملول نمایند و هر آنچه از وقت
لفظ و علوّ معنی مستبعد نماید علم آنرا مفوّض بر قائل آن دارند چه این اکابر در
اظهار این معاملات در میان نه اند مصرعه:

زبان زما بود گوینده او

زبان اینها حکم شجره موسی علی نبینا وعلیه الصّلوات والتّسلیمات گرفته

دوست حق پرست ایشان نشان از ید بیضا داده مشنوی:

از تست طلسم این خزانہ * من هیچ نہ ام درین میانه

معنی تو دهی چنین شگرفم * من جلد کتاب صوت و حرفم

انتخاب این رساله را از کتب معتبره مثل نفحات ورشحات وزبدة المقامات و حضرات القدس و نسومات الانس و برکات معصومی و معدن الجواهر و اشجار الخلد و اثمار الاشجار و مخزن الانوار صفی احمدی فی کشف الاسرار المجددی نموده شد و فهرست منتخبات و تذکرات آنرا بدین تفصیل مفصل گردانید.

منتخب اول از منتخبات سبعة مشتمل بر پانزده تذکره:

تذکره اولی از منتخب اول در ذکر حضرت سلطان العارفين بايزيد بۇسطامی قدس سرّه العزیز.

تذکره ثانیه از منتخب اول در ذکر حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی قدس سرّه العزیز.

تذکره ثالثه از منتخب اول در ذکر شیخ ابوعلی فارمدی قدس الله سره.

تذکره رابعه از منتخب اول در ذکر خواجه یوسف همدانی قدس الله سره.

تذکره خامسه از منتخب اول در ذکر خواجه عبدالحق غجدوانی قدس الله سره.

تذکره سادسه از منتخب اول در ذکر خواجه عارف ریوگری خواجه

محمود انجیر فغنوی و خواجه علی رامیتی قدس الله اسرارهم.

تذکره سابعه از منتخب اول در ذکر خواجه بابا محمد سماسی قدس الله سره.

تذکره ثامنیه از منتخب اول در ذکر حضرت سید امیر کلال قدس الله سره.

تذکره تاسعه از منتخب اول در ذکر حضرت خواجه خواجهگان بهاء الدین

بلاگردان قدس الله سره.

تذکره عاشره از منتخب اول در ذکر خواجه علاء الدین عطار قدس الله سره.

تذکره احدی عشر از منتخب اول در ذکر خواجه محمد پارسا قدس الله سره.

تذکره اثنی عشر از منتخب اول در ذکر مولانا یعقوب چرخى قدس الله سره.
تذکره ثالث عشر از منتخب اول در ذکر خواجه عبيدالله احرار قدس الله سره.
تذکره رابع عشر از منتخب اول در ذکر مولانا زاهد وحشى قدس سره
ومولانا درویش قدس سره وخواجه امکنه قدس سره.

تذکره خامس عشره از منتخب اول در ذکر حضرت خواجه بیرنگ محمد
الباقى رضى الله تعالى عنهم.

منتخب ثانی از انتخابات سبعة منقسم بر سیزده تذکره در احوال حضرت
مجدد الف ثانى و ذکر اجداد ونسب ایشان قدس الله تعالى اسرارهم:

تذکره اولی از منتخب ثانى در ذکر نسب حضرت مجدد الف ثانى رضى الله عنه.
تذکره ثانیه در ذکر سلطان شهاب الدین علي ملقب بفرخشاہ کابلی و ذکر
حضرت امام رفیع الدین قدس سرهما.

تذکره ثالثه از منتخب ثانى در ذکر حضرت مخدوم عبد الاحد با ذکر شیوخ
ایشان قدس الله اسرارهم.

تذکره رابعه از منتخب ثانى در ذکر ولادت صوری حضرت مجدد الف ثانى
قدس سره العزیز.

تذکره خامسه از منتخب ثانى در ذکر شدن بدیرستان وتعلیم تعلم حضرت
مجدد الف ثانى قدس الله سره.

تذکره سادسه از منتخب ثانى در ذکر توجه ایشان به کشف باطنی از والد
خود قدس سره.

تذکره سابعه از منتخب ثانى در ذکر بعضی احوال حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر الجیلانى قدس الله سره.

تذکره ثامنه از منتخب ثانى در ذکر دریافت حضرت مجدد الف ثانى صحبت
حضرت خواجه بیرنگ را قدس سرهما.

تذکره ناسعه از منتخب ثانی در ذکر تجدد و غیره خصوصیات حضرت
مجدد الف ثانی قدس سرّه.

تذکره عاشره از منتخب ثانی در ذکر عبادات یومی و لیلی حضرت مجدّد
الف ثانی قدس سرّه.

تذکره حادی عشر از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم و معارف و تصرف
و خوارق حضرت مجدّد الف ثانی قدس سرّه العزیز.

تذکره اثنی عشر از منتخب ثانی در رحلت جناب حضرت مجدّد الف ثانی
قدس سرّه العزیز.

تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر اسامی خلفاء حضرت مجدّد الف
ثانی قدس سرّه و رضی الله عنهم اجمعین.

منتخب ثالث از منتخبات سبعة متضمن بر شش تذکره در ذکر فرزندان
حضرت مجدّد الف ثانی و اولاد و احفاد ایشانان قدس الله تعالی اسرارهم.

تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر حضرت شیخ محمد صادق قدس سرّه.

تذکره ثانی از منتخب ثالث در ذکر حضرت خازن الرّحمة خواجه محمّد
سعید قدس سرّه.

تذکره ثالث از منتخب ثالث در ذکر فرزندان خواجه محمد سعید قدس سرّه.

تذکره رابعه از منتخب ثالث در ذکر حضرت عروة الوثقی خواجه محمد
معصوم بطریق ایجاز.

تذکره خامسه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان باقی حضرت مجدّد الف
ثانی قدس سرّه.

تذکره سادسه از منتخب ثالث در ذکر حضرت وحدت ولد شیخ محمد
سعید قدس سرّه.

منتخب رابعه از منتخبات سبعة منطبق بر شش تذکره در ذکر حضرت

عروة الوثقی خواجہ محمد معصوم قدس سرہ بطریق تفصیل.

تذکرہ اولی از منتخب رابعہ در ذکر ولادت حضرت عروة الوثقی قدس سرہ تا رسیدن ایشان بدرجات کمال و اکمال.

تذکرہ ثانیہ از منتخب رابع در ذکر ایراد بعضی عرایض ایشان بوالد بزرگوار خود قدس سرہ.

تذکرہ ثالثہ از منتخب رابع در ذکر بعضی معارف خاصہ حضرت عروة الوثقی قدس سرہ.

تذکرہ رابعہ از منتخب رابع در ذکر تصرفات و خرق عادات حضرت عروة الوثقی قدس سرہ.

تذکرہ خامسہ از منتخب رابع در ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی قدس سرہ.
تذکرہ سادسہ از منتخب رابع در ذکر أسامی خلفای حضرت عروة الوثقی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین.

منتخب خامس از منتخبات سبعہ متحمل بر ده تذکرہ در احوال حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان قدس سرہ.

تذکرہ رابعہ از منتخب خامس در ذکر وفات حضرت قیوم الزمان با ذکر اسماء خلفای ایشان.

تذکرہ خامسہ از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اسماعیل و باقی فرزندان حضرت قیوم الزمان قدس سرہ العزیز.

تذکرہ سادسہ از منتخب خامس در ذکر حجۃ اللہ محمد نقشبند قدس سرہ العزیز.
تذکرہ سابعہ از منتخب خامس در ذکر حضرت مروّج الشریعة محمد عبید اللہ قدس سرہ.

تذکرہ ثامنہ از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اشرف قدس سرہ.
تذکرہ ناسعہ از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد سیف الدین

قدّس سرّه.

تذکره عاشره از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد صدیق قدّس سرّه رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

منتخب سادس از منتخبات سبعة مشتمل بر هفت تذکره در احوال حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم قدس الله تعالی سرّه و قدوة الاولیاء شاه غلام محمد و فرزندانشان قدس الله اسرارهم.

تذکره اولی از منتخب سادس در ذکر ولادت حضرت شاه غلام محمد معصوم و رسیدن ایشان بدرجات کمال و اکمال.

تذکره ثانیه از منتخب سادس در ذکر خصوصیات و خوارق ایشان.

تذکره ثالثه از منتخب سادس در ذکر وفات با ذکر خلفای ایشان.

تذکره رابعه از منتخب سادس در ذکر قدوة الاولیاء حضرت شاه غلام محمد قدّس سرّه.

تذکره خامسه از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه غلام حسین قدّس سرّه.

تذکره سادسه از منتخب سادس در ذکر حضرت غلام حسن قدّس سرّه.

تذکره سابعه از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه عزة الله و باقی فرزندان حضرت شاه غلام محمد معصوم رضی الله عنهم.

منتخب سابع از منتخبات سبعة متضمن بر هفت تذکره در احوال حضرت قیوم جهان حاجی محمد صفی الله و منتسبان ایشان قدّس سرّهم.

تذکره اولی از منتخب سابع در ذکر ولادت حضرت قیوم جهان قدّس سرّه.

تذکره ثانیه از منتخب سابع در ذکر رسیدن ایشان بدرجات کمال و اکمال و خصوصیات ایشان.

تذکره ثالثه از منتخب سابع در ذکر تصانیف و اشعار و خوارق ایشان.

تذکره رابعه از منتخب سابع در ذکر ارتحال ایشان بفرادیس جنان.

تذکره خامسه از منتخب سابع در ذکر فرزندان حضرت قیوم جهان قدس سره.
تذکره سادسه از منتخب سابع در ذکر خلفاء حضرت قیوم جهان قدس سره.
تذکره سابعه از منتخب سابع در ذکر حضرت بی بی صاحبه ومنتسبات
صالحات ایشان رحمهنّ الله تعالی. وماده تاریخ وترتیب وترکیب این مجموعه را در
حروف یرضی الله عنک به ودر مصرعیه این منظومه داخل کرده شد. ابیات مؤلفه:
نازم بگلک خامه که سر تایپا دوید * بس نقش دلپذیر بر وی ورق کشید
زانوار رشحه اش چو جهان گشت منجلی * خورشید خط بنده گیش برجین کشید
با اختصار منتخبی مجتمع چو او * ور زیر چرخ چشم کواکب دگر ندید
واز شوق گلرخان معانی این چمن * بالید غنچه ولم وپیرهن درید
چون بوستان خلد مرتب زشش جهت * جاوید ماند فصل بهارش خزان ندید
تاریخ افتتاح بگوش از سروش غیب * یرضی الله عنک به ام ندا رسید
جن وبشر به تهنیت احسنت فضل گفت * لله درّ جامعه از ملک شنید
واختم لنا بعافیه یا الهنا * من لطفک الرشید وعن فضلك السعید

مقدمه

فیه رشحه من سیر النبی المختار صلی الله علیه وآله الابرار وصحبه الکبار
والمهاجرین والانصار ولمعة من خصائص اهل بیته الاطهار والاخیار رضي الله عنهم الى
یوم القرار بطریق الایجاز والاختصار تبرکاً وتیمناً لافتتاح ذکر الصالحین الاخیار فرد:
خالی از نقش ونگار مدح حسن تو مباد * خال وخطّ فکرت من معنی پنهان من
بدانکه: ابتدای خلقت وآفرینش نور نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وبیان
مجملی از نسب شریف مقدس او وحالات وغزوات ومعجزات مبارک وی علیه
وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها از جابر بن عبد الله مرویست
که اول چیزی که خدای تعالی آفرید نور حضرت پیغمبر خاتم النبوة است صلی
الله علیه وآله وسلم پس آن نور را منقسم بدو قسم ساخت قسمیکه در لطافت

وصفا بود موسوم بنور شد وازو ارواح انبیا واولیا وملائکه واجرام علوی آفرید.
وقسم دیگر موسوم بنار شده ازو جانّ بن الجان واجسام مخلوقات سفلی آفرید.

نسب شریفش برین هج است حضرتة محمد صلی الله علیه وآله وسلم بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن عدّ بن ادد بن حمل بن قیذار بن اسماعیل علیه السلام بن ابراهیم علیه السلام بن تارخ بن ناخور بن اشرع بن ارعو بن عامر بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ وهو ادريس عليه السلام بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام.

ولادت مبارکش روز دوشنبه دوازدهم شب از ماه ربیع الاول گذشته وپنجاه وپنج روز از سال فیل منقضی شده وچهل سال از سلطنت نوشیروان بسر آمده در مکه معظمه بوقوع پیوسته پدرش عبد الله بروایت اصح قبل تولد مبارکش وفات یافته مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف در شش سالگی آنحضرت رحلت نموده بعد ازان عمش ابوطالب در سن دوازده سالگی بجانب شام برده ودر بیست وپنج سالگی بمال خدیجه رضي الله تعالی عنها بتجارت به شام رفته وبعد از معاودت اورا خواسته وچون سنین عمر مبارکش بچهل رسید روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان وقت چاشت در غار حرای مکه معظمه جبریل علیه السلام برو آمد وپنج آیه از سوره اقرأ باسم ربك برو خوانده بدعوت مأمور شده وآنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سه سال دعوت خفیه بود پس ازان آشکارا شده وچون قریش ایذای مسلمانان میکردند سال پنجم بعثت بعضی از مسلمانان بامر آنحضرت بجانب حبشه هجرت نمودند ودر سال هفتم همه قریش با یکدیگر معاهده کردند که با بنی هاشم مناکحه ومعامله نکنند ودر سال دوازدهم قضیه کثیر الابتهاج معراج رویداد ودر سال سیزدهم هفتاد مرد وسه زن از اعیان مدینه خیر

سکینه اسلام آوردند و هم در این سال هجرت بمدینه منوره واقع شد سنه احدی از هجرت بعد تأسیس بنای مسجد قبا و عمارت مسجد شریف مدینه مکرمه واستحکام عقد مؤاخات میان مهاجرین و انصار بموجب حکم پروردگار مستعد قتل کفار گشت پس از یازده ماه در دوم صفر بغزوه ابوا که موضعی است قریب مدینه طیبه با شصت تن در طلب کفار قریش بر آمده بی وقوع قتال بمدینه مراجعت فرمود در همین سال سربه حمزه بن عبد المطلب و سربه عبیده بن الحارث بن عبد المطلب بود و در همین سال عبد الله بن سلام و سلمان فارسی اسلام آوردند و فاطمه زهراء رضي الله تعالى عنهم و دیگر بنات طیبات و سوده و عائشه رضي الله تعالى عنهن با عیال ابوبکر صدیق رضي الله تعالى عنه از مکه بمدینه منوره آمدند و پیش از هجرت فرض نماز دو رکعت بود و بعد یکماه از هجرت در حضر نماز چهارگانی فرض شد و سنت بعد ازان مشروع شد سنه اثنی از هجرت در ماه ربیع الاول بغزوه ابوا که رودیست سه روز راه از مدینه منوره با دویست نفر از صحابه روان شد و در جمادی الاول بغزوه حشره که نام مکانیست بیرون رفت و در هردو غزوه بی قتال مراجعت فرمود در همین سال غزوه بدر اولی شد که آنحضرت با هفتاد کس از مهاجرین بطلب کرز بن جابر که بر مواشی مدینه غارت زده بود بر آمد و او را نیافته رجوع فرمود و در شهر صفر یا رجب حضرت بی بی فاطمه زهرا رضي الله عنها با حضرت علی کرم الله وجهه الکریم تزویج فرمود و عمر شریف حضرت زهرا رضي الله عنها در آنوقت شانزده و عمر شریف حضرت مرتضی بیست و پنج سال بود و همدرین سال قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل شد و بعد از شعبان آیه فرضیت صوم رمضان نزول کرد و صدقه فطر وجوب یافت و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مصلی مدینه منوره نماز عید بگزارد و همدرین سال غزوه بدر کبری هفدهم رمضان واقع شد و سبب نگوئساری کفر و باعث عزت اسلام گردید و ابی جهل لعین و دیگر رؤسای قریش

هفتاد نفر قریش کشته شدند و هفتاد تن از آنها اسیر گشتند و عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب از اساری بودند و از مسلمانان هفت انصار و پنج مهاجر شهید شدند و ذو الفقار از غنائم این غزوه بنی سلیم و غزوه بنی قینقاع در همین سال بود و در این سال نماز عید الضحی گزارد و دو کبش بدست مبارک خود قربان نمود سنه ثلاثه در این سال غزوه سویق و غزوه نجد و سریه زید بن حارث و سریه محمد بن مسلمة و تزویج ام کلثوم رضی الله عنها با عثمان بن عفان رضی الله عنه و نکاح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ولادت حسن بن علی رضی الله عنهما اتفاق افتاده و در شوال غزوه احد وقوع یافت که دران دندان مبارک و شفة شریف مجروح شد و سیّد الشهداء حمزه رضی الله عنه با هفتاد صحابی دیگر از مهاجر و انصار بشرف شهادت رسیدند سنه اربعة در این سال سریه بیر معونه بود که هفتاد جوان از انصار که ایشانرا قرّاء میگفتند شهید شدند و آنحضرت تا چهل صباح در قنوت فجر بران قبائل که آنها را کشته بودند دعای بد نمودند دیگر سریه رجیع بود که نام موضعی است و در ربیع الاول غزوه بنی النضیر بود که قبیله از یهود است و در غره ذی قعدة غزوه بدر صغری بود و آیه تحریم خمر نازل شد در همین سال زینب بنت خزيمة امّ المؤمنین و فاطمه بنت اسد امّ علی بن ابی طالب رضی الله عنه وفات یافتند سنه خمسة من الهجرة در ماه محرم غزوه ذات الرقاع بود و درو صلاة خوف مشروع شد و در ربیع الاول غزوه دومة الجندل بود که نام جایست و در شعبان غزوه مرسیع بود که نام آییست و آنرا غزوه بنی مصطلق نیز گویند و جویریة بنت الحارث از اسارای این غزوه است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را اعتاق فرموده تزویج فرمود و نزول آیه تیمم در همین سال بود و در ذی قعدة غزوه خندق بود که او را احزاب نیز خوانند و درین غزوه سید ابرار ذو الفقار را بر حیدر کرار بست و آنشهنسوار معرکه کارزار عمرو بن عبد ود را که با هزار پهلوان برابر می

افتاد بکشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان او فرمود: (لمبارزة علي بن ابي طالب يوم الخندق افضل من اعمال امي الى يوم القيامة) بعده غزوه بنی قریظه و مشروعیت صلاة خسوف شد و فرضیت حج نزول یافته سنه سته غزوه بنی الحیان در ربیع الاول این سال بود و غزوه غابة و صلاة استسقا و غزوه حدیبیه و تزویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم جویریة بنت الحارث را و قضیه افك جناب ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما و نزول آیات بینات در برأت ذات اطهر او از اقوال منافقین و مرضاء القلوب نیز در همین سال بود و در همین سال اتخاذ خاتم و بعث رسل بملوك آفاق و هدایای مقوقس ملك اسکندریه ماریه قبطیه را و خواهرش شیرین و حمار یعفور نام و بغله دلدل نام و کسوف آفتاب و مشروعیت صلاة کسوف واقع شد سنه سبعة در این سال فتح خیبر بود که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در او را کنده سپر خود نموده بود تا فتح صورت بست و از لشکر مسلمانان پانزده نفر بشرف شهادة رسیدند و از یهود نود سه کس مقتول شدند و صفیه بنت حبی که یکی از امهات مؤمنین است از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید و آنحضرت او را آزاد نموده تزویج فرمود و قضیه زهر کردن یهودیه در طعام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و طلوع شمس بعد از غروب و در آن غزوه از اکل حمار اهلی و هر ذی ناب از سباع و بیع مغنم قبل القسمة و وطنی جواری پیش از استبرا نهی کردند و همدردین سال تحریم نکاح متعه که در اوائل اسلام حلال بود و قضیه لیلة التعریس و آنحضرت و اصحاب صلی الله علیه و سلم وفوت نماز صبح و قضای آن باذان و اقامت و جماعت و عمره قضا واقع شد و هم در این سال نجاشی ملك حبشه ام حبیبیه بنت ابی سفیان را در حبشه برای آنحضرت تزویج کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میمونه بنت الحارث را نیز تزویج فرمود سنه ثمانیه در ذی الحجة این سال از ماریه قبطیه ابراهیم علیه التحية ابن رسول صلی الله علیه و سلم ولادت یافت و آن حضرت

مبشر اورا غلامی بخشید در این سال در مسجد شریف نبوی منبر راست کردند
وهم درین سال سریه مَوتَه «بالضم که موضعی است بزمین شام واقع شد ودر این
سریه» زید بن الحارث وجعفر طیار و عبد الله بن رواحه از پس یکدیگر رایت
گرفته شهید شدند آخر الامر رایت را خالد بن الولید گرفت وفتح بروسث او شد
وجعفر بن ابی طالب از آنسرور صلی الله علیه وسلّم بلقب طیار و ذوالجناحین
ملقب شد و خالد خطاب سیف الله یافت هم در این سال سریه خبط بود که غزوه
سیف البحر هم خوانند ودر این سریه ماهی عنبر نام از دریای بر آمد که کاسه
چشم او سیزده مرد را جای بود و تا ماهی یا نصف ماهی طعام عسکر بود از بقیه
اش آنحضرت صلی الله علیه وسلّم هم تناول فرمود ودر همین سال فتح مکه معظمه
شد و اسلام ابوسفیان و معاویه و هند و عکرمه بن ابوجهل و ابوقحافه پدر حضرت
امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد فتح مکه بود و غزوه حنین نیز در این
سال بود و دران غزوه غنائم بیشمار بدست افتاد که میان مؤلفه القلوب دیگر
اصحاب قسمت شد و بعده غزوه طائف و عمره جعرانه شد و کعب بن زهیر قصیده
بانت سعاد در خدمت مقدس آورده محفوظ امن و سلامت شد سنه تاسعه در این
سال بعث عیینة بن حصین و نزول آیه کریمه (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * الحجرات: ۴) واقع شد و مدت یکماه آن حضرت صلی الله
علیه وسلّم هجران نساء عصمت انتماء اختیار کرد در این سال آن حضرت صلی
الله علیه وسلّم بغزوه تبوک بر آمد و امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه در
مدینه شریف بر اهل و عیال گذاشت و حاضر آورد صدیق تمام مال خود را رضی
الله تعالی عنه و فاروق نصف مال خود را و تجهیز ذی النورین جیش عسرت را در
همین غزوه بود وی جنگ رجوع فرمودند و سریه خالد در همین سال بود و مسجد
ضرار را که منافقان بعلت حسد اهل قبا جهت تقلیل جماعت آن مسجد کرده
بودند بوحی الهی خراب فرمود و بسوخت و بهمین سال حضرت ابوبکر صدیق

رضي الله عنه را بحج فرستاد وده آیت از اوائل سوره براءة باو داد که بر مردم بخواند وچون روان شد علي کرم الله وجهه را با وی فرستاد ودر این سال نجاشی در حبشه وفات یافت وآن حضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه برو نماز گزار وشافعیه را اینجا دلیل است بر جواز نماز جنازه بر غائب وحنفیه گویند که آن مخصوص به پیغمبر است علیه الصلوة والسلام زیرا که جنازه نجاشی را برو کشف کردند پس در حقیقت نماز بر حاضر گزارد ودر همین سال ام کلثوم زوجه عثمان رضي الله عنهما وفات یافت ودرین سال بود که وفود عرب از هر جانب ورود آوردند لهذا آنرا عام الوفود نامند سنه عشرة در این سال وفد بنی حنیفه بود که میان ایشان مسیلمه کذاب بود که مرتد شده ودعوی نبوت کرد وگفت که آن حضرت مرا شریک خود ساخته وهمدر این سال قضیه مباحله با نصاری بجران که نام یکی از مواضع یمن است واقع شد وآیه (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ * آل عمران: ۶۱) الی آخره نازل ودرین سال قدوم وفد بخیله بود که دران جریر بن عبد الله بجلي بود که طول قد او شش گز شرعی ودرازی نعلش يك گز بود وعمر رضي الله عنه اورا از کمال حسن وجمال یوسف این امت میخواند جریر با صد وپنجاه کس از قوم اسلام آورد وپس اورا بجهت هدم صنم ذو الخاصه که آنرا کعبه ثانیه گفتندی به یمن روان فرمود وابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وفات یافت ودر بقیع مدفون گشت وهمان روز کسوف واقع شد وهم در این سال حجة الوداع است وآیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ * المائدة: ۳) نزول یافت وحضرت صدیق معنی این سر معلوم نموده محزون گشت وحضرت امیر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین سال فرمود (من كنت مولاه فعلي مولاه) سنه احدى عشرة جناب اطهر درین سال اهل بقیع را بامر الله استغفار نمود ودر صفر روز دوشنبه سریة اسامة بن زید بود وحبیش عظیم را با وی بعث فرمود روز چهارشنبه در وجود شریفش تب ودرد سر عارض شد وروز پنجشنبه بدست خود لوای مبارك عقد

کرده باو داد و کبار مهاجر و انصار را مثل ابی بکر و عمر و عثمان و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیده رضی الله عنهم و مثال ایشانرا باسامة همراه کرد و چون ذات شریف او مریض بود حبیش در منزل اول معطل ماند بعد ارتحال مبارکش حبیش او روانه شد و ببرکت آنحضرت فتح کلی یافت روز شنبه و هم ربیع الاول بخانه مبارک در آمد و روز یکشنبه مرض اشتداد و روز دوشنبه بمسجد در آمد و اصحاب را بامر خود باقتدار ابی بکر در نماز دید و خوش شد و اقتدا با وی نموده بخانه رفت پس در نصف روز بوقت چاشت دوازدهم ربیع الاول بقول اصح وصال حضرت ایزد متعال اختیار فرمود و اهل بیت او ویرا غسل دادند و جماعت مسلمانان بر وی نماز جنازه گزاردند و امام هیچکس نشد اولاً نماز جنازه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحابه خواندند بعده ملائکه جماعه میخواندند و بعده جماعه مسلمانان و در شب یا سحر چهارشنبه دفن نمودند سنین عمر مبارکش بقول اصح شصت و سه سال و لنعم ما قیل فی تأریخ وفاته صلی الله علیه و آله و سلم فرد:

هُوَ بود همیشه بر زبانش * تاریخ شده است هو از این رو

فائدة جلیلة: اهل سیر رحمة الله تعالی علیهم اطلاق غزوه کنند بر آن حربی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم به نفس نفیس خود دران لشکر حاضر بوده باشد و آنها بیست هفت اند و در نه غزوه ازان جمله به نفس نفیس خود قتال فرمودند اول بدر دوم احد سوم مریسیع چهارم خندق پنجم قریظه ششم خیبر هفتم فتح مکه هشتم طائف نهم حنین و قیل در غزوه بنی النضیر هم قتال نمود و سریه بعث آن فوجی باشد که بر اعدای دین فرستاده بسررداری یکی از اصحاب خود آن چهل و هفت بود. **فائدة:** بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بمدینه تشریف فرمود امر بتاریخ کرد و آنرا از هجرت نوشتند و بعضی گویند وضع اولاً از عمر بن الخطاب بود رضی الله عنه بر رأی حضرت علی کرم الله وجهه و همه اصحاب اتفاق نموده ابتدای سال از ماه محرم اعتبار نمودند.

بیان شمائل نبوی صلی الله علیه وآله وسلم

روایت میکند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه الکریم که جناب پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بسیار با هیبت بود چنانکه هر که از دور دیدی بترسیدی و چون نزدیک آمدی خوش شدی کشاده روی بود و روشنائی ازان همیتافت اگر دراز مردی با او همراه رفتی ازو فروتر نمودی گرد سر بود و جعد موی و موی مبارکش تا بناگوش ایستاده بودی و چون فرو کشیدی بسر کتف رسیدی و هرگاه بگذاشتی باز بجای خود شدی فراخ پیشانی و کشاده ابرو بود و در میان دو ابروی مبارک او رگی بود که چون در خشم شدی پیدا آمدی و باریک بینی و باریک لب بود کشاده دندان و گرد روی و شیرین سخن و لطیف آواز و سیاه موی و سفید عارض و خوب گردن و معتدل اندام و پشت مبارکش با شکم راست و فراخ بر بود و از سینه او تا ناف او خطی بود از موی خورد و میدید چنانکه بقلم نگارند دراز ساعد پهن کف دراز و باریک انگشت بود و میان انگشتان کشادگی داشت و دراز ناخن بود و نگریستن او از دنباله چشم بود و بیشتر بزمین نگریستی و آهسته بود و نه تند خوی کشاده پیشانی نه ترش روی خنده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود حکمش عدل و گفتارش حکمت و پیشه اش سخاوت بود و بدی را مکافات نکردی و گناه را عفو فرمودی و در میان دو کتف او خالی بود سیاه بز روی مائل از دینار کمتر بود و آن مهر نبوت بود و ازان بوی خوش آمدی مانند مشک صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علی آله و صحبه ابدًا.

بیان معجزات زاکیات او صلی الله علیه وآله وسلم

بدان اسعدك الله تعالی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را معجزات بسیار و بیشمار است اما آنچه حق تعالی او را بر آن مخصوص گردانیده آنست که او را سید همه پیغمبران کرد علیه وعلیهم السلام و همه در زیر علم او باشند روز آخرت و از مادر ناف بریده زاو و چون از مادر جدا شد سر بسجده نهاد و انگشت

بر کرد و کلمه شهادت بر زبان آورد و ملائکه او را ختنه کردند و هرگاه که دایه او مشغول کاری بودی گهواره خود بجنبیدی و انگشت خود بکیدی مزه شیر و انگبین یافتی بول و غائط او را کس ندیدی و احتلامش نیفتادی چشش در خواب شدی و دلش بیدار بودی و از عقب همچنان دیدی که از پیش هرگز پشه و مگس بر او نه نشست و بهر ستوری که سوار شدی گر چه ضعیف بودی بر همه ستوران سبقت بُردی و موی زیر ناف او بر نیامدی و با هر کس که کشتی گرفتی اگر چه قوی بودی او را بینداختی و سنگریزه بروست او تسبیح گفتی و سنگ و کلوخ بر او سلام فرستادی و هر جا که آب دهن انداختی آنجا خوشبوی گشتی و ستون مسجد از جدای او نالیدی چون در کنار گرفتی خاموش شدی درخت بفرمان او از جای خود پیش آمدی چون فرمودی باز گشتی ابر بر سر او سایه افگندی پریان با او سخن گفتندی و ایمان آوردندی و از میان انگشت او چندان آب بر آمدی که همه لشکر سیراب شدی در حرب بَدْرُ لشکر کفار را بیک مشت خاک هزیمت داد و از همه نهانیها خبر دادی حدیث غار با صاحبش و آنچه درو گذشت معروف است سوسمار و آهو با او سخن گفتی و رفتن او بمعراج بر براق دیدن او هفت آسمان و زمین و ملکوت و عرش و کرسی و حجاجهای و سدرة المنتهی و درخت طوبی و قاب و قوسین و ادنی و رؤیت او جناب قدس خداوندی را بچشم سر و گفتگو و بر گشتن در يك ثلث شب^[۱] مشهور است بتان کعبه او را سجده کردند و بزغاله بریان زهر آلوده با او بسخن در آمد و سینه او را بشگافتند و بشتند و بعلم و حکمت و ایمان مملو ساختند باز بجای خود آوردند در شب ولادت او کنگرهای

(۱) قوله در يك ثلث شب یعنی معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در ثلث اوّل شب یا دوم یا سوم علی اختلاف الروایات واقع شدند آنکه مدّت معراج ثلث شب بود که تقریباً چهار ساعت نجومی است که آن بطور طویّ زمان در يك لحه سر انجام شد حلقه در جنبیدن و بالین گرم بودن او علیه السّلام مشهور است.
والله اعلم محمد حسن عفی عنه

قصر کسری بیفتاد و بحیره ساوه خشک شد و آتشکدهٔ فارس که هزار سال نه مرده بود و سر شد و ماه باشارهٔ او شق و دونیم شد و آفتاب بدعای او بعد غروب عود نمود و کودک خورد در گهواره به پیغمبری او خبر داد و اعظم همه معجزات قرآن عظیم کریم است که هیچ فصیحی از فصحای عرب مانند کوتاه ترین سورهای او که سه آیه باشند نیاورده و همیشه بر صفحه روزگار باقی ماند و تغییر و تبدیل درو راه نیافته و بر همین مقدار بر معجزات زاکیات آن سرور کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بر سبیل ایجاز و اختصار اکتفا نمود:

بیان صفات معنویه و اخلاق علیّه قدسیه او صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
قال الله تعالى (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ * القلم: ۴) حق سبحانه و تعالی خلق
اورا عظیم فرمود برای آنکه مکارم اخلاق در وجود شریفش مجتمع بوده و خبر
معتبر (بعثت لاقم مکارم الأخلاق) مشعر باین است از جناب بی بی عائشه صدیقه
رضی الله عنها و عن ابیها مروی است که خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
قرآن بود یعنی بأوامر و نواهی و آداب و اخلاق که از قرآن معلوم میشود عمل
میفرمود و حسن خلق آنسرور بمرتبه بود که هرگز هیچکس را از زمرهٔ یاران نبود
و هم ازو منقولست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خود چنان
سلوک میکرد که یکی از آحاد الناس سلوک میکردی و بکارهای خانه قیام مینمود
و جاروب میداد و جامهٔ خود می دوخت و نعلین را وصله میکرد و شتر را آب میداد
و گوسفندان را می دوشید و خادم را در کارها عددی داد و با او طعام می خورد
و بضاعت خود را از بازار بر میداشت و بخانه می آورد زهد آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بمرتبه بود که دنیا را در نظر همت او عرض کردند التفات بآن ننمودند
و از دنیا بیرون رفت و زره او بتدیهودی مرهون بود و سه روز متتابع و یا دو روز
متتابع از نان جو سیر نشد و گاه گاهی در خانه او یکماه آتش افروخته نمیکشت
و بآب و خرما میگذاردند و گاهی شب گرسنه خواب کردی و روز روزی داشتی

تواضع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمثابه بود که زانوهای خود را از زانوهای همنشین نه گذرانیدی و هر کس که با او رسیدی سلام بر آنکس کردی و ابتدا بمصافحه نمودی و پای خود را در حضور اصحاب دراز نه کردی و جای بر کسی تنگ نداشتی و کسی که بر وی در آمدی او را تعظیم و اکرام نمودی و چون کسی که حاجت داشتی و نزد او رفتی و در نماز بودی در نماز تخفیف کردی و حاجت او را بر آوردی و باز بنماز مشغول شدی و بر روی زمین تکیه فرمودی و بخواب میرفت و دعوت پنده زر خریده را اجابت میفرمود.

جود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغایتی بود که سائل را از درگاه خود محروم نگردانیدی نوبتی صد هزار در هم آوردند همه را بر حصیر ریخت و بر مردم قسمت فرموده چون بر خواست يك درهم آنجا نمانده بود.

حلم مبارك آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنهایتی بود که هر چند از اقارب و اجانب ایذا میکشید تحمل میفرمود و در صدد انتقام در نیامد بلکه در ازای آن دعای خیر در شان ایشان بتقلیم رسانیدی.

وفا بر وعده خود لازم میشمرد و هرگز خلف وعده از وی متحقق نشد. شجاعتش چنان بود که هیچکس در دلاوری بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمیرسید و هرگاه در محاربه بجمعی از اعدا رسیدی اوّل کسی که بآن جمع دست بر وی نمود او بودی.

حیاء او بمرتبه بود که گفته اند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سخت حیا تر بود از دختر و شیزه در پرده خود و اگر از کسی مکروهی دیدی در وی تغییری پیدا شدی لیکن بمواجهت باو نگفتی الا در حقوق الله و حقوق العباد.

حکمت و علم او بمحدیکه ایزد سبحانه علوم اولین و آخرین باو عطا فرمود. عفتش آنکه هرگز بی ملك یمین و نکاح دستش زنی را نرسیده بود دلش بر خلائیق مهربان و سینه اش منشرح و از خوف خدا دائما گریان و مهمان دوست بود

قائم بامر خدا واجتهدا کننده در عبادت و طالب رضای مولا بود و بزرگان را تعظیم کردی جهت وقار ایشان و خوردان را بخود نزدیک گردانیدی و نعمت را شکر گفتی اگر چه اندك بودی كم گوی و كم خنده و بسیار تبسم و كف كشاده و تازه روی و شیرین سخن و اندك تنعم و دیر خشم و زود آشتی و لطیف طبع و مجتنب از حرام و شبهه مستجمع جمیع صفات حمیده و دور از همه صفات ذمیمه بود و نبود زشت خوی و نه عیب جوی و نه سنگین دل و نه دشنام ده و نه جامع بال و محترک و طماع و حریص و بخیل و مٔان و مكار و مناع خیر و اكل و كسلان و عجوال و حاسد و ضار و متكبر و غدار و هیچ عادت بد نداشت چون استیفاء این معانی ممكن نیست بر این مقدار تبركا اختصار رفت و آنچه درین مجموعه از سیر اطهر او ایمای رفته در جنب او صاف بی پایان او صلی الله علیه و آله و سلم كه اقلام اهل سیر را مشرف ساخته است بدان ماند كه پیره زنی بكلاوه تاری خود را در صف خریداران حضرت یوسف صدیق علیه الصلوة والسلام داخل ساخت و ازان علم خر می افراخت بیت:

نه مدحش میتوانم گفت * واما بمدحش خود را می ستایم

ذكر ذكور اولاد اجماد جناب نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

و آنها سه بودند: قاسم من اولاد آنحضرت بود و بدین سبب آنحضرت مكئی بابوالقاسم گشت و لادتش در مكه معظمه زندگانش ده سال. عبد الله وی نیز در مكه معظمه بوجود آمده در طفولیت وفات کرده. ابراهیم در مدینه منوره سال هشتم از هجرت متولد شده و يك نیم ساله شده وفات یافت.

اناث چهار اند

زینب كه بزرگترین بنات بوده بقول اصح ولادتش در سال سی و یکم از واقعه فیل و در سال هشتم هجری وفات یافت. رقیه ولادتش در سال سی و سیوم از واقعه فیل بود آخر بنكاح حضرت عثمان بن عفان رضي الله عنه آمد و سال

دوم هجری متوفی شد. ام کلثوم که آنحضرت صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بعد از وفات رقیه و خلائص وی از زوج اول او قبل از وفات نیز بعثمان بن عفان رضی الله عنه داد و فاتش سال هفتم هجری. حضرت بی بی فاطمة الزهراء رضی الله تعالی عنها ولادتش از سال سی و پنجم بواقعه فیل بود و بقولی در سال چهل و یکم و خوردترین دختران آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و بحضرت علی کرم الله وجهه الکریم در سال اول یا دوم هجرت عقد بست و فاتش سیوم رمضان بعد فوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بشش ماه یا چهل روز و مدت حیاتش بیست و هشت سال.

زوجات طاهرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

اوّل خدیجه کبری رضی الله عنها بنت خویلد اوّل کسی که از زنان بشرف اسلام مشرف شد و تصدیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودی بود و اوّل از ازواج طاهرات که شرف فراش مقدّس یافت نیز وی بوده رضی الله تعالی عنهما و مال خود را در رضای وی صرف نموده اولاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ذکور و اناث همه از وی بودند الاّ ابراهیم علیه التّحیّة از ماریه قبطیه متولد شده و تا او در قید حیات بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زن دیگر نخواست و مدت بیست و پنج سال مصاحبه صلی الله علیه وآله وسلم بود و فاتش سال دهم از بعثت عمر مبارکش شصت و پنج سال بود. دوئم سوده بنت زمعه در سال دهم از بعثت او را بخواست و فاتش در آخر خلافت عمر رضی الله تعالی عنه. سیوم عائشة صدیقہ بنت صدیق النبی صلی الله علیه وآله وسلم با او محبت و الفت بسیار داشت وی و بهترین مصاحبان او بود و اورع و اتقی و ازهد و اعلم بود باحکام شرعی و مرجع بود در امور دین از جمیع مؤمنین و صاحب رأی و اجتهاد و در خدمت و محبت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بی مثل و بی همتا بود و فات مبارکش سنه خمسین هجری زندگانش شصت و شش سال. چهارم حفصه بنت

عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه در سال سیوم هجری در سلك امهات المؤمنین داخل شد وفات مبارکش در سال چهل و پنج یا پنجاه از هجرت زندگانش بقرب شصت سال رضي الله تعالى عنها. پنجم زینب بنت حزیمه در سال سیوم از هجرت بنکاح آنحضرت مشرف شد وبعد هشت ماه وفات یافت رضي الله عنها. ششم ام سلمة بنت عاتكة بنت عبد المطلب در سال چهارم هجری در عقد آنحضرت درآمد و در سال شصت و يك هجری فوت شد عمرش هشتاد و چهار سال رضي الله تعالى عنها. هفتم زینب بنت جحش اول اهل زید بن الحارثه بود وبعد مفارقت در سال پنجم هجری آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بخواست وفاتش سال بیستم هجری حیاتش پنجاه و سه سال. هشتم جویریة بنت الحارث آنحضرت سال پنجم هجری او را بخواست وفاتش سال پنجاه و شش هجری زندگانش شصت و پنج سال رضي الله تعالى عنها بود. نهم ام حبیبة بنت ابي سفیان هفتم هجری او را بخواست وفاتش سال چهل و چهارم رضي الله تعالى عنها. دهم صفیة بنت حی بعد حرب خیبر او را بخواست وفاتش سال سی و شش هجری رضي الله تعالى عنها. یازدهم میمونة بنت الحارث سال هفتم بنکاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد وفاتش سال شصت و سه هجری از این جمله یازده ازواج مطهرات حضرت خدیجة وزینب در حین حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نه دیگر متوفی شد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و اهل بیته الطاهرين و الطاهرات.

ذکر حضرات خلفاء الراشدین رضوان الله تعالى علیهم أجمعین

ایشان چهار تن اند اوّل و افضل الصحابة و اوّلهم بالتّصديق حضرة ابوبکر الصّدیق رضي الله تعالى عنه.

نسبش با حضرت سیّد البشر در مره بن کعب اتصال می یابد بدین تفصیل ابوبکر بن ابي قحافه بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب مادرش ام

الخیر بنت صخر بن عامر ولادتش بعد سانحه فیل بدو سال و چهار ماه نامش در جاهلیت عبد الکعبه بود در اسلام عبد الله سی و هشت ساله بود که اول از مسلمانان تصدیق رسالت آنحضرت آورد و هیچ دلیل محتاج نشد و ملقب بصدیق اکبر شد واعظم واکرم واحب خلق نزد پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود و لیاقت بخلت خود او را فرمود و پیش قدم همه اصحاب چه در حیات و چه در ممات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود بعد فوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جمیع اصحاب بر خلافت او راضی شدند و او را بهترین بشر بعد الانبیا میدانستند روز اول خواص و روز دوم عوام بیعت نمودند و حضرت علی کرم الله وجهه نیز روز دوم بیعت نمود و سبب تاخیر او گرفتاری بود در امور غرا آنحضرت بقول اصح نه امری دیگر و قیل سبب طلب نائمودن او بمشورت که بسبب گرفتاری بامور غراء او را طلب ننموده بودند نه امر دیگر و او را خلیفه رسول الله میخواندند و نقش نگین او نعم القادر الله و قیل العبد الذلیل للرب الجلیل در خلافت خود منصب قضا بعمر بن الخطاب تفویض فرمود رضي الله تعالى عنه و با چندین قبائل که بعد از فوت پیغمبر مرتد شده بودند مراسم جهاد بجا آورد و وفات مبارکش بیست و دوم جمادی الاولی سال سیزدهم هجری ایام خلافتش دو سال و سه ماه و چند روز بود مدت حیات مبارکش به سنت نبوی شصت و سه سال بود و چون زمان رحلتش نزدیک رسید عمر فاروق رضي الله تعالى عنه را خلیفه خود نمود.

الثانی التاطق بالحق والصواب حضرة عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه

نسبش بهشت واسطه بکعب که از جمله اجداد خیر العباد است اتصال مییابد بدین طریق عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرطب بن ذداح بن عدی بن کعب مادرش خثیمه بنت هاشم بن مغیره ولادتش بعد از سیزده سال واقعه فیل لقبش فاروق اعظم کنیتش ابوالحفص و او را امیر المؤمنین گفتندی و نقش نگینش کفی بالموت واعظاً یا عمر اسلامش سال ششم از

بعثت و واسطه قوّت اسلام و پیشی مسلمانان و نگونساری بتان و بت پرستان در زمان خلافت او اسلام قوّت و توسع پیدا نمود در اطراف عالم منتشر شد کوفه و بصره در زمان او تعمیر یافت و مصر و اسکندریه و روم و اکثر بلاد شام و عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و طبرستان و غیره مفتوح شد بیت:

بعد پیغمبر بالطافِ کریم * کرد فتح چارصد شهر عظیم

و در سال بیست و سیوم هجری ابولؤلؤ در حین نماز صبح روز چهارشنبه بیست و هفتم ذیحجه و قیل غره محرم فاروق را چهار ضرب تیغ زد و در روز پنجشنبه آن فوت شد خلافتش ده سال عمر مبارکش به سنت نبوی شصت سه سال بود مدفن شریفش با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در یک حجره مبارکه رضی الله عنه.

الثالث جامع القرآن ذي النورين والبرهان رفيق النبي في الجنان

حضرة عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه

هو عثمان بن عفان بن ابي العاص بن امية بن عبد الشمس بن عبد المناف بن قصي چون ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه فاروق را مجروح نمود فاروق رضی الله عنه فرمود که سزاوار خلافت شش تن اند علی و عثمان و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف باید که یکی از ایشان بعد من خلیفه باشد روز چهارم از فوت او رضی الله عنه جماعت مسلمین با عثمان بیعت نمودند و مدت دوازده سال بر مسند خلافت بکمال استقلال متمکن بود بعده جماعت از مصریان با محمد بن ابی بکر اتفاق نموده برو خروج نمودند شی که فردائی آن شبها و رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که بوی بفرمود که فردا اخطار با ما خواهی کرد پس اعوان خود را از جنگ منع نمود و در سرای خود بحین تلاوت قرآن مجید شهید شد رضی الله عنه مدت حیاتش هشتاد و دو سال و زمان خلافتش دوازده سال و شهادتش نوزدهم شهر ذیحجه الحرام واقع شد رضی الله تعالی عنه.

الرَّابِع أسد الله الغالب مطلوب كل طالب أمير المؤمنين

حضرة علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه

ولادت با سعادتش در سنه بیست و هشتم از واقعه فیل بود در خانه کعبه

بیت: شد او در بیت الحرامش صدف * کسی را میسر نشد این شرف

کنیتش ابوالحسن و ابوالحسنین و ابوالسبّطین و ابوالرحیانتین و ابوتراب و القابش

بسیار و نقش خاتمش الملك لله در صغر سن اسلام آورد و بقولی آنجناب اول کسی

است که اسلام آورده و بقول اصح آنکه اول مسلمات از زنان خدیجه و از کلانان

ابوبکر و از خوردان علي و در اکثر معارك و مواقف در ملازمت جناب نبوت مآب

شرائط شجاعت و جهاد مرعی داشت بعد از مقدمه شهادت عثمان رضي الله تعالى

عنه جماعه مسلمین برضا و رغبت بوی بیعت نمودند و مسند خلافت را بوجود ذی

جود شریفش آراست و عزل و نصب حکام ماضیه فرمود جهت طلب قاتلان عثمان

رضي الله عنه در وی و دیگر اصحاب اختلاف افتاد و مآل بجدال و قتال انجامید چون

اصحاب پیغمبر همه صاحب رأی و اجتهاد بودند و خطائیکه از راه اجتهاد واقع شود

از ملامت دوراست زبانرا جز بذکر خیر ایشان نباید کشود و سلامت خودرا در

این باید دید چنانچه وی فرموده «اخواننا بغوا علينا ليسوا بكفرة ولا فسقة لما لهم

من التأويل» و ازین عبارت مبارك بقرینه تأویل لب بخطا نمیاید کشود و فرموده امام

شافعی رحمه الله را در این مقام نصب عین باید دید که فرموده «تلك دماء طهر الله

تعالى عنها ايدينا فلنطهر عنها السنتنا» آخر الامر صلح واقع شد و قضیه تحکیم وقوع

یافت چون ایام وصال رسیده روز جمعه هفدهم رمضان عبد الرحمن ابن ملجم رحیم

شمشیر بر سر مبارك او زد و نوزدهم یا بیستم و یکم شهر مذکور بجوار رحمت

غفور انتقال فرمود سبطین شریفین اورا غسل داده مدفن مبارکش بموجب وصیت

او از نظر خلق پنهان ساختند لهذا چند جا قبر شریفش تعین یافته ارباب مکاشفه

در جاها متعدده نشان داده اند منها به نجف اشرف منها مزار فیض آثار بلخ و غیره

اما در سفینه الاولیا قول ثانی را ترجیح داده اند هر چند اول مشهور گشته و ارباب
کشوف صادق نیز در بلخ بسیار تعیین نموده اند والعلم عند الله سبحانه مدت
حیاتش شصت و سه سال به سنت نبوی علیه و علی آله و صحبه الصلّاة و السلام
و خلافتش چهار سال و نه ماه ازواج طاهراتش نه اند اول آنها خاتون قیامت شافعه
امّت سیّدۀ نساء العالمین فاطمة الزّهراء رضي الله عنها تا او زنده بود زن دیگر
نخواست و در حیات او از زن دیگر ممنوع بود پسراش پانزده تن بودند حسن
و حسین رضي الله عنهما محسن عبد الله عباس عثمان جعفر یحیی عون محمد اکبر
عمر محمد اصغر عبید الله ابوبکر بنات طاهراتش هفده اند زینب الکبری ام کلثوم
کبری رقیه امة الکبری ام هانی میمونه ام الحسین ام کلثوم صغری فاطمه ام حدقه
ام الکرام ام سلمه حمامه نفیسه [تقیه] ام جعفر امامه^[۱] رضي الله عنهم و عنهن.

ذکر ائمه مهديين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين

عليّ کرّم الله وجهه امام اوّل من ائمه اثنا عشر رضي الله تعالى عنهم وهو الرّابع

من الخلفاء الاربعة الراشدين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين بیت:

اول و آخر ابرار توئی * مشرق و مغرب انوار توئی

فقیر در ایامیکه زیارت روضه شریفش که در توابع بلخ واقع است مشرف

شدم و حضوری روی داده بزبان شوق چند فردی بقافیه مثنوی معروض داشتم

اینجا ایراد آن بخاطر فاتر زیبا نمود نظم:

یا علی پادشاه کونینی * اولیارا تو قرّة العینی

بولایت کسی قدم نزنند * بولائی تو تا که دم نزنند

در مس قلب زشت پر زنگم * که ز قلابیش بسی تنگم

یک نگاهی نموده زر سازی * کارم از یک نگاه در سازی

گر چه من لائق نگاهِ نَیم * در رخت به زخاک راه نیم

(۱) در هر دو نسخه منقول عنهما اسماء شانزدهم منقول بود و اسم هفدهم ننوشته و الله اعلم فافهم

لیک در ره گذار گر قدمی * بنهی بر سر من از کرمی
 زان شرافت بر اوج ماه شوم * زگدائی گذشته شاه شوم
 شاه گردم ولی کمین بنده * بکلابِ درت سر افکنده
 بر رسول کریم واصحابش * به همه اهل بیت واحبابش
 نکنم ردّ زدرگه کرم * ای سرم خاک باد بر قدمت
 فضل را جز جناب حضرت تو * نیست روی وسیله دیگر سُو

امام ثانی حضرت امام حسن رضي الله تعالى عنه

کنیتش ابو محمد ولقبش تقی وطیب وسید ولادتش روز سه شنبه منتصف
 رمضان المبارک سنه اثین او ثلاث من الهجرة در مدینه منوره وبعد از شهادت امیر
 المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه الکریم مردم عراق پر نفاق بشرط جنگ اهل
 شام با وی بیعت نمودند چون خدمت وی بعزم شام بمدائن رسید معاویه نیز روی
 بعراق آورد وخدمت حضرت بیوفائی لشکر خود دیده با وی صلح کرد وخلافت را
 بوی گذاشته بمدینه منوره توطن فرمود بالآخر منکوحه اش بحرکت یزید پلید الماس
 سوده بخوردنش داد مدت چهل روز بیمار بود روز هفتم صفر سنه تسع واربعین
 بقولی اوایل ربیع الاول سنه خمسین انتقال فرمود عمرش چهل وهفت سال بود
 اولادش ذکور ده اند زید وحسن وعمر وقاسم وعبد الله وعبد الرحمن وحسین واثرم
 وطلحه واسحاق واثاث شش تن بودند جبرائیل اسم شریفش بر قطعه از حریر بهشت
 نوشته حسن بن علی نزد رسول علیه وعلى آله الصّلاة والسلام بهدیه آورده ووی شبیه
 ترین مردمان بود به نبی علیه وعلى آله الصّلاة والسلام روزی امیر المؤمنین حضرت
 ابوبکر صدیق رضي الله عنه امام حسن رضي الله عنه را بر دوش گرفته بود وسوگند
 می خورد که این شبیه نبی است علیه الصّلاة والسلام نه شبیه علی کرم الله وجهه
 وعلي رضي الله عنه ایستاده بود وتبسم مینمود از وی میآرند که بیست پنج حج
 پیاده گذارده و حال آنکه نجائب وی را با وی میکشیدند رضي الله تعالى عنه.

امام ثالث حضرت امام حسین رضي الله تعالى عنه

کنیتش ابو عبد الله و لقبش سید و شهید و لادتش در مدینه منوره روز سه شنبه چهارم شعبان سنه اربع هجری قیل آخر ربیع الاول سنه ثلاث مدت حملش شش ماه و هیچ فرزندی شش ماه نیامده مگر وی و یحیی علیه السلام چون نوبت امارت بیزید رسید قریب بیست هزار اهل عراق با رسول او که مسلم باشد بیعت نمودند و او را طلب داشتند درین اثنا عبید الله بن زیاد بفرموده یزید پلید از بصره بکوفه آمد چون خدمت امام از مکه معظمه بسمت عراق روان شد اهل عراق با عبید الله بن زیاد در قصد کشتن او اتفاق نموده بر او بر آمدند جناب او را با هفتاد و دو تن و یا هشتاد و دو تن از اهل بیتش و اتباعش روز جمعه و بقولی روز شنبه عاشر محرم سنه احد و ستین شهید ساختند عمر مبارکش پنجاه و شش سال و پنجماه و هشت روز اولادش ذکور بقول اصح علی اکبر علی اصغر جعفر عبد الله که در هنگام طفلی با پدر خویش همراه بودند و بعد شهادت رسیدند و انان دو تن بودند رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم وی را حسین نام نهاد و وی را جمالی بود که چون در تاریکی نشستی مردم از بیاض جبین او و بریق رخساره مبارکش بوی راه بردندی و وی از سینه تا پائها مشابه بود با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه امیر المؤمنین حسن از سینه تا فرق سر و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که حسین از من است و من از حسین ام خدا دوست میدارد آن کس را که حسین رضي الله عنه را دوست دارد و حسین سبط است از اسباط.

امام رابع حضرت امام زین العابدین علي ابن حسين رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابو محمد و ابوالحسن و لقبش سید العابدین و زین العابدین و سجّاد و لادتش روز شنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلاثین یا ثلاث در زمان حیات امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در مدینه منوره واقع شد و او در روضه واقعه پدر بزرگوار خود مریض بود چون عمر عزیزش به پنجاه و هفت سال رسید بگفته

ولید بن عبد الملک دوازدهم محرم سنه خمس وتسعين اورا بزهر شهید ساختند امامتش سی و چهار سال و دو روز اولاد ذکرش محمد باقر زید عمر عبد الله حسن حسین اکبر حسین اصغر عبد الرحمن سلمان علي محمد اکبر محمد اصغر واثق چهار تن بود مادر امام زید العابدین شهربانو دختر یزدجرد از اولاد نوشیروان عادل است و سبب تلقیب او بزین العابدین آنکه شی در نماز تہجد بود و شیطان بصورت اژدهای خود را باو نمود وی هیچ ملتفت نشد آخر پای مبارک اورا گزید و اورا دردناک ساخت خدای تعالی بوی منکشف گردانید که این ابلیس است پس وی را دشنام داد و طپانچه زد و گفت دور شو ای ملعون دور شد بر خواست تا ورد خود ادا نماید هاتف صدا داد انت زین العابدین سه بار گفت.

امام خامس امام محمد باقر بن علي زين العابدين رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابو جعفر و لقبش باقر سَمِّيَ بِذَلِكَ لِتَبْقَرَهُ فِي الْعِلْمِ وَتَوْسِعَهُ فِيهِ مَادَرِشِ ام عبد الله فاطمه بنت الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما ولادتش در مدینه منوره روز جمعه سیوم ماه صفر یا غره رجب سنه سبع و خمسين پیش از شهادت امیر المؤمنین حسین رضي الله عنه بسه سال. و وفاتش سنه اربع عشر و مائة و عمرش پنجاه و هفت سال. و قبرش در بقیع نزد پدرش و امامتش نوزده سال وی گفته است که بر جابر بن عبد الله در آمدن و سلام کردم و چشم وی پوشیده شده بود سلام مرا جواب داد و گفت کیستی گفتم محمد بن علي بن حسين گفت ای فرزند رسول الله پیش آئی پیشتر شدم دست مرا بوسید و از جانب رسول سلام بر من خواند و گفت پیغمبر علیه السلام مرا گفت ای جابر شاید که بمائی تا وقتی که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علي بن حسين گویند خدای تعالی وی را نور و حکمت خواهد داد و وی را از من سلام برسان.

امام سادس حضرت امام جعفر صادق بن محمد باقر رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابو عبد الله و ابواسماعيل وله القاب اشهرها الصادق مادرش ام فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهم و مادر ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما ولادتش در مدینه منوره سه ثلاث وثمانین من الهجرة و قیل روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول وفاتش نیز در مدینه منوره روز دوشنبه منتصف رجب سنه ثمان واربعین ومائة مدت حیاتش شصت و پنج سال امامتش سی و چهار سال و دو ماه و قبره فی البقیع عند ایبه و جدہ رضی الله تعالی عنہم اولاد ذکورش موسی کاظم اسحاق محمد اسماعیل عبد الله عباس علی اناث سه تن بودند از عظمای علمای و کبرای مقتدای اولیا است اورا فضائل و کمالات بسیار است و طریقه اکابر نقشبندیه بوی اتصال دارد چنانکه در مجلس مذکور شود انشاء الله تعالی.

امام سابع حضرت امام موسی کاظم بن جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما کنیتش ابوالحسن و ابوابراهم و لقبش کاظم مادرش امّ ولد بوده حمیده بریریه ولادتش در ابوا میان مکه و مدینه در روز شنبه هفتم صفر سنه ثمان و عشرين ومائة وفاتش در حبس هارون الرشید در بغداد ایام حیاتش پنجاه و پنج سال امامتش بیست و پنج سال و سه ماه اولادش ذکور علی رضا زید ابراهیم عقیل هارون حسن حسین عبد الله اکبر عبد الله اصغر اسماعیل محمد احمد جعفر یحیی اسحاق عباس ابوالقاسم حمزة عبد الرحمن قاسم جعفر اکبر جعفر اصغر اناث هژده تن بودند عابدترین و کریمترین اهل زمان خود بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

امام ثامن حضرت امام علی رضا بن موسی کاظم رضی الله تعالی عنهما کنیتش ابوالحسن لقب وی رضا و این کنیت و لقب پدرش بوی نهادند و هو فی رضاء الله سبحانه و رضاء رسوله مادرش سکینه نوییه است ولادتش در مدینه منوره بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و خمسين ومائة وفاتش در ولایت طوس بود در قریه سناباد از رستاق توقان فی شهر رمضان سنه ۲۰۸ ثمان و مائتین. و قبرش طرف قبله قبر هارون الرشید در قبه که در سرای حمید بن قحطبه

طای است امامتش بیست و یک سال و پنج ماه و کسری ایام حیاتش پنجاه و یک سال و کسری مادرش ام ولد بوده که بسیار نامها دارد. منها نجمه وازان حمیده بود مادر کاظم رضي الله تعالى عنه شبی مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم بخواب دید که فرمود نجمه را بموسی بخش که زود باشد که از وی فرزندی وجود گیرد که بهترین اهل زمین بود واز ام رضا رضي الله عنها روایت کنند که گفت چون برضا حامله شدم هرگز از خود ثقل حمل بر نیافتم ودر خواب از شکم خود آواز تسبیح تلیل میشنیدم هول و هیبت بر من غلبه میکرد و چون بیدار میشدم هیچ آواز نمیآمد ودر زمان ولادت دستها بر زمین نهاده روی بآسمان کرده لب مبارک خود را می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند اولاد ذکورش محمد تقی ابو جعفر اکبر ابو جعفر اصغر ابوالحسن ابراهیم حسین اناث یک تن بوده.

امام تاسع امام محمد تقی بن علي رضا رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابو جعفر و لقبش تقی و جواد مادر وی ام ولد بوده خیزران نام ولادتش در مدینه منوره بود روز جمعه دهم رجب یا هفدهم سنه ۱۹۵ خمس و تسعین و مائة و وفاتش روز سه شنبه ششم ذیحجه سنه ۲۱۰ عشر و مائتین در عهد خلافت معتصم و قبرش در بغداد قفای جدّ وی کاظم رضي الله تعالى عنهما از کمال علم و ادب و افضل و کرم که داشت با صغر سن مأمون مخلص وی شده دختر ام الفضل را بزنی بوی داد و همراه وی بمدینه منوره روان نمود و هزار درهم در هر سال بوی فرستادی امامتش هفده یا هجده سال ایام زندگانش بیست پنجسال و دو ماه و یازده روز من کلماته القدسیة يوم العدل علی الظالم اشد من يوم الجور علی المظلوم العلماء غرباء لکثرة الجهال بینهم. اولادش ذکور علي نقی و موسی اناث نیز دو تن بودند رضي الله تعالى عنهما.

امام عاشر حضرت علي بن محمد تقی رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابوالحسن و لقب وی هادی و بعسکری مشهور مادرش ام ولد بوده

سمانه نام وقيل امّه امّ الفضل بنت المأمون ولادتش در مدینه بوده سیزدهم رجب سنه ٢١٤ اربع عشر ومائتين وفاتش در سرّمن رأی از نواحی بغداد در زمان منتصر روز شنبه اواخر سنه ٢٥٤ اربع وخمسين ومائتين قبرش هم در سرای ویست که سرّمن رأی داشته زندگانش چهل ویکسال امامتش سی و سه سال وشش ماه و بیست و هفت روز مناقب و کمالات او زیاده از حد تکتیب است و اولادش حسن عسکری حسین جعفر رضي الله تعالى عنهم اجمعين و از اناث يك تن بود.

إمام حادی عشر حضرت إمام حسن عسکری بن

علي تقي رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابو محمد ولقبش زکی و خالص و سراج وی نیز چون پدر مشهور است بعسکری مادرش ام ولد بوده سوسن نام وقيل غير ذلك ولادتش در مدینه روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سنه ٢٣٢ اثنین وثلاثین ومائتين وفاتش در سرّمن رأی در سنه ستین ومائتين قبرش پهلوی قبر پدرش است مدت حیاتش بیست و هفت سال و دو ماه و بیست روز امامتش پنج سال و هفت ماه و کسری از اولادش امام محمد.

إمام ثانی عشر حضرت امام محمد بن الحسن العسکری رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابو القاسم لقبش عبد الله و نزد امامیه حجت و قائم و منتظر و مهدی و صاحب زمان و هو عندهم بزعمهم واختراعهم خاتم الولاية والامامة وأنهم يزعمون أنه دخل السرداب الذي بسرّمن رأی. و امّه تنظر اليه فلم يخرج اليها وذلك في سنة خمس وستين ومائتين. وقيل في سنة ست وستين ومائتين فاخفى الى الآن على زعمهم. مادرش ام ولد بوده نرجس نام وقيل غير ذلك ولادتش در سرّمن رأی در بیست و سیوم رمضان سنه ٢٥٨ ثمان وخمسين ومائتين. ويقال في ليلة النصف من شعبان سنة ٢٥٥ خمس وخمسين ومائتين. اما نزد اهل کشف و باطن و علماء ظاهر اهل سنت و جماعت شکر الله تعالى سعيهم. و منهم شيخ علاء الدولة سمنانی

میگوید که چون امام محمد بن حسن مخفی شد در زمرهٔ ابدال داخل شد و چون قطب آن وقت علی بن حسین بغدادی فوت شد امام محمد بن حسن برو نماز گزارد و بجای او بنشست و نوزده ۱۹ سال در مرتبه قطبیت بود تا فوت شد و در مدینه منوره مدفون گردید.

در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت شکر الله سعیم

در حق مهدی موعود آنست که مهدی موعود یکی از سادات حسینی است که در آخر الزمان در مدینه مشرفه متولد شود و نام او و نام پدر او موافق نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بود و از مکه مبارکه وقت چهل سالگی ظهور کند^[۱]. و قیل هجرت او سوی بیت المقدس بود و در کتف او علامت بود چنانچه در کتف آنسرور بوده در ماه محرم روز عاشوراء بعد از سن یکهزار و دو صد الی ما شاء الله ظهور نماید و سه صد و سیزده ۳۱۳ کس از اشراف قوم بعد و اهل بدر باو بیعت کند در میان رکن و مقام و با او بیرق حضرت رسالت پناه و پیراهن و تیغ او باشد صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم و خلق را بحق دعوت کند و تمامی عرب و عجم اطاعتش کنند بی جنگ و کره و در اواخر ایام وی عیسی علیه الصلوة والسلام از آسمان نازل شود و در پس او روز جمعه نماز صبح کند و مدت پادشاهی وی اختلاف اقوال هفت سال یا چهل سال بود و هکذا يستفاد عن الاخبار والآثار والعلم عند الله و عبارت شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی قدس سره و در فتوحات مکیه مطابق همین است.

(۱) قوله ظهور کند الخ ای ظهور مهدی رحمة الله علیه یعنی از زبان والد خود علیه الرحمة والغفران شنیده ام که والد او شان هادی الخلق الی الحق حضرت مولانا حاجی میان ضیاء الحق قدس سره میفرمودند که فقیر را در مکه معظمه با یکی از دوستان خدا که مر اورا متولت غوثیت بود از ظهور مهدی در خدمت او شان سؤال نمودم فرمودند که بعد از فوت تو دو چند از عمر تو بگذر و ظهور مهدی خواهد شد. تاریخ وفات او شان گل در باغ و عمر او شان بشصت سه سال رسیده بودند که در دره فرخشاه بدرجه شهادت رسیدند رحمة الله تعالی علیه و علی سائر المسلمين والمؤمنین آمین. این حاشیه نوشته یکی از نبیره های حضرت شهید است.

فصل در بیان بعضی مناقب اهل صفّه رضی الله تعالی عنهم

بدانکه اُمت مجتمع اند بر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم گروهی بودند از اصحاب که در مسجد وی ملازم بودند و مهیا مر عبادت را دوست به کلی از دنیا برداشته بودند و از کسب معاش اعراض کرده و خدای تعالی از برای آنها پیغمبر خویش را فرموده قوله تعالی (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ * الْأَنْعَام: ٥٢) فقراء مهاجرین بودند که توکل بر خدا کرده رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مأمور بود صحبت ایشان قوله تعالی (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا * الْكَهْف: ٢٨) تا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر یکی از ایشان را دیدی گفتی مادر و پدرم فدای آنها باد که خدای تعالی از برای آنها بر من عتاب کرد و قرآن مجید در فضائل ایشان ناطق است و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اندر فضائل ایشان اخبار بسیار است ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که وقف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی اصحاب الصفة فرأى فقرهم وجهدهم ومع ذلك طيب قلوبهم فقال (ابشروا يا اصحاب الصفة فمن بقي من امتي على النعت الذي انتم عليه راضيا بما فيه فانه من رفقائي في الجنة) معنی خبر آنست که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر اصحاب صفة گذشت و مر ایشانرا بدید و بایستاد و خرمی دل ایشانرا در فقر و مجاهدت بدید فرمود که بشارت باو مر شمارا و آنها را که پس از شما بپایند بر صفت شما و در فقر خود راضی باشند ایشان از رفیقان من باشند اندر بهشت و آسامی بعضی از ایشان نوشته میشود منهم بلال بن رباح و ابوعبد الله سلمان فارسی و ابو عبیده عامر بن عبد الله بن جراح و ابوالیقظان عمار بن یاسر و ابومسعود و هزلی و عتبه بن مسعود و برادرش مقداد بن اسود و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما و خباب بن ارت و صهیب بن سنان و عتبه بن غزوان و زید بن خطاب و ابوکبشه و ابوالمرثد کنانه بن حصین عدوی و حذیفه

بن اليمان وعكاشة بن محصن ومسعود بن ربيع انصارى وابوذر جند بن جناده
غفارى وصفوان بن بيضا وابوالدرداء عويم بن عامر وابولبابة بن عبد المنذر وعبد الله
بن بدر الجهنى وغيرهم رضي الله تعالى عنهم وارحمنا ربنا بجرمتهم آمين وادخلنا في
زمرة اتباعهم يا رب العالمين اما ابوهريرة وثوبان ومعاذ بن الحارث وسائب بن
خلاد وثابت بن وديعة وابوعيسى بن عويم بن ساعد وسالم بن عمر بن ثابت
وابوالبشر كعب بن عمر وصهيب بن سنان وعبد الله بن انيس وحجاج بن عمرو
الأسلمى رضي الله تعالى عنهم نیز از جمله ايشانند ودران درجه بودند گاهى بسبب
تعلق كردندى كذا وجدت في المكتوب.

در ذكر بعضى اصحاب كبار احمد مختار صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم

الألف: ابوذر غفارى ابوعبيدة بن الحارث بن عبد المطلب ابى بن كعب
انصارى ابان بن سعيد ابوهريرة عبد الرحمن بن صخر الاوسي اسامة بن زيد بن
حارثة قضاعى اشجع منذر بن عامر العبدى ابواللحم خلف بن عبد الملك انصارى
اشعث محمد بن قيس ابو محصن عكاشه اسدى اوس بن ثابت برادر حسان انس بن
نضر ابو حمزه انس بن مالك اسعد بن زرارة انصارى ابوامامة باهلى ابو برده بن قيس
بن عامر ابو موسى اشعري عبد الله بن قيس ابو برزة عبد الله بن نسله انصارى
ابوبكر تبع بن حارث ابو حذيفة بن هاشم بن عتبة بن عبد الشمس بن عبد مناف
ابودجانة سمالك بن حرثة الانصارى ابوالدرداء بن عويم بن عامر الانصارى ابوالهيثم
مالك بن تيهان الانصارى ابوطلحة زيد ابو ضميرة اسما بن حارثة بن سعيد الاسلمى
اسد بن سريع غمير ابو العاص بن ربيع زوج زينب رضي الله عنها اسد بن عروة
اكال بن نعمان الانصارى ابو كبشة سليم ابو محذور سلمى بن سلمة ابو مسعود عتبة
ابو ايوب خالد بن زيد الانصارى ابو اعور سعيد بن زيد عدوى ابونافع ابوقتادة
الأنصارى ابواسيد مالك بن ربيعة الانصارى ابوالبشر كعب بن عمر الانصارى
ابوقتادة الانصارى بن نعمان ابوسعيد خدرى بن سعيد بن مالك الانصارى

ابوالطفيل عامر بن وائلة الليثي آخرين اصحاب بحسب وفات.

البناء: بلال بن رباح حبشي مؤذن بعلى بن منبه بعلى بن ثقيف براء بن عازب انصاري براء بن مالك براء بن معرور سلمى بريدة بن حصيب اسلمى بشر بن اوطات قرشي بشر بن سعد انصاري بلال بن حارث.

النساء: تميم بن اوس داراني تميم بن مولى الخراش الخزرجي تميم بن يعارن الخزرجي. النشاء: ثابت بن قيس الانصاري خطيب ثابت بن ضحك الانصاري ثعلبة بن غنم بن عدى الانصاري ثوبان حكيم ثابت بن هزال انصاري.

الجيم: جعفر طيار برادر حيدر كرار رضي الله تعالى عنهما جرير بن عبد الله بجلي جابر بن عبد الله انصاري جهجاء بن سعيد غفاري جابر بن صخر بن امير انصاري جعفر بن ابي سفيان جابر بن مرة عامري جنادة بن امية ازدي جنادة دوسي.

الحاء: حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء عم النبي عليه وعلى آله الصّلاة والسّلام واخيه من الرضاع حارث بن هشام حزيمة بن ثابت ذو الشهادتين حراث بن حزيمة انصاري حكيم بن حرام قرشي حسان بن ثابت انصاري شاعر ومداح بيغمير عليه الصّلاة والسّلام حارث بن نوفل حارثة بن سراقة انصاري حارثة بن عمر انصاري حارثة بن نعمان انصاري حجر بن عدى حنظلة بن مالك حذيفة بن مالك غفاري حذيفة بن اليمان صاحب سرّه عليه السّلام حصين بن حارث بن عبد المطلب حكم بن سعيد بن عاص بن امية حويطب بن عبد العزى حارثة بن ابي حازم اصمري.

الحاء: خالد بن وليد قرشي مخزومي خفاف بن بديه خباب بن الارث خوات بن الجبير.

الدال: دحية بن خليفة.

الذال: ذو البجاد بن عبد الله بن عبد السهم ذو الشمالين عمير بن عبد بن عمرو كه اورا ذو اليدين هم گویند ذرعه بن عامر اسلمى.

الراء: ربعة بن اكثم بن شجرة ربعة بن كعب بن مالك رافع بن خديج

انصارى رفاعه بن مالك بن عجلان انصارى رفاعه بن عمر بن نوفل انصارى ركانة بن عبد يزيد بن هاشم بن عبد المطلب رويفع بن ثابت بن سكن.

الزواء: زيد بن حارثة زيد بن ثابت انصارى زيد بن ملحان زهير بن عجرة زبرقان بن حصين بن بدر زهير بن قيس النسلوى زهرة بن خونه بن عبد الله زيد بن صفوان زيد بن ارقم بن زيد زيد بن حاطب زيد بن سهل انصارى.

السين: سلمان فارسى سعد بن سعاد سهيل رومى سهل بن عدى سهل بن قيس سلمة بن ثابت سعد بن سويد سليم انصارى سهل بن سعد سمره بن جندب سكران بن عمرو سنان بن ابى سنان كلمة بن عبد الله سلمة بن اسلم سعيد بن عاص بن اميّه سعيد بن ثابت سعيد بن ربيع سلمة بن عمرو سلمة بن مسعود سعيد بن عدى مهيل بن جمان سويد بن سعد سعد بن عبادة سويد بن نعمان سهل بن بيضا سهل بن حنيف.

الشين: شيبه بن عثمان شرحبيل بن حسنه شداد بن اوس انصارى.

الصاد: صفوان بن اميه صهيب بن سنان صلة بن اشم.

الضاد: ضرام بن مقرون مزي ضمان بن ثعلبة سفدى.

الطاء: طارق بن شهاب طفيل بن حارث طفيل بن عمرو طلحة بن عقبة انصارى طلحة بن اسحاق.

الظاء: ظهير بن رافع بن اسحاق.

العين: عباس بن عبد المطلب عم النبي صلى الله عليه وآله وسلم عمار بن ياسر عيسى عبد الله بن ام مكتوم عمرو بن اميّه ضميرى عامر بن فهيره عباد بن خشخاش عبد الله بن عمرو انصارى بدرى عبد الله بن قح عبد الله بن جبير عمارة بن مخلد عمرو بن جموح عمر بن حمام بن جموح عتبة بن ربيع عبيد بن معالى عبيد بن تيهان عبد الله بن مسلمة عباس بن عبادة عبد الله بن رواحة عبادة بن صامت عروة بن مسعود ثقفى علاء حضرمى عبد الله بن مسعود هزلى عبد الله بن زيد

انصارى عكاشه بن محصن اسدى عمرو بن الحق عباد بن ملحان عبد بن اميه بن وهب عبد الله بن سهل عبد الله بن صعصعة عماره بن حقيه عمرو بن اوس عمر بن معديكرب عمرو عاص عبادة بن بشير عبادة بن الحرث عامر بن ثابت عائذ بن معوية عبد الرحمن قبطى عناب والد سعيد علي بن عاص عبد الله بن انس عبد الله بن ثابت عبد الله بن سعيد عبد الله بن مالك عبد الله بن عتيك عمار بن اوس عمار بن حزم عمرو بن طفيل بن عمرو عبد الرحمن بن عبد الله عبد الرحمن بن نجيل عبد الله بن بديل عبد الرحمن بن خالد بن وليد عبد الرحمن بن ربيعة عبد الرحمن بن سماك عبد الرحمن بن عائذ عبد الله بن انيس عمران بن حصين عبد الله بن عباس عبيد الله بن عباس عبد الله بن مغفل مزني عبد الله بن عمرو بن العاص سهمي عبد الله بن قرط ازدي عثمان بن عامر قرشي پدر حضرت ابوبكر صديق كنيش ابوقحافه رضي الله عنهما عبد الله بن ابي حدرو عثمان بن ابي العاص عثمان بن طلحة عقبة بن عبيد عرباض بن سارية عبيد بن زيد عقيل بن ابي طالب اخ مرتضى رضي الله تعالى عنهما عبد الله بن جعفر بن ابي طالب عدى بن حاتم طائي عمير عوف بن مالك عدى بن عميره عثمان بن مظعون عبد الله بن قيس عبيد بن خلف قرشي عبد الله بن حارث عبد الله بن عمر بن خطاب وقد مضى اسمه في ذكر اسماء اصحاب الصفة رضي الله تعالى عنهم عبد الله بن زبير عبد الله سهل عماره بن عماره بن عقبة عكرمة بن ابي جهل عبد الله بن ابي اوفى.

الفاء: فضيل بن عباس فيروز ديلمى فضالة بن عبيد.

القاف: قيس بن سعد انصارى قبيصه بن ذويب قتادة بن نعمان قثم بن عباس

بن عبد المطلب.

الكاف: كعب بن عجرة كلثوم الاوسى.

اللام: لبید عامرى شاعر.

الميم: محمد بن ابي بكر الصديق مصعب بن عمير معاذ بن جبل انصارى

مقداد بن الاسود محمد بن سلمة معاويه ابن ابی سفيان مسور بن مخزومة مقدم بن
معدیكرب مغیره بن شعبه مغیره بن سعد.

النون: نوفل بن حارث نوفل بن معاوية نعمان بن مقرن نعيم بن اوس داراني.

الواو: وائلة بن اسقع وليد بن عقبة.

الهاء: هاشم بن عتبة.

الياء: يسار.

ذكر الستة الباقية من العشرة المبشرة الذين بايعوه تحت الشجرة

طلحة بن عبد الله زبير بن عوام سعد بن ابی وقاص سعيد بن زيد عبد الرحمن
بن عوف ابو عبيدة بن الجراح رضي الله تعالى عنهم وعن سائر الصحابة اجمعين.

تنبيه: مخفى ثماند كه نسبت سلسله عليه حضرات طيفوريه نقشبنديه مجددیه
معصومیه صبغویه صفویه از حضرت خواجه کائنات مفخر موجودات رحمة
للعالمين شفيع المذنبين خلاصه موجودات اشرف مخلوقات حبيب رب العالمين سيد
ولد آدم اجمعين أحمد مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وعلى آله وصحبه
افضل الصلوات واکمل التحیات بخليفه اول وپیرو بيمثل مقتداى صغار وکبار ثانى
اثنين اذ هما في الغار مقدم جاده تحقيق حضرت ابی بکر الصديق رضي الله تعالى عنه
وامير المؤمنين إمام الأعدلين واقف اسرار تنزيل محدث كلام الجليل جناب فيضآب
خليفه مكرم فاروق اعظم صاحب الدرة والاحتساب حضرت عمر بن الخطاب
رضي الله تعالى عنه وامير المؤمنين إمام الاورعين الذي استحييت منه ملائكة الرحمن
رفيق النبي في الجنان ذي النورين والبرهان جامع آيات القرآن كمثل الترتيب في لوح
الرحمن حضرت عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه وامير المؤمنين إمام الأشجعين
مولى العرب والعجم صاحب الفضل والكرم مظهر العجائب والغرائب حضرت علي
بن ابی طالب رضي الله تعالى عنه رسيده ومنهم ومن الصديق التقي بحضرت سلمان
فارسي رضي الله عنه فائز گردیده چه خدمت وی رضي الله عنه با وجود دريافت

صحبت حضرت خیر البریه و بیعت خلفاء اربعه مظهر کمالات صدیقیت شده و از خدمت حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه این نسبت علیه بحضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنهم رسیده و از ایشان با امام همام واجب التعظیم و التکریم مقتدای خلائق حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنهم منتقل شده و نیز خدمت حضرت قاسم مذکور جد ماوری امام مذبور است رضی الله عنهما لهذا خدمت امام فرموده ولدنی ابوبکر مرتین چه مراد از تولید مرتین که ذکر یافته یکی ولادت صوری است که به نسبت والده باو رسیده و ثانی ولادت معنوی است که بانتساب ولایت او فائض گردیده رضی الله عنهما و این نسبت عبارت از ولایت ممتزج بکمالات نبوت است و معبر بولایت صدیقیه.

بیان نسبت ثانیه امام الخلائق جعفر الصادق رضی الله عنه که بواسطه آباء کرام خود رضوان الله علیهم اجمعین مشرف شده اند بدین تفصیل

که حضرت اورا از والد ماجد خویش امام همام پیشوای اکابر حضرت محمد الباقر رضی الله تعالی عنه و ایشانرا از والد ماجد خود حضرت زین العباد امام سجاد رضی الله تعالی عنه و ایشانرا از والد ماجد خویش قره عین بتول و ولی و وارث نسبت نبی مجتبی ثقلین حضرت امام حسین رضی الله عنه و ایشانرا از امام المؤمنین امام الاشجعین اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه الکریم و حضرت ویرا از جناب فیضآب رسالت انتساب صلی الله علیه و علی آله الکرام و صحبه العظام و این نسبت کنایه از ولایت خاصه خلاصه غیر ممتزجه است و در ماده امام این هردو نسبت متمیز بوده اند کمثل (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * الرحمن: ۱۹-۲۰) و وی رضی الله تعالی عنه جامع ولایتین و مرجع طریقین گردیده و از این اجتماع این طریقه را تفوق بر سائر طرق اکابر ثابت شده و بیش طاق این بزرگواران مرتفع گردیده مجمع البحرین آمده فرد:

از این افیون که ساقی در می افکند * حریفان را نه سر ماند نه دستار

وبعضی این نسبت ثانیه را اول گفته واولی را ثانی قرار داده اند چنانچه در شجره منظومه خود سید حسن که از خلفاء مرشدی ام حضرت قیوم جهان قدس سرّه العزیز است مخفی نماند که چون حاشیه حضرت مرشدی ام قیوم جهان قدس الله سره الأقدس در رساله منظومه خود که در بیان کیفیت نسبت اکابر طریقه اربعه مسمی بچهار جوی نموده اند انتساب طرق اربعه را بجناب فیضآب اسد الله الغالب داده اند و جمله طرق را از ایشان جاری واثبات کرده اند و تحقیقات واضح فرموده. چون بیان کیفیت نسبت باطنی جناب حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه نموده شد و معلوم گردید که مقتدای اکابر این سلسله علیه وجود شریف ویست و عروة الوثقی این طریقه جلیله ذات علیا صفات او است پس ختم مقدمه اینجا قرار داد بتفصیل ذکر مناقب و مآرب او نپرداخت چه فضائل او اظهر من الشمس است که هر صغیر و کبیر و برناء و پیر از خصوصیات او با خبر اند و تکرار ذکر آن تحصیل حاصل بیت:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کم دهد رنگ ار کسی بندد حنای بسته را

شروع در منتخبات نموده شد و احوال منتسبان او به بیان آمد که از انعکاس باطنی وی بهره ور شده چون کواکب هدایت نشان شبستان جهان از شعشعان انوار شان افروخته و سلسله ذهبیه را بخانه آفتاب رسانیده فرد:

این سلسله از طلاء ناب است * اینجا نه تمام آفتاب است

منتخب اول در ذکر رسیدن این نسبت شریفه بحضرت سلطان العارفین بایزید

بسطامی قدس سرّه و مسمی شدن بطیفوریه و این منتخب مشتمل بر پانزده

تذکره است تذکره اولی از منتخب اول

مخفی نماند که خدمت سلطان العارفین این نسبت شریف را از روحانیت سید الخلائق حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه یافته و مستفید گردیده و نام

ایشان طیفور بن عیسی است لهذا این طریقه را مقدمین طیفوریه نامند و ایشان مقتدای اهل تصوف و پیشوای ارباب توحید اند ایشانرا در سائر صوفیه شان عظیم است لهذا ملقب بسطان العارفین اند و تفصیل احوال ایشان تطویل میطلبد مختصر آنکه صاحب جذب قوی بوده اند و کلام مبارک ایشان سکر آمیز است فاما بعضی سخنان را که نسبت بایشان مینمایند افتراست چنانچه در نفحات خدمت مولوی جامی علیه الرحمۃ در ذکر ایشان مینویسد که شیخ الاسلام قدس سره گفت بر بایزید فراوان دروغها بسته اند میگویند که چون خدمت ایشان نماز میکردند قعقه از استخوان سینه بیرون میآمدی و شنیده میشدی از هیبت حق و تعظیم شریعت و در حالت رحلت فرموده اند الهی ما ذکرک الا من غفلة وما خدمتک الا من فترة هرگز یاد نه کردم ترا مگر از سر غفلت و هرگز ترا نه پرستیدم مگر از سر فترت این بگفتند و جان بجانان سپردند رضی الله تعالی عنه و ایشانرا بعد از مرگ بخواب دیدند گفتند حال تو چیست فرمود که مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود ویرانه گویند چه آوردی گویند چه خواهی و نیز در نفحات میآرند که در نیشاپور عجزه بود عراقیه نام از درها سؤال کردی از دنیا برفت بخوابش دیدند گفتند حال تو چیست گفت بگفتند چه آوردی گفتم آه همه عمر مرا بدین در حواله میکردند که خدا دها و اکنون میگویند چه آوردی فرمودند راست میگوید ازو باز شوید. این قطعه شعر از کلام حضرت سلطان بایزید بسطامی است قدس سره السامی شعر:

وفدت الی الکریم بغیر زاد * من الحسنات والقلب السلیم

وحمل الزاد اقبح کل شیء * اذا کان الوفود الی الکریم

وبعضی این شعررا بر کفن میت مینویسند در مدفن مبارک ایشان اختلاف است و در جاها متعدد تعین مینمایند وازانها در بسطام که ولایت ایشان بوده مشهور و معروف است و فقیر در موضعی قریب عبیک من توابع بلخ زیارت مزار

ایشان مستعد گردیدم و فیوض و برکات و هیبت و رقت بسیار آنجا مشاهده نمودم و آن موضع را ملقب بسلطان العارفین مینمایند و بر تله مدوری مرتفعی صورت قبر مبارک ایشانرا ساخته اند «یزار ویتبرک به» رحمه الله علیه و علی سائر السالکین.

تذکره ثانی از منتخب اول در ذکر سلطان المشایخ حضرت خواجه

ابوالحسن خرقانی رضي الله تعالى عنه

نام مبارک ایشان علی بن جعفر است یگانه عصر و غوث وقت خویش بودند و کسب کمال از روحانیت حضرت سلطان العارفین نموده اند چه نسبت ولایت این هردو بزرگوار بعد از رحلت متبوع خودها به ثبوت پیوسته و خدمت سلطان العارفین در فراست باطنی وارث نسبت معنوی خود ایشانرا معلوم نموده بشارت داده اند چنانچه خدمت مولوی رومی در مثنوی معنوی آن بشارت را بنظم کشیده تصریح فرموده اند مثنوی:

بعد چندین سال می زائد شهی * میزند بر آسمانها خرگهی

رویش از گلزار حق گلگون بود * از من او اندر مقام افزون بود

چیست نامش گفت نامش بو الحسن * حلیه اش واگفت ابرو و ذقن

قد او هم رنگ او هم شکل او * یک یک واگفت از گیسوی او

حلیه های روح او را هم نمود * از صفات و از طریق جای ربود

حلیه تن همچو تن عاریت است * دل بر آن کم نه که آن یکساعت است

روزی باصحاب خود فرمودند که چه چیز بهتر بود اصحاب گفتند شیخا

هم تو بگوی گفت ولی که در وی همه یاد کردگار بود از وی پرسیدند که صوفی

کیست گفت بمرقع و سجاده صوفی نبود و برسوم و عادات صوفی نبود صوفی آن

بود که نبود پرسیدند که اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص

است و هر چه برای خلق کنی ریا است و فرمودند هرگز با کسی صحبت مدارید

که شما گوئید خدا و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته که اندوه طلب کن تا

آب چشمت پدید آید که حق سبحانه و تعالی گریه بندگانرا دوست میدارد وهم وی فرموده که اگر سرودی بگوید وبآن حق را خواهد بهتر ازان بود که قرآن بخواند وبدان حق را نخواهد وهم وی گفته که وارث رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن کس بود که بفعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقتدا نماید نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند نزد وی گفتند که شبلی گفت آن خواهم که نخواهم فرمود که این هم خواستی است که وی گفته امروز چهل سال است که تا در يك وقتم حق بدلم مینگردد و بجز خودرا نمیبیند شعر:

ما بقى في لغير الله شيء * ولا في صدري لغيره قرار

فرمود که چهل سال است که تا نفسم يك شربت آب سرد خواهد یا شربت دوغ ترش میخواید تا هنوز وی را نداده ام ووی گفته که روشنترین دلها آن بود که دران راه خلق را نبود وبهترین کارها آن بود که دران اندیشه مخلوق نبود وحلال ترین نعمتها آن بود که بجهد تو بود وبهترین رفیقان آن بود که زندگانش با حق بود ووفات ایشان شب شنبه عاشورا سنه ۴۲۵ خمس وعشرین واربعمائه واقع شده رحمه الله علیه.

تذکره ثالثه از منتخب اول در ذکر

حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره العزیز

از جناب حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی این نسبت شریف بحضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سرهما رسیده وایشان نیز بحضرت خواجه ابوالقاسم گرکانی صحبت داشته مستفیض شده اند واز اینجا طریقه کبرویه با نقشبندیه جمع میشود رضي الله عن ارباب اهالیهما نام ایشان فضل الله بن محمد است شیخ الشیوخ خراسان بوده اند ومتفرد بطریقه خاصه خود ودر تذکر وموعظت شاگرد امام ابوالقاسم قشیری است وانتساب او چنانچه ذکر شد بدو طرف است هم بشیخ بزرگوار ابوالقاسم گرکانی وهم بشیخ عالیمقدار خواجه ابوالحسن خرقانی است

که پیشوای مشایخ و قطب وقت خویش بوده است ابوعلی میفرماید که در ابتدای جوانی در نیشاپور بودم بطلب علم مشغول شنیدم که ابوسعید ابوالخیر از مُهَنّه آمده است و مجلس میگوید برفتم تا ویرا به بینم چون چشم من بر جمال وی افتاد عاشق وی گشتم و محبت این طائفه در دل من بیشتر شد يك روز در مدرسه در خانه خود نشسته بودم آرزوی دیدار شیخ در دل من پدید آمد وقت آن نبود که شیخ بیرون آید خواستم که صبر کنم نتوانستم بر خواستم و بیرون آمدم چون بر سر چارسو رسیدم شیخ را دیدم با جمع آنبوه میرفت من هم بر اثر ایشان میرفتم بی خویشتن شیخ بجای در رفت و جمع هم در رفت من نیز در رفتم و در گوشه شدم چنانکه شیخ مرا نمیدید چون بسماع مشغول شدند شیخ را وقت خوش شد و وجد بر وی ظاهر شد جامه شق کرد چون فارغ شدند از سماع شیخ جامه بیرون کرد و در پیش وی جامه را پاره میکردند برای خود هر کس قطعه شیخ ازان میگرفت يك آستین با تریز از هم جدا کرد و بنهاد و آواز داد که ای ابوعلی طوسی کجائی من جواب باز ندادم مرا نمیبیند و نمیداند مگر از مریدان شیخ کسی دیگر ابوعلی طوسی نام دارد شیخ باز آواز و او جواب ندادم سیوم بار باز آواز داد جمعی گفتند مگر شیخ ترا میخواهد و پیش شیخ رفتم آن آستین و تریز بمن داد و گفت تو ما را چون آستین و تریزی آن جامه بستدم و خدمت کردم و جای عزیز بنهادم و پیوسته بخدمت شیخ میآمدم و مرا فائده و روشنی ها از خدمت شیخ پدید آمد و حالها رو نمود چون شیخ از نیشاپور برفت من پیش استاد ابوالقاسم قشیری میآمدم و حالیکه پیدا میآمد با وی میگفتم و او میگفت برو ای پسر بعلم آموختن مشغول باش روز بروز آن روشنائی زیاده میشد و سه سال دیگر به تحصیل علم مشغول بودم تا يك روز قلم از محَبَره بر کشیدم سفید بر آمد بر خواستم و پیش استاد امام رفتم و حال با وی بگفتم اُستاد امام گفت چون علم دست از تو برداشت تو نیز دست از وی بدار کار را باش و معامله مشغول گر و برفتم درختها

از مدرسه به خانقاه آوردم و بخدمت استاد امام مشغول شدم روزی استاد امام در گرما به رفته بود تنها من برفتم و دلوی چند آب در گرما به ریختم چون استاد امام بر آمد و نماز بگزارد و گفت این که بود که آب در گرما به ریخت من با خود گفتم بیخردی کردم خاموش کردم دیگر بار هم بگفتم جواب ندادم چون سه بار گفت گفتم من بودم استاد امام گفت هر چه ابوالقاسم بهفتاد سال بیافت تو بیک دلو آب یافتی پس مدتی بمجاهده پیش استاد امام بنشستم يك روز حالتی بر من افتاد دران حالت گم شدم و آن واقعه با استاد امام بگفتم گفت بوعلي روش من از اینجا فراتر نیست هر چه از این فراتر بود راه فراز آن ندانم من با خود گفتم مرا پیری باستی که مرا از این مقام بالاتر بُردی و آن حالت زیادت میشد من نام شیخ ابوالقاسم گرکانی شنیده بودم روی بطوس نهادم جائیگاه وی نمیدانستم چون بشهر رسیدم جای او پرسیدم نشان دادند رفتم با جماعتی از مریدان خویش در مسجد نشسته بود من دو رکعت نماز تحية المسجد بگزاردم و پیش وی در آمدم وی سرور پیش داشت سر بر آورد و گفت بیا ای بوعلي تا چه داری من سلام کردم و نشستم و واقعهای خویش بگفتم شیخ ابوالقاسم گرکانی گفت آری ابتداء مبارك باد هنوز بدرجه نرسیده اما چون تربیت بیابی بدرجه برسی با خود گفتم که پیر من اینست پیش او مقام کردم بعد از آنکه مرا مدتی دراز بانواع ریاضیات و مجاهدات فرموده بود بر من اقبال فرموده عقد مجلس نمود فرزند خویش را بحکم من کرد و پیش از آنکه شیخ ابوالقاسم عقد مجلس فرماید شیخ ابوسعید از مهنه بطوس آمده بود و بخدمت وی رفتم گفت ای بوعلي زود باشد که چون طوطیکت در سخن آرند بسی بر نیامد که شیخ مرا عقد مجلس فرمود و سخن بر من کشاده گشت و نسبت علیه نقشبندیه را از خدمت خواجه ابوالحسن اخذ نموده کما مر رحمة الله علیه.

تذکره رابعه از منتخب اول در ذکر خواجه امام حقانی

حضرت ابویعقوب یوسف همدانی رضي الله تعالى عنه

از جناب حضرت شیخ ابوعلی فارمدی رضي الله عنه این نسبت عالیه بحضرت خواجه یوسف همدانی رسید و او از اولاد حضرت امام الاثمه ابوحنیفه کوفی اند رضي الله عنهما که ایشان پسر خواجه یعقوب بن خواجه عبد الاحد بن عبد الباسط بن طمطم بن قالون بن محمد اسماعیل بن امام اعظم معظم صوفی صافی ابوحنیفه کوفی رضي الله عنه از اینجا نسبت امام الاثمه که از خدمت مقتداء الخلائق حضرت امام جعفر صادق رضي الله تعالى عنه حاصل نموده چنانکه فرموده اند «لولا السنتان لهلك النعمان» دو سال کامل ترك شغل ظاهر نموده به تعمیر باطن در خدمت امام همام مشغول شدند و ظاهر را بیاطن جمع نمودند از اینجا با نسبت نقشبندیه جمع میشود ولادت خواجه یوسف همدانی روز دوشنبه دویم صفر سنه ۴۳۰ چهار صد و سی بود در ایام طفولیت رو بخدا آورده اند و علوم ظاهری را تحصیل نموده بخدمت حضرت شیخ ابوعلی فارمدی شتافته اند و از انجا سلوك طریقت نموده اند و زیارت خواجه ابوالحسن خرقانی رضي الله عنه در صغر سن مشرف شدند و سی و هفت حج پیاده نموده اند و هزاران ختم قرآن کرده اند و در هر رکعتی از نماز شب يك سیپاره قرآن همی خواندند و هفت صد جزء کتاب از تفاسیر و حدیث و فقه و اصول و فروع در حفظ داشتند و دویست و سیزده ۲۱۳ شیخ کامل را ملاقات کرده اند و مستفاد شده اند و هفت هزار بت پرست را مسلمان نموده اند و برای قوت خود دهقان یا کسبهای دیگر بوقت حاجت میکردند و هر سال چهل روز احتساب عوام میفرمودند تا سن هفتاد و پنج سال متأهل نشدند و اکثر عمر شریف را در مسافرت میگذرانیدند و آخرها از همدان بسمرقند آمدند و تزویج نمودند و هر ماه تو اهای و علماء سمرقند را دعوت میکردند و مباحثه علم شریعت مینمودند و اکثر با حضرت خضر صحبت میداشتند

وتیر خوب می انداختند و برای دردها وزخم چشم دار و میدادند و خط خوب مینوشتند و بتعمیر و تملیک گاهی نپرداختند و برای تپ و امثال آن تعویذ مینوشتند و پخته بازار نمیکشورند و عمامه کلان و آستین کوتاه و فراخ میداشتند و در حجره شریف غیر از بوریا و غمد و قراغند و دوبالش و ابریق چیزی نمیکشادند و تدریس میفرمودند و نوافل نماز و روزه بسیار ادا میکردند و حکایات مشایخ باصحاب خود نقل میفرمودند و خدمت مولوی جامی در نفحات مینویسند که اواخر در مرو ساکن شدند و از آنجا بهرات آمدند و چندگاه اقامت کردند و بعد ازان اهل مرو از ایشان التماس مراجعت نمودند و بمرو آمدند و باز بهرات رفتند و بعد ازان عزیمت مراجعت بمرو کردند و در راه فوت شدند و هم آنجا که فوت شده بودند دفن کردند و بعد از چندگاه بمرو نقل شدند و فوات ایشان روز بیست هشتم محرم یاران را فرمود که آب گرم کنید و وصایا نمودند و خلیفه سیوم خود را که سلطان احمد یسوی باشند امر بخواندن بسورة فاطر و والنازعات و یس کردند و این بیت بزبان مبارك می آوردند فرد:

در کوی تو عاشقان جان بحالی بدهند * کانجا ملك الموت نگنجد هرگز
و حضرت خضر و الیاس با جمعی از ابدال و اولیا و اقطاب حاضر شدند و فرمودند که غوث وقت را که حاضر است به پهلوی من دفن کنید بعد از تمام وصایا روح مبارك عروج فرمود و غوث مومی الیه نیز جان بداد و کان ذالك في شهر سنه ۵۳۵ خمس و ثلاثین و خمس مائة و عاش في الدنيا خمساً و تسعين سنة مزار فیض آثار ایشان در مرو ظاهر و مشهور است یزار و یتبرک به رحمة الله علیه از جمله یاران صاحب کمال ایشان چهار بزرگوار بخلافت آنحضرت ممتاز بودند بدین ترتیب خواجه عبد الله برقی خواجه حسن انداکی خواجه احمد یسوی خواجه جهان خواجه عبد الخالق غجدوانی رضي الله تعالى عنهم و سواى این چهار اصحاب با کمال حضرت بسیار بودند ازان جمله خواجه شاه عاتقری شیخ نظام

الدین رحمہ اللہ ماتریدی خواجہ محمد خواجہ گاذرونی گلابادی خواجہ محمد شوخی خواجہ حلیم پل غانقری ابوموسی و امام یحیی و خواجہ اسحاق و امام سلمان عارف ترک و خواجہ مہلہ و خواجہ قرنش و خواجہ آدم سادواری و خواجہ رباط و غیرہ و چہار خلیفہ مذکور فوق بعد رحلت آنحضرت چنانکہ وصیت بود ارشاد خلائق نمودند و از زمان این بزرگواران این سلسلہ طریقہ خواجگان ملقب شد و ایشان بخواجہ اولیا ملقب بودند بطریقہ کبرویہ و نیز مجاز بودند و از خلفاء اربعہ ایشان طرق جاری ماند و طریقہ ما نحن فیہ از جناب خلیفہ چہارم خواجہ جہان خواجہ عبد الخالق غجدوانی کہ رئیس طریقہ خواجگان اند ماندہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین.

تذکرہ خامسہ از منتخب اول در ذکر

جناب خواجہ جہان خواجہ عبد الخالق غجدوانی رضی اللہ تعالی عنہ

از جناب خواجہ اولیا این نسبت مبارک بخواجہ جہان حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رسید و ایشان از اولاد حضرت امام مالک اند کذا فی الرشحات و از طرف مادر باو شاہزادہ ملاطیہ بودند و اسم والد ایشان خواجہ عبد الحمیل است و ایشان در سن بیست و دو سالگی بطلب خدا مشغول شدند و روش ایشان در طریقت حجت است و مقبول ہمہ فرقند علی الدوام و در راہ صدق و صفا و متابعت سنت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بجانب و مخالفت از بدعت و ہوا کوشیدہ اند و روش پاک خود را از نظر اغیار پوشیدہ اند ایشانرا سبق ذکر دل در جوانی از حضرت خضر علی نبینا وعلیہ الصلاۃ والسلام بودہ و بران سبق مواظبت نمودہ اند و خواجہ خضر ایشانرا بفرزندی قبول کردہ و فرمودہ اند کہ در حوض آب درائی و غوطہ خور و بدل بگوی «لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ» چنان کردند و این سبق را گرفتند و بکار مشغول شدند و کشادہا یافتند از اول حال تا آخر روزگار ایشان بتردیک ہمہ خلق محمود و مقبول بودہ بعد ازان بخدمت شیخ

الشیوخ عالم ربانی عارف سبحانی خواجه امام ابی یعقوب یوسف همدانی قدس الله روحه به بخارا آمدند و خواجه عبد الخالق صحبت ایشانرا در یافتند و معلوم کردند که ایشانرا هم ذکر دل بوده در صحبت ایشان میبودند تا مدتی که به بخارا بودند گفتند که خواجه خضر علیه السلام پیر سبق ایشانند و خواجه یوسف پیر صحبت و خرقة بعد از خواجه ابویوسف خواجه عبد الخالق بریاضت مشغول شدند و احوال خودرا پوشیده میداشتند ولایت ایشان چنان شد که در يك وقت نماز بکعبه میرفتند و میآمدند و در شام ایشانرا مریدان بسیار پدید آمد و خانقاه و آستانه پیدا شد روزی در ایام عاشورا جمعی انبوه بخدمت خواجه نشستند و ایشان در معرفت سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقة در برو سجاده بر کتف در گوشه بنشست حضرت خواجه در وی نظر کردند بعد از ساعتی آن جوان برخاست و گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که (اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ) سرّ این حدیث چیست خواجه رحمه الله علیه فرمودند که سرّ این حدیث آن است که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه با خادم اشاره فرمود خادم بر خاست و خرقة از سر جوان بر کشیدند در زیر خرقة زناری پیدا شد آن جوان فی الحال آن زنار را برید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند بیائید ای یاران بیائید تا ما نیز بموافقت این جوان تو عهد زنارها قطع کنیم و ایمان آریم چنانچه وی زنار ظاهری برید یا نیز زنار باطنی که عبارت از پندار است ببریم تا چنانکه وی آمرزیده شد ما نیز آمرزیده شویم حالت عجیب بر یاران ظاهر شد و در قدمهای خواجه می افتادند و تجدید توبه میکردند روزی درویشی پیش خواجه میگفت اگر خدای تعالی مرا مخیر گرداند میان بهشت و دوزخ من دوزخ را اختیار کنم چه من در همه عمر بر مراد نفس نبوده ام در آنحال بهشت مراد نفس من بود و دوزخ مراد خدای تعالی خواجه این سخن را ردّ کردند و فرمودند که بنده را با

مراد چه کار هر کجا گویند رَدّ رویم و هر کجا گویند باش باشیم بندگی اینست نه آنکه تو میگوئی آن درویش گفت که شیطان را بر روندگان راه هیچ دسترس باشد خواجه فرمودند هر رونده که بسرحد فناء نفس نه رسیده باشد چون درخشم شود شیطان برو دست یابد اما آن رونده که بفناء نفس رسیده باشد ویرا خشم نباشد غیرت بود و هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد این چنین صفت آنکس را مسلم باشد که روی براه حق دارد و خدا را عزّ و جلّ بدست راست گیرد و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی راه را سلوک کند. روزی مسافری از راه دور بخدمت خواجه آمده بود ناگاه جوانی خوب صورت بخدمت خواجه در آمد و طلب دعا کرد خواجه دعا فرمود آن جوان ناپیدا شد آن مسافر پرسید که این جوان چه کس بود خواجه فرمودند که فرشته بود که مقام او در چهارم آسمان بود بسبب تقصیری از مقام خود دور افتاده بود بآسمان دنیا آمده با فرشتگان دیگر گفت چه کار کنم که حق تعالی باز مرا ب همان مقام رساند فرشتگان وی را اینجا نشان دادند و دعا در خواست دعا کردم باجابت مقرون شد بمقام خود باز رسید آن مسافر گفت خواجه ما را بدعای ایمان مدد کنید باشد که از این دام گاهی شیطان جان بسلامت ببریم خواجه فرمودند که وعده آن است که بعد از ادای فرض هر کس که دعا کند مستجاب شود تو بر کار باش و ما را بدعای خیر یاد کن بعد از فرائض ما نیز ترا یاد کنیم باشد که در این میان اثر اجابت ظاهر شود هم در حق تو هم در حق من و بالله التوفیق.

تذکره سادسه از منتخب اول در ذکر جناب حضرت خواجه عارف ریوگری
و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی رامیتی رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و از حضرت خواجه جهان این نسبت بحضرت خواجه عارف ریوگری
رحمة الله علیه رسیده هر چند سوای ایشان دیگر خلفای نیز داشتند خواجه اولیاء

کلان وخواجه احمد صدیق وخواجه سلمان کثیر واقدم واعظم خلفای ایشان خواجه عارف رحمة الله عليهم اجمعين بودند ونسبت ارادت ووسائط حضرات خواجگان نقشبندی از این جماعت بحضرت خواجه عارف ریوگری است رضي الله تعالى عنهم اجمعين واز ایشان این نسبت عليه بحضرت مولانا خواجه محمود انجیر فغنوی رسیده وایشان صاحب حالات بلند ومعاملات ارجمند اند رحمة الله عليه واز حضرت مولانا محمود فغنوی این نسبت عليه بحضرت مولانا خواجه علي رامیتني رسیده ولقب ایشان حضرت عزیزان است وایشانرا مقامات عالیہ وکرامات ظاهره بسیار بودند ومزار مبارك ایشان در خوارزم مشهور است یزار ویتبرک به رحمة الله تعالى عليه رحمة واسعة وذكر این هر سه اکابر در يك تذکره مذکور گردید وهر یکی از ایشان در وقت خود مرجع ومقتدای عالمیان بودن. رحمة الله تعالى عليهم اجمعين.

تذکره سابعه از منتخب اوّل در ذکر

حضرت خواجه بابا محمد سماسی رحمة الله تعالى عليه

واز جناب حضرت عزیزان این نسبت شریف بحضرت خواجه بابا محمد سماسی رحمة الله عليه رسیده است وایشان وحید عصر وفرید دهر بودند وخدمت حضرت خواجه بماء الدین را نظر قبول بفرزندی از ایشان بوده وایشان اند که بارها بر قصر هندوان میگذاشتند ومیفرمودند که از این خاک بوی مردی می آید زود باشد که قصر هندوان قصر عارفان شود تا روزی از منزل حضرت سید امیر کللال که از خلفای ایشانند بطرف قصر عارفان متوجه شدند وفرمودند که آن بوی زیادت شده است همانا که آن مرد متولد شده است چون نزول فرمودند از ولادت خواجه سه روز گذشته بود جدّ ایشان معامله بر سینه ایشان گذاشته به نیاز تمام بخدمت خواجه محمد بابا بردند فرمودند که او فرزند ما است ما او را قبول کردیم وتوجه باصحاب کرده فرمودند که این آن مرد است که ما بوی او

شنیده بودیم مقتدای روزگار شود وبامیر کلال فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین تربیت وشفقت دریغ نداری وترا بجل نکنم اگر تقصیری کنی امیر فرمودند مرد نباشم اگر در وصیت خواجه تقصیری کنم وحضرت خواجه بهاء الدین میفرمودند که چون خواستیم که متأهل شویم جدّ من مرا بحضرت خواجه محمد بابا فرستاد وبسماسی که برکت قدوم ایشان منازل برسد چون بلقay ایشان مشرف شدم اول کرامتی که مشاهده کردم آن بود که دران شب در من نیاز وتضرعی پیدا شده بود بر خواستم ودر مسجد ایشان در آمدم ودو رکعت نماز گزارم وسر بسجده نهادم وتضرع ونیاز تمام نمودم دران میان بر زبان من گذشت که الهی قوت کشیدن بار بلاء خود وتحمل محنت ومحبت خود مرا کرامت فرمء چون بامداد بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که ای فرزند در دعا چنین میباید گفت الهی آنچه رضای تو دران است این بنده ضعیف را بران دار بفضل خود اگر خداوند تعالی بحکمت خود بدوستی بلا فرستد بعنایت خود آن دوست را قوت آن بار دهد وحکمت آن بر وی ظاهر گرداند باختیار طلب بلا دشوار است گستاخی نباید کرد بعد ازان طعام حاضر شد چون بخوردم قرصی بمن دادند در خاطر من گذشت که اینجا سیر خوردم وهمین ساعت بمترل خواهیم رسیدن این نان مارا بچه کار آید چون روان گشتند من در رکاب ایشان به نیاز تمام میرفتم واگر تفرقه در باطن پیدا میشد میفرمودند که خاطرا نگاه میباید داشت ودر راه بمترل یکی از محبان رسیدند به بشاشت ونیاز تمام پیش آمد چون نزول فرمودند دران فقیر اثر اضطرابی مشاهده نمودند گفتند حقیقت حال چیست براسی باز نمائی گفت شیر شتر حاضر است ولی نان نیست خواجه توجه بمن کردند فرمودند که آن قرص بیار که عاقبت بکار آمد ومرا بمشاهده آن احوال یقین بحضرت ایشان زیادت شد رحمة الله علیه وعلى سائر السالکین.

تذکره ثامنہ از منتخب اوّل در ذکر

حضرت سیّد امیر کلال رحمۃ اللہ علیہ رحمه واسعة .

وا از خدمت حضرت خواجه بابا محمد سماسی این نسبت علیہ بحضرت سید امیر کلال رضی اللہ عنہما رسید و خدمت خواجه بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلّم آداب سلوک طریقت و تلقین ذکر از ایشان است روزی مجمع عظیم بود خدمت امیر خواجه را طلبیدند روی بایشان کردند و گفتند کہ فرزندان بہاء الدین نقش حضرت خواجه محمد بابا سمای را قدّس سرّہ در حق شما تمام بجا آوردم کہ گفته بودند آنچه تربیت در حق تو کردم در حق فرزندان بہاء الدین بجا آوری و دریغ نداری و اشارہ بسینہ خود کردند و گفتند کہ پستانرا برای شما خشک کردم و مرغ روحانیت شما از بیضہ بشریت بیرون آمد اما مرغ ہمت شما بلند پرواز افتادہ است اکنون اجازت است ہر کجا کہ بوی بمشام شما میرسد از تُرک و تاجیک طلبید و در طلبکاری بموجب ہمت خود تقصیر نہ کنید و چنان آرند از حضرت خواجه کہ چون این نفس از خدمت امیر رحمہ اللہ ظاہر شدن واسطہ ابتلا شد اگر ہمان صورت بمتابعت امیر میبودم از ابتلا دورتر و بسلامت تر و یکسر میبودم روزی حضرت امیر حضرت خواجه را گفتند چون اُستاد شاگرد را تربیت کند ہر آینہ خواہد کہ اثر تربیت خود را در شاگرد مشاہدہ کند تا ویرا اعتماد شود بر آنکہ تربیت من در وی جائیگیر افتاد است و اگر خللی در کار شاگرد بیند آن خلل را باصلاح نماید آنگاہ فرمودند کہ فرزند من امیر برہان حاضر است و ہیچکس دست تصرف بر وی ننہادہ است و تربیت معنوی نکرده است در نظر من بتربیت وی مشغول شوید تا اثر آنرا مطالعہ نمائیم و مرا بر صفت شما اعتماد شود حضرت خواجه بمراقبہ نشستہ بودند متوجہ خدمت سید امیر شدہ از غایت رعایت ادب در امثال آن امر متوقف گشتہ خدمت امیر فرمودند توقف غیبیاید کرد حضرت خواجه رحمہ اللہ امثال امر ایشان کردند متوجہ باطن امیر برہان شدند و بتصرف

در باطن وی مشغول شدند و در حال آثار آن تصرف در باطن و ظاهر امیر برهان پیدا گشت و حالی بزرگ در وی پدید آمد و اثر سکر حقیقی ظاهر شد و فرزندان ایشان بسیار اند خدمت امیر برهان و امیر شاه و امیر حمزه اما خلفای ایشان حضرت مولانا عارف دیگگرای و مولانا جمال الدین کیشی و مولانا جمال الدین همستانی و خواجه یادگار و خواجه شیخ درازوبی و شیخ شمس الدین کمال و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاء الدین طوسی و پهلوان محمود حلاج سمرقندی و شیخ بدر الدین برهانی و خواجه محمود اسکنوی و شیخ ایمن شاه کرمینکی و اعظم و اقدم همه ایشان خدمت حضرت خواجه خواجهگان بهاء الدین نقشبند بلاگردان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و نستغفر الله بهم لی وللمؤمنین آمین برحمتک یا أرحم الراحمین.

تذکره تاسعه از منتخب اوّل در ذکر خواجه خواجهگان پیر پیران

حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بلاگردان رضی الله تعالی عنه

از خدمت حضرت سید امیر کلال نسبت خاصه شریفه بخدمت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رسیده و نام مبارک ایشان محمد بن محمد البخاری است ابن سید محمد ابن سید جلال الدین ابن سید برهان الدین خال ابن سید زین العابدین ابن سید قاسم ابن سید سفیان ابن سید برهان ابن سید قلیچ ابن سید محمود ابن سید ایلال ابن سید نقی ابن سید صوفی ابن سید محیی الدین ابن سید علی اکبر ابن امام عالی مقام حضرت حسن عسکری علیه و علی آبائه الکرام التحیه والرضوان ولادت با سعادت آنحضرت در سنه ۷۱۸ هفتصد و هجده بود و قیل نوزده و ایشانرا نظر قبولیت بفرزندی از خدمت خواجه بابا محمد سماسی است رحمه الله علیه و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده اند چنانکه گذشت و بعد ازان بامر حضرت سید کما مرّ صحبت به قثم شیخ و خلیل اتا که هر دو از مشایخ ترک بودند نیز نموده اند و مستفید شده و بمولانا عارف

دیگگرای که خلیفه حضرت سید امیر وهم پیر ایشان اند در سفر و حضر صحبتها نمودند چنانکه میفرمایند که هفت سال با مولانا عارف در تگ و پو بودم که از اصل آگاهی یابم و سه بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا ناصیه مولانا میافتم هرگز بر نمیگشتم اما بحسب حقیقت ایشان اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله یافته اند چنانکه میفرمودند که شبی در مبادی احوال و غلبات جذبات بر سر مزار متبرک از مزارات بخارا رسیدم بمر مزار چراغی دیدم افروخته و در چراغدان روغن تمام و فتیله یافتم اما فتیله را اندک حرکت می بایست داد تا از روغن برون آید و بتازگی بر افروزد و در مزار آخرین متوجه قبله نشستم در آن توجه غیبی افتاد مشاهده کردم که دیوار قبله شق شد و تختی بزرگ پیدا شد و پرده سبز در پیش او کشیده و گرداگرد آن تخت جماعتی اند خواجه بابارا در میان ایشان شناختم و دانستم که ایشان از گذشتگان اندازان جماعت یکی مرا گفت بر تخت خواجه عبد الخالق اند و آن جماعت خلفای ایشانند و هر يك اشارت کرد خواجه احمد صدیق و خواجه اولیا کلان و خواجه عارف ریوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علي رامیتنی قدس الله ارواحهم و چون بخواجه محمد بابا سماسی رسید گفت ایشانرا در حال حیات دریافت شیخ تواند و ترا کلاهی داده اند و ترا کرامت کرده اند که بلای نازل شده از برکت تو دفع شود آنگاه آن جماعت گفتند گوش دار و نيك شنو که حضرت خواجه بزرگ سخنان خواهند فرمود که در سلوك راه حق سبحانه و تعالی ترا ازان چاره نباشد از آنجماعت در خواستم که بر حضرت خواجه سلام کنم و بحمال مبارك ایشان مشرف شوم پرده از پیش بر گرفتند پیری دیدم نورانی سلام کردم جواب دادند آنگاه سخنانیکه بمبدأ سلوك و وسط و نهایت تعلق دارد بمن در میان آوردند و گفتند آن چراغها که بآن کیفیت با تو نمودند اشارت و بشارت است ترا باستعداد و قابلیت این راه اما فتیله استعداد در حرکت میباید آورد تا روشن شود و اسرار

ظهور کند و دیگر فرمودند و مبالغه نمودند که در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی و عمل بعزیمت و سنت بجا آری و از رخصتها و بدعتها دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم ورد خود سازی و متفحص و متجسس اخبار و آثار رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کرام او رضی الله عنهم باشی و بعد ازین سخنان آن جماعت مرا گفتند شاهد صدق حال تو آنست که فردا علی الصباح فلا بجا بر وی و فلان کار کنی و تفصیل آن در مقامات ایشان مذکور است و گفتند بعد از آن متوجه بنسف شو بخدمت سید امیر کلال قدس سرّه چون بموجب فرموده ایشان بنسف رفتم و بخدمت سید امیر کلال قدس سرّه رسیدم خدمت امیر الطاف فرمودند و التفاتها نمودند و مرا تلقین ذکر کردند و بطریق نفی و اثبات بطریق خفیه مشغول ساختند و چون در واقعه مأمور بودم بعمل عزیمت بذکر علانیه عمل نکردم کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شمارا موروثی است یا مکتسب ایشان فرمودند بحکم «جذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين» باین سعادت مشرف گشتیم و از ایشان پرسیدند که طریقه شما ذکر جهریه و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمیشد پس گفتند که بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه و تعالی فرد:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه و ش * آنچه زین زیبا صفت کم میبود اندر جهان آنچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که (رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ * النور: ۳۷) اشارت باین مقام است گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیز نبود است ایشانرا از این سخن سؤال کردند فرمودند که بندگی با خواجهگی راست نمی آید کسی از ایشان پرسید که سلسله حضرت شما یکجا میرسد گفتند که از سلسله کسی بجای نمیرسد و میفرمودند که نفسهای خود را همت بنهید که هر که بعنایت حق سبحانه و تعالی نفس خود را بیدی شناخته باشد و مکر و کید او را دانسته نزد او این عمل سهل است از روندگان این راه سپار

بودند که گناه دیگر را بر خود نهاده اند و بار آن کشیده و میفرمودند که قوله تعالی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ * النساء: ۱۳۶) اشارت بآن است که در هر طرفه العین نفی این وجود طبیعی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی میباید نمود شیخ جنید قدس سره میفرمودند که شصت سال است که ایمان آورده ام و در ایمان تازه کرده ام و میفرمودند که نفی وجود نزدیک ما اقرب طرقست لیکن جز تبرک اختیار و دید قصور اعمال حاصل نمیشود و میفرمودند که تعلق بما سوی رونده این راه را حجاب بزرگ است فرد:

تعلق حجاب است بیهاصلی * چو پیوندها بگسلی واصلی

أهل حقیقت ایمان را چنین تعریف کرده اند که «الایمان عقد القلب بنفی جمیع ما تولّیت القلوب الیه من المنافع والمضار سوی الله تعالی» و میفرمودند که طریقه ما صحبت است و در خلوت شهرتست و در شهرت آفت است و خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت شرط نفی بودن در یکدیگر و آنچه آن بزرگ فرموده است که «تعال نو من ساعة» قول حذیفه رضی الله تعالی عنه یعنی بیا که ایمان بیاریم يك ساعت اشارت بآنست که اگر جمعی از طالبان از طالبان این راه که بایکدیگر صحبت دارند در آن خیر و برکت بسیار است امید است که مداومت و ملازمت بر آن منتهی به ایمان حقیقی شود و میفرمودند که طریقه ما عروه وثقی است و چنگ در ذیل متابعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زونست و اقتدا بآثار صحابه کرام رضی الله عنهم کردانست و درین طریقه باندك عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کاری بزرگ است و هر که از این طریقه ما روی بگرداند خطر دین دارد و میفرمودند که طالب میباید که در زمانی با دوستی از دوستان حق صحبت میدارد و واقف حال خود می باشد و زمان صحبت را با زمان گذشته موازن کند اگر تفاوت یابد بحکم «اذا اصبحت فالزم» صحبت آن عزیز را غنیمت داند و نیز میفرموده اند «لا اله» نفی آله طبیعت است

«الّا الله» اثبات معبود بحق است جلّ جلاله «محمد رسول الله» خود را در مقام (فاتبعونی) در آوردن است مقصود از ذکر آنست که بحقیقت کلمه توحید برسد و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوی الله بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست و میفرموده اند که حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان میگفتند که زمین در نظر این طائفه چون سفره ایست و ما میگوئیم که چون روی ناخن است هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست و میفرموده اند که بسرّ توحید میتوان رسید اما بسرّ معرفت رسیدن دشوار است. و قتیکه خواجه بسفر مبارک حج میرفتند یکی از بزرگزادگان خراسانرا تعلیم ذکر کرده بودند و در وقت مراجعت بایشان گفتند که فلان کس بتکرار سبق ذکر که تعلیم گرفته بود کم مشغولی کرد فرمودند با کسی نیست پس از وی پرسیدند که مارا هیچ خواب دیدی گفت آری فرمودند که این بس است از این سخن معلوم میشود که هر کرا اندک رابطه باین عزیزان باشد امید که آخر الامر ملحق باینان گردد و آن سبب نجات و رفع درجات وی شود شخصی در حضرت ایشان گفت که فلان کس رنجور است توجه خاطر شریف در یوزه میدارد فرمودند اول باز گشت دل خسته میباید و آنگاه توجه خاطر شکسته از خدمت ایشان طلب کرامت کردند فرمودند که کرامت ما ظاهر است با وجود چندین بار گناه بر روی زمین میتوانم رفت و میفرموده اند که شیخ ابوسعید ابوالخیر قدّس سرّه را پرسیدند که در پیش جنازه شما کدام آیت بخوانیم فرمودند که آیت خواندن کار بزرگست این بیت خوانید بیت:

چیست از این خوبتر در همه آفاق کار * دوست رسد نزد دوست یار بتردیک یار
باز پس حضرت ایشان فرمودند در پیش جنازه ما این بیت خوانید فرد:

مفلسانیم آمده در کوی تو * شیئا لله از جمال روی تو

بیت دوئم حضرت نقشبند قدّس سرّه که ملحق این بیت است فرمود بیت:

دست بکشا جانب زنبیل ما * آفرین بر دست و بر بازوی تو

از خدمت مولانا جلال الدین خالیدی رحمة الله علیه پرسیدند که نسبت سلوک و طریق خواجه بهاء الدین از متأخران مشائخ رحمهم الله تعالی بطریقه که مناسبت دارد فرمودند که سخن از متقدمان گوئید دویست سال زیادت است که تا این قسم ظهور آثار ولایت که بر خدمت خواجه بهاء الدین بعنایت الهی ظاهر شده است بر هیچکس از مشایخ طریقت از متأخران نشده است خدمت مولوی جامی میفرماید که شیخ قطب الدین نام پیری از اصحاب خواجه در زمان شریف تشریف آورده بود وی گفت که من خورد سال بودم حضرت خواجه مرا فرمودند که بفلان کبوتر خانه رو و بچه چند کبوتر بیار چون کبوتر بچگان می آوردم مرا خاطر بآن میل کرد که يك کبوتر بچه زنده نگاه داشتم و بحضور خواجه نیاوردم چون کبوتر بچگانرا پختند و بر حاضران قسمت کردند مرا ندادند و گفتند که فلان کس نصیب خود را زنده گرفته است و همت ایشان تمامی مصروف در ترویج شریعت و تخریب بدعت و عمل بعزیمت بود توجه مبارک بامور معاش بقدر ضرورت و متهم داشتن عمل و نیت چنانکه این رباعی ایشان مشعر بر آن است رباعی:

گر طاعت خود نقش کنم بر نانی * و آن نان بنهم پیش سگی نادانی
و آن سگ سالِ گرسنه در کُهدانی * از ننگ بر آن نان نهد و ندانی
وقوت نسبت و کشش و کوشش و اتباع سنت و اجتناب بدعت بنوعیکه ما
فوق آن متصور نباشد حضرت خواجه بیرنگ قدس سرّه در مثنوی مبارک خود در مدح ایشان میفرماید مثنوی:

ابو الوقت دو عالم قطب ارشاد * بهاء الدین که شد دین از وی آباد
ز سنت در جنید افکند آشوب * بجذبه بایزیدش آستان روب
پئی تسکین مشتاقان دیدار * جمال مصطفی را آئینه دار
دران آئیه میبیند محقق * سوادِ مَنْ رآیَ قَدْ رَأَى الْحَقَّ

فنا فی الله خواجه بس بلند است * بکن تأویل خواجه نقشبند است

خلیفه بود حق را در زمانه * نمودش برزخی وان در میانه

از اتباع سنت هیچ امری نامرعی نمیگذاشتند و آنچه از اعمال مصطفوی می یافتند مبادرت مینمودند حتی که روزی مسموع ایشان شد که جناب رسالت مآب با جماعت اصحاب خود رضي الله تعالی عنهم نان میپختند و هر یکی نان خود بر تنوری میبست بدست خود آنسرور صلی الله علیه وسلم نان مبارك خود بدست مقدس به تنوری بست نان تمامی جماعت یاران پخته شد رضي الله عنهم و نان مبارك آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خام ماند چه بمسوس مقدس او صلی الله علیه وآله وسلم آتش اثر نداشت خدمت حضرت خواجه اتباعا لسنته صلی الله علیه وآله وسلم باصحاب خود بهمین روش نانها پختند نانها همه یاران پخته شدند و نان حضرت خواجه رضي الله تعالی عنه ناپخته ماند زهی مرتبه اتباع که تا کجا يك جهتی می آرد خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه میفرمایند که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب وافر است و این مقدمه دلالت بر انتهای کمالات متابعت ایشان مینماید مر آنسرور را صلی الله علیه وآله وسلم دستگیری بیکسان پیشه عام ایشان و مشکل کشای درماندگان خاصه آن آستان عالی شان در این معنی خواجه اعظم کشمیری قصیده در شجرات الخلد بنظم کشیده چند فردی ایراد میروود مثنوی:

رقم زد سیدی از اهل عرفان * ز حال سالکی موفور ایقان

که نام پاک او خواجه ضیا بود * دلش روشن ز اسرار خدا بود

که یکشب بود سرگرم شکر خواب * بدشت محشرش بردند بی تاب

چو دید آشوب صحرای قیامت * همه محشر بغوغای ندامت

روان جمعی سوی فردوس اعلی * بدوزخ خلق دیگر بی سروپا

همه کفار را سوی جهنم * همی بردند با صد محنت و غم

دران آشوب يك هندو نژادی * ز کار دین و دولت نامرادی
زرفتن جانبِ دوزخ ابا کرد * پی تخلیص خود بس ما جرا کرد
گره نکشود از کارش وسائل * شده کفرش زدار الخلد حائل
در آنحالت زجوش آمد بفریاد * بگفتا با تن زارو دل داد
بدنیا گر خمی رنجی مرا بود * کفیلیم خواجه مشکل کشا بود
نیاز خواجه میدادم همیشه * رسیدی او بفریادم همیشه
قبول بود دین او بتحقیق * زبس حاجت روائیهای تدقیق
مرا نازش در این محشر همین است * پناه من بهای ملک و دین است
ندا آمد زدرگاهی الهی * که شد هر چند عمرش در تباهی
چو از خاصان من نام بزرگی * براه نقشبندی بس سترگی
شفیع آورد دادیمش رهائی * تعجب نیست از شان الهی
از این حالت بسی از اهل محشر * نمودند از تأسف دست بر سر
که ای کاش اندر آن دنیای مردود * زما هر يك غلام خواجه میبود
بلی این نقش در دل خوش نشست ست * که او مشکل کشای کار بسته است
خدمت ایشان عنایت میکردند که مسلمانی و انقیاد احکام و رعایت عمل
بعزیمت و دور بودن از رخصتها بقدر ضرورت همه نورها و صفاتها و رحمت است
و واسطه وصول بدرجات ولایت است بمنازل و مقامات اولیاء الله از پرورش این
صفتها میرسند و این همه دور افتادگیهای از آن است که خود را دور میدارند
و اختیار بر خود زیاده میکنند و گرنه قصور در فیض الهی جلّ شانه نیست از سید
امیر کلال رحمة الله علیه ذکر کردند که ایشان تمثیل مینمودند که تا نم تعلقات
دور نشود کوزه وجود شائسته آن نگردد که او را در خمدان تصرف در آورند
و باز چون کوزه را در خمدان در آوردند بعضی ازان درست می آید و بعضی دران
خمدان شکسته این نسبت ظهور ارادت ازلی است و باینهمه آنرا که شکسته بیرون

آمده است في الجملة امید است که دیگر باره او را آرد سازند و با کلی دیگر یار کنند و بار دیگر با خمدان پزند تا باشد که این بار درست بیرون آید و فرموده اند که حضرت سید امیر در آخر حیات سه شبانروزی بقبله متوجه بودند و با کسی سخن نمیگفتند بعد ازان بسخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند که مقصود از این توجه آن بود که شناخته شود که این در را بقبول باز کنند یا برّ والحمد لله بقبول کشودند وفات حضرت خواجه رضي الله عنه روز دوشنبه سیوم ماه ربيع الاول سنه ۷۹۱ احدی وتسعين وسبعمائه بوده است قدس الله تعالى روحه وافاض علينا فتوحه آمین مدت عمر شریف مبارك ایشان هفتاد و دو سال در ماده تاریخ ایشان حضرت خواجه حافظ عليه الرحمة میفرماید قِطْعَه:

بهاء الحق والدين طاب مثواه * امام ملت و شیخ جماعت
چو میرفت از جهان این بیت میخواند * بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت * قدم و نه کُرت هست استطاعت
بدین دستور تاریخ و فاتش * برون داد از حروف قرب طاعت

ق ر ب ط ا ع ت
۱۰۰ ۲۰۰ ۲ ۱۹ ۱ ۷۰ ۴۰۰ سنه هـ. ۷۹۱

و نیز خدمت حضرت مولوی جامی رحمة الله علیه قصیده فرموده و فرد ماده

تاریخ اینست فرد:

مترل و مأوی او چون بود قصر عارفان * قصر عرفان زان سبب آمد حساب رحلتش

ق ص ر ع ر ف ا ن
۱۰۰ ۹۰ ۲۰۰ ۷۰ ۲۰۰ ۸۰ ۵۰ سنه هـ. ۷۹۱

و اصحاب با کمال ایشان بسیار اند اما خلفای کاملین ایشان همین چهار

اند اوّل و اقدم ایشان خدمت غواص بحار انوار خواجه علاء الدین عطار عطر الله تعالی تربته و دوم خدمت امام اولیا و اتقیا خواجه محمد پارسا سوم حضرت قطب ربانی خواجه علاء الدین غجدوانی چهارم مقتدای حضرات نقشبندی خدمت

مولانا یعقوب چرخى رضی اللہ عنہم اجمعین در این عدد چهار خلیفه نیز متابعت سنت آمد و اولاد مبارك ایشان نیز از دختر ماند و این نیز سنت نبوی نصیب روزگار ایشان شد.

تذکره عاشره از منتخب اول در ذکر

حضرت خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه

نام مبارك ایشان محمد بن المحمد البخاری است از کبار اصحاب و کامل خلفای حضرت خواجه بهاء الدین اند و خدمت حضرت خواجه در ایام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان بایشان میکردند و میفرمودند که علاء الدین خیلی بار بر ما سبک کرده است لا جرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجه الأتم الأكمل از ایشان بظهور پیوست و بیمن صحبت و حسن تربیت ایشان بسیاری از طالبان از پایگاه بعد نقصان به پیشگاه قرب و کمال رسیده و مرتبه تکمیل و کمال یافته اند بعضی از کلمات قدسیه ایشان در قید کتابت میرود منها سابقه عنایت ازلی الهی را میباید دید و از امیدواری بآن عنایت بیعلت و طلب آن عنایت لحظه غافل نمیاید بود و از استغنا خود را نگاه میباید داشت و اندک غضب حق را سبحانه بزرگ میباید شمرد و ترسان و لرزان میباید بود از ظهور استغنائی حقیقی تعالی شانه منها خاموشی از سه صفت باید که خالی نبود یا نگاهداشت خطرات یا مطالعه ذکر دل که گویا کشته باشد یا مشاهده احوال که بر دل بگذرد منها خطرات مانع نبود احتراز از آن دشوار باشد اختیار طبعی که مدت بیست سال در نفی آن بودیم ناگاه به نسبت خطر گذشت اما قرار نیافت خطرات منع کردن کار قوی است و بعضی بر آنند که خطرات را اعتباری نیست اما نباید گذاشت که متمکن گردد که بتمکین آن سده در مجاری فیض پدید آید بنابراین دائم متفحص احوال باطن باید بود و خود را به نفس زدن قهی کردن دل ظاهراً بامر مرشد در حضور یا در غیبت برای نفی خطرات است که تمکن یافته است در باطن و سبب آنست که

هر معنی در لباس صورت بود هر وقت خود را به نفس زدن از خطرات مواعی که تمکن یافته تھی میباید کردن منها در خود رفتن است و از خود رفتن واصل در راه معتبر این است و علامت در خود رفتن از خود رفتن است غیبت از خود و حضور با حق سبحانه و تعالی بقدر عشق است و نتیجه محبت مفرط است حسن هر که بیشتر غیبت از خود و حضور با معشوق بیشتر و چون ملك و ملكوت بر طالب پوشیده شود و فراموش گردد فنا است و چون هستی سالک هم بر سالک پوشیده شود فناء فنا بود منها «بعد از هر نمازی از پنجوقت نماز و بعد از مذاکره علم بیست بار کلمه استغفار را گفتن مدد است» در سعی و توجه که ذکر کرده شد منها صیقل بر روی آئینه باید بدسته آئینه یا بر پهلوی یا بر پشت فائده ندهد در این زمان بذکر خفیه که مشغول اند بعد و میگویند نه بدل مقصود بسیار گفتن نیست در يك نفس سه کورت گویند لا اله الا الله طرف راست آغاز کند و بر دل فرود آرد محمد رسول الله از جانب چپ بیرون آرد بی مجاهده نمیشود پیش از صبح و بعد از شام در خلوت و فراغت از خلوت شیخ عطار میگوید رحمه الله علیه فرد:

صد هزاران قطره خون از دل چکید * تا نشانِ قطره زان یافتم

یا در يك نفس نه کورت گوید یا هجده اگر نتیجه ندهد از سرگیرد منها حضرت خواجه نقشبند رضي الله تعالى عنه میفرمودند طریقه مراقبه از طریقه نفی و اثبات اعلی و اقرب است بجزبه و از طریقه مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملك و ملكوت میتوان رسید و اشراف بر خواطر و بنظر موهبت نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است از مراقبه ملكه دوام جمعیت خاطر و دوام قبول دلها حاصل است و این معنی را جمع و قبول مینامند وفات حضرت ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه دوازدهم رجب سنه اثین و ثمان مائة بوده است و روضه مبارك ایشان درویه چغانیان است نورنا الله تعالى بانواره و شرفنا بزیارته و خدمت شیخ مولانا نظام الدین خاموش از خلفای ایشانند.

تذکره احدى عشر از منتخب اول در ذکر

حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله تعالى عليه

نام مبارك ايشان محمد بن محمود الحافظ البخاري است ايشان نیز از كبار خلفای حضرت خواجه بزرگ اند قدس سرّه حضرت خواجه بزرگ در حق ايشان فرموده اند با حضور اصحاب خود بايشان خطاب کرده اند که حقى وامانتی که از خلفاء خاندان خواجگان قدس سرّهم باین ضعیف رسیده است و آنچه در این راه کسب کرده است آن امانت را بشما میسپرم چنانکه برادر دینی مولانا عارف بما سپرد و قبول مییاید کرد و این امانت را بخلق حق سبحانه مییاید رساند ايشان تواضع کردند و قبول نمودند و در مرض اخیر در غیبت ايشان در حضور اصحاب و احباب در حق ايشان فرمودند که مقصود از ظهور ما وجود او است او را هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کردم اگر مشغول میشود جهانی ازو منور میشود و در محلی دیگر صفت بُرخ^[۱] بنظر موهبت او را کرامت کرده اند و قصه بُرخ رض در کتاب قوت القلوب مذکور است و در محلی دیگر او را بنظر موهبت نفسی بخشیده اند تا هر چه گوید آن شود و در محلی دیگر فرموده اند هر چه آدمی گوید حق تعالى آن کند بحکم حدیث صحیح (انّ من عباد الله من لو اقسم على الله سبحانه لا برة) میگویم که بگو او نمیگوید و در محلی دیگر ايشانرا تلقین ذکر خفیه فرمودند و ايشانرا اجازت دادند بعمل بموجب آنچه داند از دقائق آداب طریقت و تعلیم آن الی غیر ذلك من التّشریفات الّتی لا تعد ولا تحصى سنة ۸۲۲ اثنین و عشرين و ثمانمائة به نیت طواف بیت الله الحرام و زیارة نبیّه علیه الصّلاة و السّلام از بخارا بیرون آمدند از راه نسف بصغانیان و ترند و بلخ و هرات بقصد زیارات مزارات متبرکه روان شدند همه جا سادات و مشایخ و علماء مقدم شریف

(۱) بُرخ بالضم باء موحده و سکون راء مهمله و خاء معجمه و برخ اسود بنده زر خریده در زمان موسی علیه

ایشانرا مغتنم شمردند و باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند خدمت مولوی جامی علیه الرحمة در نفحات اظهار مینمایند که چون از ولایت جام میگذشتند پدر ایشان با جمعی از نیازمندان خدمت مولوی را که هنوز عمر شریف ایشان پنج سال تمام نشده بود بر دوش برداشته بقصد زیارت بیرون شدند چون بخدمت ایشان رسیدیم یکی از نیازمندان مرا بامر والد بر دوش گرفته پیش محضه محفوف ایشان داشت و ایشان التفات نمودند و یکسیر نبات کرمانی عنایت فرمودند امروز ازان شصت سال ۶۰ گذشته است هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است ولذت دیدار مبارک ایشان در دل من همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد که این فقیر را نسبت بخاندان خواجهگان قدس الله تعالی اسرارهم واقع است ببرکت نظر ایشان بوده باشد و امید میدارم که بیمن همین رابطه در زمره محبان و مخلصان ایشان محشور شوم بمنه و جوده بر اصل سخن رویم میآمدند که چون به نیشاپور رسیدند بواسطه حرارت هوا و خوف راه در میان اصحاب سخنی میگذشت فی الجمله فتوری بعزیمتها راه یافت دیوان مولانا جلال الدین رومی قدس سره را بتفأول کشادند این ابیات بر آمد فردیات:

روید ای عاشقان حق باقبال ابد ملحق* روان باشید همچون مه بسوی برج مسعودی
مبارک باد تا این راه بتوفیق و امان الله* بھر شهری و هر جای بھر دشتی که پیمودی
از اینجا این مکتوب ببخارا فرستاده بودند هذا مکتوبه الشریف: باسمه سبحانه
نوشته شد این مکتوب در روزی که بیرون آمده شده بود از نیشاپور صافها الله
و جمیع بلاد المسلمین عن الآفات والمخافات و آن روز یازدهم بود از جمادی الآخر
سنه ۸۲۲ هـ. اثین و عشرين و ثمان مائة در حال صحت و سلامت و رفاهیت و شوق
تمام بفضل و کرم الهی جلّ ذکره و قوّت قلب و قوّت یقین به فیض و فضل نامتناهی
بحکم اشارات و بشارات کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم یتفأول ولا یتطیر
وقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم (لم یبق بعدی من النبوة الا المبشرات یراها

المؤمن او ترى له) وهذا حديث متفق على صحته يا نبي الهدى حديثك غوثي واعتصامي ببابك والتجائي والتهابي وچون در كنف صحت وسلامت بمكه محترمه رسيدند واركان حج تمام كردند ايشانرا مرضى عارض شد چنانكه طواف وداع در عمارى كردند وازانجا متوجه مدينه شدند ودر راه اصحاب را طلبيدند واملا فرمودند كه بسم الله الرحمن الرحيم جاءني سيد الطائفة جنيد قدس سره في ضحوة يوم السبت التاسع عشر من ذي الحجة سنة اثنين وعشرين وثمانمائة عند انصرافنا من مكة المباركة زادها الله تكريما وبركاتا ونحن نسير مع الركب وانا بين النوم واليقظة فقال رحمة الله عليه في زيارته وبشارته القصد مقبول وحفظت هذه الكلمة وسررت بها ثم استيقظت من الحالة الواقعة بين النوم واليقظة الحمد لله على ذلك بعد ازان كلمات ديگر هم بعبارت عربى املا فرمودند كه ترجمه آن اين شود كه اين كلمه واحده كه سيد الطائفة واقع شد كلمه ايست جامعۀ تامه وبشارتى است شامله عامه مارا واولاد مارا واصحاب واحباب حاضر وغائب مارا زيرآنكه قصد ما درين مشاعر عظام وادعيه كه كرده شد بھر موقف ومقام مصالح دينى وديوى همه آن بود وآن قصد بمقتضاى اين بشارت مقرون بقبول والحمد لله سبحانه حمدا طيبا مباركا ويوافي نعمه ويكافئ مزيد كرمه روز چهارشنبه بيست سيوم ذى الحجة بمدينه رسيدند واز حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم بشارتها يافته آن مسوده املا را طلبيدند تا بر آن زيادت كنند چون مطالعه كردند فرمودند كه هيمنها است وزيادت ننوشته اند ودر روز پنجشنبه بجوار رحمت حق سبحانه وتعالى پيوستند مولانا شمس الدين فنارى رومى واهل مدينه وقافله بر ايشان نماز گزاردند وشب جمعه دران منزل نزول فرمودند در جوار قبه شريفه امير المؤمنين عباس رضي الله عنه وشيخ زين الدين خوافى رحمة الله عليه از مصر سنگى سفيد تراشيده آورده است ولوح مزار ايشان ساخته وبآن از سائر قبور ممتاز است فقير راقم گويد كه مرتبه اول اين فقير در سنه مائتين واثنا عشر بعد الألف كه بزيارت حرمين الشريفين مستسعد

شده بودم بزیارت ایشان رسیدم آن سنگ موجود بود چون بار دیگر در سنه الف و مائتین و خمس و عشرين باز مشرف شدم آن سنگ را ندیدم همانا که وهاییه که مسلط شده بودند بر داشته باشند می آرند که خدمت خواجه ابونصر پارسا چنین میفرمایند که وقتی که والد من فوت میشد ببالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارك ایشان کشادم تا نظری کنم چشم بکشادند و تبسم نمودند و قلق واضطراب من زیادت شد به پایان پای ایشان آمدم و روی خود بر کف پای ایشان نهادم پای خود بالا کشیدند و تاریخ وفات ایشان سنه اثنین و عشرين و ثمانمائة يوم الخميس و اربع و عشرين من شهر ذی الحجة الحرام كما مر رضي الله تعالى عنه.

تذکره اثنی عشر از منتخب اول در ذکر

حضرت خواجه مولانا یعقوب چرخي رحمة الله عليه

نسبت شریفه نقشبندیه از حضرت خواجه بزرگ بحضرت مولانا یعقوب چرخي رسیده همانا که موجب فرموده حضرت خواجه بزرگ بایشان که ای یعقوب که آنچه از من بتورسیده است بمردم برسان مشعر از این نسبت علیه باشد. وبعد از وفات حضرت خواجه بزرگ بصحبت حضرت خواجه علاء الدین عطار رح رسیده اند و صحبتها نموده و از وی میآرند که میفرمودند اول بار که به صحبت خواجه بزرگ قدس سره رسیدم فرمودند که ما بخود کاری نمیکنم خدمت مولانا فرموده اند که هرگز شی بر من ازان سخت تر نگذشته بود که در فکر آن بودم که این در بر من به قبول بکشایند یا رد کنند چون بامداد پیش ایشان رفتم فرمودند که قبول کردند اما تو به صحبت خواجه علاء الدین رحمه الله خواهی بود بعد ازان من بولایت بدخشان افتادم و خدمت خواجه علاء الدین بعد از وفات خواجه بزرگ بچغانیان آمدند و متوطن شدند پس کسی پیش من فرستادند که حضرت خواجه فرمودند که در صحبت ما خواهی بود پیش ایشان رفتم و مادام حیات ایشان در صحبت ایشان بودم خدمت مولوی جامی علیه الرحمة از زبان الهام

ترجمان حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره در نفحات چنان ذکر مینماید که فرمودند که در هرات بودم که مرا داعیه خدمت مولانا یعقوب پیدا شده متوجه ولایت چغانیان شدم به محنت و مشقت بسیار آنجا رسیدم همانا که آن راه اکثر پیاده رفته بودند چون به صحبت ایشان مشرف شدم بروی مبارک ایشان اندک بیاضی که موجب نفرت طبیعت می باشد بود با من در لباس سیاست و درشت گوئی ظاهر شدند و چندان سیاست نمودند و درشت گفتند که نزدیک بود که باطن ما از ایشان منقطع شود و مرا یأس تمام حاصل گردد بسیار محزون و مغموم شدم بار دیگر که بمجلس ایشان رسیدم بر من به صفت محبوی چنان ظاهر شدند که هرگز هیچکس را چنان محبوب ندیده بودم و با من لطف بسیار نمودند و خدمت مولوی مینویسند که در حینیکه خواجه احرار این نقل میفرمودند در نظر فقیر بصورت عزیزی در آمدند که مرا رابطه و ارادت و محبت تمام بآن عزیز بود و چندگاه بود که از دنیا رفته بود فی الحال خلع آن صورت کردند مرا تصور آن شد که شاید که آن همین در خیال من بوده باشد بعد ازان از بعضی همراهان شنیدم که وی هم آنرا مشاهده کرده بود عقیده فقیر آنست آن خلع و لبس صورت بشعور و اختیار ایشان بوده اثبات این معنی را که از خدمت حضرت مولانا یعقوب نقل کردند خدمت حضرت مولانا یعقوب میفرمودند که طالبی که به صحبت عزیزی می آید چون خواجه عبید الله میباید آمد چراغ مهیا ساخته و روغن و فتیله آماده کرده همین که کو کردی بآن میباید داشت خدمت خواجه عبید الله فرمودند که خدمت مولانا یعقوب و شیخ زین الدین خوافی رحمهما الله تعالی پیش مولانا شهاب الدین شیروانی هم سبق بودند روزی حضرت خواجه عبید الله قدس سره از حضرت مولوی جامی رحمه الله پرسیدند که شیخ زین الدین مذکور بحلّ وقائع و تعبیر منامات مشغولی مینمایند و درین باب اهتمام تمام دارند گفتند آری چنان است حضرت خواجه ساعتی از خود غائب شدند و طریقه ایشان چنان بود که ساعة فساعة از

خود غائب میشدند چون حاضر شدند این بیت را خواندند بیت:
چو غلام آفتم همه زافتاب گویم * نشیم نشب پرستم که حدیث خواب گویم
این رباعی از مقوله مبارک ایشان است رباعی:

در مسلخ عشق جز نکورا نکشند * لاغر صفتان زشت خورا نکشند
گر عاشق صادقی از کشتن مگریز * مردار بود هر آنچه اورا نکشند

و این فرد نیز از مقولات مبارک ایشان است بیت:

ای بنده بمن گریز خود را یله کن * گر شاه جهان نگردي آنگه گله کن

تذکره ثالث عشره از منتخب اول در ذکر

سرچشمه بحار اسرار خواجه عبید الله احرار رضي الله عنه

این نسبت علیه نقشبندیه از حضرت مولانا یعقوب چرخى بحضرت خواجه
عبید الله احرار قدس سره^[۱] رسیده و خدمت خواجه احرار از آبای کرام فاروقی
اند و والد ماجده ایشان از سادات حسینی است از احفاد شیخ خاوند ظهور اند
و بشیخ عمر باغستانی هم نسبت دارند ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم و ریاضات
شاقه و حصول بعضی کمالات اخذ طریقه علیه از خدمت مولانا یعقوب کرده اند
کما اشار به و باعلی مرتبه کمال و اکمال رسیده اند و ترویج و تکمیل طریقه علیه
بسیار فرموده اند و ارشاد ایشان اتم و اکمل آمد و عالم عالم تشنه لبان بودی ناکامی
از بحر موج فیوض و برکات ایشان کامیاب و سیراب شدند و خدمت ایشان در
اول عمر فقر صوری بکمال داشتند و ازان حظّ وافر برداشته و اواسط و اواخر مظهر
اسم الغنی شدند و مثل ایشان کم کسی درین طریقه بغنائی ظاهری رسیده باشد
وجود شریف ایشان سر چشمه فیوض ظاهری و باطنی ربّانی بوده چنانکه برکات

(۱). مخفی نماند که اکثر آباء واجداد و اقربای پدری و مادری حضرت ایشان ارباب علم و عرفان و اصحاب
ذوق و وجدان بودند و شیخ عمر باغستانی رح جد اعلی مادری ایشانند و شیخ عمر مذکور بشانزده واسطه به
عبد الله بن عمر بن خطاب رضي الله تعالى عنهما میرسد. رشحات القدس

باطنی ایشان عالمی را منور ساخته احسانهای ظاهری ایشان نیز اهل عالم را ممنون گردانیده جویهای آب که از آنها بر آورده اند در اکثر بلاد ماوراء النهر و خراسان امید است که تا مادام قیامت کشت ظاهری اهل عالم را سیراب دارد و فیوض باطنی ایشان كذلك الی یوم القیام ارباب باطن را شاداب و منور گردانیده از زوال و خلل محفوظ باشد بیان فیاضی ظاهری و باطنی ایشان از قید تقریر و احاطه تحریر بیرون است فرد:

بحر را گر آوری در کوزه * چند کنجد قسمت یک روزه

از ملفوظات ایشان است بر خورداری از حیاة کسیر است که دلش از دنیا سرد باشد و بذکر حق سبحانه و تعالی گرم حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا کرد حریم دل گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه و تعالی بهیچ چیز نباشد فیض نخستین را مظاهر کثیر است هر چه موجود است او را از تجلی ذاتی نصیب است که آنرا خاص میگویند این وجه را انجذاب بحق سبحانه و تعالی واقع است بحسب دوام توجه اگر بتأثیر اسم الهادی از تصرف اسم المضل نجات یابد بدوام انجذابش بذات مقدس از خود بکلی نیست شده باشد بمهمین ملحق گشته غیر از حق سبحانه و تعالی نه بیند و نداند والعیاذ بالله اگر به تأثیر ام المضل طریقه مستقیم انجذاب بذات کم کند گرفتار خود کشته جز خود نه بیند و جز خود نداند همه آن کند که ظلمتش بر ظلمت افزاید و همیشه محجوب و ممنوع از شهود وحدت گردد نه او را روح در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه عذابهای دنیوی و اخروی و صوری و معنوی را مستعد و مهیا گردد و خلاصی از این بلینه را اسباب است از توبه النصوح و مباشرت اعمال صالح بهترین آنکه از سر صدق بخندمت طائفه که بمحبت ذاتی از خود رهایی یافته اند قیام نماید و بتمامی خود را در ایشان کم کند رزقنا الله و ایاکم دانی که پیر کیست پیر آن کسی است که آنچه مرضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست از آن نیست شده باشد

و آنچه نه ازو است صلی الله علیه و آله و سلم نمانده بلکه او و بایست او ازو تمام گم شده باشد و او آئینه شده باشد که جز اخلاق و اوصاف نبوی صلی الله علیه و آله و صبحه و سلم درو هیچ نباشد درین مقام بواسطه اتصاف بصفات نبوی مظهر تصرفات حق سبحانه و تعالی گشته و بتصرف الهی در بواطن مستعدان تصرف کرده تمام از خود خالی شده و بمراد حق سبحانه و تعالی ایستاده بیت:

از بسکه در کنار همیگرد آن نگار * بگرفت بوی یار رها کرد بوی طین و مرید آنکه بتأثیر آتش ارادت بایست او سوخته باشد و از شرارت او هیچ نمانده و بتصرف دل درو آئینه پیر جمال بمراد دیده روی از مجموع قبله ها گردانیده و قبالة و جمال پیر گشته و در بندگی آواز از ادی فارغ آمده و سرنیاز جز بر آستانه پیر نینداخته و اعراض از مجموع گرده سعادت خود را در قبول او دانسته و شقاوت خود را در رد او بلکه رقم نیستی بر ناصیه وجود کشیده و از تفرقه شعور بود عزیز خلاص گشته بیت:

آنها که در سرای نگاریست فارغست * از باغ و بوستان تماشای لاله زار منها بدانکه افضل اذکار ذکر لا اله الا الله است زیرا آنکه این کلمه طیبیه مرکب از نفی و اثبات است حجابی که بنده را حاصل شده است بواسطه انتقاش صور کونیه است در دل و درین انتقاش اثبات غیر او است و نفی حق پس قرب حاصل نشود بی رفع حجاب و آن آنست که اثبات حق و نفی غیر او همچنانکه مفهوم شد بکند پس اگر مبتدی خواهد که مشغول شود باید که باین عمل راه کوتاه کند و حصر کند حیاة خود را بر نفسی که وی در آن است و درین نفس که ویرا آخر انفاس خود داشته است بذکر لا اله الا الله بدین طریق مشغول شود که در لا اله هر چه غیر او است از دل دور کند و در الا الله حق جل و علا را به محبوی و معبودی ملاحظه کند چنانکه هر بار که کلمه لا اله الا الله را گوید بدل گوید که نیست هیچ معبودی مگر الله باید که چنان مشغول شود که هیچ وقت ترك

نکند و در همه حال باین مشغول باشد اگر ناگاه غافل شود چنان شود که مردی
دُرّی با قیمت کم کند ناگاه یادش آید که چه حال شود او را نیز همان حال شود
و شدن این حال دلیل است بر متأثر شدن دل او از ذکر و چون بدان مداومت کند
بدرجه رسد وصال ایشان بیست و نهم ۲۹ شهر ربیع الأوّل سنه ۸۹۴ هشتصد
ونود و چهار بود فرزندان گرامی ایشان خواجه عبد الله و خواجه محمد یحیی
و خدمت خواجه عبد الله هفت پسر داشتند خواجه عبد الهادی و خواجه شهاب
الدین محمود و خواجه عبد الحق و خواجه عبد العلیم و خواجه عبد الشهید و خواجه
ابوالفیض و خواجه محمد یوسف و این هر هفت بزرگوار صاحب کمال و تکمیل
بوده اند و فرزندان ایشان نسلا بعد نسل بر مسند ارشاد متکی بودند و فرزند دوم
حضرت خواجه احرار که خواجه محمد یحیی اند سه ۳ پسر داشتند خواجه زکریا
و خواجه عبد الباقي که هر دو بوالد بزرگوار خود شهید شدند و خواجه امین که
فرزند سیوم خواجه یحیی شهید اند حضرت ظهیر الدین بابر پادشاه از سمرقند همراه
خود بکابل دهند آورده اند الی الیوم اولاد ایشان در کوهشان کابل اند خلفای
خواجه احرار قدّس سرّه سوای فرزندان مبارک ایشان چهل ۴۰ کس اند بیست
۲۰ کس از ایشانرا صاحب رشحات ذکر کرده و بیست ۲۰ باقی را صاحب
نسمات مذکور نموده و درینجا بذکر اُسامی آن بزرگواران اکتفا می‌رود خدمت
مولانا سیّد حسین مولانا قاسم مولانا میر عبد الاول مولانا جعفر مولانا برهان
الدین ختلائی مولانا لطف الله ختلائی مولانا شیخ مولانا ابوسعید اوہی مولانا محمد
قاضی مولانا خواجه علی تاشکندی شیخ حبیب بخاری تاشکندی مولانا نور الدین
تاشکندی مولانا زاده انزائی هندی مولانا خواجه ترکستانی مولانا اسماعیل فرنگی
مولانا اسماعیل شاماسی مولانا اسماعیل ثالث و بیست ۲۰ بزرگ را که صاحب
نسمات مذکور ساخته است بدین تفصیل اند اول خدمت مولانا فخر الدین علی
بن حسین که مصنف رشحات است و شیخ عبد الله اوہی سرپلی و مولانا سیّد

عمادی و حافظ جلال الدین و خدمت حضرت مولانا قاضی محمد زاهد وحشی و خواجه تاج الدین کاشغری امیر عبد الله یعنی شیخ عیان کازرونی مولانا اسماعیل شیروانی و خواجه خراسانی و سید بابا و خواجه امیر مولی بلغاری مولانا عبد الوهاب سمرقندی عم زاده مولانا عبد الله سرپلی مذکور و خواجه مصطفی مولانا نجم الدین و مولانا موسی مولانا میر قباد هروی مولانا درویش سرپلی و هر کدام را از این خلفای فرزندان و خلفای صاحب کمال مانده ذکر آنها بتطویل می انجامد ختم این تذکره بعبارتی که خدمت مولوی جامی در آخر ذکر ایشان در نفحات املا نموده اند کرده می آید میفرمایند که از ذکر احوال و اقوال خوانواده خواجگان و بیان روش و طریقه ایشان به تخصیص خدمت خواجه بهاء الدین نقشبند و خلفای واصحاب ایشان قدس الله اسرارہ معلوم شد که طریقه ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و دوام عبودیت که عبارت است از دوام آگاهی بجناب حق سبحانه و تعالی بيمزاحمت شعور بوجود غیری پس گروهی که نفی این عزیزان کنند بواسطه آن تواند بود که ظلمت بدعت ظاهر و باطن آنها را فرو گرفته است و رمد حسد و عصبیت دیده بصیرت آنها را کور ساخته لا جرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشانرا نه بیند و این ناپینائی خود را به جحود و انکار آن انوار و آثار که از مشرق تا مغرب گرفته است اظهار کنند هیئات هیئات نظم:

نقشبندیہ عجب قافله سالار اند * که بر نداز ره پنهان بحرم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبت شان * میرد و سوسه خلوت و فکر چله را
قاصری گر زند اینطائفه طعن قصور * حاش الله که بر آرم بزبان اینکله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند * روبه از حيله چسان بگسلد این سلسله را
تم انفاسه الشریف رحمة الله تعالی علیه.

تذکره رابع عشرة از منتخب اوّل در ذکر جناب مولانا زاهد وحشی

رحمة الله عليه و ذکر مولانا درویش که خلیفه ایشان و خواهر زاده

ایشان است و ذکر حضرت خواجه امکنه ذکر این سه ۳

بزرگوار در يك تذکره نموده شد رضي الله عنهم

ونسبت عليه حضرات نقشبندیه از حضرت خواجه عبید الله احرار قدّس سرّه بحضرت مولانا زاهد وحشی رسیده است و خدمت ایشان از وحش اند و وحش موضعی است از توابع حصار و ایشان از اقارب مولانا یعقوب چرخي اند و قبل از وصول خدمت حضرت خواجه احرار تعلیم بعضی اذکار و اخذ بعضی فیوضات از دیگر خلفای حضرت مولانا مستفاد شده بودند اما مسکن اضطراب ایشان نمیشد تا بعنایت الله سبحانه بخدمت حضرت خواجه بندگان احرار رسیدند و اخذ نسبت عليه نمودند و ایشان به علاقه قرابت مولانا یعقوب چرخي قدّس سرّه تا بیرون شهر سمرقند صافها الله عن الآفات استقبال نمودند و باکرام و اعزاز تمام با خود بشهر آوردند و خدمت مولانا مدتها در خدمت حضرت خواجه احرار ماندند و از ایشان بکمالات علیّه و نسبتهای شریفه فائز شدند و تصرفات و جذبات جناب ایشان بین الانام مشهور است و بعد از ایشان این نسبت عليه در سائر خلفای و اقربای بحضرت مولانا درویش که خواهرزاده ایشان بودند رسید. ذکر مولانا درویش محمد رحمة الله عليه خدمت مولانا محمد درویش در علوم ظاهر پایه مولویت داشتند و جامع بودند در جمیع علوم عقلیه و نقلیه در احادیث بسیار شغل ایشان بود و تمام عمر مبارک را در تدریس احادیث بسر بردند و بعد از خال عالی مقدار خود قائم مقام ایشان شدند و نسبت نقشبندیه احراریه را اجرا نمودند و اکثر عمر بزایه خمول و عزلت بسر بردند ذکر تصرفات و خرق عادات ایشان زائد از تحریر است و در نسّمات و غیره کتب برخی ازان مکتوب خلفای ایشان بسیار اند از انجمله خواجه بزرگ کمند سبزی و خواجه محمد رضا و مولانا شیخ محمد خلوتی و ذکر غیره منتسبان

ایشان بتطویل می انجامد لهذا به ذکر فرزند حق پسند ایشان که اقدم واعظم همه اند اکتفا رفت. ذکر جناب مولانا خواجه امکنگی رحمة الله تعالى علیه واز جناب حضرت درویش محمد این نسبت عزیز بفرزند ایشان حضرت خواجه امکنگی فائض شد وایشان مظهر آیات بیّنات مصدر فیوض وبرکات اند وتمامی عمر مبارک را بذکر احادیث نبوی ونشر اخلاق مصطفوی بسر بُردند وتفقد احوال صادر ووارد مینمودند ودر آخرها اکثر این قطعه بزبان مبارک میگذاشت قطعه:

زمان تا زمان یاد مرگ آیدم * ندانم کنون تا چه پیش آیدم

جدائی مبدا مرا از خدا * دگر هر چه پیش آیدم شایدم

وعمر مبارک شان از حدود تسعین ۹۰ گذشته در سنه ۱۰۰۸ هزار و هشت و قیل ده ۱۰ رحلت نمودند وبوصال ایزد متّان مشرف شدند. فرزند ایشان حضرت خواجه ابوالقاسم است که صاحب کمالات ومرجع بریات بودند ودر مکاتیب قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بخدمت ایشان مکتوبی مرسل شده مشتمل بر نصائح ضروریه این راه وخلفای حضرت خواجه امکنگی بمعه فرزندان ایشان ده ۱۰ نفر اند ذکر اسماء ایشان نموده می آید خدمت خواجه هاشم که ولد خواجه بزرگ کمند سبزی است وخواجه محمد یحیی ولد خواجه محمد صابر وخواجه احمد مشهور بخواجه عمک ومولانا محمد سعید وحاجی عبد العزیز وحاجی خیر الدین ومولانا صوفی علی آبادی وخواجه لطیف کمند بادامی واعظم واقدم همه مسند آرای نقشبندی ومشعل افروز مجددی خدمت حضرت محمد باقی قدس الله تعالى اسرارهم ونورنا بانوارهم.

تذکر خامس عشرة ۱۵ از منتخب اوّل در ذکر

محيي الدين خواجه محمد باقی ملقب بخواجه بیرنگ رضي الله عنه

قبله انفسی وآفاقی * بزم خاص شهودرا ساقی

خضر جان بخش راه مشتاقی * خواجه ما محمدن الباقي

این نسبت علیه از خدمت حضرت مولانا خواجگی امکانگی قدس سرّه
 بحضرت خواجه محمد بن الباقر رضی الله عنه رسیده ولادت کثیر السعادت آن
 حضرت در بلده فاخره کابل صاها الله تعالی عن الآفات والتزلزل در شهر سنه
 ۹۷۱ احدى وسبعین وتسعمائة وچون خدمت ایشان بحد تعلیم رسیدند تحصیل
 علوم از خدمت مولانا صادق حلوائی که از اکابر مدققین آن عصر بودند نمودند
 وبمصاحبت ایشان سفر ماوراء النهر فرمودند در آن سفر با وجود صغر سن ذوق
 درویشی بهم رسانیدند وصحبت اکثر درویشان دریافتند وبملازمت هر يك بقدر
 استفاده ماندند واز هرجا فوائدی حاصل روزگار ایشان آمد اما از علو استعداد
 مُسکِّن اضطراب ایشان نمیشد منها مدتی بخدمت خواجه عبید الله که خلیفه مولانا
 لطف الله بودند بسر بردند وباز بملازمت افتخار شیخ یسوی رسیدند باز کسب
 کمال از جناب امیر عبد الله بلخی نمودند لیکن تسلی تمام نمی یافتند ودر اضطراب
 میبودند تا در معامله بشرف زیارت حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه مشرف
 شدند وتلقین از آنحضرت یافتند وكذلك نیز از روحانیت خواجه عبید الله احرار
 قدس سرّه اعانتها یافتند وابواب فتوح باطنی نصیب روزگار ایشان شد ودر تقیید
 اذکار وافکار طریقه علیّه شدند ودر همین مابین کشمیر را بقدم مبارک خود رشک
 فردوس برین نمودند وچندی آنجا بخانقاه شیخ بابا والی که مجاز از طریقه
 خواجگان عالی بود میبودند وباز بهندوستان تشریف فرما شدند در آنجا شوق
 ازدیاد فواید بر ایشان غلبه کرده وباشاره ارواح طیبه خواجگان ولایت ماوراء
 النهر رسیدند ودر این مرتبه غنچه امید ایشان از مهب وصال وزیده بدرجات
 کمال بالیدن آغاز کرد وگلبن دل مبارک ایشان چون بستان جان صفا کیشان کل
 کل شگفت بیت:

از این نسیم که از فیض صبح گاه وزید * هزار غنچه شگفت وهر کلاه رسید
 بخت توفیق ایشان رخت سفر بمزل خواجگان نهاد یعنی بشرف صحبت

مولانا اعظم مظهر کمالات اتم خواجگی امکانگی مشرف شدند اخذ کمالات جدید و تصحیح معاملات قدیمه فرمودند و دیدند آنچه دیدند و رسیدند بجائی که رسیدند و باندك فرصت به نسبت خاصه نقشبندیه مشرف شدند و از خدمت ایشان مجاز گردیدند چنانکه اصحاب خدمت مولانا خواجگی از سرعت کمال و اکمال ایشان متحیر ماندند و عرق غیرت بجنبانیدند که مایان را عمرها است که در این آستان بانواع ریاضیات و خدمات مشغول ام اما اینقدر فیاضی که باندك مدت بایشان نمودند بعمرها نصیب روزگار ما نشد حضرت مولانا ازین کنکاش با خبر شدند و فرمودند کار ایشانرا تمام نموده برای تصحیح نزد ما آورده بودند لاچار هر که بچنان آید چنین رود خدمت مولانا شبانروز لیلا و نهارا در خلوت بایشان صحبت داشتند و بر بعضی از فواید زوائد اطلاع داده فرمودند که کار شما بعنایة الله سبحانه و تربیت روحانیت اکابر بانجام رسیده و شمارا باز بهندوستان باید شد که سلسله علیه را در آنجا رونق عظیم پدید آرند و مستفیدان عالی مقدار از یمین تربیت شما بروی کار آیند پس حضرت خواجه بامر مبارك حضرت مولانا و اشاره ارواح طیّبه اکابر زلال آسا بکام لب تشنگان بیداد هندوستان افتادند و زمانه بهزاران زبان مترجم این مقال گشت بیت:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند * زین قند پارسی که به بنگاله میرود
چون بهندوستان رسیدند سالی در بلده فاخره لاهور بماندند و بسا علماء و فضلاء آن بلده شریفه از ایشان مستفاد شدند و از آنجا متوجه دهلی گردیدند در قلعه فیروزآباد که بس متلی است عالی بغایت دلکشائی و مشرف بدریای مشتمل در نهایت لطافت و صفای سکونت اختیار نمودند و تا زمان ارتحال از این دار ملال بجای دیگر انتقال ننمودند بیت:

زهی طالع بقعه با صفا * که دوری سکونت کند اولیاء
شیوه مرضیه آنحضرت قدس سرّه همگی ستر احوال و اخفاء کمال و خمول

وانزوا وتورع واتقا بودند واز غایت انکسار ودید قصور اعمال واثام نیات که ایشان داشتند چه بیان نماید ودر تعظیم و تکریم سادات و علمای مبالغه مینمودند ودر جزوی و کلی عملیات بفقههای متورع رجوع میفرمودند چون طالبی به آستان ایشان مشرف میشد از غایت انکسار مهما ممکنه خودرا دور میداشتند وعذرها مینمودند اگر آن طالب صادق بودی و هیچ وجه ایشان واگذار نشدی مصداق این مقاله قطعه:

از این در نداریم روی گذر * اگر چه از دو عالم گذر کرده ام

بیان نمکهای این میکسار * حواله بریش جگر کرده ام

و چون رسوخ طلب میدیدند لاچار بحکم «اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما» در آغوش عنایت و کنف تربیتش میکشیدند. گویند جوانی از خراسان غریب شده مدتها در مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار قدس سره بسر میبرد واز روحانیت ایشان طلب اشاره بوجود راهنمایی کامل میکرد بعد از رسیدن خواجه بدلهلی مبارک آن جوانرا در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه علیّه نقشبندیه اکنون بدلهلی رسیده خدمت اورا لازم باش حسب الامر بخدمت ایشان رسید واقعه را معروض داشت فرمودند که این مسکین خودرا شایان آن نمیداند دیگری خواهد بود آن بُرنا بزایویه خود باز گشت شب دیگر ویرا گفتند که آن بزرگ همان است که بخدمتش رسیدی وانکسار او دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که باز نگشت وبعز قبول مشرف شد طوبی له از خدمت خواجه حسام الدین احمد میآرند که چون آنحضرت [یعنی حضرت باقی بالله] الحاح نمودند وبا جماعة یاران فرمودند که باطراف تردد کنند مگر کسی را یابند که شایان خدمت باشند واین فقیررا نیز اعلام کنند که بخدمت او شتایم باشد که زخم خودرا مرهمی یابم چون توکید بسیار نمودند توقف را دور از ادب دانسته متوجه آگره شدم وبعد از بعد رسیدن آن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم با خود میگفتم که

بآستان ایشان رفته معروضدارم که امثال امر نمودم چنان کسیکه میفرمودند نیافتم در این حین براهی میگذشتم که از سرای سرود دلربای بگوش هوشم رسید چون نیک استماع نمودم قوال این بیت سعید سعدی شیرازی قدس سره میخواند بیت:

تو خواهی آستین افشان و خواهی دامن اندرکش

مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی

سماع این بیت وامان براخگرم زد سر از پا نشناخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم تفصیل فروتنی وانکسار ایشانرا در کتاب نسماات الانس وزبدة المقامات باید دید این منتخب گنجایش آن ندارد. و طریقه مرضیه آنحضرت آن بود که هرکرا میپذیرفتند نخست توبه اش میدادند اگر عشق آن طالب را بخود مشاهده مینمودند بطریق رابطه نگهداشت صورت مبارک خود به حقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشائش از این احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت آورده اند که خواجه برهان نام بزرگی از خواجهای ده بیدی که از اکابر خود نسبت فیوض داشت چون بخدمت ایشان ارادت آورد طلب افاده واستفاده نمود ایشان ویرا بنگاهداشت صورت مبارک اشارت فرمودند او در تعجب شد وبا محرمان خود گفت این شغل مناسب جمعی است که اول قدم در این راه نهاده باشند مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالی ترا زآن اشاره نمایند دوستانش گفتند امثال امر باید نمود چون عقیدت درست داشت لاچار بنگاهداشت صورت مبارک پرداخت دو روزی نرفته بود که آن صورت او را فروگرفت و نسبت عظیم بر وی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید که با وجود تمکین و کبر سن مقدار دو زراع از زمین میجست و هر سوی خودرا بدیوار واشجار میزد تا آنکه چندی از جوانان او را گرفته بودند قوت ایشان بنگاهداشت او وفا نمیکرد تا دید آنچه دید اما پیشتر طالبانرا بذکر دل بطریق مقرر اکابر دلالت مینمودند و جمعی را بذکر نفی واثبات و بعضی را بذکر اسم ذات عز اسمه از غایت سریان نسبت

آنحضرت جمعی بمجرد دیدن ایشان بیهوش میشدند و مجذوب و مغلوب میگرددند گویند که یکبار خطیب بر منبر بوده نظرش بر جمال ایشان کشود صبحه زد و از منبر بزییر افتاد و آورده اند که شی از شبهای ماه مبارک رمضان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بدست خادمی فالوده برای ایشان فرستادند آن خادم از ساده دلی بدروازه خاص رفته حلقه بدر زد حضرت خواجه خود بدروازه مبارک تشریف آوردند ظرف را از دست او گرفته فرمودند که از کجائی گفت خادم شیخ احمد فرمودند که چون خادم شیخ احمد مائی با مائی بمجرد مراجعت آن خادم را جذبه فرو گرفت فریاد کنان افتان و خیزان خود را بخدمت حضرت ایشان رسانید آنحضرت فرمودند حال چیست بشورش تمام گفت که همه جا چه در حجر و چه در شجر و زمین و آسمان نوری بی کیف و بیرنگ بی غایت و بی نهایت میبینم که بیان آن نمیتوانم کرد حضرت ایشان فرمودند البت حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند فرداش بحضرت خواجه رسانیدند تبسم فرمودند بیت:

بروز حشر شهیدان چو خون بها طلبند * تبسمی کن و خاموش کن زبان همه گویند که عسکری بخدمت ایشان آمده بود ایشان بتقریب طهارت از مسجد بیرون شدند خادم آن سپاهی عنان اسپ را گرفته ایستاده بود حین تنحنح استبراء نظر کیمیا اثر بر آن خادم افتاد چون ایشان به مسجد رسیدند خبر آوردند که خادم عسکری را جذبه و بیخودی بخاک افکنده و میان اسپان چون گوی هر طرف غلطان است از قبل شام تا پاسی از شب در اضطراب بود بناگاه بشورید و روی ببازار نهاد و همچنان بصحرا بیرون رفت و دیگر هیچ کس از وی خبر نیافت. زهد و استغنائی ایشان از امتعه دنیوی تا بحدی بود که در مجلس شریف ایشان سخن از امور دنیوی نمیگذشت بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس مینمودند که کفافی برای یومیه فقرای معین نمایند ایشان در حق جمعی که نسبت معنوی بایشان درست کرده بودند رضا نمیدادند و بمدون ایشان مجوز میداشتند از غایت

تفرّ که ایشانرا از این ممرّ بود بوقتیکه عزم سفر حجاز کردند عبد الرّحیم خان مخاطب بخانخانان که از محبّان ایشان بود چون خبر یافت لك رویه که عبارت از صد هزار رویه باشد جهت خرج راه از زاد و راحله درویشان ایشان فرستاده عرض نمود که بقبول آن بر من منّت نهید خدمت ایشان روی درهم کشیدند و فرمودند که بحج رفتن چون منی گوارای آن نمیکند که آن همه سیم وزر مسلمانی را صرف خود کنم نپذیرفتند و باز بگردانیدند و بی تقیدی ایشان از مسکن و ملبوس و مأکول تا بحدی بود که اگر يك طعام غیر مرغوب را چندین روز پی در پی بخدمت ایشان حاضر میکردند نمیفرمودند که طعام دیگر کنید و كذلك اگر جامه چندی در بدن مبارك بودی که چرکین شدی طلب دیگر جامه نمیداشتند و نیز هر چند در خانه تنگ و تیره میبودند یا آن مسکن کهنه شدی یا از خاک و خاشاک پرگشتی از اینجا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تنظیف و تنویر و تعمیر آن نمینمود ايام ایشان با وضو و صرف عبادت و تکثیر طاعت میگذشت و شبها که بعد از ادای نماز عشاء بحجره تشریف فرما میشدند و مراقب مینشستند چون ضعف اعضا غلبه میکرد بر خواسته تجدید وضو مینمودند و دوگانه ادا کرده باز مینشستند باز چون اعضا بدر دو ضعف میآمد چنان میکردند اکثری شب بر این میگذشت احتیاط در لقمه تا بحدی بود که هدیه که میرسید بحکم حدیث (نحن لا نرد الهدیه) رو نمیکردند اما آنرا خرج نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادندی که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلیت پیدا میکند و تأکید تمام میفرمودند که پزنده و طعام بوضو باشد بل ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ با حرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از لقمه که بیحضور و احتیاط خورده شود رودی میخیزد که بحاری فیض را میندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نمیشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب مینمودند و كذلك در همه امور عمل ایشان بعزیمت اولی بود و از اینجا که در کتب احادیث بقراءت فاتحه خلف

امام توکید رفته چند روز بر آن آمدند که فاتحه خلف امام قرائت نمایند در این اثنا امام الائمة سراج الامة ابوحنيفه کوفي رح را در معامله دیده اند که قصیده غراء در مدح خود میخوانند که ازان این مضمون مستفاد میکرد که چندین اولیاء کبار در مذهب من بوده اند بعد از این واقعه ترك آن نموده اند علو همت ایشان آن بود که از بدایت احوال تا نهایت کمال به هیچ يك از احوالات بلند و مکاشفات ارجمند سر همت ایشان فرود نیآمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده خشک لب میبودند و این رباعی شریف ایشان نیز دلالت برین مدعا میکند رباعی:

در راه خدا جمله ادب باید بود * تا جان باقی است در طلب باید بود

دریا دریا اگر به کامت ریزند * کم باید کرد خشک لب باید بود

شیخ تاج که از خلفای ایشان بوده فرموده که روزی در حجره خاص ایشان بودم ایشانرا بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایه شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان نیافتم بیشتر گفت و گو سؤال در میان آوردم تا بعد از ساعتی چند بتکلم آمدند بعد ازان فرمودند که فلان کس امروز عجب رسیدی که (کلمینی یا حمیری) اما شدی که در حیرت و نیستی و دهشت عجب رفته بودم هم از این غلبه تفرید ایشان بود که سر بشیخی و صحبت در نمیدادند ایام توجه ایشان بتربیت درویشان بدو سال نکشید چون حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بکمال و اکمال رسیدند ایشان خودرا از صحبت و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یارانرا حواله ایشان نمودند چنانچه تفصیل آن در احوال حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه بیاید انشاء الله تعالی و خود انزواگیر شدند بشیوه قطب آفاق ابوعلی دقاق قدس سرّه بدرد و اندوه سر بگریبان نیستی کشیدند و خبر نماز بجماعت بمسجد حاضر نمیشدند هر که ایشانرا میدید از حدیث (من اراد ان ينظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابي قحافة) یاد میکرد مع ذلک از هیئت و دهشت دیدار ایشان هر که هر کجا میبود نقش دیوار میشد بیت:

هیبت حق است این از خلق نیست * هیبت این مرد صاحب دلق امینست
مجرد دیدن ایشان بمصداق خبر (اذا رؤا ذکر الله) بظهور میرسید تا روزیکه
عبور ایشان یکی از قرّای که سکنه آن هنود بودند بوقوع پیوست بمجردی که نظر
آن جماعت بر ایشان افتاد با همدیگر میگفتند که این عجب مردیست که از دیدن او
خدا بیاد ما آمده وبا این همت گاه گاه از جوش قلق واضطراب تنها در کوچه و بازار
میگذشتند و در سایه دیواری بخاک مینشستند با اینهمه نیستی های وحیرت سرموی
در امور شرعیه والتزام عزیمت فتوری نمیرفت و سماع ورقص را در آنجا چه بار و وجد
وتواجد را کجا بحال تا حدیکه روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر الله
گفت فرمودند با او بگوئید که ادب مجلس ما دانسته به مجلس ما بیاید مصرعه:
ای تو مجموعه خوبی زکدامت گوئیم

شاهد عظیم بر علو همت و حال ایشان همین بس است که در مدت دو سال که
بر مسند شیخی بوده اند در این فرصت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان
روزمند گردیده اند و چه آثار برکات در کشور هندوستان از ایشان انبساط گرفت
و این سلسله شریفه نقشبندیه که دران دیار غریب بود ترویج تمام یافت خدمت مولانا
هاشم در زبده المقامات در ذکر ایشان مینویسد که فاضلی باین حقیر گفت که
بعضی شیخان بزرگ صاحب حال وقال هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم
است که از ایشان چه ماند و که ماند شاهد بزرگی نخواجه شما همین است که بسنّ
چهل سالگی رفتند و دوسالی شیخی نمودند و عالم را بهره ور گردانیدند امید است که
تا مادام قیام ساعت فیوض و برکات ایشان پاینده و باقی باشد اشاره که باویسی
بودن ایشان بالا رفته بود در اوائل و اواسط آنحضرت مستغرق بحر توحید وجود
بودند هر چند در اواخر ازان مقام ترقی نموده بوحدت شهود پیوسته اند اما از
رباعیات ایشان معنی وحدت وجود مستفاد میشود بعضی رباعیات ایشانرا خدمت
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه شرح نموده از توحید وجودی صرف

نموده بتوحید شهودی بُرده و بعضی رباعیات که بطرز رساله املا نموده اند و مسمی بسلسله الاحرار کرده اند تیرکا چند رباعی را زینت این اوراق مینمایم رباعی:

چون ظاهر علم پردهٔ مقصود است * وین مشتِ خیال سربسر نابود است
از نقش دمی بسوی بی نقش برو * وانگه نظاره کن که حق موجود است
هر جنس تو نهریست زانهارِ نقوش * شد ظاهر و باطن تو در کار نقوش
برخیز جمالِ نقشبندی بطلب * کاسان شودت شکست بازار نقوش
چون نقش نماده روبه بی نقش آری * زان لوح وجود نسخه برداری
نوری بیرنگ ترجمانش گردد * زهار که دل بترجمانش نسپاری
آن بیرنگی چو پرتو اند از شود * بس راز نهفته را که غماز شود
هر جانورِ یست بر کشد جمله بخود * وانگاه پی انکشاف هر راز شود
گویند که چون رسدت دل بکمال * گردد دل و جان زترجمان فارغبال
چشم از هر سو سرمهٔ ما زاغ کشد * گوش از هر جانب شنود بانگ تعال
ای گشتهٔ بمر نموده بیهوده گرد * این است مقام کنت سمعه بشنو
در تست نمونهٔ که بس بیطرفست * بنشین بمر طرف مرد در تگ و دو
یک لحظه سری به جیب هستی در کش * حرفی اُنا گوئی را خطی در برکش
گر مرد رهی بنامرادی خود کن * یعنی که نگار نیستی در برکش
دین سکهٔ من که بنام فقر است * این روشنی از نور تمام فقر است
برخیز ره خواجهٔ احرار بگیر * کان راه زسرحد مقام فقر است
در ابتدا از فحوای کلام ایشان بطرف وحدت وجود میل معلوم میشود در
آخر تنزه نام نموده اند و فرمودند که از برکت صحبت شیخ احمد رضی الله تعالی
عنه معلوم شد که توحید کو چه تنگ است شاهراه دیگر است فرد:

کمال طفل هنرمند زینت پدر است * شود زآب گهر نام ابر نیسان سبز
والده ماجده ایشان از سادات حسینی اند از قانات نساء همواره به نیاز

و شکستگی والتجا و همیشه مشغوف خدمت فقراء چنانچه خدمت طبخ خانقاه معلی حضرت خواجه خود میکردند مخفی نماند که بعد از حضرت خواجه بزرگ این سه اشخاص درینطریقه علیه علم الامثال بوده اند همانا که اشاره حضرت خواجه در مثنوی مبارک خود باین مدعا نموده اند جائیکه میفرمایند مثنوی:

ز این پیش بخط بخارا * بودی چو حیات آشکارا
آئینه ارجمند میبود * بی نقش نه نقشبند میبود
امروز در این خرابه منشین * این مشت خیال را فروچین
اینجا تنم از چه اوفتاد است * جان سر بهمان زمین نهاد است
دارم بهمان زمین سروکار * من نیز بخاری ام برفتار
ساقی می نقشبند پیش آر * من صید توام کمند پیش آر
هر چند کمند عنبری بوی * آن نیست که آورد بمن روی
آهوی ختن شکار دارد * بالا شه خری چه کار دارد
عطار که نقشبند ثانیهست * در حلقه آن کمند فانی است
آن رشته که پارسا لقب بود * در پیچش آن کمند آسود
آن خواجه بندگان آزاد * سرور خم این کمند بنهاد
من چون هوسی چنین نیارم * من خود سگ این سه یار غارم
خوش آنکه سه یار چار گردد * قصر ادب استوار گردد
خشتی کردم که این نکو قصر * آید به کمال خود درین عصر
در بزم زلال باده نوشان * خوانندم ختم می فروشان

چون عمر شریف ایشان از حدود اربعین متجاوز شد قرین بآن مبشر برفع علاقه جسمانی شدند شوق وصل عریانی دامنگیر ایشان شده ترك اختلاط مردم مینمودند دست مبارک از کارخانه شیخی کشیدند و مقدمه ارشاد فیض رشاد را باسرها بحضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه گذاشتند مستعد بلقاء الله ومنتظر برفیق

اعلیٰ نشستند مانا که این رباعی دران آوان بزبان مبارک ایشان گذشته رباعی:
 صحرا نشین زسیل حذر کن که آستین* تر میکنم بگریه وافشردہ میروم
 آن گلبنم زباغ تو کز یک نسیم لطف* نشگفته ام هنوز که پژمرده میروم
 ذکر وصال آنحضرت روز شنبه بیستم ۲۰ جمادی الثانی سنۃ ۱۰۱۲ یکہزار
 ودوازده کہ سنّ مبارک از چہل متجاوز شدہ مشرف بقاء اللہ شدند ومحبان
 عقیدت سرشت را اسیر دام حسرت وحیرانی گذاشته تاریخ وصال ایشانرا یکی از
 محبان در قطعہ بنظم آورده قطعہ:

ذاتی کہ بدوست بود باقی* واز خود ہمہ فانی الصّفۃ بود
 بر خالقِ خویش جملگی عشق* بر خلق تمام عاطفت بود
 وی تشنہ لبِ بسال وصلش* خوش گفت کہ بحرِ معرفت بود
 ونیز از حروف نقشبند وقت یافته شدہ وروضہ متبرکہ ایشان در دہلی
 کھنہ جوار قدم رسول علی صاحبہ الصّلاۃ والسّلام والتّحیۃ واقع شدہ مانا کہ در
 کلام خود اشارہ باین نمودہ اند جائیکہ میفرمایند مثنوی:

در دیدہ کشم قبول خودرا* خاکِ قدمِ رسولِ خود را
 ای خاکِ مدینہ در کجائی* در دیدہٗ من چرا نیائی
 ای مردم چشم دور بینا* وی چشم چراغ نور بینا
 دریاب غمِ آشیانہ را* بنواز سیاہِ خانہٗ را

فرزندان گرامی ایشان دو اند خدمت خواجہ عبید اللہ وخواجہ عبد اللہ از ایشان
 در سنّ رضاع مانده بودند بحسن خدمت خواجہ حسام الدین احمد کہ متکفل ایشان
 ناشدہ بودند چون بمرتبہ تدریس رسیدند از علوم معقولہ ومنقولہ بہرہ کامل یافتند
 چنانچہ پایہ علمیت ایشان از عرائض کہ بخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ نوشته اند معلوم است کہ بعبارت تازی در کمال بلاغت املا فرمودہ اند
 وبعضی از اہل خدمت مولانا ہاشم قدّس سرّہ در زبّدۃ المقامات درج نمودہ نزد ذکر

والد ایشان فی الجملة بعد از فراغ علوم ظاهری بطلب معامله باطنی بحسب وصیت والد بزرگوار خود بخدمت سراسر سعادت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مشرف شدند و کسب طریقه علیه والد خود نموده بدرجات علیا فایز شدند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه رعایت ایشانان در هر امور زاید التحریر میفرموده اند از خلفای جناب حضرت خواجه بیرنگ بدون جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه خدمت حضرت شیخ تاج و شیخ اله داد و خواجه حسام الدین احمد این سه بزرگوار به نسبتی که از خدمت خواجه بیرنگ قدس سره حاصل نموده بودند اکتفا فرموده و باقی خلفای مبارک ایشان بموجب امر مرشد خود بل بسابقه موهبت بآنچه حاصل روزگار ایشان بود مکثفا نشده بسیعی ازدیاد بخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه شتافتند و یافتند آنچه یافتند و معامله خود را از ابنای جنس بالا بردند پیش طاق ایشانان مرتفع گردید شعر:

هنيئاً لأرباب النعيم نعيمها * وللعاشق المسكين ما يتجرع

انشاء الله تعالی ذکر اسماء آنها را در منتخب ثانی نزد ذکر اسماء خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه خواهد نمود.

منتخب ثانی از منتخبات سبعة منقسم بر سیزده ۱۳ تذکره در احوال جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث یزدانی قیوم رحمانی کاشف اسرار سبع المثانی واقف رموز مقطعات فرقانی و متشابهات قرآنی حضرت مجدد الف ثانی لا زال اسمه كالاسم المبارك الذي بشر به عيسى على نبينا وعليه الصلاة والسلام الشيخ أحمد ابن الشيخ عبد الأحد الفاروقي الكابلي السرهندي رضي الله تعالى عنه و ذکر آباء واجداد و نسب ایشان قدس الله تعالی اسرارهم تذکره اولی از منتخب ثانی در ذکر نسب حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مخفی نماند که نسب مبارک حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بخلیفه ثانی امیر المؤمنین و امام الاعلین الناطق بالحق والصواب حضرت عمر بن الخطاب

رضي الله تعالى عنه ميرسد بدین ترتیب که اسم مبارک ایشان شیخ احمد ابن شیخ عبد الاحد ایشان ولد شیخ زین العابدین ایشان ولد شیخ عبد الحق ایشان ولد شیخ محمد ایشان ولد شیخ حبیب الله ایشان ولد شیخ قطب الأقطاب غوث العالمین حضرت امام رفیع الدین ایشان ولد شیخ نصیر الدین ایشان ولد شیخ سلیمان ایشان ولد شیخ یوسف ایشان ولد شیخ اسحاق ایشان ولد شیخ عبد الله ایشان ولد شیخ شعیب ایشان ولد شیخ احمد ایشان ولد شیخ یوسف ایشان ولد شیخ سلطان شهاب الدین علي المعروف بفرخشاه کابلی الفاروقی وایشان ولد خواجه نصیر الدین ایشان ولد خواجه محمود ایشان ولد خواجه سلیمان ایشان ولد خواجه مسعود ایشان ولد خواجه عبد الله الواعظ الاصغر ایشان ولد خواجه عبد الله الواعظ الاکبر ایشان ولد خواجه ابو الفتح ایشان ولد خواجه اسحاق ایشان ولد خواجه ابراهیم ایشان ولد خواجه ناصر الدین^[۱] ایشان ولد حضرت عبد الله رضي الله تعالى عنه ایشان ولد حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنهم اجمعین.

تذکره ثانی از منتخب ثانی در ذکر سلطان شهاب الدین فرخشاه فاروقی که از اجداد مبارک حضرت مجدد الف ثانی اند رضي الله عنه ودر تذکره اولی این منتخب اسم مبارک ایشان نوشته شد با ذکر امام رفیع الدین کابلی ودر ذکر حضرت امام رفیع الدین قدس الله تعالى اسرارهم ورضي الله عنهم
اما بعد مخفی نماند که از جمله اجداد کبار حضرت مجدد الف ثانی رضي الله

(۱) مخفی نماند که تمام نسب مبارک تا امیر المؤمنین رضي الله تعالى عنه از روی انتخاب سی و دو نفر میشوند لیکن در اینجا پسر حضرت عبد الله را رضي الله عنه ناصر نام مقرر نموده اند واین تعیین را از زیاده المقامات مولانا هاشم کشمی نقل کرده اما مولانا بدر الدین سرهندی در حضرات القدس بجای ناصر سالم نام این حضرت عبد الله ابن عمر رضي الله تعالى عنهما نوشته و همین اسم سالم را در کتب حدیث در اولاد صلیی حضرت عبد الله یافته شد پس از این تقریر معلوم شد که آنچه مولانا بدر الدین قلّس سرّه نوشته اند بر صواب خواهد بود زیرا که ناصر نام در اولاد ایشان ظاهر یافته نشده مگر اینکه احتمال لقب دارد که همان سالم ملقب بناصر باشند لکن این هم ضعیف مینماید والله تعالى اعلم وعلمه احکم. حرره الفقیر الضعیف خویم اهل الله تعالى انشاء الله تعالى بفضلہ وجوده المسکین عبد القیوم قومه الله تعالى بفضلہ علی انسداد واهمه بعنایتہ طریق الرشاد سنة ۱۲۷۱ هـ. نقل از دستخط مبارک حضرت قیوم زمان غوث دوران خواجه قندهار قلّس سرّه. اللهم اغفر وارحم لکاتبه ولقارنه ولساعیه

تعالی عنه بعد از جناب حضرت عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما این دو بزرگوار یعنی حضرت سلطان شهاب الدین علی و حضرت امام رفیع الدین قدس سرهما از جمله اولیا مکملین اند حضرت سلطان شهاب الدین علی لقب ایشان فرخشاه است و خدمت ایشان قبل از سلوک صوفیه والی کابل بوده اند از قبل سلاطین غزنویه و قبل بعد از زوال سلطنت غزنوی ایشان از کابل خروج نموده اند و سلطنت بایشان مقرر شده و خدمت ایشان مراً بحدوستان با عساکر وافواج قاهره جهت جهاد کفار و ترویج اسلام و توهین اصنام تشریف فرما شده اند و با فتح و فیروزی بغنائم بسیار بکابل مراجعت نموده اند آخر الامر عنایات الهی شامل حال و قرین احوال ایشانان شده توجه ایشانرا از امور سلطنت گردانیده شوق و ذوق خودرا نصیب روزگار ایشان نموده قبله توجه ایشانرا بسلوك طریقه علیّه حضرات چشتیه مصروف داشته و از اکابر آن طریقه عالی مستفید گردیدند و بدرجات کمال و اکمال مشرف شدند و عالمی از سرچشمه فیض ایشان سیراب و کامیاب گردیدند ایشان بعد از ترك سلطنت و قبول فقر در کوهستان کابل سکونت اختیار فرموده مادام حیات به فیاضی خلق مشغول بودند و بعد از رحلت در همان سرزمین آسودند امروز آن موضع بدره فرخشاه معروف و مشهور است قبر مبارک را زیارتگاه عالی ساخته اند قبله توجه آن نواحی مزار ایشان است یزار و یتبرک به الحال برادر این راقم حروف شاه ضیاء الحق سلمه الله تعالی و ابقاه و اوصله الی غایه ما یتمناه تعمیر مزار فیض آثار ایشان نموده و مسجد و خانقاه عالی را معمور ساخته خود بتربیت طلاب آن نواحی دران خانقاه مبارک مشغولست و سکونت خودرا در آنجا مقرر نموده ایزد تعالی بیمن برکات ایشان اورا باعلی مراتب کمال و اکمال ممتاز دارد بیت:

این دعوت را بگاہ^[۱] تھلیل * آمین آمین کناد جبریل

(۱) جد بزرگوارش مشهور بفرخشاه زمام حکومت کابل در کف داشت و پدر والا گهر شیخ موسوم بکمال الدین سلیمان در عهد شهاب الدین غوری از کابل به ملتان آمده قضاء قصبه گهوئوال که نزدیک ملتان است یافت ۱۲ نقل من تاریخ فرشتو

ونسب عارف اکبر حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس سره الانور نیز
بایشان اتصال مییابد ذکر امام رفیع الدین رحمة الله علیه جدّ ششم حضرت مجدد
الف ثانی اند و خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و اقتباس انوار
کمال از شمع صحبت حضرت سیّد جلال الدین بخاری رضی الله تعالی عنه که
ملقب بسید مخدوم جهانیان بود نموده اند و خدمت امام رفیع الدین و اما دو امام
نماز و خلیفه ایشان بوده اند آورده اند که چون حضرت مخدوم جهانیان از ولایت
بخارا بکابل تشریف فرما شدند و حضرت امام رفیع الدین را از انجارا همراه خود
بهندوستان آورده اند چون خدمت ایشان بقریه براس که پنج شش کرده است از
سهرند رسیدند مردم آن قریه از خدمت ایشان التماس آن داشتند که چون خدمت
ایشان بدلهلی برسند به پادشاه وقت که مرید ایشان است بفرمایند که بیشه سهرند
را شهری آباد نماید که آن بیشه مَوْحَشْ و مَسْکَنِ شیر و سباع است رعایای اطراف
آن سر زمین برسانیدن مالیه سلطان ببلده سامانه که بُعد مسافت دارد عُسْر تمام
میکشند خدمت ایشان قبول استدعا نمودند و متوجه دار الخلافه شدند و چون
بکنور که دو منزل است از دهلی رسیدند سلطان فیروزشاه که از سلاطین افاغنه
بوده است استقبال ایشان نموده بقریه مذبور آمده بشرف ملاقات ایشان مستعد
گردید خدمت ایشان مسئول آنجماعه را بسلطان رسانیدند و سلطان فرموده
ایشانرا سعادت خود دانسته قبول نمود و حکم فرمود که دران سر زمین شهری بناء
کنند خواجه فتح الله را که برادر حضرت امام رفیع الدین بودند و از مقربات
سلطان تعین نمود که با دو هزار سوار رفته دران سر زمین باشد و بانصرام آن مهم
اقدام نماید چون خواجه فتح الله آمده شروع در تعمیر آن قلعه کرد روز باهتمام
تمام آنچه بنامی یافت در شب منهدم میشد علی الصبح باز تعمیر مینمودند بدستور
سابق منهدم مییافتند. چون این مقدمه را بعض سلطان رسانیدند خلیفه علاج آنرا
بحضرت مخدوم جهانیان حواله نمود خدمت ایشان امام رفیع الدین را فرمودند که

شما رفته متوجه احوال کیفیت این واقعه شوید چنانچه برادر شما از طرف سلطان مأمور بتعمیر است از جانب ما شما آمر باشید و خشتی از دست مبارک خود بایشان دادند و فرمودند که بدست خود در بنای قلعه گذارید چون خدمت ایشان بامر مرشد خود بدان سر زمین رسیدند و خشترا در بنای قلعه گذاشتند و متوجه کیفیت آن حال شدند معلوم نمودند که خدمت شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره را از نادانستگی به بیگار گرفته بودند چه ایشان خود را پوشیده بودند و کسی ایشانرا نمیشناخت و از غیرت باطنی بنای قلعه را هر شب منهدم میساخت خدمت امام رفیع الدین شیخ مذکور را در یافته عذر تقصیر برادر خود خواست شیخ فرمود که رفیع الدین بیاسخاطر تو این شهر چند روز آباد باشد والا نه تا قیام قیامت آبادی این را نمیگذاشتم بعد از این چون قلعه مذکور بانصرام رسید سلطان فرمود که این قلعه بتصرف حضرت امام رفیع الدین آباد شده است خدمت ایشان آنجا سکونت نمایند و محصولات آنرا صرف فقراء خود کنند از آنروز سکونت حضرات اسلاف مجددیه دران بلده سهرند مقرر شد خدمت ایشان مدت حیات خود آنجا بودند و بعد رحلت تربت شریف ایشان بیرون شهر نمودند هر چند الحال قبر مبارک ایشان در اندرون شهر شد از کثرت آبادی خدمت مولانا هاشم در زبده المقامات مینویسد حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرخنده شی بزیرات تربت حضرت امام رفیع الدین شدند و مدت تمام محاذی صدر امام بر پای مراقب ماندند بعضی مخلصان معروض داشتند که اگر بنشینند خوب باشد ایشان به نشستن توجه فرمودند و زمانی به تربت والده معصومه خویش رحمهما الله تعالی که دران مقبره منوره است نیز خاموش ایستاده اند فردای آن شب خدمت خدمت مخدومزاده مستحکم بر جاده مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سری شکر ف از زیارت شب بیان نمودند مجمل آن اینست که حضرت بعد از مراجعت فرمودند که چون محاذی روضه امام ایستادم از حق

سبحانه و تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع این گورستان عذاب را مرتفع کن
آواز رسید که هفته عذاب از ایشان بردارند باز ملتجی شدم که رحمت ترا نهایتی
نیست در مغفرت با فرای حکم شد که ماهی عذاب مرفوع گردد باز بیش تضرع
نمودم بکرم خاص نوازش فرمودند و به کلی بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد
وجد ایشان مدفون اند رفتند بخاطر مبارك آنحضرت مضمون حدیث معروف گذشت
که چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب آن مقبره را بر دارند. مجرد این
خطور ملهم شدند که بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم بیت:

بدین خوبی در عنائی تو از هر در که باز آئی

دری باشد که از رحمت بر وی خلق بکشائی

تذکره ثالثه از منتخب ثانی در ذکر والد ماجد حضرت مجدد الف ثانی خدمت
شیخ مخدوم عبد الاحد قادری الجشتی با ذکر شیوخ ایشان قدس الله اسرارهم
لقب ایشان حضرت مخدوم است و خدمت ایشانرا در عنفوان جوانی و اوان
تحصیل علوم ظاهری بناگاه دست شوق این راه گریبان گیر دل شده بخدمت
مطهر النفوس شیخ عبد القدوس قدس سره برد و آنجا بکمند ارادت او در آمده
تلقین اذکار فرا گرفت چون از خدمت شیخ التماس سکونت خود بر آن آستان
خواست و طلب مصاحبت بدان درویشان کرد شیخ فرمود قدم عزیمت بر تحصیل
علوم دین و شریعت نهاده بعد از تحصیل اینجا مراجعت نمائی و بتحصیل معامله مکر
همت به بند که درویش بیعلم را چندان تمکین اینست و چون حضرت مخدوم این
شنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود زبان مسئلت بکشود و گفت ترسم که اگر پس
از انصرام و اتمام علوم بدین عتبه علیه شتام این گرامی صحبت در نیام شیخ فرمود
چون مرا نیابی فرزندم رکن الدین شو و ازو بگو آنچه می جوی حسب الامر
شریف باز بر تحصیل علوم مراجعت فرمود قضا را پیش از تمامی تحصیل او عمر
گرامی شریف شیخ وی رخت تمامی کشید مصرعه:

آن نامه سوز دل با تمام رسید

پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول و معقول
وسیر و سیاحت بعضی بلاد بحکم اشاره آن بشارت بخدمت شیخ رکن الدین قدس
سرّه شد و خدمت او بفرموده و وصیت والد ماجد خود ملاحظه علو استعداد
طریق شفقت و عنایت پیشتر نموده و نظرات تربیت را در باره ایشان دریغ نداشت
و چون از موائد فوائد خویش بهره در کرو و خرقة خلافت از دو طریقه مبارک
قادری و چشتی قدس الله تعالی اسرار اھالیہما پوشانید و بتلقین و تربیت طلاب امر
فرمود و اجازت نامه بغایت عالی در بلاغت معالی و فصاحت الفاظ نوشت و آن
نامه گرامی را کہ نگارش نمود این است: بسم الله الرحمن الرحيم

وفد الخیر والاقبال موعدا * وکوکب المجد فی الافق الاعلی صعدا

بُشری ترا کہ دولت دارین رو نمود * ایجاز وعده کرد نقابی زرُخ کشود

در آسمان رفعت شمسی بر آمده * نوری ازان بتافت اندرجهان نمود

الحمد لله الذي خلق آدم على صورته وكرمه بخلافته واجرى تلك النسبة بين
انبيائه واوليائه وقدم احسانه على منته واجر شكره على نعمته وهو الأول والآخر
والظاهر والباطن لا مؤخر لما قدّم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما
اظهر و تمت همم اوليائه عن الركون الى الاكوان عارا واعتلقت الجنان بارا فدارت
عليهم بكرة وعشية كأس المحبة من كوثر محبوبهم دارا كلما جن عليهم الليل جعل
قلوبهم من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض اعينهم من الدمع مدرارا ليلا ونهارا
ويشتغلون بذكره سرا وجهارا ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلانا واسراراً ويطوفون
حول سرادقات الوحدة افكارا لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية مطلوبة
لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فينظر في اقطار الارض آثاره ويظهر في
الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الى الرب للخلق ليخرجهم من الظلمات

الى النور ويقربهم ويجيبهم الى الله الغفور والصلّاة والسّلام على من هو خير خلقه واحبائه وخاتم انبيائه واصفيائه وهو رسول الرّحمة وصاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحنيفية البيضاء وعلى آله وخلفائه الاربعة واصحابه الكرام البررة.

أمّا بعد فإنّ الدعوة إلى الله العلام من اوثق دعائم الإسلام والإيمان واكرم مناهج العمل والإحسان على ما ورد في الخبر عنه عليه الصّلاة والسّلام (والذي نفس محمد بيده صلّى الله عليه وآله وسلّم ان احب عباد الله إلى الله الذين يحبون الله إلى عباده ويحبون عباد الله إلى الله ويمشون في الأرض بالوعظ والنصيحة) كما قال الله تعالى (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي * يوسف: ١٠٨) إنّما يكون برعاية اقواله وافعاله واحواله ثم ان الأخ الأعزّ الرضي والصاحب المرضي المتوجه إلى رحمة رب العالمين المتوكل إلى مالك يوم الدين أخانا العالم الشيخ عبد الأحد بن زين العابدين لما صحّ قصده ولبس الخرقة منّا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزنا له اجازة بالباس الخرقة للطالين كما أجاز لنا شيخنا وأبونا شيخ الإسلام قطب الأقطاب الشيخ عبد القدوس قدّس الله سرّه العزيز وهو من شيخه شيخ الإسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيخه وأبيه الشيخ أحمد عبد الحق وهو من شيخه الشيخ جلال پانی پتی وهو من شيخه الشيخ شمس الدين ترك پانی پتی وهو من شيخه الشيخ علاء الدين علي احمد صابر وهو من شيخه الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجودهني من شيخه قطب الحق والملة والدين خواجه قطب الدين بختيار اوشی وهو من شيخه خواجه معين الدين سنجرى وهو من شيخه الشيخ عثمان الهاروني وهو من شيخه ووالده سيد السادات محبي الدين ابي نصر وهو من شيخه ووالده سيد الحسب والنسب ابي صالح وهو من شيخه حاجي شريف زندني وهو من شيخه الشيخ مودود چشتی وهو من شيخه الشيخ ابي يوسف چشتی وهو من شيخه ابي محمد چشتی وهو من شيخه ابواسحاق شاتى وهو من شيخه الشيخ علي الدينوري وهو من شيخه الشيخ هبيرة البصري وهو من شيخه

الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيخه فضيل بن عياض وهو من شيخه
الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيخه الشيخ حسن البصري وهو من شيخه
الشيخ امير المؤمنين وإمام المسلمين علي المرتضى كرم الله وجهه وهو من حضرت
الرسالة الرفيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وهو من الله
تعالى عز وجل وأيضاً اخبر له دامت بركاته وزيدت درجاته بإلباس الخرقة المباركة
القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراه اهلاً ومستحقاً لها كما اجازنا بإلباس الخرقة
للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الورى علم الهدى المحقق المدقق الكامل
المكمل سيّد السادات امير سيد إبراهيم معين الحسيني الحسيني الايرجي القادري وهو
من شيخه الشيخ بهاء الدين الأنصاري الحسيني الحسيني القادري وهو من السيد السند
الشيخ أحمد الحلبي القادري وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى
القادري وهو من شيخه ووالده سيد عبدالقادر وهو من شيخه ووالده سيد السادات
سيد حسن وهو من شيخه ووالده سيد السادات محيي الملة والدين ابي نصر وهو من
شيخه ووالده سيد الحسب والنسب سيد السادات ابي صالح وهو من والده السيّد
الجيد السند المستند عبد الرزاق وهو من والده سيّد السادات قبله ارباب الكرامات
قطب الكونين غوث الثقلين محيي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابي محمد عبد
القادر الحسيني الحسيني الجليلاني رضي الله تعالى عنه وقدس الله تعالى روحه^[١] وهو
من شيخه الشيخ ابي سعيد المخزومي وهو من شيخه شيخ الإسلام ابي الحسن
القرشي الهنكاري وهو من شيخه شيخ الإسلام ابي فرج يوسف الطرسوسي وهو من
شيخه شيخ الإسلام عبد الواحد بن عبد العزيز اليميني وهو من شيخه شيخ الإسلام
ابي بكر الشبلي وهو من شيخه شيخ الإسلام سيّد الطائفة الصوفية جنيد البغدادي
وهو من شيخه شيخ الإسلام سرّي المفلّس السقطي وهو من شيخه شيخ الإسلام

معروف الكرخي وهو من شيوخه شيخ الإسلام ابي سليمان دواد الطائي وهو من الإمام علي موسى الرضا وهو من ابيه الإمام جعفر الصادق وهو من ابيه الإمام محمدن الباقر وهو من ابيه الإمام زين العابدين وهو من ابيه الإمام السعيد الشهيد حسين وهو من ابيه إمام المسلمين وأمير المؤمنين أسد الله الغالب علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو عن سيد المرسلين إمام المتقين خاتم النبيين المبعوث رحمة للعالمين محمدن النبي الأمي الأمين صلى الله تعالى وبارك عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين ووصانا له دامت بركاته ان يشتغل بالعلوم الصوفية واوراد المشائخ واعمالهم مراعيًا حقوق الشرع من الأصل والفرع ممتثلاً لأوامر الله تعالى ومجتنباً لنواهيه ومتأدباً بآداب الصوفية حق الأدب وان لا يتردد لارباب الدنيا واصحابها وان لا يحضر في مجلسهم لطلب الدنيا وان يحب اولاد الشيخ واقرباءه ويراعي عقوق آداهم كما قال الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى * الشورى: ٢٣) وأن يشتغل بالله اشتغالا باطنا مُعرضاً عن غير الله كما قال الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وآله وسلّم (وَإِذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَلَّلْ إِلَيْهِ تَبْيِلًا * المزمل: ٨) زاهدا في الدنيا راغبا الى العقبى ثابتا على السعادة والسخاوة من غير الالتفات الى رسوم اهل البطالة وان يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانها متمسكٌ أرباب الصدق والصفا فان استطاع ان يستمر اوقاته على ملازمة بالخلوة فهو اولى واحرى وان لم يتيسر له ذلك فيجعل لنفسه نصيبا منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن خلوة او خلوتين فان كان هكذا فهذا العزيز نائب عن يدنا وبين الناس خليفتنا فيرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان الله من اهانه فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيا عند الله ومحبوبا عند الناس اللهم بلغه إلى منتهى مطالب الصديقين واوصله إلى أعلى درجات العارفين الكاملين المكملين بجرمة النبي وآله وصلى الله على حضرة خير خلقه وآله وصحبه أجمعين. من الفقير الحقير المحيز المرخص ركن الدين بن عبد

القدوس اسماعیل الحنفی کتبه وحرّره فی سنة تسع وسبعین وتسعمائة ۹۷۹ والسلام
علی من اتّبع الهدی انتهى.

ذکر اکابری که حضرت مخدوم از صحبت آنها مستفید شده اند اول خدمت شیخ عبد القدّوس قدّس سرّه العزیز

وایشان از اکابر شیوخ هندوستان اند از فرزندان شیخ صفی الدین که در
اصول وفروع علوم از فحول محققین بود وصاحب تصانیف مفیده سکر وشورش
قوی داشت وجد وسماع کثیر با وجود کثرت جذبات ووفور غلبات در اتباع
سنت سنیه بغایت متیقن ودر التزام عزایم امور سخت متکمن اورا کتابی است
مسمی به انوار العیون مرتب علی سبعة فنون که در هر فن اسرار عالی بر صحائف
املا آورده واورا مکاتیب است بس حلاوت بخش در مکتوبی مینویسد که شیخ با
سیّد محمد گیسو دراز زبان دراز کرد از حیرانی وگفت که او سبحانه وتعالی وراء
الوراء است اگر چه این سخن نیز باشد اما جوینده را جان نیز باشد که در طلب
او طالب را از همه وراء الوراء باید شد محققان گفته اند که نهایت رجوع بسوی
بدایت است وچون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدای را
جلّ شانه نهایت نه بود وطالب در نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی
هدایت آید مؤمنان خدای عزّ وجلّ را در بهشت بینند نه آنکه خدا در بهشت باشد
تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد واز بهشت باید شد
چون ما فی الجنة سوی الله روی نماید وراء الوراء تحت الثری یکجا آید چه جای
وراء الوراء است در اکثر مکاتیبش از انکسار وافتقار وخوف خائمه مینویسند
هیئات هیئات تا عقبه اهام فریق فی الجنة وفریق فی السعیر در پیش است کجا
خواب وخورد دگر اقرار وآرام در کیش است بیت:

کس می ندهد نشان زآب وگل من * حل می نشود در این جهان مشکل من
از هیبت این دو راه خون شد دل من * تا خود بکدام راه بود منزل من

جای دیگر مینگارد فرد:

در کوی بتان رفت همه عمر دریغا * چون بر همین پیر به بتخانه بماندیم
عمر باآخر رسید مرگ و سفر عاقبت در پیش آمد زاد آن که علم و عمل بر
متابعت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم است بدست نیامد و خوف و حیرت
آن فرا گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید «اکثر
ما یسلب الایمان عند الترع» ندانم دران وقت دشواری و زمان بیقراری چه پیش
آید جای در تنصیح فرزند نخست خود شیخ حمید الدین نوشته اند ای فرزند
فرصت عزیز است و روز و شب در تحصیل علوم بجد و جهد کوشش بلیغ نمای که
وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت و ادای فرائض و سنن با تعدیل ارکان
با خضوع و خشوع بر وجهی که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که
استقامت این کار سعادت دوجهای و دولت دوجهای و برکات و رحمت بی شمار
است بدانکه مقصود از علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم
و مقصود از عمل اخلاص و محبت حق تعالی است لیسأل الصادقین عن صدقهم
کمر شکن خواص و عوام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود
بر حق است و موجود مطلق (إِنَّ صَلَاتِي وَتُسْكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *
الأنعام: ۱۶۲) انتهی کلماته الشریفه خدمت شیخ از این دار پر ملال انتقال بآن
سبال نموده که شیخ اجل^[۱] مبین آنست رحمة الله تعالی علیه.

ذکر شیخ خواجه رکن الدین قدس سره العزیز

فرزند دویم و خلیفه اول حضرت شیخ عبد القدوس اند بعد از والد خود بر
جاده ارشاد بنشست با وجودیکه از والد خود باعلی درجات کمال رسیده بود
از خدمت سید ابراهیم الایرجی القادری نیز طریقه علیه قادریه را اخذ نمود چنانکه
در ارشادنامه حضرت مخدوم ذکر نموده و خدمت او صاحب اسرار و احوال عالی

(۱) ش ۳۰۰ ی ۱۰ خ ۶۰۰ ج ۳ ل ۳۰ سنه ۹۴۴ هـ.

بوده و تصانیف شایسته دارد ازان جمله است مرج البحرين محتوی بر اسرار علوم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب خود بیکی از محرمان راز نوشته (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) لله الحمد والمنة که در دیده مشهودی نمانده بجز خدا مع هذا جز افلاس وعجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه بیت:

تشنه از دریا جدائی میکنم * بر سر گنجی گدائی میکنم

شیخ رکن الدین را بر حلّ بعضی کلمات سکریه والد خویش تحقیقات است از انجمله است که والد ماجدش روزی در اثنای سماع در زبان راندند که خدا داند ما کجائیم باز فرموده اگر گوئی خدا نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مر او از علم الهی تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیت معبر اند شیخ در آنوقت فوق تعین علمی بوده خدمت شیخ رکن الدین علیه الرحمة در سنه ثلاث وثمانین وتسعمائة ۹۸۳ از این جهان رفته مضجع او با سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار او است الا شیخ احمد ولد شیخ عبد النبي شهید صاحب کتاب سنن الهدی که در شاه آباد آسوده وانتقال او در سنه اثنین وسبعین وتسعمائة ۹۷۲ رحمة الله علیه واسعة.

ذکر شیخ جلال الدین قمانسری

از اعظام خلفای شیخ عبد القدوس اند و خدمت حضرت مخدوم را بعلاقه هم پیره گی بایشان صحبتهای شائسته و مجالس شگرف بوده و از علم ظاهری بهره تام داشت واستغراق واستهلاك تمام تا گویند که بسا بودی که برای ادای نماز مریدانش آمده برای افاقت شیخ باد از بلند حق حق میگفتند تا از سکر بصحو میآمد عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگی در سنه ۹۸۹ تسع وثمانین وتسعمائة باخرت شتافت در بلده خود مضجع یافت رحمة الله علیه و خدمت اورا رسائل مفید است و مکاتیب شگرف.

ذکر ملاقات حضرت مخدوم علیہ الرحمۃ

بحضرت شیخ کمال کھتلی رحمۃ اللہ علیہ

حضرت مخدوم را در آوان مجالست حضرت شیخ جلال ملاقات بحضرت
شاه کمال رویدا و روزی حضرت مخدوم با شیخ جلال صحبت داشت کہ مردی
بصورت اہل سپاہ بآن خانقاہ در آمد بحضرت شیخ معانقہ نمود در انجمن بنشست
شیخ اورا از سپاہ دانستہ از احوال شاہ و سپاہ پرسید وی از این پرسش در شورش
در آمد و گفت شیخا اگر مسکینی از مسکینان این راہ جہت اقتباس انوار اللہ باین
خانقاہ آید شمارا لایق نیست از احوال شاہ و سپاہ پرسیدن اگر خواہش این اخبار
دارید بر راہ گذر بنشینید و از روندگان بجوئید شیخ از غایت بروباری طریق
معذرت پیش گرفت حضرت مخدوم آثار جذبہ ازو فہمیدہ چون او از محفل شیخ
بیرون شد در عقب او شدند با او اظہار محبت و اخلاص نمودند از منزل و مسکن
او پرسیدند آن عزیز نیز بالفت و بشاشت پیش آمدہ اظہار احوال خود و منزل
و مأوی باز نمود و فرمود سکونت فقیر بیشتر بقصبہ پائیل است و پائیل از توابع
سہرند است حضرت مخدوم بعد از چندی آنجا شدند و خدمت شیخ کمال ذوی
الاکمال را آنجا یافتند و صحبتہای کرم بهم رسید و فیما بین این دو بزرگوار الفت
بسیار رویداد تا بحدی کہ شاہ کمال مذبور مع عیال و اطفال بہ منزل جنت
مشاکل حضرت مخدوم میآمد و چندی گذرانیدہ باز بہ مسکن خود مراجعت
نمودی فی الجملہ فوائد بسیار از مجالست و مصاحبت شاہ کمال نصیب وقت ایشان
شد و غرائب معاملات و عجائب خرق عادات ازو مشاہدہ نمودند خدمت شاہ
کمال با وجودیکہ او یسی بودند نسبت ظاہری بشیخ فضیل داشت کہ بہ تہ
واسطہ بشیخ الجن والانس جناب شاہ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ
میرسید بدین تفصیل ارادت شیخ فضیل بسید گدا رحمان ثانی بود اورا بسید شمس
الدین عارف و اورا بسید گدا رحمان اول و اورا بسید ابوالحسن و اورا بسید شمس

الدين صحرائی واورا بسید عقیل واورا بسید برهان الدين واورا بسید عبد الوهاب واورا بسید شرف الدين واورا بسید عبد الرزاق واورا بوالد ماجد خود امام الفئتين غوث الثقلين رضي الله تعالى عنه وقدس الله سره الأقدس وشاه کمال اکثرها از شوریده سری وآشفته حالی بجزائر ومفاوز بسر بر وی ودران بوادی چون احتیاج طعامش شدی بناگاه دران بیدا شهری پیدا شدی وساکنان آن شهر اورا هر چه تمامتر باعزاز واکرام بمنازل خویش برونیدی وضيافت نمودندی وشیخ از طعام وشراب آنها تناول کردی وشب بمصداق (اییت عند ري) بامکنه ایشان غنودی بامداد آن که شیخ بیدار شدی نه از آن شهر نامی دیدی ونه نشانی یافتی وخدمت حضرت مجدد الف ثاني رضي الله تعالى عنه از والد خود خود^۱ نقل نموده اند که خدمت شاه کمال چون در بیان معارف وتبیین اسرار می درآمد دقائق در میان می آورد که با وجود قوت علمیت مستمعان کامل احوال را بعد از تأمل وتفکر بسیار.مرور ایام بفهم می درآمد بیت:

ارباب فنا زنده بجای دگر اند * بیرون زد وکون در جهان دگر اند

وخدمت حضرت مجدد الف ثاني رضي الله تعالى عنه فرموده اند که چون نظر کشفی سرداده میشود بعد از حضرت غوث الثقلين کریم الطرفین از مشایخ علیه قادریه رضي الله عنهم چون شیخ کمال اقل قلیل بنظر می درآید چون عمر مبارکش از ثمانین ۸۰ تجاوز نموده در تاسع عشر ۱۹ از جمادی الآخر سنة ۹۸۱ احدی وثمانین وتسعمائة راه وصل برفیق اعلی یافت ودر قصبه کهتل از قراء تابعه سرهند است خوابگاه یافت رحمه الله سبحانه علیه رحمة واسعة. بعد از وی خدمت شاه سکندر نواسه او ووارث نسبت او شد صاحب حالات بلند ومعارف ارجمند بود حضرت مجدد الف ثاني رضي الله عنه فرمایند که جانب آفتاب میتوان بفراعت نظر کردن اما بر دل شاه سکندر از غلبه نور نظررا راه نیست شاه مذکور در سنه ۱۰۲۳ ثلاث وعشرين بعد الالف از جهان رفت رحمه الله سبحانه بیت:

چمن را تر و تازه آراستند* چو شب‌نم نشستند بر خواستند

خدمت حضرت مخدوم سیاحت بسیار نموده اند و بسا بزرگان را یافته اند و مستفاد شد و ایشان در این سیر و سیاحت عهد نموده بودند که در هیچ جا از علمیت خود و یا از نسبت خود اظهار ننمایند و همه را طالب باشند نه مطلوب و از هر که آثار بدعت بینند باو صحبت ندارند در اسفار خود بسی علماء غامل و عرفاء کامل را در یافته اند از آنها چیزی بیان شود منها چون گذر ایشان بر قهاس [نام شهر است] افتاده شیخ الهداد مردی بود بغایت معمر و عزیز صحبت‌های عزیزان یافته اورا آنجا یافتند با وی صحبت نمودند وی فرموده هر راه را نهایت نیست الاّ راه حقرا عزّ وجلّ که آنرا نهایت است و خدمت ایشان از آن کلام بغایت متعجب می‌بودند و در معنی آن متفکر چه خلاف صریح بجمیع مشایخ که منازل الوصول لا ینقطع ابد الاّبدین. خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه می‌فرمایند که حلّ این معنی آن چنان بخاطر می‌آید که هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا جز وجوه و اعتبارات نیست و نه اند و وجوه و اعتبارات غایت نیست بخلاف راه وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرا که چون عارف را بسیر محبوبی واجمالی بمحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا همه وجوه و اعتبارات مفقود کردند و سیر او بذات بحت منتهی گردد بعد ازان سیر در راه ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر لا ینقطع ابد الاّبدین گفته اند سیر اسماء و صفات است که سیر تفصیلی است و غایه ندارد و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه از والد ماجد خود نقل می‌فرمودند که روزی در مجلسی ذکر ارّه بر میکشیدند شیخ الهداد مذکور حاضر بود بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکر را می‌فرمود که ذکر برای تصفیه دل و انجلائی آنست که دل نیست مگر آئینه که زنگی برو نشسته است اورا صیقلی باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیه میسر است نه آنست که دل آهنی باشد که مارا به تپک برو باید

زد یعنی بر این ضربت و شدت ذکر نباید کرد حضرت مخدوم میفرمودند که در سیاحت خویش بیلاد بنگاله بشهری رسیدم که در آنجا درویشی بود شیخ برهان نام داشت و در یکی از مساجد باحیای لیالی بسر میرد شبها از فرط بی قراری بگریه وزاری میبود و داد و مهربانی بمن اظهار کردی و گفتم بیا تا چند گاه با هم بگذرانیم اما از جهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرای صحبت او نه گشت و آن درویش اکثر شعری از شعرهای هندی همی خواندی و اشک احزان از دیدگان فشاندی مضمون آن شعر این بود که حیرت دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا گنجانی نیست شاید و اگر از بسی انبساط و اتساع او گوی عالمها درو کم است نیز درست آید بیت:

نمکدانی به تنگی چون دلِ مور * نمک چندان که در عالم فتد شور

ذکر سید علی قوام علیه رحمة الملك العلام الی یوم القیام

وهم خدمت مخدوم را گذاری بشهر جونپور افتاده و آنجا فوائد صحبت سید علی قوام را در یافته قدس سرهما و او بزرگی بود صاحب سکر و وجد و سماع و خوارق ظاهره و کرامات باهره ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه معین الدین سنجرى مرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بسه ۳ واسطه بشیخ نصیر الدین محمود میرسید رحمة الله علیه از وی می آرند که سید الانام را صلی الله علیه و آله وسلم در منام دید که فرمود علی دهلی بر در خود می زنی و از خلق خیری نمیگیری گفت یا رسول الله اگر اهل دل است از آن تست و اگر دور است هم از آن تست علی بیچاره در میان کیست فرمود برای خلق دعا کن که دعای تو برای ایشان مقبول است توفی رحمة الله علیه سنة ۹۵۰ هـ. خمسين وتسعمائة بالجمله حضرت مخدوم صحبت بسیاری از اهل معرفت و علوم را دریافت از اسفار عنان مراجعت بوطن برتافت تا زمان انتقال از این دار پر ملال در بلده مبارکه سرهند بود همواره شبهارا به گریه وزاری و طاعات و عبادات بسر بردی و روزها بر

مستفیدان کتب متداوله از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل تحقیق وتدقیق بیان میفرمودند ودر جمیع علوم علامهٔ نحریر بود چنانچه علماء عصر وفضلائی وقت ایشانرا باستاذی قبول داشتند واز سحاب افاضه اش سیراب وشاداب میبودند میفرمودند که چون در «دقائق» بزودی غور نموده می آید محسوس میگردد که در جنب علو اجتهاد ووقت استنباط سراج الامة امام الائمة سائر مجتهدین کالتلامیذ اند ونیز بمصدق خیر (لان یهدی الله بك رجلا واحدا خیر لك من الدنیا وما فیها) ارباب سلوک باطنی از خدمت کثیر البرکت ایشان بدرجات کمال واکمال میرسیدند وشاگردان درس وییان کتب صوفیه علیه را چون تعرف وعوارف المعارف وفصوص الحکم وغیره در غایة علو همتی افراشت بسا ارباب شوق واصحاب ذوق که بقراءت واستماع این کتب در خدمت عالی آواز دور ونزدیک صرف بستندی واز میمنت افاده او بمقاصد پیوستندی قدوة المشایخ جناب شیخ میر که در بلده لاهور گذشته است از تلامذه ومجازان ایشان است حضرت او از آگاهی در اسرار ارباب توحید وجودی مرتبه علیا داشت ودر حلّ دقائق شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی رضی الله تعالی عنه از فرط علم وغلبهٔ حال ید طولی داشت وبر مشرب او بود بآنکه مقتضیات هجوم این علوم وحالات بیشتر سکریات وشطحیات است اما از علو فطرت وفرط تمکین وبلندی همت بل بمحض صیانت حضرت عزّ اسمه وجلّ ذکره بر طبق کلام ثمره الالهام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی که «ربما یقع فی قلبي النکته من نکته القوم ایاما فلم اقبل منه الا بشاهدین عدلین الکتاب والسنة» وحالیکه مخالف کتاب وسنت بودی خواه از خویش یافتی خواه از غیر بشنیدی بر آن اعتبار ننهادی واعتداد نفرمودی هذا علم صحة الاخوال وصدقة الاقوال وخلوص الاعمال رحم الله تعالی اربابها رحمة واسعة ورحم عبدا قال آمینا از خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه منقولست که از والد خود رحمة الله علیه نقل میفرمودند که ایشان مدتی جویان بودند ملاقات

شیخ عبد الغنی را که درویشی بود در شهر سون یته بس معمر و بزرگ بجهت استماع رازی که از او بایشان رسیده بود که پیر او که جدّ مادری او بوده قریب هنگام احتضار او را با یکی از درویشان شودیده کار بترد خویش خواند تا القای نسبتی نماید واعطای نعمتی فرماید چون بخدمتش حاضر شدند سرّی از حقیقت این معامله بزبان راند که بمجرد استماع آن سرّ آن درویش شوریده است از جان بشست و شیخ عبد الغنی هم چنان حیران و سراسیمه جان بر جای ماند خدمت مولانا هاشم علیه الرّحمة میفرماید بیت:

چه راز بود که شب از تو بر زبان بگذشت * که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت
بگوش صید ندانم زبان تیغ چه گفت * که در سماع در افتاد همدران بگذشت

ارادة الله سبحانه خدمت شیخ عبد الغنی را به جهت مهمی از سرهند عبور فرا پیش آمد در کاروان سرای نزول نمودند و حضرت مخدوم از قدوم میمنت لزوم او مطلع شدند بدان کاروان سرای شدند و خدمت شیخ را یافتند بعد از مؤانست و مجالست خلوتی در خواستند و التماس اظهار و ابراز آنرا نمودند و آن سرّ سرنواز را نشان جستند فرمودند که همین مسئله که ما برانیم حال و مشرب ما است ایماء از آنکه این همه مینماید واحد حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساده و این راز مفاجّا بکوشش رسید تحمّل آنرا بر نتافته و براه ملاکت شتافت شیخ عبد الغنی چون اهل آن و صاحب تمکین بود بر جای بماند حضرت مخدوم فرمودند گاه باش که پیش از ظهور حقیقت توحید کما هو بعضی مبتدیان و متوسطان را از استیلاى محبّت که از اقتضای آن استیلاى آن است که غیر محبوب را نیز در نظر محب محبوب میدارند کثرت موهومه مستیقنه را بکسوت وحدت هویدا میگردانند چنانکه در شهری براهی میشدم درویش را دیدم که از حال خود میگفت که وقتی در شهری بودم و براهی میرفتم ناگاه نظرم بر یکی از نساء جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش مینمود بمجرد دیدن او

از خود شدم و او خود مخفی و مستور گشت من دران حالت چون در خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ و صورت و کمیت و کیفیت بر خویش یافتم چنانکه از نظاره گیان شرمگین گشتم و خویش را کناره جستم مصرعه:

در عشق چنین بو العجی ها باشد

خدمت ایشان فرمودند چگونه اشیای متعدده متکثره عین واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانه ظلال اسماء و صفات خود را از مرتبه حسّ و وهم بقدرت کامله نمودی و ابقای بخشیده عالم نامیده اما در خارج بحقیقت موجودی نیست جز ذات و صفات حقیقت او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود تحقیق این مبحث در مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مواضع متعدده بتدقیقات عالیّه و تمثیلات واضحه نگارش یافته من اراد الإطلاع بها تفصیلا و اجمالا فلیرجع الیها علما و حالا. بالجمله خدمت حضرت مخدوم ایام حیات خود را باتباع سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات بسر میردند که سنتی از سنن عادیه را هم ترك نمی نمودند تا بجای که مهما ممکن ازارلنگ کردند و نعلین ذو قبالتین در پای آوردندی و همه لباس مبارك را از کتب تحقیق نموده متابعت فرمودندی پس از طاعات مسنونه و دعوات مأثوره بعضی وظائف و اوراد بعضی مشائخ قدس الله ارواحهم را نیز از دست ندادندی چون منافی عزیمة نمیدانستند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میفرمودند این درویش را توفیق عبادات نافله از والد بزرگوار خود است چنانچه تفصیل آن مذکور گردد انشاء الله تعالی هر چند سلوك از سلاسل دیگر نموده بودند و از برکات آن طرق مستفید گشته. اما غایت اشتیاق و نهایت اخلاص بسلسله علیه حضرات نقشبندیّه اظهار مینمودند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی از زبان والد خود میفرمایند که چنان معلوم ما گردیده که مرکز این دائره و شاهراه این بادیه بدست طائفه علیه نقشبندیّه افتاده و نسبت اینها فوق همه

نسبتها ظاهر میگردد و میفرمودند که با وجودیکه از رسائل و کتب این طریقه بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان اطلاعی دست داده است و حظها وافر گرفته ایم و از نسبت شریفه بهره ها یافته اما همواره خواهان آنیم که یکی از کار شناسان و راه نمایان این سلسله را حق سبحانه بدیار ما رساند یا مارا بدیار آنها برد تا از برکات صحبت و اقتباس انوار این اکابر نمائیم خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میفرمایند که چون من بشرف صحبت خواجه یعنی خواجه بیرنگ مشرف شدم و از فرط محبت و آرزومندی که حضرت مخدوم را بود بصحبت اکابر نقشبندیه معروضداشتم فرمودند که مارا نیز شوق دیدن ایشان بسیار بوده چون بصره رسیدیم خبری از ایشان گرفتم مانا که یکی از قرای آن حدود تشریف برده بودند و خدمت حضرت مخدوم را در علوم دینی کتب شائسته و در اسرار یقینی رسائل خجسته اند از انجمله کتاب «کنوز الحقائق» و «رسالة اسرار التشهد» که بسا نکات عالیه را دران بقلم بیان آورده اند نفع الله سبحانه الطالبین بها بر شناسندگان جوهر سخن هویدا است که آن همه مفاض از حضرت و اهب العطیات است و جناب او مامور بدان نگارش و املا است چنانکه خود در عنوان آن رساله شریف اینمعنی را نگارش مینمایند آنجا که میفرمایند «هذه اسرار التشهد في معراج النبي صلى الله عليه وآله وسلم افاض الله سبحانه علينا بفيضه القديم وفضله العميم فابرزقها امثالا لامر المفيض الحكيم» هر چند این رساله بزبان تازی است اما خدمت مولانا هاشم علیه الرحمة در زبدة المقامات برخی از آنرا ترجمه نموده بزبان پارسی اینجا نیز ازان ترجمه قدری ایراد میرود طلب معراج که متضمن رؤیت است به لسان استعداد آنحضرت است علیه الصلاة والسلام از غیر سؤال بلفظی زیرا که دعا به لسان استعداد الزم و اتم است مر استجابت را لهذا موسی علیه السلام ممنوع گشت از رؤیت با سؤال لفظی زیرا که پیش از استعداد آن طلب نمود در معنی التحیات در همین مقاله میفرماید «التحيات لله والصلوات والطيبات في

اظهار الكمال بصفات الجمال ونعوت الجلال لجميع الانواع وبجميع الاعتبارات للذات المستجمع لجميع الكمال المتره عن النقص والزوال فانه باعتبار قولي وفعلي وحالي اما القولي فكإظهار الإنسان عظمة الحق سبحانه وكماله باللسان واما الفعلي فكإمثال الأوامر واجتناب النواهي باتيان الأعمال البدني والأفعال الحسي من العبادات وانواع الخيرات واستعمال كل عضو فيما خلق له ابتغاء لوجه الله تعالى واما الحالي فكإشتغال القلب والروح بكسب الكمالات العلمية والعملية والتخلق باخلاق الإلهية فإن الإنسان مأمور به ليصير الكمالات ملكة نفسه كما ورد في الحديث (تخلقوا بأخلاق الله) هذا بالنسبة إلى مقام الفرق واما بالنسبة إلى مقام الجمع فالقولي كذكره سبحانه تعريفات ذاته بكمالات صفاته في ضمن الحروف والكلمات في الكتب المترلة والفعلي فكإظهار جماله وجلاله من الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر ومن العلم إلى العين والحالي كتجليته سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض المقدس او بإعتبار الذاتي والصفاتي والأفعالي فالذاتي كذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه متره عن الكل وسائر في الكل بالكل اي بحدية جمع جميع كمالاته واسمائه وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه الحيثية اصلا والصفاتي كذكره سبحانه بصفة العلم او بصفة القدرة والأفعالي كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقية والرازقية او غير ذلك من الأسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين الثناء الذاتي فإنه شامل لجميع وجوه التعظيم واوصاف الكمال بخلاف الثناء لأسماء الوصفية الفعلية فإنه يوجب التحديد والتقييد اگر شوق علوم ايشان دامنگير شود پس در رساله مبارکه رجوع نمائی واین مختصر حامل کل آن نتوان شد ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینمایند که سر آنست که این ثناء التحیات لله الخ بود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلّم بر قرب فرائض محمول داریم که حق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل بود وحق تعالی آلت لأنه لما تم

فقره عليه الصلّاة والسّلام وارتفع من البين استحال ان يستند اليه شيء فما يظهر منه فإنّما هو من الله سبحانه لإكماله كقوله عليه الصلّاة والسّلام (لا احصي ثناء عليك إلخ) (وإنّ الحق ينطق بلسان عمر) ويمكن ان يجعل من قرب النوافل بتزله اليه وارحاء له نفسه في البين انكسارا له واظهارا للعجز بيت:

تمام اینجا کسی دان کز تمامی * کند با خواجگی کارِ غلامی

أو يجعل وجود الموهوب له من الحق سبحانه بدل وجوده ووجوده مضافا اليه وإن كان من الحق سبحانه مبالغة في تزيه او باعتبار مقام الدوران في المقامات الثلاثة من قرب النوافل والفرائض والجمع بينهما من غير تقييد بواحد منهما وهذا المقام او ادنى المختص بنبينا محمد صلّى الله تعالى عليه وسلّم ودر خاتمه اين رساله شريفه بقلم مبارك آورده اند كه مرا بر دل بعون الله تعالى چنان می آيد كه امر بقراءت تشهد در آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنكه نماز معراج مؤمنين است پس سزاوار آن است كه معراج مؤمنان نیز درو متضمن باشد چیزی را كه در معراج او صلّى الله عليه وآله وسلّم بظهور پیوسته از احوال عظیمه وتشريفات عليه رزقنا الله سبحانه وتعالى جرعة من كأسه صلّى الله تعالى عليه وسلّم بلطفه وامر بصلاة بعد از تشهد بر آنسرور سيّد البشر اعلام است برانكه معراج مؤمنين بمتابعت او است صلّى الله عليه وآله وسلّم وادای حق نعماء است كه رسیده مسلمين را بيمين هدايت ومتابعت او صلّى الله عليه وآله وسلّم وتنبيه است بر آنكه چون آنحضرت شركت بخشيد امت را به تشريفات معراج فينبغى لهم الصلوة عليه في معراجهم ونیز ایما است برانكه اگر چند كمال امت بنهايت مرتبه اكمال عروج نمايد بیرون نغیرود از ربقه متابعت او عليه الصلّاة والسّلام ونغیرسد نهایت ایشان بیدایت مقام او وسرّ ایشانست بتحت اقدام او فرد:

از این تفخر اگر سر بفرقدین کشم * کم است گر بقدومش سرم بیابد جای
ايضا اشارتست الى ان منتهی معراجهم الى النبي عليه الصلّاة والسّلام ومنتهی

معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی اللہ سبحانہ و تعالیٰ ذو العظم ألا تری انه علیہ الصلّٰة والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ فی الابتداء بقوله (التحیات لله) الخ والمؤمنون امروا بالصلاة علیہ التحیات والتسلیمات فی منتہاہم بعضی فوائد کہ حضرت مجدد الف ثانی از والد خود حضرت مخدوم رضی اللہ تعالیٰ عنہما بیان نموده اند تحریر می یابد از زبان والد میفرمودند کہ یک بار شیخ جلال الدین پیش شیخ رکن الدین رفته بود و خدمت شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرّفرا کہ عارف از رؤیت و مشاهده او سبحانہ درین نشا بچشم سر و چہ بچشم سر جز ایقان بمرہ ندارد در میان نهاد شیخ جلال الدین گفت این سخن مبنی بر ستر اسرار است اما این توجیہ شیخ رکن الدین را خاطر نشین نشد حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ میفرمودند کہ من از خدمت والد پرسیدم کہ آخر شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق دادید و بر چہ تقریر نهادید فرمودند سالہا بسیار گذشتہ بخاطر نماندہ اما آنچه الحال بر دل می آید آنست کہ در مقام اتحاد ہمین یقین است پس چنانکہ ہر کس را بخود مییاشد چہ شہود اثنینّیت میطلبد و مشاهده مغایرت میخواہد منها حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مکتوبی از مکاتیب قدسی آیات خویش نگارش فرمودہ اند کہ از والد بزرگوار خود رحمۃ اللہ علیہ شنیدہ ام کہ اکثر از گروہهای ہفتاد و دو ملت کہ بضاللت رفته اند و راہ راست گم کردہ منشاء آن دخول در طریقہ صوفیہ است کہ کار را بانجام نارسانیدہ غلطہا کردہ اند و بضاللت رفته منها ہم حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبی بقلم مبارک میآرند کہ حضرت والد بزرگوار قدّس سرّہ میفرمودند کہ در علم سلوک رسالہ دیدہ ام کہ آنجا نوشتہ کہ در مأكولات مراعات اعتدال نمودن وحدّ وسط نگاہ داشتن در وصول بمطلوب کافی است و با این مراعات ہم احتیاج بذکر و فکر نیست خدمت مولانا ہاشم قدّس سرّہ در کتاب خود مینویسد کہ فقیر خور از زبان حضرت مخدومزادہای عالی و عمین بزرگوار ایشان شنیدہ ام کہ روزی یکی از مخلصان

حضرت مخدوم بحجره افول وزاویه خمول ایشان در آمده میبند که آن جناب مقتول و مقطوع افتاده اند آن مخلص نوحه کنان و خاك بر سر ریزان بیرون بر آمد دیگران را خبر کرده چون آن هردو یار بان حجره شدند خدمت ایشانرا حیّ و سالم دیدند و جالس و مراقب یافتند حیران شده سرور قدم مبارک ایشان گذاشتند پس حضرت مخدوم بآنها فرمودند که تا بحیات اینجهان باشیم افشای سر نکنید یاران از سرّ آن پرسیدند فرمودند که بیان را در پیرامون آن راه نیست ولیکن بزبان حال این ابیات عارف رومی قدّس سرّه العزیز مترنم ساختند غزل:

دشمن خویشم ای یاران که مارا میکشد * غرق دریایم مارا موج دریا میکشد
نیست عزرائیل را بر عاشقانِ او رهی * عاشقانِ دوسترا هم عشق سودا میکشد
تشنگانِ نعره زنان یا لیت قومی یعلمون * خفیه صد جان میدهد دلدار پیدا میکشد
بس کنم چون من بگویم سرّ اَقتل عاشقان * زانکه منکر خویشرا از خشم و صفرا میکشد
چون زبان قلم بحرف شهادت کُبری گویا شد اکنون جای آن است که
بیان ذکر موت صغری نمائیم چون حضرت مخدوم رحمه الله علیه جمازه حیات را
بدروازه سنین ثمانین رسانیده و بزبان نبوی صلی الله علیه و سلم ابناء آن عتقاء الله
اند نفس نفیس ایشان ندای ارجعی را شنیده اجابت فرمود كان ذلك في السابع
بعد الألف ۱۰۰۷ رضي الله تعالى عنه در بیرون شهر سرهند لاقل گروهی از شهر
مذبور جانب شمال آسودند تاریخ وصال ایشانرا چنین یافته نظم نموده اند رباعی:

آن شیخ که بود اعلم اندر هر فن * جانش گهری سرّ ازل را معدن
چون شیخ زمانه بود در علم و عمل * تاریخ وصال آن بگو شیخ زمن

سنة ۱۰۰۷ هـ.

از خدمت حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالى عنه میآرند که ایشان فرمودند که زمان احتضار والد بزرگوار خود حاضر بودم دران سكرات ناگاه بزبان مبارك راندند که سخن همان است که شیخ بزرگوار فرمود گمانم آن شد

که مراد ایشان حضرت شیخ محیی الدین ابن عربی باشد باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن عربی فرمودند نه شیخ ما شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام است فرمودند آن سخن اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونی خاک در چشم محجوبان می افکند و درو محجوب میدارد بعد ازان معروض داشتم که مرا بامری دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند که ترا بر همین سخن وصیت میکنم و هم از خدمت ایشان میآرند که چون بارها والد مارا بزبان مبارك میگذشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمیت علیه وعلیهم الصلاة والتحیة را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آن را فریاد ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشار آن محبت ایم و غرق آن دریای نعمت فرد:

الهی بحق بنی فاطمه * که بر قول ایمان کنی خاتمه

خدمت حضرت مخدوم مطابق شیخ خود حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح هفت پسر داشتند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی فرزند چهارم اند. مرکز آن دائره خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمه در اینجا رمزی بیان فرموده اند که آن حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و خدمت آن حضرت (مجدد الف) اند و آنحضرت آفتاب فلك ولایت اند نور شمس که از انوار دیگر کواکب اعظم و انور است جای او فلك رابعه آمد و برادران ایشان همه فاضل و صالح و با نسبت بودند یکی از اخوان حضرت مجدد الف ثانی شیخ شاه محمد نوزده سال از ایشان بزرگتر بوده تربیت از والد ماجد خویش یافته از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ وافر گرفته و از زبان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه میآرند که از زبان والد خود قدس سره شنیدم که بارها فرمودی که شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ما است خدمت وی در عنفوان جوانی در حیات والد شریف خود رجعت نمود رحمه الله سبحانه

رحمة واسعة واز حضرت مجدد الف ثانی روح الله العزيز میآرند که فرمودند که در وقت احتضار این برادر حاضر بودند ناگاه تبسمی کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقة محمدی علیه وعلى آله الصلّاة والسلام بر من منکشف شد ومشاهد آتم الحمد لله على الإحسان دیگر از برادران ایشان شیخ محمد مسعود رح بود که بعد از والد تلقین ذکر از خدمت حضرت خواجه بیرنگ نیز یافته ومستفیض گردیده دیگر از برادران ایشان شیخ غلام محمد ودیگر شیخ مودود که در مکاتیب قدسی آیات بنام مومی الیهما مکاتیب متعدده وارد شده ازان جمله این مکتوب بشیخ مودود نوشته اند در آنوقت که بجهت تحصیل ما یحتاج دنیوی بارباب غنا رجوع نمود.

مکتوب شریف: ای برادر وفقنا الله سبحانه وآياك فرصت حیات بسیار قلیل وعذاب ابدی متفرع بر آن جیف باشد اگر کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید وملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف وجوانب در رنگ مور وملخ میریزند وشما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دُنیای دنیه بذوق می دوید وبشوق خواهان حصول آنید (الحیاء شعبة من الايمان) حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها ومن التسليمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله واین قسم جمعیت لله. وفی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آرید وشما ازان ماجرا حاصل کنید. وشما اینچنین دولت را مفت از دست دادید واز جواهر نفیس بجوز ومویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید مصرعه:

شرمت بادا هزار شرم بادا

ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند واگر دهند این اجتماع بر پا نگذارند آنزمان علاج چیست وتدارك آن بچه بود تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده اید وخطا فهمیده اید بلقمه های چرب وشیرین مفتون نشوید ولباس های

نفیس و مزیب فریب نخورید که نتایج آن غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیشی دور است حق سبحانه و تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر در دنیا که در بیوفای مثل است و اهل دنیا که در دناوت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را در پی بی وفا و خسیس صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ.

تذکره رابعه از منتخب ثانی در ذکر ولادت صوری جناب

حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

منقول است که حضرت مخدوم علیه الرحمة که والد ایشان اند چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و بمهاجرت میگذرانیدند اکثر در بلدان و بقاع غربت بسر میردند چنانکه در ذکر ایشان رمزی از آن گذشته چندگاه در سکندره که قریب پاتاده است از قصبات مشهوره هندوستان بطریق نشر علوم شرعی و ادای عبادات سنیه اقامت داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت و ذکا بر جبین مبین ایشان لائح و لامع بود روزی عورتی از اعیان آن بلده مبارکه در صلاح و خدا طلبی از مشهورات اشراف آن دیار بود بفراست صادقه که متصف بود بحکم (اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ) بمشاهده کمال ایشان که ظاهر از احوال ایشان بود التماسی نمود که من در کنار تربیت خود خواهری دارم که از کانِ جواهر عفت دُرّ صدف عصمت است میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردانم و امید دارم که این التماس پذیرای قبول افتد چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال بقبول لب نکشادند و عذر خواستند چون التماس باهتمام پیوست و موافق تقدیر و رضا خداوندی بود بر منصه قبول رسیده او را در عقد خود منتظم ساختند و چند گاه آنجا بسر بردند چنان مشهور است که آن عقیقه از مردم ترین که قوم مشهور اند در افاغنه بوده والعلم عند الله ایزد تعالی و تقدس از

برکت نیکو گمانی وخجسته نیتی این مخدره آسمان عصمت جواهر اورا مطلع بیضا
وصدف دُرّ یکتا گردانید یعنی چون حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه
بزرگی را ازان عقیفه بظهور آورد این قصه شبهاست تمام دارد بقصّه حضرت ثابت
والد امام انام ابی حنیفه کوفی رضي الله عنه که بزرگی از اتقیای کوفه بملاحظه
کثرت ورع وتقوی ایشان صبیبه طاهره خودرا بعقد وی در آورد چنانچه در کتب
مسطور است حق سبحانه آنجا بیمن گمان نیک او ثمره چون سراج الامة امام
الائمة رضي الله عنه بوجود آورد واینجا بعنايات اوتعالی چون این قطب ربّانی مجدد
الف ثانی رضي الله عنه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت وولادت این اختر
برج هدایت در حدود سنه ۹۷۱ احدی وسبعین وتسعمائة وقوع یافته بیت:

زهی دولتِ مادرِ روزگار * که پوری چو تو پرورد در کنار

که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت اقبال مینماید تولید ایشان واقع در شهر
سرهند شده بیت:

سرهند مگو که رشك طور است * خارو خسی او همه زنور است

آن بلده شریفه از اماکن مشهوره بلدان هندوستان است ومركز آن کشور
برکت نشان در ایام طفولیت هر که ایشانرا میدید کریمه (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ
تَمْسَسْهُ نَارٌ * النور: ۳۵) بزبان حال وقال میکشود خدمت شاه کمال قادری که
ذکر شریفش گذشت انظار خاصه در حق ایشان مرعی میداشتند گویند که در
ایام کودکی خدمت ایشانرا ضعف قوی روی داده ومعامله بیأس کشید چنانکه
والد ماجد ایشان از غایت بی آرامی ایشانرا بر کنار کشید وبخدمت شاه کمال
رح برده التماس دعای صحت ایشان نمود خدمت شاه بجذبّه وشورش تمام بزبان
مبارك راند که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز خواهد یافت وعالم وعامل
وعارف کامل خواهد شد ونیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد ایشان رح انفاس
بشارت اساس در حق ایشان فرموده خدمت ایشان در سن هفت هشت ساله

بودند که شیخ کمال از این جهان انتقال نموده و حلیه مبارک شیخ را کما هو بیاد داشتند مشهور است که روزی در ایام طفولیت والد ماجد ایشان حضرت شاه کمال را مهمان داشتند ایشانرا برداشته بخدمت شیخ آوردند تا شیخ التفات دعا در حق ایشان نماید حضرت شیخ ایشانرا در بغل خود گرفته انگشت مبارک را در دهان ایشان گذاشتند ایشان در گریه شدند حضرت شیخ بدست چیزی داشتند که در آن آثار بدعت بود حضرت شیخ تبسم فرموده آن شیء را^[۱] دست مبارک دور کردند فی الحال ایشان انگشت را چوشیدند^[۲] خدمت شیخ فرمودند که بابا بس قدری برای اولاد ما گذار و روی بحضرت مخدوم کرده فرمودند که این طفل تو بسیار متشرع و ملتزم سنت خواهد بود و سخن حق را هرگز واگذار نخواهد شد دیدی که مارا نیز دلالت بانداختن آن شیء بدعت نموده جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء نسبت مارا تمام کشید الا قدری برای اولاد ما گذاشت.

تذکره خامسه از منتخب ثانی در شدن ایشان بدبیرستان و رسیدن

ایشان بکمال عُلوم عقلیه و نقلیه رضی الله تعالی عنه

بالجمله چون سن مبارک ایشان لائق بدرس شد والد ماجد ایشان اول خدمت ایشانرا بحفظ قرآن شریف مشغول نمودند و در اندک مدت از حفظ فارغ شده به تحصیل علوم پرداختند از خدمت والد ماجد خود اکثری علوم را حاصل نمودند بتوجه چند روزی فتحی کلی و ملکه شافی بایشان رویداد چنانچه عبارات دقیقه را حلها و تحقیق میفرمودند و بر بعضی مواضع کتب دقیقه عبارات دلکش کشا و مشکلات را تحریر مینمودند و بعضی علومرا از نزد علمای کبار آن روزگار نیز حاصل نمودند بعده بسیالکوت رفته بترد محقق مدقق مولانا کمال کشمیری

(۱) مراد از شیء که بدست مبارک شیخ کمال موصوف بود انگشتی طلا بود که در شرع لبس آن ممنوع است هکذا فی الرسائل المشتملة علی مناقب المجددیه.

(۲) چوشیدن در لغت کلات بلوچی مکیدن را گویند.

رحمة الله عليه که از فحول دانش دران متورع بوده و از باطن نیز صاحب نسبت قوی و استاد مولوی عبد الحکیم سیالکوتی علیه الرحمة بوده بعضی کتب متداوله معقول را خواندند و بعضی کتب احادیث بزرگ شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانیده و خدمت شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بوده و در حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما در نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز خدمت ایشان بعد از جلوس بمنسند ارشاد اجازت تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر قاضی بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون ثلاثیات و منهاج الاصول و غایة القصوى و غیرهما و صحیح امام بخاری با جمیع مؤلفاتش چون ثلاثیات و آداب مفردة و افعال العبادله و تاریخ و غیر ذلك و مشکاة تبریزی و شمایل ترمذی و جامع الصغیر سیوطی و قصیدهٔ برده شیخ بوسعید بوصیری و نیز روایت حدیث مسلسل را که ذکر شود مع الاسناد از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله تعالى علیه که از مخلصین و مریدین ایشان بوده یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب مذکوره را بآن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبد الرحمن بن فهد داشته که او و آبای او در بلاد معظمه عرب از کبار محدثین بوده اند و خانه ایشان ابا عن جد بیت الحدیث بود چون بیان اسناد همه کتب مذنوبه بتطویل می انجامد از آنها اسناد اجازت مشکاة را با سند آن حدیث بتحریر می آرد اما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن فهد سمعته من لفظ سیدی ووالدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد و من لفظ سیدی و عمی حافظ جار الله بن فهد و هو اوّل حدیث سمعته منهما قالاً حدثنا به والدنا الحافظ عزیز الدین عبد العزیز بن فهد و هو اوّل حدیث سمعنا منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحل تقي الدين ابن محمد بن فهد الهاشمي العلوي و هو اوّل حدیث سمعته منه قال حدثني به جمع من المشائخ الأعلام اجلّهم العلامة برهان الدين الأنباسي سمعنا من

لفظه وقاضی الحاجات ابوالحامد الطبري بقراءتی علیه بحرم شریف مکہ وهو اوّل
 حدیث سمعته منهما قالّا اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابوالفتح محمد بن المرومی
 وقال الانباسی وهو اوّل حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اوّل حدیث رویته عنه
 قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف البحرانی وهو اوّل حدیث سمعته منه
 قال اخبرنا به الحافظ ابوالفرح ابن الجوزی وهو اوّل حدیث سمعته منه قال اخبرنا به
 ابوسعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری وهو اوّل حدیث سمعته منه قال اخبرنا
 ابوصالح أحمد بن عبد الملك المؤذن وهو اوّل حدیث سمعته منه قال حدثنا ابوطاهر
 محمد بن فحش الزیادی وهو اوّل حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابوالحامد أحمد
 البزار وهو اوّل حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمن بن بشر بن الحكم
 العبدري وهو اوّل حدیث سمعته منه قال حدثنا به سفیان عمرو بن دینار عن ابی
 قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله
 تعالى عنهما أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال (الراحمون يرحمهم الرحمن تبارك
 وتعالى ارحموا من في الأرض يرحمكم من في السماء) وأما اسناد مشكاة المصابيح كه
 كتابیست نسبت بدیگر كتب مسطورہ متداول ومشهور وباجابت واسناد محتاج تر
 از دیگر كتب وحدیث ووسائل اسناد بمؤلفش کمتر از وسائل كتب دیگر این
 است كه ذكر می یابد از حضرت مجدد الف ثانی قدس سرّه تا شیخ عزیز الدین
 رح بن فهد همان سند است كه در حدیث گذشته محرر گشت لیكن شیخ عزیز
 الدین بن فهد مشكاة را هم از شیخ تقي الدین بن فهد الهاشمي اجازت دارد وهم از
 شیخ الإسلام ابن حجر العسقلاني رحمهما الله تعالى قال الشیخ تقي الدین رح
 اخبرنا به عالیا الشیخ امام شرف الدین عبد الرحمن بن عبد الكرم الجزلي اخبرنا به
 العلامة امام الدین علي بن مبارك شاه الصديقي الساوجي المعروف بخواجه وقال
 شیخ الإسلام ابن حجر اخبرنا به العلامة القوي قاضي الأقضية محمد بن محمد بن
 يعقوب الفيروزآبادي الشيرازي الصديقي الشافعي قال اخبرنا به الحافظ جلال الدین

حسین اخبارنا به مؤلفه ناصر السّنة ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي قال الساجي قرءةً واجازةً وقال الآخر اذنا فقط بعد از اخذ اين اجازت ايشان فرموده اند که محسوس گرديد که مرا داخل در طبقه محدثين کردند و خدمت ايشان بفرزندان گرامی خود و خواجه محمد هاشم کشمی بخشای اين همه اجازات داده اند رضي الله عنهم اجمعين چون خدمت ايشان از استفاده علوم منقول و معقول و فروع و اصول فارغ شدند رخت بمسند افاده کشيدند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور گردانيدند و بعضی رسائل شريفة بتازی و فارسی در غایت بلاغت و فصاحت تصنيف فرمودند که از آنجمله است رساله رد شيعه میآرند که در آن وقت ابوالفضل مرجع فضلاى بوده لاچار خدمت ايشان نیز گاهی به مجلس او ميشدند و وی بر وفور فضائل کثیره ايشان اطلاع یافته تعظيمها و رعایتها مینمود روزی ايشان در مجلس فضلا باو نشسته بودند و وی زبان توصيف فلاسفه کشوده و علوم ايشانرا بسیار ستوده آن قدر مبالغه نمود که عائد ميشد بتوهين علماء دين جمله علما حاضر مجلس از هيئت و شوکت او ملاحظه نموده خاموش بودند و يارای لب کشودن نداشتند ايشان از جنون اسلام تحمل ننمودند و فرمودند که امام غزالی قدس سرّه در رساله المنقذ عن الضلال بر نگاشته است که از علومی که فلاسفه خودرا وضع آن ميدانند آنچه بکار می آید چون الهيئات و حکمت و نجوم و هيئت و طب آنرا از کتب انبيا ما تقدم و کلام ايشانان سرقة نموده اند آنچه زاده طبع ايشان است چون رياضی و امثال آن بچه کار دين می آید ابوالفضل شنیده متغير گشت و گفت غزالی نا معقول گفته حضرت ايشان نیز از استماع اينحرف متغير شده فرمودند اگر ذوق صحبت باهل علم داری از اين حرفهای نا معقول دور از ادب زبان باز دارد از مجلس بر خواستند و برفتند چند روز به مجلس حاضر نشدند تا او معذرت خواسته بعذر تمام طلب نمود و نیز در روزهای که علمای بمجلس فيضی برادر او برای اعانت تفسير او که بحروف بی

نقطه میکرد حاضر میشدند رفته اند چون ایشانرا دید خوش شده گفت خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را بحروف غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من بسیار دماغ سوختم امام عبارت دل خواه بدست نیامد خدمت ایشان با آنکه تحریر عبارات بی نقطه نورزیده بودند در ساعت مطالب کثیره در کمال بلاغت بر نگاشتند که فیضی و علمای مجلس در حیرت رفتند و همه بکمال فضیلت ایشان قائل شدند. غرض از نوشتن این حکایات آنکه آثار حمیت و غیرت ایشان در ایام قبل از ارشاد بر مردم فضلاء آن وقت مستولی بود و همه بفضائل ایشان قائل و منقاد الله لا تحرمنا اجره برحمتک یا أرحم الراحمین.

تذکره سادسه از منتخب ثانی در ذکر توجه

حضرت مجدد الف ثانی بکسب نسبت باطنی و سلوک نمودن ایشان

میآرند که چون خدمت ایشان در علوم ظاهر مرتبه کمال حاصل نمودند و در آن وقت کسی را یارای مقاومت و مباحثه با ایشان نماند و طلاب ایشان نیز بدرجات فضیلت ممتاز شده میل خاطر عالی بکسب سلوک باطنی آمد و در آن آوان ایشانرا جهت بعضی مهمی اراده سفر آگره شد و بدان طرف تشریف فرما شدند و مدت مدید آنجا اقامت ورزیدند والد ماجد ایشان از کمال محبت که نسبت بایشان در سائر فرزندان داشتند از مفارقت ایشان بی آرام شده توجه باگره فرمودند و ملاقات ایشان رسیدند و تسلی حاصل نمودند یکی از فضلاء آن دیار از آمدن حضرت مخدوم مطلع شده بزیارت ایشان آمد بعد از ملاقات کثیر الافادات عرض نمود که باعث باین توجه ایشانرا چه بود فرمودند که شوق ملاقات فرزند دلبد شیخ احمد سلمه ربّه چون وی را بنابر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نه نمود ما آمدیم مصرعه:

یوسف نرود بکنعان یعقوب برون آید

فی الجملة ایشان بوالد ماجد خود بوطن مراجعت نمودند مصداق این فرد بیت:

یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم * آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم

التزام خدمت و صحبت والد بزرگوار خود نمودند و همگی در اقتباس انوار باطنی ایشان شدند و نسبتهای عالیه و فوائد متعالیه نصیب روزگار ایشان آمد و بدرجات کمال و اکمال رسیدند از خدمت والد خود ارشاد طریقه عالیه حضرات قادریه و چشتیه رضی الله تعالی عن اهلیمما حاصل کردند و از توجه حضرت مخدوم بسا مراتب کمال بدیشان رسید چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از انجمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدأ و معاد نوشته اند که این درویش را مایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادات نافله خصوصا ادای صلاة مددی از پدر وی است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بودند حاصل شده بود انتهی کلامه الشریف المعالی. مراد ایشان ازان عزیز کثیر الجذبة و الخوارق خدمت شیخ کمال قادری است که ذکر شده و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرمودند شیخ عبد القدوس مذبور رحمهما الله سببحانه اند و خدمت ایشان بیواسطه والد خود نیز از انظار کثیر الآثار حضرت شاه کمال کما مرّ بمره نسبت قادری یافته بودند چنانچه میآرند که بعد از رسیدن ایشان بخدمت حضرت خواجه بیرنگ و اخذ طریقه نقشبندیه روزی در مراقبه یاران نشسته بودند که خدمت شاه سکندر که نبیره حضرت شاه کمال بود قدس سرهما آمده خرقه حضرت شاه کمال که از طریقه قادری داشتند و بروش حضرت مجدد الف ثانی انداختند خدمت ایشان چشم کشاده شاه را دیدند استاده و خرقه مبارک بر دوش خود افتاده بتواضع تمام بر خاسته معانقه نمودند شاه مذکور فرمودند که چند مرتبه حضرت جدّ شریف خود را در معامله میدیدم که میفرمودند که خرقه ما را بفلان بر که مراد حضرت شما باشد اما مرا خرقه مبارک را

بر آوردن خصوصاً بکسی دادن دشوار بود از این امر قاعد میبودم لیکن چون بتأکید مأمور شدم ناچار امثال امر نمودم خدمت حضرت مجدد الف ثانی آن خرقه را پوشیده بحرم سرای مبارک تشریف بردند و بعد از مدت بیرون آمدند و بمحرمان اسرار فرمودند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه را دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شاه کمال رح حاضر شدند حضرت غوث ربانی دل مرا در تصرف خود در آورد و به انوار و اسرار نسبتهای خاصه منور گردانید و من غرق لجه آن انوار و اسرار واحوال گشتم و در غواصی آن دریا در آمدم چون چند ساعت بر این معامله برفت هم در غلبات آن احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربای اکابر نقشبندیه بودی و ملاک امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون صورت دیگر گرفت. بمجرد این خطور دیدم که مشایخ سلسله علیه نقشبندیه از خواجه جهان خواجه عبد الخالق تا حضرت شیخ ما حضرت خواجه باقی بالله قدس اسرارهم در رسیدند و بر کار من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مربای ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده شما را باو چه دخل است اکابر قادریه رح گفتند در طفولیت ما را باو نظری بوده و چاشنی از خوان نعمت ما ربوده اکنون نیز خرقه ما پوشیده بیت:

زهر آن مه چون شمع و چون گل * گرفته جنگ با پروانه بلبل

در این مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه و چشتیه در رسیدند رح بمشارکت کلّ مصالحت نمودند بعد ازان حظّ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود در یافتم لا جرم خدمت ایشان از سلاسل دیگر نیز مرید میگرفتند و شجره آن مشایخ میدادند کلاه و دامنی نیز و اگر طالبی از سلاسل دیگر ذکر طلب مینمود تعلّمش میکردند و به نسبت آنها تربیت میکردند. روزی یکی از

طالبان صادق از ایشان ذوق نسبت شریفه علیه قادریه نمود ایشان فرمودند به صحبت حاضر میشده باش آن طالب حاضر میشد خدمت ایشان خود را به نسبت آن اکابر داشته افاضه احوال بر وی میفرمودن چون دوسه ایام برین گذشت اصحابی که ریزه چینان خوان نعمت نقشبندیه بودند در احوال خود بستگی یافتند یکی از ایشان دل تنگ شده عرض حال نمود که دوسه روز است که قبض در احوال خود میبینم باعث آن ندانم که چه تقصیر رفته است دیگری نیز مثل آن معروض داشت خدمت ایشان تبسم نمودند و فرمودند که هیچ تقصیری از شما بوقوع نیامده بل سرّ این بستگی آنست که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رح مینمایند و ما خود را در این دوسه روز جهت افاضه طالبی از طالبان نسبت علیه قادریه رضی الله عنهم بر آن نسبت میداریم و دریچه القای او کشوده ایم ناچار شما را بآن مناسبتی نیست معطل مانده اید و متخلل گشته چون ما به نسبت خواجگان رجوع نمائیم بستگی شما بکشاید همچنان شد که فرموده بودند و نیز چنانکه گذشت نسبت چشتیه از والد خود یافته بودند اما از راه تقوی و التزام متابعت سنت مصطفی صلوات الله علیه و آله از سرور و تواجد و غیرها که مرسوم این سلسله علیه است احتراز میفرمودند هر چند خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بوده اما از جهت رعایت خدمت والد خود و اخذ فیوضات ایشان جای نمیرفتند میآرند در آن ایام وقتی ایشان را وضعی قوی رویداده والد مخدوم زادگان دوگانه نماز حاجت گذارده متوجه قبله شده بگریه وزاری افتاد در آن اثنا بخواب رفت میبیند که قائل میگوید که خاطر جمع دار که ما را باین مرد کاری عظیم فرا پیش است که هنوز از هزار یکی بظهور نیامده لا جرم خدمت ایشان بزودی از آن بیماری شفا یافتند بعد از چند گاه ازان بخدمت خواجه بیرنگ شدند و آن علم اتم را باحوال اکمل هم آغوش گردانیدند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و اکمال جمع ساختند تا در زمان خود قطب دوران و پناه جهانیان

شدند در فصل الخطاب خدمت خواجه محمد پارسا رضي الله عنه مینویسند وكذلك دیگر محققین در معنی (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ * فاطر: ۲۸) که علما سه ۳ گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن برخی بعلم باطن وهم بعلم ظاهر و قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرن یکی هم باشد برکت او به مشرق و مغرب رسد قطب وقت او بود و عالمان در پناه دولت او باشند انتهى کلامه الشریف. چون ذکر حضرات قادری در اینجا شده لازم آمد که شمه از جناب حضرت غوث الثقلین کریم الطرفین قطب الخافقین قیوم الفئتين حضرت شاه سید عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضي الله تعالى عنه مذکور سازم و آنرا نمک این خوان و کل سر سبد این بستان نمانم اللهم انفعنا به و اوصلنا بکمال العبودية بجرمته آمین یا رب العالمین.

تذکره سابعه از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوال حضرت محبوب سبحانی

قطب ربانی غوث الثقلین کریم الطرفین شیخ الجن والانس جناب

سید عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضي الله عنه.

کنیت ایشان ابو محمد است علوی بوده و حسنی و از جانب مادر نبیره شیخ ابو عبد الله صومعی است نام مادر ایشان امّ الخیر امة الجبار فاطمة بنت شیخ عبد الله صومعی وی گفته است که چون فرزند من عبد القادر متولد شد هرگز در روز رمضان شیر نخورد یکبار هلال رمضان جهت ابر پوشیده شد از مادر جناب وی پرسیدند فرمود امروز عبد القادر شیر نخورده است آخر معلوم شد که آنروز از رمضان بوده است ولادت کثیر السعادة ایشان در سنه ۴۷۱ احدی و سبعین و اربعمائه بوده است و وفات مبارك ایشان در سنه ۵۶۱ احدی و ستین و خمسمائة.^[۱] ایشان فرموده اند که خورد بودم روز عرفه بصحرا بیرون میرفتم دنبال گاوی گرفتم جهة حراست آن گاو روی باز پس کرد گفت یا عبد القادر ما لهذا خلقت وما بهذا

(۱) سنینش کامل و عاشق تولد * وفاتش دان زمعشوق الهی کامل ۹۱ عاشق ۴۷۱ معشوق ۵۶۲

امرت بترسیدم وباز گشتم وبر بام سرای خود بر آمدم حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند پیش مادر خود رفتم وگفتم مرا در کار خدای تعالی کن واجازت ده که ببغداد بروم وبعلم مشغول شوم وصالحان را زیارت کنم از من سبب آن داعیه را پرسیدند با وی گفتم بگریست وبر خواست وهشتاد دینار بیرون آورد که میراث پدر من مانده بود چهل دینار را برای برادر من گذاشت وچهل دینار را در زیر بغل من در جامه من دوخت ومرا اذن سفر کرد ومرا عهد داد بر صدق در جمیع احوال وبوداع من بیرون آمد وگفت ای فرزند برو که برای خدای تعالی از تو به بریدم وتا قیامت روی ترا نخواهم دید من با قافله اندك بجانب بغداد توجه نمودم چون از همان بگذشتم شصت ۶۰ سوار بیرون آمدند وقافله را بگرفتند وهیچ کس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از ایشان [ای از رهنان] بر من گذشت وگفت ای فقیر چه داری گفتم چهل دینار گفست کجا است گفتم در جامه من دوخته است در زیر بغل من گمان بردند که مکر استهزا میکند مرا بگذاشت وبرفت ودیگری بمن رسید همان پرسید همان جواب شنید او نیز مرا بگذاشت وبرفت وهر دو پیش مهتر ایشان بهم رسیدند آنچه از من شنیده بودند با وی بگفتند مرا طلبید بر بالای تلی که اموال قافله را قسمت میکردند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار در جامه من دوخته است در زیر بغل من فرمود تا جامه من بشگافتند وآنچه گفته بودم یافتند وگفت ترا چه بر این داشت که اعتراف کردی گفتم والده من مرا عهد داده بر صدق وراستی ومن در عهد وی خیانت نمیکم پس مهتر ایشان بگریست وگفت چندین سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت کرده ام وبدست من توبه کرد پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق مهتر ما بودی اکنون در توبه هم مهتر ما باش همه بر دست من توبه کردند وآنچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تائبان بر دست من ایشان بوده اند وخدمت ایشان در ثمانین واربعمائة به بغداد رسیدند وبجاء تمام

تحصیل علوم مشغول شدند اول بقراءة قرآن بعد ازان بفقہ و حدیث و علوم دینیہ پیش بزرگان کہ دران زمان متعین بودند وباندک روزگاری از اقران خود فائق شدند واز اهل آن زمان ممیز گشتند ودر سنه ۵۲۱ احدی وعشرین وخمسائة مجلس وعظ نهادند وخدمت ایشانرا کرامات ظاهر واحوال ومقامات عالی بوده است خدمت حضرت مولوی جامی علیه الرحمۃ در نفحات این ذکر نموده اند ونقل از امام یافعی نیز میآرند وفي تاریخ الامام الیافعی رحمه الله علیه. واما کراماته فخارجة عن الحصر وقد اخبرني من ادرکت من اعلام الائمة ان کراماته تواترت او قریب من التواتر ومعلوم بالاتفاق انه لم يظهر ظهور کراماته لغيره من شیوخ الآفاق خدمت ایشان میفرمودند کہ پانزده سال در يك بُرج بنشستم وبا خدای تعالی عهد کرده بودم کہ نخورم تا نخوراند ولقمه در دهان من ننهند ونياشام تا مرا نياشاماند یکبار چهل روز هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی آمد وقدری طعام آورد وبنهاد ویرفت نزدیک بود کہ نفس من بر بالای طعام افتد از بس گرسنگی گفتم والله کہ از عهدیکہ با خدای تعالی بسته ام بر نگردم شنیدم کہ در باطن من کسی فریاد میکند باآواز بلند میگوید الجوع الجوع ناگاه شیخ ابوسعید مخزومی قدس سرہ بمن بگذشت آواز بشنید گفت این آواز چیست ای عبد القادر گفتم این قلق واضطراب نفس است اما روح بر قرار خود است در مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیاد برفت ومن در نفس خود گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضر علیه السلام در آمد وگفت برخیز وپیش ابوسعید برو رفتم دیدم کہ ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است وانتظار میبرد گفت ای عبد القادر آنچه من گفتم بس نبود کہ خضر را نیز می بایست گفت پس مرا بخانه در آورد وطعامیکہ مهیا کرده بود لقمه لقمه در دهان من نهاد تا سیر شدم بعد ازان مرا خرقة پوشانید وصحبت ویرا لازم گرفتم الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابي صالح بن عبد الله الجيلي لبس الخرقة من يد الشیخ ابي سعید المبارك بن علي

المخزومي هو لبسها من يد الشيخ ابي الحسن علي بن محمد بن يوسف القرشي
 الهنكاري وهو لبسها من يد الشيخ ابوالفرح الطرطوسي وهو من يد الشيخ ابي
 الفضل عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي وهو من يد الشيخ ابي بكر الشبلي قدس
 الله تعالى ارواحهم وهم خدمت ايشان فرموده اند كه وقتی در مناجات ميبودم
 شخصی پيش آمد كه وی را هرگز ندیده بودم گفتم صحبت ميخواهی گفتم
 آری گفتم بشرط آنكه مخالفت نكنی گفتم نكنم گفتم اينجا بنشين تا من بيایم يك
 سال برفت پس باز آمد من همانجا بودم ساعتی نزديك من بنشست و برفت و گفتم
 از اينجا نروى تا من بيایم يكسال ديگر برفت پس باز آمد وبا خود نان و شیر آورد
 گفتم من خضرم مرا فرمودند كه ما با تو طعام خورم آنرا بخوردم گفتم برخيز
 وبيغداد برو وباهم بيغداد آمدم مخفی نماند كه جناب حضرت مجدد الف ثانى رضي
 الله تعالى عنه راههای وصول را كه بجناب قدس خداوندی جلّ شأنه موصلند دو
 راه فرموده اند راهی فرموده اند كه بقرب نبوت تعلق دارد وراهی ديگرى را
 اثبات نموده اند كه بقرب ولايت تعلق دارد اول مخصوص بانبيا وصحابه واز سائر
 مؤمنين اقلّ قليل را ازان راه بار فرموده اند وهر كه را ازان راه بردند بى توسل
 وواسطه خواهد بود كه حيلوليت يکى ديگرى را نخواهد بود وراه دوم را كه
 بقرب ولايت متعلق گفته اند آنجا حيلوليت را اصل عظيم داشته اند وآن راه را
 بعد از سرور عالم صلى الله عليه وآله وسلم مخصوص بجناب حضرت علي كرم الله
 وجهه الكريم داشته وبعده از ايشان ائمه اثنا عشر را وارث آنراه فرموده بعد از
 ايشان هر كرا فيض وصول رسیده بتوسط ايشانان بود يعنى ديگريرا تسليم آنراه
 بالاصالت نشده وچون نوبت بجناب شيخ الجن والانس حضرت شيخ عبد القادر
 جيلانى محبوب سُبْحانى رضي الله تعالى عنه رسيد آنراه مفوض بايشان شد تا ما دام
 قيام ساعت آنراهرامفوض بايشان فرموده اند و خودرا در آن راه نائب ايشان قرار
 داده اند وراه وصول حضرات نقشبنديه وغيره حال خالى را حتى كه حضرت

مهدی موعود را از راه اولی فرموده اند خود را باصالت وبالذات نیز قابل آن راه اول قرار داده اند که بالاصالت است و تبعیت را آنجا احتیاج نیست اگر تفصیل این مدعا را خوسته باشند در مکتوب صد و بیست و سیوم ۱۲۳ از جلد ثالث مکاتیب شریف که ختم آن جلد همان مکتوب قرار یافت مطالعه نمایند پس در اولیاء کرام وجود شریف ایشانرا شان عظیم است که اظهر من الشمس است الله الحمد والمنة که این فقیر هر چند از آباء از اولاد حضرت مجدد الف ثانی ام اما از جانب امّهات نسبت غلامی بایشان دارم چه والده والد ووالده جدّ فقیر هردو از اولاد ایشان اند وازان امیدواری عظیم دارم بیت:

اگر چه خود گل بستان باغ دراغ نه ام * هزار شکر که فارغ ازان دماغ نه ام

تذکره ثامنیه از منتخب ثانی در ذکر دریافت حضرت مجدد الف ثانی

شرف صحبت حضرت خواجه بیرنگ را واخذ طریقه علیه

نقشبندیه مجددیه رضی الله تعالی عنهم

میآرند که خدمت ایشانرا شوق طواف بیت الله و زیارت روضه جناب رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلّم همیشه دامنگیر بوده از جهت پاس کبر سن والد بزرگوار خود رحمة الله علیه آن داعیه را در تعویق می انداختند تا آنکه در سنه سبع بعد الالف والد ماجد ایشان از این دار پر ملال انتقال اختیار نمودند و سفر آخرت گزیدند رحمة الله علیه رحمة واسعة خدمت ایشانرا چون موانع نماند در سنه ثامن بعد الالف متوجه سفر سعادت اثر یثرب و بطحاً شدند چون بدار الاولیاء دهلی رسیدند مولانا حسن کشمیری که یکی از فضلاء آن وقت و آشنای ایشان بود از قدوم حضرت خواجه بیرنگ علیه الرحمة ایشانرا مطلع گردانید که بزرگی از طریقه علیه حضرات خواجگان درین بلده رسیده بسیار عزیز الوجود است و صاحب کمال حال وقال اگر ایشان رفته ملاقات نمایند امید که حظّ وافر نصیب وقت گردد و چون خدمت ایشان از والد ماجد خود شوق

دریافت اکابر طریقه نقشبندیه شنیده بودند و در دل مبارک ایشان نیز میل بود آن دلائل را موجب سعادت دانسته بصحابت مومی الیه بخدمت حضرت خواجه شدند و خدمت خواجه به بشاشت تمام تلقی نمودند و از قصد ایشان پرسیدند ایشان عزمی که داشتند بعرض رسانیدند با آنکه شیوه مرضیه حضرت خواجه نبود که کسی را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود یا التزام صحبت خود نمایند یا از مثل این سفر مبارک بسکونت خانقاه معلی خود اشاره فرمایند اما از آنجا که نظر عالی بر استعداد و قابلیت ایشان افتاد از عادات خویش تجاوز نموده فرمودند هر چند اراده سفر مبارکی در پیش دارید اما چند روز میتوان بفقر صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه مانع باشد حسب الامر اختیار بودن هفته نمودند و در آن هفته بملازمت ماه دو هفته میرسیدند و دو روزی بر آن نرفته که آثار کشش و تصرف حضرت خواجه در ایشان اثر کرد بر آن شدند که اخذ طریقه علیه نموده شغلی حاصل کرده و آنرا زاد راه قرار داده بسفر مبارک اثر روند بیت:

بگیریم زادِ ره این سراغ * زشورابه اشک واز قرص داغ

آن را بحضرت خواجه معروض داشتند خدمت ایشان بی آنکه امر باستخاره نمایند یا تأملی فرمایند چنانکه دأب مبارک ایشان بوده نکرده مصرعه:

از دوست يك اشاره از ما بسر دویدن

فی الفور بخلوت عالی برده بذکر دل امر نمودند توجهات عالیه بکار بردند که همدران لحظه دل حق منزل ایشان بذکر خفیه آشنا گردید و باسم ذات گویا شد بیت:

محبّت با دل تفتیده الفت بیشتر گیرد * چراغی را که بر سر دود باشد زودتر گیرد آرام والتذاذ و حلاوت تمام روی نمود یوما فیوما آنا فآنا ترقیات عالیه

و عروجات متعالیه به ظهور پیوست تا دیدند آنچه دیدند و رسیدند بد آنچه رسیدند بشوق طواف خانه کعبه میشدند در اثنای این راه وصول بصاحب خانه میسر شد حضرت خواجه ایشانرا در خلوت خواسته رازی که چندین مدّت که

در دل داشتند در میان آوردند که چون مرا حضرت مولانا بزرگ خواجه
 امکانگی قدس سره امر نمودند که بهندوستان شو تا این سلسله شریفه را آنجا از تو
 رواجی پدیدار شود فقیر خود را شایان این معنی ندیده تواضع نمودم امر باستخاره
 فرمودند و آن استخاره دیدم که گویا طوطی بسر شاخی نشسته و مادر دل خود
 نیت کردم که اگر آن طوطی از سر شاخ آمده بر دست ما بنشیند مارا کشائشها
 درین سفر خواهد روی نمود بمجرد این خطور آن طوطی پرواز نموده آمده بر
 دست ما نشست و ما آب دهان خود در منقار او کردیم و آن طوطی در دهان من
 شکر ریخت فردای آن شب واقعه را بعرض حضرت مولانا خواجگی قدس سره
 رسانیدم فرمودند که شمارا زودتر متوجه هندوستان باید شد که طوطی جانور هند
 است در هندوستان از دامان شما عزیزی بوجود آید که عالمی ازو منور گردد
 مدتیست که اکابر انتظار او میبردند شمارا نیز ازو بهره رسد لاچار متوجه
 هندوستان شدم و بهر منزل جوای آن طوطی میبودم چون بشهر سرهند رسیدم در
 واقعه نمودند که تو در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه
 گردانیدند صباح آن شب بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتم جماعت
 را دیدم که نه ایشانرا بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و علامت قطبیت از هیچ يك معاینه
 نمودم گفتم شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از
 این به ظهور آید همان روز که شمارا دیدم هم حلیه شما موافق یافتیم و هم نشان آن
 قابلیت در شما مشهود گشت و نیز فرمودند که چون بنواحی سرهند رسیدم دشت
 و صحرای آنجا پر مشعل دیدم که آنرا نیز اشاره بمعامله شما میدانم بالجمله آنچه در
 دو سه ماه بعنایت الله از یمن تربیت خواجه باقی بالله در حق ایشان به ظهور
 رسیده قلم زبان و زبان قلم از تحریر و تقریر عاجز و قاصر شمه ازان کلام معجز
 نظام خود ایشان که بتحریص طالبی بر نگاشته اند تبرکا ایراد میرود مصرعه:

بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل

کلامه العالی

این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل شانہ هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النہایة فی البدایة والی السبیل الموصول الی درجات الولاية مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا محمدن الباقي قدس سرہ کہ یکی از خلفای کبار خانہ دادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہم بودہ اند رسانید وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جلّ سلطانہ تعلیم نمودند وبطریق معہود توجہ نمودند تا التذاذ او تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریہ دست داد بعد از یکروز کیفیت بیخودی روی نمود یک دریای محیط دیدم وصور واشکال عالم را در رنگ سایہ دران دریا مییافتم واین بیخودی رفتہ رفتہ استیلای پیدا کرد وامتداد کشید وگاهی تا یک پھر روز میکشید وگاهی تا دو پھر روز میکشید وبعضی اوقات استیعاب شب مینمود چون این قضیہ را بعرض حضرت ایشان رسانیدم فرمودند کہ نحوی از فنا حاصل شدہ است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاہ داشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فنای فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکی می بینی ومتصل واحد میبای عرض کردم کہ بلی فرمودند کہ معتبر در فنا فنای آن است کہ با وجود دیدن آن اتصال بی شعوری حاصل شود در جان شب فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتی کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم وگفتم کہ من علم خودرا نسبت بحق سبحانہ حضوری می یابم بعد ازان نوری کہ محیط ہمہ اشیا است ظاہر گشت ومن آنرا حق دانستم جلّ وعلا وآن نور رنگ سیاہ داشت بعرض رسانیدم فرمودند کہ حق مشہود است جلّ سلطانہ اما در پردہ نور نیز فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور مینماید ودر علم است بواسطہ تعلق ذات جلّ شانہ باشیاء متعددہ کہ بالای وپست واقع شدہ

اند منبسط مینماید نفی انبساط باید کرد وبعد ازان آن نور سیاه منبسط رو بانقباض آورده تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون عرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت از این حضور است و این حضور را حضور بی غیب نیز میگویند و اندراج النهایة فی البدایة در این موطن صورت میندد و حصول این نسبت مر طالب را در اینطریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا بر آن عمل نماید مصرعه:

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خردله قدری نبود بعد ازان خود را و عالم را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جلّ و علا بعد ازان هر ذره عالم را و افراد آنرا عین خود دیدم و خود را عین همه اینها بآنکه تمام عالم برادر یکذره گم یافتم بعد ازان خود را بلکه هر ذره را آن قدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اصناف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم منبسط که در هر ذره ساری است و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت از این مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را تمامی چنانکه اول حق مییافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق مییافتم بی تفاوت و بی تغیر همان

ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد در این اثنا عبارت فصوص که از پدر
 بزرگوار علیه الرّحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه اي
 العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه
 وان شئت قلت بالحيرة بعدم التميز بينهما اين عبارت في الجملة مسکن آن اضطراب
 گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که هنوز
 حضور تو صاف نه شده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم
 ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ
 بیان حال کامل نه کرده است عدم تمیز هم نسبت ببعضی ثابت است حسب الامر
 بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه وتعالی به محض توجّه شریف
 حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود
 حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات و افعال و آثار که از موهوم مینمایند
 از حق سبحانه یافتم در خارج جز یکذات موجود ندیدم چون این حالت را
 بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی
 تا اینجا است پیش از این آنچه در نهاد استعداد هر کسی نهاده اند ظاهر میشود
 این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف وبعد از
 این کلام دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم آورده اند که خوانندگان کلام
 مبارک ایشانرا پوشیده نخواهد بود این معامله مذکوره که سالکان را بسالها دست
 نداده ایشانرا بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت به حصول پیوسته و حضرت
 خواجه قدّس سرّه میفرمودند که ایشان از محبوبان و مرادان اند و این سرعت سیر
 ایشان از آنست که دران ایام که ایشان بخدمت حضرت خواجه رسیدند خدمت
 ایشان بیکی از مخلصان مکتوبی نوشته اند و آنجا قلمی نموده اند شیخ احمد نام
 مردی است از سرهند کثیر العلم وقوی العمل روزی چند فقیر باو نشست و بر
 خاست کرده عجائب بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده بآن ماند که

چراغی شود که عالمها ازو روشن گردد الحمد لله تعالی احوال کامله او مرا بیقین پیوسته و این شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح و از طبقهٔ علما و چندی را دعاگوی ملازمت کرده از جواهر عالیّه دانسته استعدادهای عجیب دارند فرزندان آن شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند بالجمله شجره طیبه است آنبته الله نباتا حسنا فقرای باب الله دلهای عجیب دارند انتهی کلامه اللطیف.

حضرت خواجه قدّس سرّه چون ایشانرا کامل و مکمل یافتند محامد قوی و فعلی بجا آوردند در ساعتی که مشتری کسب سعادت ارزید ایشانرا خلعت اجازت کامله پوشانیدند و بسرهند که وطن مألوف ایشان بود رخصت نمودند و جمعی از طالبان صادق خودرا در خدمت ایشان تعین فرمودند پس خدمت ایشان بانعام فراوان بوطن آمدند چون شاهباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب آملی قدّس سرّهما چنانچه فرموده اند که باز آمدیم با صد هزار خلعت و فتوح بامر حضرت خواجه خود بتربیت طالبان مشغول شدند در اندک مدت جمع غفیر از سرچشمه فیوضات ایشان شادآب شدند دران اثنا ناگاه مسترشد آنرا وداع نموده صحبترا خواستند که بعزلت مبدّل کنند از آنجا که همت والای ایشان بآنچه حاصل وقت ایشان شده اکتفا ناعوده در طلب مطلب ما فوق بود و بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آنرا شنیده بعرض حضرت خواجه قدّس سرّه بنوعی دیگر رسانیدند چون این معنی مسموع مبارک شد این عریضه به پیر بزرگوار خود مرسل داشتند عریضه: ازان روز که از ملازمت بر آمده بواسطه میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چند گاه خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو ببرد شیر در نظر میآمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نیآمد عروج در مراتب قرب بغایت الغایه هر چند غایت ندارد میسر شده و میشود میزدند و میآرند کُلّ یوم هو فی شأن بر مقامات جمیع مشایخ الی ما شاء الله تعالی گذرانیدند بیت:

گلی بردند زین دهلیزهٔ پست * بدان درگاه والا دست بر دست
 دراین میان اگر توسط روحانیات مشایخرا تعداد مینمایم بطول انجامد بالجمله
 از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل
 من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد در
 شهر ذیحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل
 و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و متکمل از برای اینمقام در کار است تا
 که میسر شود امر آسان نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمرادان
 است مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروج آخر او تا بدایت مقام اصل است
 پیشتر افراد هم گذر ندارند ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
 وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است وعدم نورانیت بواسطه ظهور
 ظلمت غیب است چیز دیگر نیست مردم از متخیلات خود چیزها می پزند اعتبار
 نباید کرد فرد:

در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام
 در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند
 که از احوال این خسته بال نظر خیال خود پیوشند بحال نظرا محال دیگر بسیار
 است بیت:

من گم شده ام مرا بجوئید * از گم شده گان سخن مگوئید
 از غیرت خداوندی جلّ سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه
 و تعالی کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است و فی
 الحقیقة معارضه است باو تعالی انتهی کلامه الشریف. فی الجمله مطلبی را که
 میجستند به محض کرم عطا فرمودند آنگاه بافاضهٔ طلاب باز گشتند چنانکه در
 یکی از مکاتیب شریف نگارش فرموده اند که حاصلش اینست که چون خواهی
 من مرا به کمال و اکمال مصطلح این طائفه علیه رسانیده اجازت دادند و مرا فی

الجملة آنوقت در کمال واکمال مصطلحه حاصل خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافته فرمودند که تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشایخ لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت ودر مسترشدان کار سنین بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدید آمد آنان را که پیرامون من میتنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم ووداع خواستم اما طالبان اینمعنی را محمول بر تواضع داشته از آنچه داشتند بر نگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتهی ما اخذنا من کلامه المبارك. بار دوم بشوق دریافت ملازمت حضرت خواجه عالی شان از سرهند بدھلی شدند مدتها در خدمت پیر بزرگوار خود بسر بردند صحبتهای شگرف گذرانیده ومعامله را باضعاف مضاعف رسانیده بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار بجامی آوردند که فوق آن متصور نباشد خدمت حضرت خواجه محمد هاشم کشمی در کتاب زبدة المقامات مینویسند که این فقیر از زبان خواجه حسام الدین احمد شنیده ام که با وجود علو مرتبت و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب حضرت پیر دستگیر خود هیچ کس از میان اصحاب چون ایشان نبود لهذا پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد روزی حضرت خواجه مرا بطلب ایشان فرستادند همین که برسیدم وگفتم که حضرت پیر دستگیر طلب ایشان دارند مجرد استماع این خبر رنگ رخساره ایشان متغیر شد چون تغیر چهره خائفان از غایت خشیت اضطرابی قریب برعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه میشنیدم ع:

نزدیکان را بیش بود حیرانی

به چشم خود دیدم خدمت ایشان در رساله مبدأ ومعاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجه هر یکی را اعتقاد علی حده بود ومعامله جدا این فقیر بیقین میدانست که مثل این صحبت واجتماع وم مانند این

تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسرور علیه و علی آله الصّلاة والسّلام هرگز بوجود نیامده است و شکر این نعمت بجا می آورد که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصّلاة والسّلام مشرف نشدم باری از سعادت این صحبت محروم نماندم و هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید هم چنان خواجه قدّس سرّه لوائی نسبتهای عالیّه خود را ابر فرق فرقدان سامی این فاروقی نژاد افراشتند و کارخانه ارشاد بایشان حواله داشتند یاران جهت منار خود را بصحبت ایشان داده رخصت وطن نمودند ایشان اینمرتبه مدتی بلا تردد بافاضات سالکان باب الله مشغول بودند احوالات عظیمه خود و ترقیات یاران را بزبان قلم عرضداشتها به پیر بزرگوار خود نوشته اند چنانچه افتتاح دفتر اول با عرائض سته مقرر رفته کما لا یخفی علی ناظرین هم چنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی که در حضور شریف در دهلی بودند غائبانه از ایشان کیفیت احوال آنها را از ایشان می پرسیدند که توجه نموده ترقیات و قابلیات هر یکی را معلوم فرموده از سرهد بایشان رقم نماید روزی یکی از خلّص اصحاب حضرت خواجه قدّس سرّه بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه نموده فرموده اند که انشاء الله تعالی چون جناب شیخ احمد از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیّه رسانند کذلک دقایق علوم و درجات مقام بعضی ارباب معرفت را نیز از ایشان استفسار میفرمودند و ایشان حسب الامر معلوم نموده بعرض میرسانیدند چنانکه این مکتوب حضرت خواجه قدّس سرّه که بایشان ورود یافته ایما باین مدعا دارد.

مکتوب عالی مسند ارشاد اوسع و انور باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده خواجه برهان کحل البصر مشتاقان گردانید الحمد لله والمنة سبحانه بغایه عالی است و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده می آید که قدری در احوال حضرت خواجه احرار قدّس سرّه تفتیش فرمایند شاید که امور

دیگر هم ظاهر شود همان روز که بمطالعه آن لطیفه غیبیه مشرف شد در آن اثنا
انفاس خاطری که دست چپ یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد
بجهت ضعف حافظه متردد گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن آن غالب بود
که اشاره بمحضرت خواجه بود یکی در طبقه ائمه دیده شود ممکن که چیزی ظاهر
گردد دیگری از سخنان ایشان معنی عظمی مفهوم میشود این نیز از بعضی
خواههای یافته شده که ایشان بحسب خلقت نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده
اند چه عجب اگر فوق نقطه علم وزیر مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است
مخلوق باشند یکی کرم نموده آنجا هم دیده شود ایضا در حضرت فاروق رضی الله
تعالی عنه نظر بینند که داخل آن مقام شده بتزول آمده اند یا از راه دیگر بکناره
آمده اند شاید که مخلوقیت فوق نقطه سبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری
البته عنایت فرمایند و نیک تفتیش نمایند که خیلی خاطر نگران است التماس دیگر
آنکه در باب فنای بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنا فی الله نیز مقامی
دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در فوق این
مقام مخلوق شده اند ظاهر اینست که همچنان محفوظ باشند و حاجت بکسب
و ظهور فنای بشریت نداشته باشند ایضا جماعتی که در زیر همان وحدت محو شده
باشند و اگر چه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود بوجود
بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه جبروت که مقام انبیا است صلوات
الرحمن علی نبینا وعلیهم نیز بکنند که در آنجا نیز مقامی خود بود که از عود
مذکور ایمن گرداند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر از این
راه ظاهر بتفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی عزیزان از آن راه داخل شده
باشند باقی احوال آن متوقف ایشانرا بهتر معلوم است چه نویسم چندان اسامی
وعلامات مقامات مارا معلوم نیست و تغیرات را چه نوع توان نوشت انشاء الله
تعالی آنچه مرضی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و اعزه نیازمندی

قبول فرمایند انتهی مکتوبه العالی. این استفسارها و نوازشها که از خواجه والا مرتبت باین خلیفه عالی منزلت بجای رسیده معلوم نیست در دیگر جا واقع شده باشد خدمت خواجه علیه الرّحمة از کمال تعطش که داشتند چنانچه این دو بیت از ان نشان میدهد قطعه:

بس تشنه و بس خرام ای دوست * در حسرت یکدم آم ای دوست

هر جا که ترشح تو بینم * در العطش ایم ای دوست

بر آن آمدند که احوالات تازه که از خصائص مقتضای استعداد حضرت ایشان بمرسید بطریق روایت عالی از سافل که بعضی اساتذّه محدّثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند خدمت حضرت خواجه آن احوال تازه را از این نائب عالی مقدار خود اخذ نمایند و بایشان اظهار ما فی الضمیر فرمودند ایشان همگی تواضع شده براه معذرت رفتند که مبدا مورث بترك ادب گردد چون الحاح حضرت خواجه بسیار بکمال شد که عدم امتثال امر منجر بملال میشد لاجرم خدمت ایشان الأمر فوق الأدب دانسته بآداب تمام و تواضع و احترام تام توجّه بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواستند گماشتند تا بعنایت الله سبحانه آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجه بخلّص اصحاب رمزی از این ماجرا در میان نهاده بودند چنانکه خدمت مولانا هاشم علیه الرّحمة بر نگاشته است که خدمت شیخ تاج الدین رحمة الله علیه میگفت که آنچه در مکاتیب شریفه حضرت خواجه که بطرف حضرت مجدد الف ثانی مینوشته اند لفظ عزیز متوقف اشاره بحال خود داشتند کما قدم فی مکتوبه قریبا و آنچه در عرائض حضرت مجدد الف ثانی علیه الرّحمة بطرف حضرت خواجه لفظ مذبور که احوال عزیز متوقف چنان و چنین مراد آن وجود ذی جود حضرت خواجه است که بامر ایشان از حال مبارک ایشان خبر میداده اند بالجمله معامله که حضرت خواجه قدس سرّه بایشان داشتند و شیوه نیازمندی که اظهار مینمودند بیقین آن چنان بود که مریدی

نسبت به پیر بزرگوار خود بجا آرد منها در حضور خود سر حلقه مریدان خود ایشانرا گردانیده بودند و خود چون سائر مسترشدان بآن حلقه آمده داخل میشدند و چون از حلقه یا از مجلسی که ایشان میبودند حضرت خواجه می برخاستند چندین کام بشیوه قهقری مینهادند بغایت ادب و یارانرا نیز توكید میکردند که در حضور ایشان مارا تعظیم نکنند آنچه مشائعی که بما میکردید بخدمت ایشان نمایند و میفرمودند که باطن خودرا نیز در حضور ایشان متوجه ما ندارید از زبان حضرت میر محمد نعمان قدس سره میآرند که دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت خواجه صفاکیشان بسر میردم همه یاران خودرا فرموده بودند که بخدمت حضرت مجدد الف ثانی مشغولی نمائید و الفاظ گذشته را به توكید امر مینمودند باین فقیر خطاب نموده فرموده بودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان کم اند از کمال اولیای متقدمین حال خالی اگر مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد تمام بخدمت ایشان رسیدم مؤید این مقوله از مکاتیب حضرت خواجه قدس سره دو رقیمه دو شاهد عدل ایراد میروند: رقیمه اولی حق سبحانه باعلی مرتبه کمال رسانند:

وللارض من کأس الکرام نصیب

آنچه حقیقت حالت است نوشته میشود پیر انصار قدس سره میفرمودند که من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در این وقت میبود با وجود پیری اش مریدی من میکرد و هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتار آن آثار صفات چرا جان فدای لوازم طلبگاری نکنند و هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند اکنون تأمل و احتمال ما نه از استغنا و بی نیازی است موقوف باشاره است بیت:

گر طمع خواهد زمن سلطان دین * خاک بر فرق قناعت بعد زین

باری نسخه حال و اراده ما این است خدای عزّ وجلّ بر آنچه میباید مهتدی گرداناد و از عجب و پندار مخلصى بخشا و بقية المقصود جناب سیادت مآب امیر

صالح نیشاپوری سلمه الله تعالى اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود و تضييع اوقات ایشان دادن از مسلمانی نه نمود لاجرم به صحبت شما فرستاده شد انشاء الله تعالى بقدر استعداد بهره مند کردند و توجه و لطف کامل یابند والدعاء. رقیمه ثانیه: الله تعالى فقرا و مساکین درمانده را از برکات بر گزیدگان بدرمانی برساند مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت پناه نکرده ام آری این يك کلمه را قاصدان صادق حامل میتوانند شد الحمد لله از این قسم خود صورت می نه بندد دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی است و حکایات و اوضاع صوریه بسیار بی جا. الغرض مارا حدّ خود باید دانست و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهى. رقیمه الشریفه بالجمله این سلوک و معامله که در میان این پیر و مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب روزگار است و موجب حیرت اولو الأبصار و هم شاید فنا اتم و تعطش اکمل خواجه بزرگوار و هم گواه علو مرتبه که مصداق (ما لا عین رأت ولا اذن سمعت) در حق حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بیت:

فریاد حافظ اینهمه آخر بهره نیست * هم قصه عجیب حدیث غریب است
در سفر سیوم که ایشان زیارت پیر بزرگوار خود بدلهی آمدند به مجرد خبر قدوم ایشان حضرت خواجه عالی شان باستقبال تا دروازه کابلی که از منزل شریف قریب سه تیر پرتاب را باشد پیاده تشریف آوردند و در همان سفر فرمودند که آثار ضعف بدن بسیار ظاهر میشود امید حیات کم ترمانده و فرزندان گرامی خود را خواجه عبید الله و خواجه عبد الله که هر دو شیر خواره بودند در حجور مرضعات طلب فرمودند از ایشان التماس توجه در حق آن دو نور دیده نمودند و ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر مبارك توجهات عالیّه در حق پیرزادها خود فرمودند چنانچه اثر توجه در اطفال بحضرت خواجه معلوم شد و نیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نمودند و چندان فقرات مدحیه از زبان

مبارک حضرت خواجه در حق حضرت امام ربانی دیده شد که اگر کتابی جمع شود توان شد چندی را ازان تیمنا آورده. منها روزی فرمودند که ایشان از کمال محبوبان و مرادانند. منها فرموده اند که امروز در زیر فلک از این طائفه علیه چون ایشان نیست. منها بزبان مبارک رانده اند که بعد از صحابه و کمال التابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند از اخص خواص بنظر میداشتند. منها فرموده اند که ما در این سه چهار سال شیخی نکردم چند روز بازی کردم اما الحمد لله والمنة این بازی ما و دکان پردازی ما بی فائده نشد چون ایشان بروی کار آمده. منها فرموده اند که این تخم را از بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین سرهند کشتیم چنانچه جناب حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در آخر مکتوب بیان طریق باین مضمون کلام خواجه قدس سره ایما نموده اند هذا هو بیان طریقی که حضرت حق سبحانه این حقیر را بآن ممتاز ساخته از بدایت تا نهایت بنیاد نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج النهایة در بدایت است و برین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا فرموده اند اگر این بنیاد غیبودی معامله تا باینجا نمی افزود تخم از بخارا و سمرقند آورده در زمینی که مایه اش از خاک یثرب و بطحا است کشتند و بآب فضل سالها آنرا سیراب داشتند و به تربیت احسان مربی ساختند چون آن کشت و کالم بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید انتهی. میآرند که بعد از ارتحال حضرت خواجه باقی بالله قدس سره در میان مسودات مکاشفات خاصه مسوده مسعوده بر آمد که آنجا چهار دایره کشیده بودند در یک دایره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دایره دوم ولایت بسکر واو و در دایره سیوم کمال باطنی و در دایره چهارم کمال مطلق و در باب هر یکی از دوائر اربعه را از اخص خواص بعد صحابه و تابعین رضی الله تعالی عنهم اجمعین.^[۱]

(۱) یعنی در صفحه ۱۵۷ آن مذکوره دوائر موافق مرتبه آنها نوشته است ملاحظه فرمائید.

در حواشی آن دایره موافق مرتبه آنان بنوعیکه در غیب از کشف بلا ریب معاینه گردید رقم فرموده در میان همه آنها دوازده تن از رؤسای ایشان در هر دایره بوجه اکمل داخل دیده اند و حضرت ایشانرا یعنی خدمت حضرت مجدد الف ثانی را نیز داخل دوازده در هر دایره یافته اند.

دایره کمال باطنی: در این مقام خواجه علاء الدین بلندتر از خواجه احرار مشایخ چشتیه هم محاذی خواجه علاء الدین از سلطان المشایخ قدر فروتر شیخین سهروردیه از مقام اول اندک فروتر متصل بدایره لیکن سرها محاذی مشایخ چشتیه ابن عربی تا اکثری فخذ کاتب و شیخ احمد زیر مقام متصل بدایره قدر فرود تا اربعین کاتب تا کتف تا آخر تا پاره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلامه من خلاصة المعارف تصنیف سید آدم بنوری قدس سره. ثم اعلم ان هذا اسرار غامضة من کلام حضرت قطب الولاية شیخ شیخنا ومولانا خواجه محمد باقی بالله رضي الله تعالى عنه.

دایره معرفت ولایت: بفتح واو من مراتب اللاهوت والسير في الله وغيره من متراتب القرب. خواجه احرار در معرفة وجه الافتراق من النقشبندية فإن لهم فيهما اقداما راسخة وحظا لهم وافرة وجه الافتراق من الچشتية في الولاية بكسر الواو ومقامات السلوك وكلهم من الفريقين من خلص عباد الله واخص اوليائه. خلاصة المعارف.

دایره تکسل بکمال مطلق: اي الكرامة عند الله حضرت غوث الأعظم رضي الله تعالى عنه و حضرت شيخ محيي الدين ابن عربي حضرت خواجه خواجه گان پير پيران خواجه نقشبند و خواجه محمد پارسا و خواجه علاء الدين عطار و حضرت خواجه عبيد الله احرار رضي الله تعالى عنهم اجمعين آمين ثم آمين. حضرت غوث الثقلين داخل تمام و كمالا و مشايخ اربعة نقشبنديه تمام داخلند و المتأخرين من مشايخهم تحت هذا المقام متصلين بمحيط الدائرة بل مقدم رؤسهم داخل فيه مولانا

محمد قاضی ملا خواجگی خواجه کلان شیخ تاج مرزا حسام الدین وجمع من اصحابنا یدخلون تحت هذا المقام بتوفیق الله تعالی الاّ الشیخ احمد فانه الى الصدر داخل فی المقام وبالمال الى مقدم الفخذ وكذا الكاتب بادی زیادته حالا ومآلا شیخین سهروردیه الاول الصدر والثانی القریب من السرة مشائخ خمسة چشتیه الى مقدم الفخذ والمتأخرون من اهل التوحید الصوری منهم تحت هذا المقام كما كانوا خارجین من کماله ومن تحت مقام الکمال. خلاصة المعارف.

دائرہ تکمیل بالکمال المقید بالفناء والبقاء: مشائخ اربعة نقشبندیہ داخلون تماما والغوث والختم ایضا والمشاخ الخمسة الجشتیه الى ما بین الصدر والسرة شیخین سهروردیه الأول الى مقام الصدر والثانی الى مؤخره الشیخ احمد والكاتب داخلان تماما فی التکمیل قد بقي من القدماء خارجین عن الدائرة. خلاصة المعارف تصنیف سید آدم بنوری قدّس سرّه.

دائرہ کمال مطلق: خواجه بزرگ داخل قربه پارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه احرار تا ساق سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدّس سرّه تا نصف فخذ شیخ نصیر الدین ایضا تا ساق لیکن باریک شیخ الشیوخ تا کتف شیخ بهاء الدین تا قریب ناف لیکن این هردو نزدیک شیخ نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محیی الدین عربی تمام داخل بلند شیخ نجم الدین کبری تا کتف شیخ علاء الدولة تمام داخل سید میر علی همدانی تا ناف شیخ احمد بالفعل تا سر داخل بالمال تمام كاتب بالفعل نزدیک بکتف بالمال تمام داخل شیخ تاج ومرزا حسام الدین تا اربعین كاتب قدری از سر بالمال تمام سر لیکن هردو یک گز فوق شیخ الهداد نزدیک پائین دو بالفعل وبالمال آن دو خیلی فایق. خلاصة المعارف رحمة الله علی مصنفه.

بعد از مرخص شدن ایشان درین مرتبه سیوم از پیر بزرگوار خود بوطن که ملاقات آخر ایشانان بود رضي الله تعالی عنهما چون بسرهند رسیدند چندی آنجا

ارشاد نموده بامر و اشاره متوجه بلدهٔ فاخره لاهور شدند اکابر آن بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت شمرده و از خواص و عوام و علما و فضلا و صلحای آن دیار که تفصیل آن بتطویل می انجامد در سلك اراده آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد و حلقهٔ شغل اتساعی پذیرفت بالجمله در اثنای این فیاضی ناگاه خبر جانکاه واقعه رحلت حضرت خواجه بایشان رسید آرام دها به بی آرامی مبدل شد و شربت شیرین آن صحبتها بمذاق همه تلخ گردید ایشان متوجه دهلی مبارک شدند و بزیارت روضه متبرکه مشرف و عزا پرسی مخدوم زادگان و همشیره ها نموده اند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دلرا مومیای از برکت تربیت صحبت ایشان طلب نمودند و لوازم ارادت و نیاز و ابتهال و افتقار چنانچه بحضرت خواجه بزرگوار بجامی آوردند بتقدیم رسانیدند و جمهور ایشان از صغار و کبار بیعت نمودند ایشان بحکم وصیت پیر بزرگوار خود و التماس یاران دل افگار مدتی آنجا اقامت فرمودند و بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصارت ارشاد و طراوت و سرگرمی حلقه بمثابه که در حیات مبارک حضرت خواجه باقی بالله قدس سره بود از سر نوتازگی پذیرفت ارادهٔ الله تعالی سکونت ایشانرا آنجا بعضی یاران جهة بعضی موانع مصلحت نیافتند خدمت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند پس هر سال الی مدّت حیات ایام عرس حضرت خواجه که در ماه جمادی الآخر است از سرهند آمده عرس ایشانرا تدارک نموده بانجام رسانیده تفقد احوال مخدوم زادگان نموده و خدام روضهٔ منوره را نواخته باز بسرهند تشریف فرما میشدند اللهم لا تحرمنا من برکاته.

تذکره تاسعه از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوالات بلند

و معاملات ارجمند و تعریف و تجدید و ما یناسب ذالک که

ایشان بآن کرامات در اکثر اولیا ممتاز بودند

مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه را در اولیای این

اُمّت شان عظیم است و مراتب والا که خال خالی را بآن ممتاز کرده باشند هر چند زبان کتابت از تیّبان آن عاجز و حوصله کاتب از تعداد آن قاصر اما بحکم من لم یدرک کَلَه لم یتَرَ کَلَه بیان بعضی ازان معاملات بزرگ و مراتب شگرف مینماید بگوش هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی و تقدس ایشانرا مجدد الف ثانی و منور هزار دوم گردانیده وجود شریف ایشانرا قائم مقام پیغمبر اولو العزم ساخت بیان او آنکه سنه الف را ایزد تعالی و تقدس بقدرت کامله خود در تغیر امورات تأثیری عطا کرده و عادة الله جاری شده که بعد مضی مدّت مذکور در امورات دینی و معاملات ظاهری تغییری کلیّ واقع شود لهذا بر هر الفی پیغمبر اولو العزم با شریعت جدید مبعوث میشد و خلق را از بادیه ضلالت بشاهراه هدایت دعوت میفرمود چنانچه نور ارشاد و هدایت او از محیط عرش تا مرکز فرش شامل حال عالم و عالمیان میبود هر چند باندازه قرب زبان او و بعد او در عالم فتور راه مییافت ایزد تعالی نبی دیگررا مبعوث ساخت تا بمتابعت کتاب و شریعت او ترویج و تجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول با تمام رسید بقرب الف دوم باز تغیر و فتور و تفریق کلی در دین اسلام افتادی و ظلمت کفر در عالم مستولی شدی چنانکه اکثر آن امم پرستش اصنام و آلهه باطله گرفتار شدندی آنگاه بعنایت بی غایت الهی در عین غلبات ظلمت کفر و ضعف نور اسلام بر سر سنه الف پیغمبر اولو العزم با معجزات ظاهر و برهان باهر و دلائل روشن و حجت محکم بعالم مبعوث مینمود تا فرو رفتگان ورطه کفررا بساحل ایمان و اسلام ارشاد هدایت میفرمودند هر کرا سعادت ازلی نصیب او بوده قبول دعوت رسالتش مینمود و از زلال خوشگوار ایمان و اسلام کام جان شیرین میساخت و آنکه از شقاوت ازلی بقبول دعوت رسالتش ابا میکرد و از دولت ایمان و خلعت اسلام محرومی میمانند ایزد تعالی انتقام او بزهرا قاتل عقوبت فانتقمنا منهم میداد گرفتار عذاب و عقاب دارین میکرد کما قال الله تعالی (فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ

خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
 * العنكبوت: ۴۰) بر سر اصل سخن رویم که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شد و خاتم النبیین آمد حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت او را کامل گردانید و دوره او را تا مادام قیام ساعت باقی داشت و نبوت و رسالت و انزال کتب و ملک باو ختم فرمود لاجرم بحکمت بالغه خود علمای امت شریف او را حکم انبیاء بنی اسرائیل داد و هدایت و ارشادی که بانبیای تعلق داشت کرامه له بوجود مسعود علمای عامل و عرفای کامل است او متعلق گردانید چنانچه جناب نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در اخبار خود از این معنی با خبر گردانید (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) فرمود و حدیث نفیس (ان الله یبعث علی رأس کلّ مائه سنة من یجدّها دینها) و چون سنه هزار از رحلت خواجه ابرار صلی الله علیه وآله وسلم گذشت و در سنه مذکور همان خاصیت الوف ماضیه تبعا در نهاد بود لاجرم فتور کلی در دین و اسلام رویداد و انوار سنت رو بانقباض آورد و ظلمت رسوم کفر و بدعت روز بروز شهرت و استعلا پذیرفت چندانکه انواع فتور در دین پیدا شد حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم و عنایت خود از امت او که خیر الامم است بر سر الف ثانی عالمی عارفی تام المعرفتی و قوی العملی را قائم مقام پیغمبر اولو العزم گردانید و آنچه مضمون حدیث شریف (مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره) بوجود مسعود شریفش ثابت گردانید چه آخریت امت متعلق به مضیّ الف بود و ایشانرا خلعت فاخره تجددید پوشانیده مجدد الف ثانی گردانیده تازه شد ازو شریعت مطهره غرا و تأیید یافت ملت شریفه حنیفه بیضا سر سبز گشت اشجار یقین و گلگل شگفت چمن بهارستان دین.

این معنی را بآن حضرت الهام فرمود و بکرات بافشای آن امر نمود چنانکه خود در مکتوبی بآن ایما فرموده اند پس صاحب این نعمت عظمی را باید که به خصوصیات علیا ممتاز بود بیت:

هزار سال بیاید که تا باغ جهان * ز شاخ صنعت حق چون توکل بیار آید

بهر قران وهر قرن چون توئی نبود * بروز کار بسی گر چه شهریار آید

بدین مدعا اشارتی از قلم محترم ایشان رفته آنجا که نگارش نموده اند ای فرزند این آنوقت است که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر اولو العزم مبعوث میگشت و انبای شریعت جدیده میکرد و در این امت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه وعلی آله الصلاة والتسلیمات علماء را مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده اند و بوجود علماء از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائة از علمای این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضیّ الف که در امم سابقه وقت بعثت اولو العزم است وهر پیغمبر در آن وقت اکتفا ننموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفتی از این امت در کار است که قائم مقام پیغمبر اولو العزم امم سابقه باشد بیت:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
انتهی کلامه الشریف.

ای برادر آنقدر فرق که در پیغمبر اولو العزم تا غیر اوست آن قدر فرق در مجدد مائة تا مجدد الف است بلکه اضعاف آن بیت:

نبی نیست لیکن برنگ نبی * بجوشد ز کویش هزاران ولی

نگین گشت در حلقه اولیا * چو در انبیا خاتم الانبیا

شقی گر بیاید شود بو سعید * یزید ار بیاید شود بایزید

در مکتوب دیگر بعد از این ایما به بتأیید این مدعا نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق گران است واز افهام اینها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند وعلوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را به بینند که در کدام یکی زیاده تر است شاید از استبعاد برآیند.

خدمت حضرت مولانا هاشم که از اعظم خلفای مبارک ایشانست در زبده المقامات مینویسند که مرا در دل خطور میکرد که اگر یکی از اعظم علمای وقت این معنی را که حضرت سبحانه ایشانرا مجدد الف ثانی ساخته مسلم میداشت تأیید تام میبود تا روزی با این خطر به خدمت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نموده فرمودند. مولانا عبد الحکیم سیالکوتی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون اوفی الحال در دیار هند نمینماید بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکی ازان فقرات مدحیه آن بود که مجدد الف ثانی این از خوارق آنحضرت بوده که خطرہ اورا در یافته مقصد خطرہ اورا باو بیان نمودند و تسلی کلی دادند. می آرند که مولوی عبد الحکیم علیه الرحمة شبی حضرت مجدد الف ثانی را بخواب دیده بود که این آیت مبارک باو خواندند (قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ * الْأَنْعَامُ: ۹۱) بعد از دیدن این واقعه به خدمت ایشان آمده مرید شد و تعلیم طریقه گرفت و از مخلصان حقیقی گشت و پیش از این واقعه میگفت که من اویسی حضرت مجدد الف ثانی ام پس خداوند این مرتبه را که مجدد الف باشد لابد خصائص عالی و مراتب متعالی است هر چند تمام آن خصائص و مراتب نمیتوان ایراد نمود اما چندی از اینهارا رونق ده این اوراق میگردانم و بالله التوفیق. منها ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان بر پیر بزرگوار ایشان قبل از رسیدن آنحضرت به خدمت آن خواجه صفاکیشان بچندین سال. منها نور عالم افروز ایشانرا هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین مدت بصورت مشعل با شمع عظیم کما مر. منها بر نگاشتن آن خواجه عالی شان در بدایت سلوک ایشان بمخلصی که فلان بدان ماند که چراغی شود که عالمها ازو منور گردد. منها باز فرمودن بیکی از مخلصان در حین التماس او که چون ایشان بیایند التماس نمائیم که کار ترا بنهایت رسانند. منها حصول بشارت مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشانرا از خواجه صفاکیشان. منها سرعت سیر و سلوک ایشان بحدیکه در عرصه دو نیم ماه بکمال و اکمال رسیدند. منها

نوشتن پیر بزرگوار ایشان بسوی ایشان که مُدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت پناه نکرده ام. منها تحریر نمودن آن مرشد عالی مقدر بایشان که سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی است. منها رقم فرمودن آن خواجه که ما را حدّ خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز باید نمود. منها تنمیق نمودن آن مقتدای جهان مصرعه:

وللأرض من كأس الكرام نصيب

منها چه شد که مشعله مجددی از فتیله باقی بالله جست. منها نگارش فرمودن آن قدوة الاولیاء بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سرّه فرموده من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درینوقت بودی با وجود پیری اش مریدی من میگردی یعنی حال ما و شما چنین است. منها نوشتن که اجمال ما نه از روی استغنا است موقوف اشارتیست. منها تحقیق نمودن پیر مبارک ایشان احوالات خود و مخلصان حضور خود را از ایشان. منها از همه عجوبه تر استفاضه نمودن آن پیر بزرگوار از ایشان کما اشیر الیه فی التذکرة الثامنة من هذا المنتخب. منها فرمودن آن خواجه عالی شان که ایشان آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان گم اند کما مرّ دیگر خصائص عالی که خود ایشان چه بتقریر و چه بتحریر صریحا اشاره و کنایه اشارت بآنها فرموده اند. منها بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای عالیّه خود را بایشان و همه مشائخ طرق خود را حواله بایشان و ایشانرا بمقامات عالیّه خودها برون و از خلص نسبتهای خود عطا فرمودن چنانچه در رساله مبده و معاد مذکور است. منها آنکه نسبتهای ولایت و اقتباس کمالات نبوت را که بر بعضی اولیا رحمهم الله تعالی بعضی دون بعض جلوه گردانیده اند ایشانرا ب همه آن نسبتهای نواخته اند و بمعارف هر یکی سرافراز ساخته چنانکه بزبان مبارک فرمودند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده و کمترین اینست که هیچ گونه از این راه نماند الاّ که این حقیر را بر آن عبور دادند از

نسبت علیه سریان و معیت واحاطه وحدت وتشبیه وتزیه واسرار اینجهائی و آن
جهائی و وجوبی وامکانی علیحده علیحده بمحض کرم بهرور گردانیدند. منها که
حضرت علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخته چنانکه در عرائض
بخدمت حضرت خواجه قدس سره معروض داشتند. منها حضرت خضر والیاس
علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات وممات خود بیان نموده اند
چنانچه ایشان در مکتوبی بآن تصریح نموده اند. منها که ایشانرا در مبادی سلوک
روحانیت ابوالعباس خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته بود چنانچه اشاره بآن
تصریح در مبدء و معاد فرموده اند. منها آن است که حضرت خاتمیت علیه وعلی
آله الصلاة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته چنانچه بیان آن در مکتوبی
نموده اند وبر ناظران علوم ایشان صدق این مدعا مستور نیست. منها از آن جمله
است که خدمت ایشان روزی در حلقه مراقبه بودند وبانکسار ودید قصور اعمال
رفته که ندای در رسید که غفرت لك ولن توسل بك بواسطه او بلا واسطه الی
یوم القيامة وباطهار آن امر فرمودند در رساله مبدء و معاد رقم زد وقلم مبارك
شده. منها روزی بر روح یکی از فرزندان متوفی طعامی پخته در آن اثنا بخاطر
مبارك رسیده مضمون آیه (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * المائدة: ۲۷) که در من اتقا
کجا وچگونه امید قبول باشد ناگاه ندا رسید اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ. منها میفرمودند که
هرگز من خود به تھجد بر نخاستم بلکه همیشه مرا باذن واعلام وصداء و امثال آن در
ثلث آخر شب بیدار کرده اند یکبار بی آنکه بیدار سازند بیدار شدم گفتم من
کیستم که بخود برخیزم وبه بندگی وطاعت او تعالی آویزم باز سررا بخواب نهادم
لحه نه رفته بود که از هر طرف آواز واعلام بر خاست ثلث آخر شب بیدار
کردند. منها حضرت مجدد الف ثانی را مبشر گردانیدند بر آنکه بر هر جنازه که
تو بنماز آن حاضر شوی آن میت مغفور است. منها بر مقبره که ایشان برای
اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بر آنکه عذاب از اهل آن مقبره برداشتنند

چنانکه دو شاهد بر این مدعا در ذکر حضرت امام رفیع الدین که از اجداد مبارک ایشان است ذکر یافته. منها آنکه ایشانرا بشارت دادند که با آنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ما است و تا خصوصاً علومى که دران نحوى از تردد داشتند بخصوصیت وصدق آنها وانمودند وحقیت آنها معلوم فرمودند. منها فرمودند که شریعت را دیدم که در کوچه ما فرود آمده چنانچه کاروانی در سرای فرود آید. منها فرمودند که در ده آخر ماه رمضان بعد از تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خودرا اول بر زمین نهم چنانکه مسنون است بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن پیادم آمد که ترك سنت شد نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو ونسیان شده لیکن مرا خوف ترك سنت شد لاجرم تمام بر خواسته به پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات وانوار نامتناهی بظهور رسید وندا در دادند باین قدر که رعایت نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب مکنم وبسبب این رعایت خادم که پای تو می مالید آنها نیز آمرزیدم. منها از آن جمله است که در عشره آخر رمضان فرموده اند که امروز معامله عجب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم چشم فرا خاییده که احساس نمودم که بر آن عریش من دیگری آمده نشست چه میبینم که سید اولین وآخرین است صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و بر ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه اینمعنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث است نگارش فرموده اند واین مکتوب شریف بدست خط مبارک که دران دیگر فوائد زوائد از این است بعینه نزد این فقیر است که آنها تعویذ جان وحرز امان می انگارم. منها ایشانرا از جناب نبوی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

بشارت رسید که فردا چندین هزار کس را به شفاعت تو ببخشد خدمت مولانا هاشم علیه الرحمة مینگارد که فردای آن روز که ایشانرا این بشارت رسیده بود بشکرانه آن طعامی کردند و قصه را باز نمودند. منها در رسائل خود نوشته اند که الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين ومصلحا بين الفئتين چه این عبارت در جای ثبت شده که ایشان در کلام صوفیه کرام و علمای عظام تطبیق داده اند جدال فریقین را راجع بتفاوت لفظی نموده اند و در معنی موافق ساخته بنوعیکه هیچ شبهه نمانده آنجا این عبارت املا فرموده اند خدمت مولانا هاشم مذکور قدس سره مینویسند که میان این فقیر و عالمی که در آنوقت مرجع بوده مشاجرتی واقع شد او گفت که این قسم معاملات عظمی که شیخ تو ادعا میکند میبایست که از سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم در رنگ مهدی موعود در حق او حدیثی روایت میشد باو گفتم که علم جمیع احادیث بما و شما ثابت نه از کجا معلوم شود که حدیث در این باب وارد نشده آنعزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی نزد من حاضر است و کم حدیثی از وی خارج باشد بیا تا بهم در باب فضائل این امت جستجو کنم تا دیده شود که حدیثی درین باب بر آید که دلالت کند مدعای ایشانرا هر دو متوجه شده کتاب را کشادیم در باب فضائل این امت حدیثی که دلالت تمام داشت بمدعای ایشان بر آمد و آن حدیث اینست (یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا) من باین فاضل گفتم که این حدیث اشاره بحال ایشان است و ایشان خود را صله فرموده اند و عبارت مذکوره و بشارت سرور دنیا و دین باین راست می آید گفت احتمال دارد و خاموش شد این مقدمه را بآن حضرت رسانیدم تبسم نمودند و شکرانه آنرا بر زبان آورده در حق این بنده التفاتها فرمودند. منها خدمت ایشانرا بانوار و برکات هفت درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلاة و التحية مشرف گردانیدند تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوبات قدسی آیات ثبت

یافته خوانندگان آن از آنجا پی بعلو درجه ایشان خواهند برد. منها ازان جمله است که خناس را وسواس به محض کرم از سینه بی کینه ایشان بیرون کرده اند چنانکه فرموده اند که در نماز ضحی بودم دیدم که بلای عظمی ناگاه از سینه من بیرون رفت بعد ازان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه من دور کردند ظلمات کثیره که در نواحی آن بود اثری از آنها نماند وانشراحی عجیب سینه را رویداد معلوم کردند اینکه از صدر تو بیرون شد خناس است که پیغامبر علیه الصلّاة والسلام باستعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وانمودند که خطراتی که در اصول دین پیدا میشوند منشاء آنها همین خناس است که در صدر آشیانه وارد و هر وقت نیشها میزند. منها شرك خفی را از عبادات ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز دید قصور اعمال بر نحی استیلای نموده که چون در نماز در فاتحه بلفظ ایاك نعبد میرسیدیم حیران میشدم که اگر این لفظ را بخوانم که بمفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قراءت مصداق کلمه (لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * الصف: ۲) باشم و اگر نخوانم بی آن نماز درست نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی به محض کرم شرك را از عبادت من برداشت و نعمت ألا لله الدين الخالص به ظهور پیوست الحمد لله علی ذلك. منها آنکه ایشانرا از غایة اتباع آنسرور و رسوخ علم و عمل بامام اعظم ابوحنیفه کوفی و امام مکرم شافعی مطلبی و کبار تلامذه هر يك رضي الله تعالی عنهم فنا و بقا بهم رسیده چنانچه فرموده اند در حلقه صبح بودم ناگاه يك گونه فنای مخصوص رویداد که تعین که مرا بود برفت تا مدتی کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الاثمة ابوحنیفه کوفی رضي الله تعالی عنه با جمیع از شاگردان و جمیع علمای مجتهدین مذهب خود گرد من مجتمع اند و مرا احاطه نموده و بعضی از اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نحی نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هر يك از ائمه کرام در من در آمد و من بآن انوار ایشان تعیین بقا یافتم و بتمامه متجسم ازان انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای

خود میدیدم بعد از دوسه روز از این معامله همان قسم تعیین وبقایا امام شافعی رضي الله تعالى عنه وتلامذه وعلمای مذهب او بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند وامام شافعی رضي الله تعالى عنه با تلامذه ومجتهدین مذهب خود در من در آمدند ومانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسنن سابق باز آمد والحال خود را بانوار فریقین متحقق می یابم بعده فرموده اند دران وقت چنان مشهور وگردید که حق از این هردو امام همام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته واز ایشان تجاوز ننموده دو حصه تام ابوحنیفه را مسلم است وثالث بطرف ثانی رحمهما الله تعالى. منها وهم از آنجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه ومشایخ قادریه را قدس الله اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طرق دیگر رحمهم الله تعالى رسیده صلح دادند کما مر. منها فرموده اند که هر که داخل طریقه ما شده وخواهد شد تا قیامت بواسطه وغیر واسطه از رجال ونساء همه را بنظر ما در آوردند واسم ونسب ومولد ومسکن او را بما دانانیدند اگر خواهم همه را يك بیک بیان نمائیم مثنوی:

بی شگافِ روزن و دیوارها * مطلع باشند بر اسرارها

بلکه پیش از زادن تو سالها * دیده باشند ترا با حالها

عارفان که جام حق نوشیده اند * رازها دانسته و پوشیده اند

منها بر ایشان ظاهر گردیده اند که در هند انبیای بوده اند علی نبینا وعلیهم السلام که بعضی سه تن وبعضی دو تن گردیده اند وایضا قبور متبرکه بعضی از این انبیارا که در آن دیار آسوده اند نیز بایشان نموده اند وانوار آنرا مشاهده فرموده. منها احوال مال مشاهیق جبل ومشرکان فترت رسل که نزد ماتریدیه این جماعت در دوزخ خواهند بود ونزد اشعریه بر خلاف آن بایشان مکشوف گردانیدند که بعد از بعثت واحیاء اخروی آنها را در مقام حساب داشته باندازه

جریمه معاتب و معذّب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر متکلف ایشانرا نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند فرمود و در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از جلد اول این قصّه مسطور است و چنان برنگاشته اند که این مسئله را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصّلاة والسّلام عرض نموده آمد همه تصدیق فرمودند و مقبول داشتند و العلم عند الله سبحانه. منها آنکه ایشانرا از اسرار قضای مریم و معلّق مطلع گردانیدن و حکمی از احکام يك قسم قضای مریم را بالتماس ایشان پذیرفتند. منها ایشانرا از علمای راسخین گردانیدند و از کاشفان اسرار مقطّعات قرآنی و رموز متشابهات فرقانی چنانکه نگارش نموده اند که این فقیر تا مدتها سرّ متشابهات را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه میساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نمیافت و تأویلات که بعضی علمای صوفیه بیان کرده اند آنها را لائق آن متشابهات نمیدانست و آن تأویلات را از اسراریکه قابل استتار باشد تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة از الف لام میم الم خواسته که بمعنی در دست که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه بمحض فضل شمه از تأویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی ازان دریای محیط بزمین استعداد اینمسکین کشاده گردانید دانست که علمای راسخین را از تأویلات متشابهات و مقطّعات نصیب وافر است و تفصیل آنرا در زیّدة المقامات و کتب ایشان باید جست این منتخب حامل تفصیل نمیتواند شد آورده اند که بعد از الحاحات مخدوم زادگان در اطلاع این اسرار مقطّعات متوجه شدند باظهار يك حرف ق اذن یافتند آنرا بیان نمودند و سامعان را ربودند و مخدومزاده گانرا منع از اظهار آن نمودند. منها ایشانرا در سیر مقامات صغری جامع گردانیدند میان قطب ارشاد و قطب افراد و آن مرتبه از نوادر است. منها بر ایشان مشارب و تمیز کمالات و لایات انبیاء علیهم الصلوات والتّحیات و کذلک طالبانی که بر قدم پیغمبری از پیغمبرانند مکشوف گردانیدند و تفاوت اقدام هر يك

را دران مشارب وانموده چنانکه میفرمودند که فلان در ولایت موسویست نزدیک نقطه مرکز وفلان قریب دائره وامثالها واین نیز از نوادر است چنانچه میآرند که شیخ نجم الدین کبری قدس سرّه را علم بمشرب خود نبود با وجودیکه قطب زمانه ومقتدای اولیای وقت خود بود چون خواست که معلوم او شود یکی از مریدان را بتزد بزرگی که باین علم ممتاز بوده فرستاد آن بزرگ در اثنای تفتیش حال ازان طالب پرسید که جهودك ما چون است آن مرید از این حرف دل تنگ بمحضرت شیخ خود باز گشت از آنچه شنیده معروض داشت شیخ بتواجد بر خاست وگفت مقصد ما بمحصول پیوست ومعلوم شد که ما بقدم کلیم الله علیه السلام بوده ایم که جهود امت اورا گویند. منها حضرت حق سبحانه ایشانرا به محض کرم قدرتی وقوتی عطا نموده بود وتصرف بخشیده که یکی را از ولایتی ومشرقی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود میرسانیدند چنانچه به مخدومزاده بزرگ قدس سرّه رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی بولایت مُحَمَّدی آورده شد. منها تعین وجودی وتعین حسی که تا غایة الحال عارفی بآن لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیدند وباسرار وانوار آن مرتبه علیا ایشانرا مشرف ساختند. منها ایشانرا باسرار معاملات قلوب خمسہ نواخته اند خصوصاً بمرتبه علیا که بقلب خامس متعلق است وآن از مقامات شگرفست چنانچه در فقره از فقرات رساله مبدء ومعاد بیان فرموده اند فاذا بلغ العارف الأتم معرفة والأکمل شهودا هذا المقام العزیز [ای القلب الخامس] وجوده الشریف رتبه یصیر ذلك العارف قلبا للعوالم کلها والظهورات^[۱] جمیعا وهو المتحقق بالولاية المحمدية والمشرق بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلاة والتحية فالأقطاب والأبدال^[۲] والأوتاد داخلون تحت دائرة

(۱) قوله والظهورات ای وهذا هو المجتهد ومن وصل الى هذا القلب فهو المجتهد لا اتباع علیه لاحد من اهل

زمانه لان مناسبتة بالله في وقته اتم

(۲) هم الذين بدلوا ارادة الله تعالى

ولایتہ والأفراد والآحاد وسائر فرق الأولیاء مندرجون تحت انوار ہدایتہ لما هو النائب مناب رسول اللہ والمہدی بہدی حبیب اللہ وهذه النسبة الشریفة العزیزة وجودها مخصوصة بآحاد المرادین وليس للمریدین فی هذا الکمال نصیب هذا هو النہایة العظمی والغایة القصوی لیس فوقہ کمال ولا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف لاغتتم ویسری برکتہ الى مدة مدیدة وآجال متباعدة وهو الذی کلامہ دواء ونظرہ شفاء والحضرة المہدیّ سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه الامة الخیرة ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم. وحصول هذه الدولة القصوی منوطة باتمام طریقہ السلوک والجذبة تفصیلا مرتبة بعد مرتبة واکمال مقام الفناء الاتم والبقاء الاکمل درجة بعد درجة هذا لا یتیسر الا بکمال متابعة سید المرسلین وحبیب ربّ العالمین علیہ وعلى آلہ من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها الحمد للہ الذی جعلنا من متابعیہ والمسؤل من اللہ سبحانه کمال متابعتہ والثبات علیہ والاستقامة علی شریعتہ یرحم اللہ عبدا قال آمینا. وهذه المعارف من الاسرار الدقیقة والرموز الحقیقة ما تکلم بها احد من اکابر الأولیاء وما اشار الیها واحد من اعظم الاصفیاء استأثر اللہ سبحانه هذا العبد بهذه الاسرار وافشائها بصدقة حبیبہ علیہ وعلى آلہ الصلّاة والسّلام ولنعم ما قال فی الشعر الفارسی بیت:

اگر پادشہ بر در پیر زن * بیاید تو ای خواجه سُبلت مکن

لیس قبولہ تعالیٰ معلقا بشیء ولا مسببا بسبب یفعل اللہ ما یشاء ویحکم ما یرید واللہ یختص برحمته من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وصّلّی اللہ علیہ سیدنا محمد وآلہ وصحبہ وسلم وبارک وعلى جمیع الأنبیاء والمرسلین وعلى الملائكة المقربین وعلى عبادہ الصالحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفیٰ علیہ الصلّاة والسّلام. منها ایشانرا ملہم ساختند کہ دنیا ترا آخرت گردانیدم جناب حضرت عروۃ الوثقی قدّس سرّہ العزیز مکتوبی در معنی این کلام نوشتہ اند کہ

بعضی تمتعات این نشان فانیه که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان نچنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرد و نیز هر چه در دنیا مشهور گردد بی شائبه ظلیت نیست و این نشاء تاب آنکه بی ازاله این شائبه جلوه گر شود ندارد مگر آنسرور دین و دنیا را این دولت عطا فرموده بودند حضرت مجدد الف ثانی را از غایت کمال اتباع آنسرور اگر از لواش خوان آن حضرت صلی الله علیه و سلم نصیبه داده باشند میساید چه هر کمالی که پیغمبری را بود کمال تابعان او را ازان نور نصیبی رسد و ایشان نیز بآن نصیبه در بعضی مرقومات خود اشارتها نموده اند و نیز میتواند بود که مراد از این فرموده ایشان آن بود که هر چند مشهود عارف اکمل باشد اما تا در قید حیات اینجهانی است مقید حبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال در این نشاء محال چنانکه مولانا رومی قدس سره قریب احتضار میفرمود مثنوی:

من شوم عریان زتن او از خیال * تا خرامم در نهایت الوصال

مگر آنکه فردی را از کمال کمال تابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال در این نشاء در ولایت انبیا است که باصل الاصل متعلق است. منها ایشانرا از اسرار انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربّانی و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیب المتعدّده. منها ایشانرا وراء آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس نزد آن چون آفاق است بیان مجمل آن در رساله مبدء و معاد نموده و مفصل بتفصیل در مکتوب چهل سیوم ۴۳ از جلد دوم فرموده اند و معامله کالرویه را در آن اثبات نموده اند و رقم کرده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین کم کسی باین مستبعد گشته است هر چند این سخن مستبعد مینماید و مقبول اکثری نمیگردد اما اظهار نعمت عظمی مینمایم کوتاه اندیشان قبول کنند یا نه این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه

الرضوان ظهور خواهد یافت. منها آنکه حق سبحانه ایشانرا بحق الیقین مشرف ساخته که حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین است چنانچه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که از این حق الیقین چه گوید اگر گوید که فهم کند وجه در یابد این معارف از حیطة ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علمای ظواهر در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشكاة انوار نبوت اند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحية که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند. منها بایشان راهی که ورای جذبه و سلوک است نموده اند آنرا براه اقتباس نبوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سیصد و یکم از جلد اول کرده اند. منها ایشانرا بکمال متابعت سید انبیا بمقامیکه فوق مقام رضا است مشرف گردانیده آنرا به محبت ذاتی تعبیر نموده اند و آن بسیار عزیز الوجود است که کسی از اولیا بآن اشاره نفرموده اند. منها ایشانرا درجات ولایة ثلاثة صغری و کبری و علیا که ولایة اولیا و انبیا و ملائکه است منکشف گردانیدند و محقق ساختند بدان چنانچه در مکاتیب علیّه مبین و مشرح است. منها ایشانرا بمحض الطاف خزینه رحمت گردانیدند چنانکه در مکتوب سیصد و پانزدهم از دفتر اول بیانی یافته. منها بایشان معلوم گردانیده اند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان چون ایشان دیگری باین کمال بظهور نخواهد آمد. منها در رساله مبدء و معاد نگارش فرموده اند که در اوائل حال میبینم که در مکانی طواف میکنم و جمع دیگر نیز دران طواف با من شریک اند و بطوی سیر آن جماعت تا حدیست که تا من یکدو ره طواف را بانجام میرسانم آنجماعت دوسه قدم مسافت قطع میکنند در آن اثنا معلوم میگردد که اینمکان فوق العرش است و جماعت طواف کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام واللّه یختص برحمته من یشاء واللّه ذو الفضل العظیم. منها ایشانرا بتجدید الف ثانی مبشر گردانیدند چنانچه ذکر یافت و این همه خصائص آن بیان شد و خدمت مولانا

هاشم از جمله خصائص پنج خاصیه عظیمه را در عبارت تازی در کتاب خود ذکر کرده است و آن این است الاوّلی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین ومصلحا بین الفقتین وهی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثاني. والثانیة وصوله قدّس سرّه بمقام المقرّین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین كما ان اصحاب الیمین فوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا وهذا مسطورة من قلمه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثاني. والثالثة کلامه سبحانه وتعالی معه قدس الله سره شفاهها وذلك لافراد الانبیاء علیهم الصلاة والطیبات وقد یكون ذلك لبعض الکمل من متابعتهم بالتبعية والوراثه واذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم سمی محدّثا كما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه. وایشارة باین است آنچه در بیاض خاص خود حضرت عروة الوثقی مرقوم فرمود است که حضرت مجدّد الف ثانی را رضی الله تعالی عنه بوراثت جدّ مبارک ایشان فاروق اعظم محدّث بفتح دال گردانیدند الحمد لله علی ذلك. والرابعة مندرجه فی المکتوب التاسع والسبعین من الجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطى له قدّس سرّه ذاتا قیوما للعالم الذی هو اعراض بمجمعة الخ. والخامسة فی المعرفة الّتی یتعلق باصله ان طینته من بقیة طینه نبیه علیه الصلّاة والسّلام کطینة النخلة من بقیة آدم علیه السّلام واز خصائص عظمی آن است که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالیکه در نوع بشر ممکن است مرا عطا فرمودند بوراثت وتبعیت سیّد البشر علیه الصلّاة والسّلام بدان محقق ساختند واگر خواهم آنرا بمقدمات معقوله معقول مستمعان نمائیم بنهجی بیان فرمودند که مستمعان معلوم نمودند. منها میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء در فرزندان ما خواهد ماند. منها از همه عجب تر از خصائص ایشان آنکه حق سبحانه ایشانرا با وجود تبعیت ووراثت به نصیبی از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تفصیل آن در مکاتیب علیه مندرجه است مصرعه:

قلم اینجا رسید سر بشکست

بیت: گر بگویم شرح این بیحد شود * مثنوی هشتاد من کاغذ شود

اگر عالمی عارفی بانصاف در مکاتیب لطیفه و رسائل ایشان عبور فرماید بیش از این بخصائص ایشان پی برد همین مقدار که بیان نموده شد نیز بسیار است اذعان و قبول از خوانندگان و شنوندگان در کار بیت:

راز جز با رازدان انباز نیست * راز اندر گوش منکر راز نیست

اگر بیش از این شوق استماع احوال مبارک ایشان از قسم معارف علیه و کمالات سنیه و خصوصیات عالیات و نکات نادرات را جویان باشند پس بمقامات مولانا هاشم علیه الرحمة که مسمی بزبدة المقامات است یا به حضرات القدس که جمع مولانا بدر الدین است که هردو اکابر از جمله خلفای جهت مند ایشان اند رحمهما ربهما رجوع نمایند تا تفصیل احوال ایشان و کیفیت مقال والای نشان معلوم گردد که این حقیر در این منتخب از گلشن بگلی واز خر من بدانه اکتفا نموده.

تذکره عاشره از منتخب ثانی در ذکر بعضی عبادات یومی و لیلی

حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه

خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمة در مقامات خود مینویسند که از زبان الهام ترجمان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه شنیدم که بتقریبی میفرمودند عمل و کار ما چه باشد هر چه بما عطا کرده اند بمحض فضل و صرف کرم میدانیم اگر مثلاً امری بمانه کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرين صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خواهد بود که مدار کار خود را بدان میدانم هر چه بما داده اند از راه این اتباع داده اند جزئاً و کلیاً و هر چه نداده اند آن بسبب نقصی در متابعت که از راه بشریت رفته باشد هست و فرموده اند که يك روز بسهو در درآمدن بخلا اول پای راست نهادم آن روز چندین احوال بر من بسته شد میآرند که خدمت ایشان روزی بسرعت جهت غلبه بول به متوضا شدند و باز بسرعت تمام بیرون آمدند آب طلب داشته دست مبارک شسته باز به متوضا

شدند بعد از فراغ از متوضا که بیرون تشریف فرما شدند عنایت نمودند که تقاضای بول استیلای نمود بسرعت بمتوضا در آمدم و نشستہ بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی برو بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب کتابت حروف قرآنی است لائق وبرعایت ادب مطابق ندیدم با وجودیکه از غلبه تقاضی محنت داشتم لیکن آن محنت پیش این محنت ترک ادب حقیر نمود بیرون آمده آن نقطه سیاهی شستم وباز آمدم آورده اند که روزی بخادم فرمودند که چند قرنفل حاضر کن خادم شش قرنفل حاضر آورد در عتاب رفته فرمودند ای نیک صوفی ما آن قدر نشنیده که الله وتر یحب الوتر این رعایت از مستحبات است مردم مستحبرا چه دانسته اند مستحب دوست داشته او است سبحانه وتعالی اگر دنیا و آخرت را بیک عملی که دوست داشته حق عز وجل باشد بدهند هیچ نداده باشند فرموده اند که ما برعایت مستحبات تا بآن حد توجه داریم که وقت شستن روی قصد میکنم که اول آب بر خدیم رسد که آهم از مستحبات است میآرند که از ایامی که تمام بصوم نمودند چون پرسیده شد از سبب آن فرمودند که قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آنروز استنجا شده باشد وفرمودند که والد ماجد ما علیه الرحمة مهما ممکن در روز رمضان استنجا نمیکردند اگر بضرورت واقع میشد آنرا قضا داشتند نعم السلف ونعم الخلف میآرند که یکی از حکام عهد که در کار ایشان ترددی داشت از اقصی القضاة وقت که همسایه حضرت بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالمی دو صادق القول وصاحب دیانت از حال عزیزیکه همسایه شما است بگوئید فرمود که احوال باطنی این طائفه از دریافت ما دور است اما اینقدر میگویم که مشاهده اطوار این بزرگوار مارا باطوار اولیاء ما تقدم یقینی دیگر بخشید زیر آنکه چون ریاضات عجیه و طاعات کثیره کمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت شاید محبان ایشان بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدم آن

تردد بر خواست و بنویسندگان احوال جنگه داریم که هنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم منصف بحق متصف فرمود جزاه الله خیرا میآرند از درویشی که خدمات آب وضو و مصلی و ما يتعلق بامور العبادات حواله او بود میفرمود که من تمام روز همان ساعت قیلوله ایشان و در شب ثلث دوم فرصتی بکار خود می یام وورای این دو وقت مرا از استیعاب طاعات آن حضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را به کثرت و دوام ذکر و مراقبه و حضور تحریص میفرمودند و میگفتند که این دار دار عمل است و مزرع کشت کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار باشند بالجمله عمل مبارك ایشان در صیف و شتا و سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالبا و گاه ثلث آخر شب برخاسته ادعیه مسنونه آنوقت را خوانده وضو در کمال اسباغ و احتیاط مینمودند و بران نبودند که دیگری در وضو آب بدست مبارك ایشان ریزد و در آب وضو آن قدر احتیاط بظهور میرسد که فوق آن متصور نباشد استقبال قبله را دران رعایت میکردند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف میشدند و مسواک را در هر وضو و وضو را در هر نماز لازم میداشتند الا ما شاء الله تعالی و هر عضوی را سه بار تمام میشستند و هر بار بدست آب ازان عضو چکیده می افشاندند که احتمال تقاطر نمیانند نه در عضو مغسوله و نه در ید غاسله و چنان مینمودند که چون در طهارت و نجاست غاسله وضو اختلافست هر چند فتوی بر طهارتست اما عمل بر احوط مینمودند و در غسل هر عضوی کلمه شهادت و درود را نیز بادعیه مأثوره دیگر که در کتب احادیث چون تکمله مشکاة و بعضی کتب فقه و عوارف آمده میخواندند و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائیکه آنوقت مأثوره است میخواندند و متوجه تجمد میشدند و با طمأنینت و حضور و جمعیت تمام در طول قنوت تجمد ادا مینمودند و مرتبه که طاقت بشری بی تأیید الهی جلّ شانه در ادای آن عاجز و قاصر است. در اوائل احوال بیشتر در تجمد

وضعی و فیئ زوال تکرار قراءت سورة یس میفرمودند چنانکه گاهی قراءة آن سوره بهشتاد مرتبه در کلّ آن صلوات میکشید و گاهی کم و گاهی زیاده و در اواخر بیشتر در نمازها به ختم قرآن مجید اشتغال مینمودند بعد از ادای تہجد بخشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب مینشستند و پیش از صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت میغنودند تا تہجد بین النومین بظہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شده بنماز فجر می پرداختند و سنت بامداد را در خانه ادا نموده در میان سنت و فرض تکرار کلمہ سبحان الله و بحمدہ سبحان الله بطریق خفیہ میکردند و وقت فرض بمسجد آمده با یاران ادای نماز میفرمودند و تا وقت اشراق با اصحاب خود حلقہ زده مراقب مینشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قراءت چهار رکعت بدو سلام ادا فرموده به تسبیحات و ادعیہ مأثورہ کہ در آن وقت است میپرداختند بعد از آن بحرم رفته لحظہ از احوال مستورات و اطفال خیر میگرفتند و اموری را کہ بمعاش تعلق داشته میفرمودند بعد از آن بخلوت میشدند و بقراءت قرآن مجید مشغول میشدند بعد ادای تلاوت طالبانرا احضار میفرمودند و کیفیت احوال استفسار میفرمودند بعدہ خلص اصحابرا طلب نموده باسرار خاصہ لب میکشودند و از استماع سامعان را از خود ربوده القای نسبت و اعطای نعمت مینمودند و ہر يك از یارانرا بموافق حال و ملائمت استعداد بامری دلالت میکردند و بر حال فائض شدہ اطلاع میبخشیدند و بعلو ہمت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور مراقبہ و اخفای حال تأکید میکردند و میفرمودند کہ اگر بتمام دنیا و مافیہا يك فعل مرضی او سبحانہ و تعالی معلوم کردہ بمقتضای آن عمل میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد کہ کسی بہ خذف ریزہ چند جوہر نفیس خراج عالم را بخرد و بحمد لا طائل روح بدست آرد میفرمودند در ترغیب تکرار کلمہ طیبہ لا الہ الاّ الله کہ کاش در جنب این کلمہ طیبہ تمام عالم حکم قطرہ میداشت نسبت بدریای محیط این کلمہ طیبہ جامع کمالات ولایت و نبوت

است و مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه طَّیِّبه چگونه دخول جَنّت میسر شود و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالما بیک گفتن این کلمه بیخشند و به بهشت فرستند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را قسمت کنند بتمام عالم همه را ابد الآباد معمور و سیراب گرداند و نیز فرمودند که حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قائلان است هر چند گوینده عظیم تر برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرعه بر زبان مبارک میزاندند مصرعه:

یزیدک وجهه حسنا اذ ما زدته نظرا

صحبت ایشان بیشتر به خاموشی میگذشت یاران ایشانرا از غایت هیئت و کمال خشوع و ادب که میبود زهره انبساط نداشتند و تمکین ایشان بمرتبه بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز آثار تلّوّن بر ایشان ظاهر نمیشد چون ضحوة الکبری میشد هشت رکعت نماز در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف میبردند و بآن جماعت طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه فرموده ب همه فرزندان و درویشان يك يك از هر چه پخته شده بود می‌رسانیدند و اگر از متعلّقان کسی حاضر نبوده قسمت او را می‌گذاشتند بعد از تناول طعام ادعیه مأثوره که در آن وقت آمده میخواندند و در اخیر ایام عزلت گزیدند و اغلب صائم میبودند و طعام در همان خلوت خانه تناول میکردند و قراءت فاتحه چنانچه بعد از طعام معمولست از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است و هر روزی که مفطر میبودند یکبار پیش از نیم روز طعام تناول میکردند و آن بغایت قلیل مع ذلك میفرمودند که چه توان کرد بحکم اقتضای آخر الزمان در گرسنگیها کمال اتباع آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم میسر نمیشود میفرمودند امری که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک میسازد هیچ چیز چون خوردن نیست گاه تمجد صورت مثالیّه کدورات آن بنظر میدرآید و طعامرا به خشوع و حضور تمام تناول میفرمودند یارانرا نیز آنوقت بحضور و خشوع تأکید

مینمودند وقت طعام زانوی یسار خوابانیده یمین را بران مینهادند و گاه در غیر مجالس دیده میشد که هردو زانو برداشته اکل میفرمودند بعد از تناول طعام لحظه چند به حکم سنت قیلوله میکردند ومؤذن ایشان در اوّل وقت ظهر اذان میگفت بعد از شنیدن اذان بلا اهمال متوجه وضو میشدند وبسنت زوال می پرداختند ومیفرمودند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وصحبه وسلّم از زمان بعثت تا زمان رحلت از دنیا سنت زوال ترك نه فرموده اند قراءت دران گاه از طوال مفصل میبود گاهی از قصار بعد ازان چهار رکعت سنت دیگر میگزاردند بعد از فراغ نماز ظهر نشسته از حافظ جزوی یا کم و بیش میشنیدند واگر درسی بود میفرمودند واگر حافظ حاضر نبودی خود بخلوت تلاوت میکردند و نماز عصر اول وقت بعد از خروج مثلین ادا میفرمودند و چهار رکعت قبل از عصر سنت ترك نکرده اند بعده قریب بوقت غروب با یاران بسکوت بطریق مراقبه میگزرانیدند و در این حلقه های فجر وعصر باطنا متوجه احوال مسترشدان میشدند و نماز مغرب را اگر غیم نبودی در اول وقت ادا کرده بعد از ادای فرائض بهمان جلسه سرّاده بار کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ میخواندند و در اواخر فصل بین السنة والفرائض زیاده از خواندن اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والإکرام نمینمودند بعد از ادای دو رکعت سنت اوّیین بأدعیه مأثوره که در آنوقت آمده می پرداختند و اوّیین را شش رکعت میگزرانیدند و گاه چهار رکعت میگزاردند ومیفرمودند که بعضی شراح حدیث گفته اند که مراد از شش رکعت که در حدیث شریف آمده همراه دو رکعت سنت خواهد بود وسوره واقعه را غالباً دران میخواندند و نماز عشا را بعد از زائل شدن بیاض أفق که نزد امام اعظم رح شفق عبارت ازو است ادا مینمودند و چهار چهار رکعت قبل وبعد از فرض عشا سنت زوائد سوای دو رکعت مؤکد میخواندند قراءت در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده وسورة تبارک وقل یا ایها الکافرون وقل هو

الله احد میفرمودند و گاه دران چهار رکعت چهار قل خوانده میشد و بعد از ادای وتر اگر در چهار رکعت مذکور قراءت سوره نمیشد سوره الم سجده و سورة الملك میخواندند و سورة دخان را نیز اول شب میخواندند و یاران را بخواندن این سوره در آنوقت دلالت میفرمودند و در رکعت اولی از وتر سیح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکفارون و در ثالثه سوره اخلاص میخواندند و با قنوت حنفی رح قنوت شافعی رح ختم میکردند بعد از ادای وتر دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در رکعت اولی اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند و در اواخر بطریق ندرت این دو رکعت ادا مییافت و میفرمودند که فقهارا دران قیل وقال است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده نمیکردند و میفرمودند که بعضی علما بر کراهت آن فتوی داده اند و ترا گاه اول شب گاه آخر شب ادا میکردند و در اول شب اگر ادا نموده بودند در آخر شب تکرار نمیکردند و میفرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرموده اند که در يك شب دو وتر نباشد بعد از ادای صلاة عشا و وتر زود به مضجع رفته میغنونند و قبل از اضطجاع آیات و ادعیه مأثوره را میخواندند و میفرمودند که بیداری بعد از عشا بیداری آخر شب را فتور می اندازد و در دو روز و شب اکثر میخواندند خصوصا شب جمعه و روز جمعه و شب دوشنبه و روز دوشنبه و در اواخر یاران را شبهای جمعه جمع کرده هزار بار درود میفرستادند بعد از ادای آن درود ساعتی مراقب شده بانکسار تمام دعا میکردند رساله دعای مأثوره جمع نمودند با رساله صلوات که جناب شیخ الجن والانس محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه ترتیب داده اند میخواندند و نماز جمعه بمسجد جامع و عیدین به مصلی حاضر میشدند و ظهر را نیز بعد از ادای نماز جمعه احتیاطا میگزاردند و در روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند میگفتند و احيانا بنا بر فتوی مضمرات پست و در عشره ذی الحجة بصیام و قیام و خلوت و کثرت عبادت و تبتل میگزرانیدند و دران عشره موی

وناخن نمیگرفتند جهة تشبه بحاجیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه مردم میکنند نمیگردند و در آن عشره هر روز و شب قراءه سورة والفجر میفرمودند و كذلك در باقی آن شهر نیز قراءت آن سوره مذکوره میکردند و صلاة کسوف و خسوف میگزاردند و نماز تراویح را در سفر و حضر به جمعیت تمام ادا میفرمودند و ختمهای قرآن مکرر میخواندند و در این ایام خود دو ختم یا سه ختم میکردند و در میان هر تراویح گاه بسکوت و گاه بادعیه آن وقت که آمده است می پرداختند و در غیر رمضان نیز ختمهای مکرر در هر ماه مینمودند و ختم احزاب که معمول شده نمیفرمودند که در مسنون بودن آن سخن است وقت تلاوت از سیمای ایشان چنان معلوم میشد که اسرار حقائق قرآنی و برکات آیات فرقانی بر ایشان فائض میگشت فرموده اند که عزیزی فرموده که بدستخط حضرت مولانا یعقوب چرخي نوشته دیده شد که در ختم احزاب بیت:

فاتحه انعام و یونس گیر طه ای همام * عنکبوت آنگه زمر پس واقعه دان والسلام
در سفرها نیز در محفه نشسته تلاوت قرآن مینمودند و میآرند که گاه چهار جزو و گاه سه گاه کم و بیش در محفه تلاوت میکردند و اکثر بر محفه دثار میکشیدند تا نظر بر عورات مردم نه افتد تسبیح رکوع و سجود را اکثر پنج یا نه یا یازده در حالت انفراد میرسانیدند که در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب نماز حضور قلب مینماید این رعایتها همه ذکر است که یاد کرد آمر است سبحانه و توجه باد و نیز میفرمودند که مردم بهوس ریاضتها و مجاهدتها مینمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر رعایت آداب نماز نیست لا سیما نمازهای فرض و واجب و سنن و ادای نماز بنوعیکه میفرمودند بس مشکل است و لهذا حق سبحانه میفرماید آنها لکبيرة الا علی الخاشعین دو رکعت نماز تحیه مسجد و تحیه وضو را ترک نمیکردند و در رنگ سنن مؤکد سنن زوائد در سفر و در حضر بی تکلف ادا میکردند و در آنکه زیادتی و نقصان در عمل و فعل مأثوره در ظهور نیاید احتیاط بلیغ بجا می

آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت ادا نمی‌کردند و بنماز استخاره شروع در کارهای مینمودند و گاه باسفتای قلب و دعای مسنون اکتفا داشتند اما در هر مهم کئی و جزوی استخاره لازم داشتند و گاه چند مهم را بیک استخاره جمع میکردند و آنها را دران تعداد مینمودند و اگر در مهم اول استخاره فراموش شدی بوقت یاد تدارك آن میفرمودند و در تشهد اشاره سبابه نمی‌کردند و میفرمودند که اگر چه ظاهر بعضی احادیث دلالت مینماید و نیز بعضی روایات حنفیه هم در جواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده آمد احوط و مفتی به ترك آن معلوم شد که بسیاری از علما حرام و مکروه هم گفته اند چون امری میان حل و حرمت دائر شود ترك آن اولی است و نیز عمل حنفیه و روایات بر اصل و ظاهر الروایة است و امام محمد اتیان آنرا در اصل ذکر نکرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول مکتوبی درین باب آورده اند و گاهی در بعضی نوافل احتیاطا بعمل آورده اند فاتحه بعد از ادای فرض برای ارواح گذشتگان و برای مهمات دین و دنیا چنانچه مشهور شده نمیخواندند که فقها آنرا مکروه داشته اند و بعد ادای نماز فجر و عصر دست بر داشته دعا میکردند اما در سه نماز دیگر غالبا نمی‌کردند و فاتحه خلف امامرا مستحسن نمیشمردند و خلف بر وفاجر نماز جائز میداشتند و بر هر بر وفاجر نماز میگزاردند و عیادت مرضی مینمودند و ادعیه مأثوره بر مریض میخواندند و در رفع مرض بعضی مرضی توجه میگماشتند و بسی امراض بتوجه آن مظهر فیاض مرتفع میگردد و به زیارت قبور میرفتند و باستغفار و دعوات مأثوره اعانت مینمودند و نیز بتوجه خاص متوجه احوال موتی میشدند و اوائل چون زیارت پیر و پدر بزرگوار خود میرفتند دست بر قبر مبارك میرسানیدند که فقها تجویز آن نمودند و اواخر ترك آن عمل کردند که منع نیز در این باب آمده و بالجملة تقبیل قبوررا مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مینمودند و اجابت دعوت میفرمودند مگر آنکه در مجلس منکرات میبود و ذکر جهر را جز در مواضع معدوده

مشروعہ کتبکیرات التشریق وغیرہا تجویز نمیکردند و حالیکہ سر موی مخالفت بشریعت وادای «اہل سنت وجماعت» میداشت قبول نمیکردند و میفرمودند کہ احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال کہ شریعت قطعی است بوحی ثابت شدہ و احوال ظنی است از کشف و الہام ثبوت یافتہ و میفرمودند کہ عجب است در بعضی درویشان خام نا تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ بانکار و مخالفت این شریعت باہرہ اقدام مینمایند و حال آن کہ حضرت موسی علی نبینا وعلیہ الصلاۃ والسلام بآن مرتبہ علیا اگر زندہ میبود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد و این قہیدستان بی سرو برگ را چہ رسد و رأی علمای ماتریدیہ را بر رأی اشعریہ میگزیدند و میفرمودند کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور اند و باقتباس نور نبوت نزدیک تر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن نبی باشد و صحورا بر سکر ترجیح میدادند و ولیّ عشرترا بر ولیّ عزلت بہتر میدانستند و جمیع اصحاب را بر جمیع اولیای امت فضل میدادند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک صرف مینمودند و از اجتہاد و رأی میدانستند و از ہوا و ہوس کہ مناسب شان ایشان نیست دور میداشتند و طریقہ نقشبندیہ را بر طرق سائر مشایخ فضل میدادند و این طریق را طریق اصحاب کرام میدانستند بعلاقہ این اندراج النہایۃ فی البدایۃ میدانستند و میفرمودند کہ اہل این طریقہ فرمودہ اند کہ نسبت ما فوق ہمہ نسبتہا است از آنکہ طریقہ ایشان در متابعت سنت است و رعایت عزیمت فوق دیگر طرق است لا جرم نسبت ایشان بر فوق نسبت سائر طرق باشد و رخصتہا کہ بعضی متأخرین این طریقہ بر خلاف طریق مبارک حضرت خواجہ بزرگ و خواجہ علاء الدین عطار و خواجہ پارسا قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدہ اند و شیخ محیی الدین ابن عربی قدس سرّہ را بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند و میگفتند کہ با وجود این محبت کہ مرا بشیخ است قدس سرّہ بعضی علوم کشفی شیخ را نمی پسندم و حق بر خلاف

آن معلوم میشود اما چون این خطای کشفی است در رنگ خطای اجتهادی از مؤاخذه دور است ولیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود مأخوذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در پیروی آن کشف خطا مأخوذ است که کشف یکی بر دیگری محبت نبود و در این ایام ارشاد نیز درس بعضی کتب دینی چون بیضاوی و صحیح بخاری و مشکاة و عوارف و بزدوی و هدایه و مواقف میفرمودند و طلبه را بر تحصیل علوم دینی تخریص مینمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریق صوفیه مقدم میداشتند و چون سفر میکردند در ایام مسنونه سفر میکردند و مقید بساعات نجومیه نبودند و میفرمودند که نحو ست ساعات بعد از ولادت آن سرور علیه الصلوة والسلام مرتفع شده بتأیید این حدیث که (الایام ایام الله والعباد عباد الله) و دیگر ادعیه مأثوره که دران ایام آمده میخواندند و همچنین در منازل و فرود آمدن ادعیه مأثوره را ترك نمیکردند و نیز دعوات مأثوره را در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه و آئینه بعمل می آوردند تفصیل ادعیه مذکوره بایراد آنها در رساله یومی و لیلی ایشان باید طلبید اینجا اختصار بحکایت آنرفت حضرت ایشان کثیر الحمد و استغفار بودند و بنعمت قلیل هم شکر فراوان بزبان می آوردند باندك ترك ادب استغفار کثیر مینمودند. و اگر بلیه میرسید میگفتند که شامت اطوار ما است اما بلیه را صابون بسیار جنایات میدانستند و زینه بسا عروجات میفرمودند روزی یکی از ایشان پرسید که باعث که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما داده چه بود فرمودند که باعث افعال بد ما بود و این آیه بر خواندند (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ * الشوری: ۳۰) و باین همه کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یارانرا دلالت مینمودند و میفرمودند که عمل صالح را عجب چنان نابود میسازد که آتش همیه را باید که قبائح خفیه خودرا در نظر آرد و حسنات را متهم داد بل از اتیان آن حسنه شرمنده گردد و در ایام حبس یکی از درویشان عریضه

نوشته از قبض حال و ملامت خلق شکایت نموده ایشان در جواب این رقیمه مرسل داشتند الحمد لله والسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند این خود جمال این طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اوائل حال که این فقیر باین قلعه رسیده محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابهای نورانی پی در پی میرسید و کار را زحضیض باوج میرسانید سالها بتربیت جمالی قطع مراحل مینمودند الحال بتربیت جلالی قطع مسافت مینمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفای محبوب از وفای او پیشتر لذت بخش است چه بلا شد که در رنگ عوام سخن کرده اند و دور از محبت ذاتیه رفته اید بر خلاف گذشته جلال را پیش جمال انگارند ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال و رای وقت و حال سابق است شتان ما بینهما انتهی کلامه الشریف.

تذکره حادی عشر از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم و معارف و اسرار

و خوارق و کرامات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

مخفی نماند هر که از خوان الوان ایشان چاشنی دیده و از مکاتیب و رسائل والای ایشان بهره یافته پی بعلو مراتب و معارف ایشان برده باشد که هر يك لجه اسرار شریعت و حقیقت است بحکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء مخفی تحت لسانه ناچار پی بعلو مرتبت و سمو منزلت صاحب آن مقال خواهد برد:

لطائف تو عیان است زین شکر ریزی * که در کلام تو قدر تو میتوان دیدن

خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمه مینگارند که عالمی عاملی در توصیف مقولات ایشان میگفت که کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف

تألیف آن است که سخنان مردم را بسباق و سیاق نیکو جمع کنند و تصنیف آنکه علوم و نکات واردات خود را از مهارت علمی و علو فطرت که بظهور رسیده باشد خواه باهام ربانی خواه بکشف صادقانه جلوه گر شده باشد در نگارش آرند مدتها بود که از میان اهل روزگار تصنیف رفته بود و همین تألیف مانده بود الاّ بندرت که بعضی مؤلفان در تألیفات خود از زاده طبع و علم خویش حرف می‌آرند اکنون انصاف این است که در این جزو زمان تصنیف متین زیبا رسائل و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی است که هر چند بر آن عبور نمودم از دیگران آنجا نقل ندیدم الاّ به ثنوت و ضرورت بیشترش مکشوفات و ملهمات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء و نیز نگارش نموده که یکی از فضایل وقت و عرفای زمان میگفت که دریافت مذاق اهل این زمانه شایان ادراك دقائق حقائق این بزرگوار نیست این عزیز بائستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متأخران سخن او را باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت که مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصه آن گروه کوتاه اندیش است در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن قصه چگونه بوده گفت که دانای در مجلس پادشاهی گفت جانوری را دیده ام که اخگر بر افروخته می خور و اهل مجلس هرگز آنرا ندیده بودند و در عقل ایشان گنجای آن نبود از هر طرف بانکار او پیچیدند چون بیچاره دید که هر چند مبالغه میکنم سوی ظن آن بیخردان زیاده میشود ناچار به مشقت بسیار آن جانور را بدست آورد و در مجلس سلطان در حضور منکرین حاضر کرد همگی جمع شده اخگرها بر افروختند و نزد جانور گذاشتند آن مرغ يك يك را بمنقار کشیده فرو میرد چون بدیدند بجهل خود مقرّر علم صدق آن دانا قائل شدند و نیز مؤید این معنی از امام حجت الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالی بسططان سنجر رسانیدند که بساخنان او که از دقت در میزان عقل ایشان نمیگنجد هجو است

وسلطان ازین ممر خاطر خود را از امام منحرف گردانید امام چون بشنید مکتوبی بسلطان نوشت که این فقره چند ازان مکتوب است امروز سخنان می شنیدم که اگر در خواب آن دیدمی اضغاث احلام گفتی شك نیست که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار است که فهم هر کس بدان نرسد و آن نیز از اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار است و بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و مغلفات باهر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم انتهی کلام العالی للغزالی قدس سرّه و خدمت مولانای مذکور در تعریف کلام اعجاز نظام ایشان در افتتاح دفتر ثالث مکاتیب شریف که جمع او است فردی چند نظم نمود است دو سه فردی ازان ایراد می رود:

مِهین فرزند فاروق است چون اب * کنون نطق از زبان او کند رب

سراپا نسخه اخلاق فاروق * بزهر منقصت تریاق فاروق

زهر يك نقطه اش چون نافه * تر * شمیم وصل جانان میزند سر

ولی کانرا برودت در زکام است * چه داند نافه اش گر در مشام است

و نیز نگارش نموده که روزی یکی از علمای متشرع باین حقیر گفت که شنیده ام حضرت مجدد الف ثانی را رسائل و مکاتیب است اما ندیده ام خدمت مولانا مکتوب را که دران طریقت و حقیقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع آن عالم دیندار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی بجانب آسمان کرد و هر دو دست را بدعا برداشت تا مدتی وبه مولانا گفت که در این زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ وقت بر آئینه دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام یعنی حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه آنرا صیقل نمود الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن بیت:

از لب نه رود لذت حرف لب او * درّی است که از گوش برون نتوان کرد

آورده اند که شیوه نازنین آن قدوة المحققین آن بود که به بیان معارف

مبادرت نینمودند تا به مأخذ و منشأ آن علوم متحقق نمیشدند و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی جلوه گر نمیگشت به مجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند یا مردمان از دور و نزدیک بزبان قلم سؤالات در میان آورده جواب آن التماس مینمودند خدمت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب آن نمی پرداختند و گاهی بودی که مأمور بجواب او نمیشدند اگر لائق مییافتند یا اشارتی میرسید ناچار بتفصیل با اجمال کلمه چند در جواب بخامه مشکین شمامه مینگاشتند موجب ظهور آن مکاتیب کثیره با وجود کثرت اشغال بامور کمال و استغراق آن حضرت این بود اظهار ابتدای توجه ایشان بتحریر اسرار امر و ارشاد پیر بزرگوار ایشان بوده و ایضا امر ارواح طیبیه عارفین بلکه در اکثری معارف تحسین از حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحبه اجمعین مشاهده فرموده اند چنانچه بعریضه که بخدمت حضرت خواجه نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند. منها در کشف هر يك از این مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی متممات و مکملات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت راهی شد انشاء الله تعالی متعقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر بیاض رسیده بود و فرستاد آن رساله بالتماس بعضی یاران میسر شد التماس نمودند که نصائح بنویس که در طریق نافع کار بود بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکة است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحية با جمع کثیر از مشائخ ائمت خود تشریف ارزانی دارند از کمال کرم خویش آنرا بوسه میکنند و بمشائخ مینمایند که این نوع معتقدات حاصل مییابد کرد جماعت که باین علوم مستسعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود رو بروی آن حضرت علیه الصلوة والسلام استاده اند القصه بطولها در همان مجلس خواندند و باشاعة این واقعه فقیرا امر فرمودند ع:

با کریمان کارها دشوار نیست

انتهی کلامه العالی بلکه بمقتضای آن که ایشانرا بوراثت جدّ معظم فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانچه سابقا اشاره بآن رفته لا جرم این همه اسرار و معارف ازو است سبحانه که بزبان این بنده خاص برگزیده خود اظهار نمود ع:

زبانی ز ما بود گوینده او

خدمت حضرت مولانا هاشم رح در دیباجه مکتوبات قدسی آیات ترقیم نموده بمجلس آنکه خدمت حضرت مجدد الف ثانی فرموده اند که بعد از تمام دفتر اول مکتوبات بر خاطر عاطر گذشته که آیا این همه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول و مرضی است یا نه در این اثنا ایشان ملهم شدند که این همه علوم که نوشته بلکه هر چه در گفتگوی تو آمده همه مقبول و مرضی ما است بل این همه را ما گفته ایم و بیان ما است و در آنوقت آن علوم و معارف را يك يك در نظر ایشان داشته اند همه را دران داخل یافته بتحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته اند و نیز باعث تحریر این علوم آن است که لمح وجود بشریترا از ورود وارد قوی آسایش حاصل آید چنانچه (کلمینی یا همیری) بدان دلالت میکند و خدمت عارف رومی فرماید در غزلی فرد:

این تکلفهای من در شعر من * کلمینی یا همیرای من است

و شیخ الاسلام هروی قدس سرّه میفرماید کسی که يك ساعت مرا از حق سبحانه غافل سازد امید است که گناهان او را به بخشد چه وجود بشریترا غفلت در کار است حق سبحانه از کمال کرم خود هر یکی را از این طائفه باندازه استعداد باموریکه مستلزم غفلت اند ظاهر ایشانرا بآن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجملة از ایشان تخفیف یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته آورده اند که عبد

الرَّحِيمِ اصْطَرَّحْنِي هَمْرَاهُ سَكِّ بَانَانٍ بِصَحْرَا مِيرَفَتْ شَخْصِيَّيْ مِنْ عَزِيزِي سَرَّ أَنْ يَرْسِيدَ
فَرَمُودَ تَا نَفْسِيَّ مِنْ بَارِ وَجُودِ خِلَاصٍ شُودَ لَهْذَا هَرِّ كَسْنِيَّ رَا اِطْلَاعَ مِنْ اِحوَالِ اَكْبَارِ
نَدَادَه اَنْد بَيْت:

در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام
از مرقومات مبارك ایشان یکی فقرات عالیات رساله مبدء ومعاد است
ورسالة شریفه معارف لدنیه ورسالة مکاشفات غیبیه ورسالة جذبه وسلوك ورسالة
ردّ شیعه ورسالة تعلیقات عوارف المعارف ورسالة شرح رباعیات حضرت خواجه
باقی بالله قدس سرّه و سه دفتر مکاتیب شریفه دفتر اول متضمن هشت عریضه و دو
صد و نود و سه مکتوب است که مجموع سی صد و سیزده کرد و مطابق عدد انبیای
مرسل سمی بدر المعرفة جلد دفتر ثانی مشتمل بر نود و نه مکتوب موافق اسماء حسنی
جلد دفتر ثالث محتوی است بر صد و چهارده مکتوب بر طبق سور قرآن و بعد از
تمام این جلد ثالث مکاتیب دیگر که از قلم فیض رقم ترقیم یافته شروع دفتر
چهارم بود اما چون بعدد چهارده نرسیده که آن ماه چهارده آسمان تجرید رو در
نقاب مغرب تراب کشید قدس سرّه و نور مضجعه المعطر بحزمة سید البشر علیه
وعلی آله و صحبه الصّلاة والسلام الی الیوم المنتظر لا چار آن مکاتیب را در جلد
ثالث داخل نمودند بر خوانندگان آن معارف معالی حضرت ایشان مستور نیست
که علوم ایشانرا از علوم رفعت و غموض و دقت پایه عالی و سرمایه دیگر است که
مصدق مالا عین رأی تواند بود من هیچمدان را چه یارا که ستایش نمایم ع:

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

اگر زیاده از این اطلاع جوئی در کسی باشد باید که به کتب مقامات
ایشان رجوع نماید تا تشفی کلی یابد اما آنچه از علوم و معارف ایشان که در قید
قلم رفت کافی است و حاجت بنوشتن خوارق نیست چرا که اعظم خوارق بترد
اکابر علوم و معارف اند که بر وفق آرای علمای حق و کتاب و سنت واقع شوند

خوارقی که از قسم معلّق بعالم کون داشته باشد چندان اعتبار ندارد و چنانچه اکثر مشایخ مکمل در آخر عمر شریف از ظهور خوارق نادم بوده اند و فرموده اند عقوبة الانبياء حبس الوحي وعقوبة الاولياء اظهار الكرامات وعقوبة المؤمنين التقصير في الطاعات مع ذلك چون عادت نویسندگان احوال اکابر چنان جاری است لا چار بعضی از خوارق ایشان که در مقامات دیده شد ایراد می‌رود اگر چه مصداق این مقام کلام حضرت شیخ الاسلام است که در حق ذو النون قدس سرّها فرموده اند که ویرا نیارائید بکرامات ونستائید بمقامات که مقام و حال در دست او سخره بود انتهى کلامه الشریف می‌آرند که روزی بتقریبی وقت مبارك ایشان کرم بود دران اثنا فرمودند که حضرت سبحانه از کمال کرم این کمترین را آنقدر قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک توجه و همت گماریم عالمی ازو منور شود اما در این جزؤ آخر زمانی مرضی او سبحانه و تعالی بر ظهور این امور نیست و نه مرا دل بر این ظهور و نیز می‌فرمودند و هم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سرّ در عوارف بعد از ذکر کرامات و خوارق اکابر فرموده اند که کل هذا من مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم و یعطى وقد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شيء من هذا لأن هذه کلّها تقوية للیقین ومن مُنحَ بصرف الیقین لا حاجة له بشيء من هذا وکلّ هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجویز الذکر فی القلب ووجود ذکر الذات.

خوارق عادات: بر دو نوعست نوع اول علوم و معارف الهی است جلّ سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جلّ و علا تعلّق دارد و رأى بنظر عقلست و خلاف متعارف و معتاد است که بندهای خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع از قبیل اخبار بعالم کوئی و ما یناسب به است نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزّ و جلّ اعتبار دارد که بأولیای

خود مخصوص ساخته است و اعدارا بآن مشارکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است و در انتظار ایشان معزز و محترم این معنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و بھر رطب و یابس که ایشانرا تکلیف نماید مطیع و منقاد او کردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمیشمرند و خوارق نزد اینها منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات ایشان زهی بیخردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان که معرفت واجبی است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت و اعزاز و احترام شایان پرتو اندازد فرد:

پری هفتمه رخ و دیو در کرشمه و ناز * بسوخت عقل زحیرت که اینچه بوالعجبی است و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام المروئی والامام الاخباری فی کتاب منازل السائرین و شرحه رحمۃ اللہ علیهم اجمعین ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نوع ثانی نقل نه کرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلّاة والسلام چنین خبر داده است (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ * الإسراء: ۱۰۱) و مشایخ این وقت را از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیاء اللہ را چه مقدم و چه مؤخر در هر ساعت ظهور خوارقست مدّعی آنرا داند یا نه داند ع:

خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

اکثر خوارق مشایخ را مریدان خاص و جلسان مجلس اختصاص میبندند و عمرو ایام بتقریر السنّة و تحریر اقلام بین الأنام شهرت میگیرد و نیز میفرمودند که کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری است آنست که مریدان رشید را از خلقی

بخلقى برند واز حالى بحالى گذرانند و مرید سعادت مند در هر روز از مرشد خود کرامات مطالعه نماید و در خود آثار تصرفات پیر بیند اولیاء الله را هیچ برای نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت به استتار الیق است اولیائی تحت قبائی لا یعرفونهم غیری برای مدعا گواه صارق است و تحریر نموده اند که خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی را که از شرائط مقام دعوتست لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل در آنجا باعتبار درجات قرب الهی جلّ شأنه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقلّ باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از بعضی اولیاء الله این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم عشر عشر آن نیامده با آنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت محتاج بلم نگشت لهذا اسبق سابقان این امت آمد ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد تفصیل این مدعا در مکاتیب شریفه در جاههای معدد نموده اند از آنها مکتوب که بنام خواجه حسام الدین احمد نوشته اند مفصل بیان رفته کما لا یخفی علی الناظرین چون ایما باین فوائد حاصل آمد اکنون شروع در بعضی خوارق قسم ثانی نموده میشود بگوش هوش استماع نمایند چندی درین تذکره بیان میشود و چندی در تذکره آینده در ذکر وفات مبارک ایشان مذکور میگردد.

من خرق عاداته: قدس سرّه نقل است که یکی از سادات کرام بخدمت ایشان ارادت طریقه داشت و بجناب محبوب سبحانی حضرت غوث اعظم سید شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه نیز معتقد تمام بود بیگاه روزی ایشان ویرا

خدمتی فرموده اند آن سید بدان خدمت قیام نموده بعد از ادای نماز شام در صحن مسجد ایستاده بودند که آن سید نیز حاضر بود ویرا فرمودند که ترا بجناب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه نیازمندی و اخلاص تمام است میخواهی که ایشانرا به بینی وی گفت که از مدتی دیر باز آرزوی این معنی دارم فرمودند که ستاره قطب را میشناسی گفت نمیشناسم بانگشت مبارک خود ویرا شناسا بستاره قطب کردند فرمودند که در ستاره نظر کن وی در همان ستاره میدید ناگاه ستاره قطب شق شد واز میان این ستاره شخصی نورانی به لباس سیاه بر آمده پرواز نمود ودر صحن مسجد پیش آن سید فرود آمده ایستاده شد ایشان بآن سید فرمودند که ایشان جناب محبوب سبحانی حضرت سید عبد القادر جیلانی هستند دریاب بعد ازان که آن سید ایشانرا ملازمت نمود باز پرواز نموده در همان ستاره قطب پنهان شدند.

من خرق عاداته: نقلست که روزی شخصی بیکی از مریدان ایشان گفت که مرا با شیخ تو نقار خاطر پیدا شده است بدانجهه که شنیده ام که ایشان گفته اند که اگر در این زمانه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند زنده میبودند غاشیه مرا بر میداشتند آن مرید در اندیشه شد که آیا ایشان گفته اند این سخن راست باشد یا دروغ درین اندیشه اندوه وغم میبود و تحقیق این را میخواست و جرأت آن نداشت که از خدمت ایشان استفسار کند واطمینان خاطر حاصل آر واز این غم روز بروز میکاهید تا بوقتی که از این اندوه بیمار شد و بیماری او بجای کشید که بحالت نزع رسید قابض ارواح را دید که میخواهد قبض روح او کند دران وقت دید که از هوا تخی پیدا شد بسیار مکلف آراسته وبران تخت عزیز نورانی نشسته وگرد بگرد او جماعه کثیر بودند آن عزیز قابض ارواح را گفت که از قبض جان این مریض دست بدار که ما این را خلاص گردانیدم قابض ارواح گفت که چنان مقرر بود که جان این قبض شو و موجب نجات و خلاص اینچه شد آن عزیز گفت

که اگر این مردمی مُردی سه کس کافر میشدند این گفته و آن تخت بر هوا شد و مریض از این مقدمه متعجب شده با خود گفت که این عزیز که بود که درینوقت مرا از دست مرگ رهایی داد و اگر این را میدانستم میشناختم نیکو بودی فی الحال آن تخت باز از هوا فرود آمد و آن عزیز بدان مریض فرمود که مرا خواجه بهاء الدین نقشبند میگویند و آنچه شنیدی که شیخ تو گفته است که اگر خواجه بهاء الدین نقشبند در این زمانه میبود غاشیه مرا بر میداشت این سخن در حق شیخ تو بهتان و افتراست او چنین نگفته است اما محلّ آن دارد که من غاشیه شیخ ترا بر دارم آن مریض بعد ازان صحت کمال یافت و زیاده از حد مخلص حضرت ایشان شده فاما آنکه مراد از بیم کفر سه نفر که مذکور شد مریض باشد و کسیکه با او گفته و آنکه آواز وی شنیده بعد از دیدن این حالت و استماع این مقدمه هر يك از مخلصان شده باشند و از انکارهای یافته.

من خرق عاداته: نقل است که بزرگ زاده شنید که ایشان خود را بر حضرت صدیق اکبر رضي الله تعالى عنه فضل میدهند بدین اندیشه خاطر عزم خدمت ایشان کرده است که اول بگویند که آیا این سخن فضل را ایشان گفته اند یا نه دویم آنکه از آبا و اجداد من خبر بدهند و هر يك را بنام علیحده علیحده یاد کنند و از بزرگی آنها بگویند و سیوم بجهت خوردن شیر برنج بدهند چون بخدمت ایشان رسید در آن محل ایشان قصد حرم نموده بودند قدری راه رفته باز گشتند و در دهلیزه ایستادند و بزرگ زاده را مخاطب ساخته فرمودند که مرا در مسلمانان و کسی تردّد است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند تا به حضرت صدیق اکبر رضي الله عنه چه رسد فرمودند که پدر شما وجدّ شما و پدر جدّ شما فلان و فلان و فلان بوده اند و کمالات آنها را از هر يك يك بزبان راندند و بخادم فرمودند که آن شیر و برنج که نگاه داشته بودم برای همین جوان است و نصیبه این است بیارید بزرگزاده در قدم ایشان افتاده و اظهار خواطر نمود و اکثر مردم از این

اشراف خاطر مرید و معتقد شدند و آن بزرگزاده از جمله نیازمندان صمیمی گشت.
 من خرق عاداته: نقل است از ثقات اصحاب ایشان که وقتی ایشانرا ضعیفی
 روی نمود در آنوقت مویز طلب نمودند که تناول کنند خادم ده یازده دانه مویز
 حاضر ساخت مراقب شدند بعد سر بر آوردند و فرمودند که امر عجیب بظهور
 رسید چون مویزها پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه به مناجات در
 آمدند. و حضرت حق سبحانه مسؤل ایشانرا اجابت فرمود وصحت اکل آنها را در
 اکل آنها ودیعت نهاد و خود چندی از آنها تناول فرمودند وصحت یافتند وبقیه را
 نگهداشتند پس از مدتی مخدومزاده خورد ایشان مریض شد و معامله بیأس کشید
 از تناول آن بشفا رسید. و كذلك دو سه تن دیگر فرمودند کاش همین مویز بیشتر
 بودی تا بسیار بیمارانرا موجب شفا وصحت شدی.

من خرق عاداته: منقولست که مولانا محمد صدیق کشمی که از اکابر
 خلفای ایشان بود وبکمالات عالیه ممتاز فرمود روزی ژنده پوش درویشی که آثار
 جذب ووجد و آزادگی و تفرید ازو پیدا بود بمن ملاقی شد پرسید که ارادت تو به
 کیست نام حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بردم گفت از ایشان خوارقی دیده
 آنچه دیده بودم بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقى بس شگرف دیده ام بتو
 میگویم تا الحال بکسی نگفته ام چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد زیارت
 ایشان متوجه سرهند شدم از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم گفتم در
 اینوقت چه متصدع خادمان ایشان کردم یکی از مساجد در آمدم همسایه مسجد
 از من اطلاع یافت مرا بخانه خود برو مهمانی نمود در اثنای پرس وجوی من
 احوال ایشان پرسیدم در طعن ایشان شروع کرد واز حدّ افزود دانستم که از
 منکرانست مکدر گشتم و بیاطن ایشان متوجه شدم ناگاه دیدم شیخ از در درآمد
 شمشیر برهنه در دست و آن منکررا بآن پاره پاره کرد و بیرون شد از قفای ایشان
 شدم ایشان غائب شدند من بخانه باز نتوانستم که شوم بجای دیگر شدم فردای آن

تجسس مکان ایشان نموده بخدمت ایشان رسیدم و همچنان در خوف بودم ایشان مرا در آغوش گرفتند و تبسم نمودند و فرمودند ما مضی باللیل لم يذكر فی النهار معتقد ایشان بیشتر از آنکه بودم شدم.

من خرق عاداته: منقول است که سیدی صاحب دلی سید رحمة الله لاهوری نام گفته در ایامیکه ایشان در لاهور تشریف آورده بودند بخدمت ایشان میرسیدم روزی بتقریبی از ایشان شنیدم که هر چه از تو همین اصنام و عبده آنها از دست مسلمانی بیاید خودرا معاف ندارد و در گوشت بود تا بارادة الله وقتی در اقصای ملک و هکن با دو سه درویشی سیر میکردم بصحرا به بتخانه رسیدم فقیرا نصیحت ایشان بیاد آمد به یاران گفتم که در این صحرا کسی حامی این بتها نیست هر مقدار که بتوانیم از این بتخانه ویران کنیم بتها را شکستیم و کمر بهدم دیوارها بستیم در این میان یکی از مزارعان هنود از اینحال وقوف یافته باهل قریه که عابد بتخانه بودند خبر کرد ناگاه دیدم که قریب هزار کس سنگ و چوب بر دست بخشم تمام متوجه ما اند دهشت بر ما مستولی شد و فرار را نیز یاران دیدم التجا به باطن حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه نمودم که ای شیخ بزرگوار به نصیحت شما مبادرت نموده باین بلیه گرفتار شدم اکنون رهائی از استمداد باطنی شما میخواهیم در التجا و تضرع آواز صریح از ایشان بگوشت رسید خاطر جمع دار اینکه برای حمایت تو لشکر اسلام میفرستم بیاران گفتم چنین آواز ایشان بگوشت رسید امید رهائی مینماید همه گفتند اینکه کفار رسیدند تا لشکر ایشان برسد کار ما تباه میشود و کفار قریب یک تیر پرتاب بما رسیده بودند ناگاه دیدم که از سر بلندی سواران اسلام که قریب به سی و چهل باشند بسرعت تمام اسپانرا تا زیانه زده بر کفار رسیدند برخی را ستم نموده مارا حمایت کرده از میان آنها رهائی داده همراه شدند تا بما منی رسیدم.

من خرق عاداته: منقول است که سید جمال نام مردی از اصحاب ذوق

و حال گفته که روزی در یکی از بوادی شیری مرا پیش آمد از وحشت او و تنهائی خود سخت هراسان شدم التجا بیاطن ایشان بر دم بمجرد تضرع در نظر آمد که حضرت ایشان عصای مبارک بدست شتابان رسیدند و عصای مبارک بر دهان شیر دلیر کوفتند شیر فرار نمود چون چشم بایشان کردم از شیر و ایشان نشانی ندیدم.

من خرق عاداته: منقول است از شیخ بدیع الدین که از خلفای کمل ایشان بود فرموده که روزی بالحاح یکی از دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنابر صدور بعضی سخنان خلاف شرع ازو ناخوش بودند رفتم اما از این رفتن ملاحظه داشتم لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم فی الفور در نظرم آمد که شیری خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر به دهشت تمام مینگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشم حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه شدن گرفت هم چنین تمام روی ایشان از روی آن شیر هویدا گشت در کمال غضب از هیبت ایشان سر از مراقبه کشیدم و بر خواستم.

من خرق عاداته: منقول است از عدول اصحاب ایشان که وقتی در خدمت ایشان در راهی میرفتم هوا بغایت گرم و آفتاب در کمال حدت و تشنگی و حرارت در محدومزاده و یاران پیاده اثر کرد اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند در این اثنا حضرت ایشان یکی از محبان نظر کرده خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یارانرا آزار میدهند آن یار معروض میداشت که چون معلوم حضرت ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان ایشان تبسم نمودند گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرده زیر لب چیزی گفتند قدمی چند نه رفته بودند که قطعه ابر ظاهر شد محاذی ایشان و اصحاب ایشان آمده سایه افکند بهمان مقدار که غبار فرو نشیند و بوحل نه انجامد متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و ایام باران نبود یارانرا از مشاهده آن موجب ازدیاد عقیدت شد.

من خرق عاداته: خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمة مینویسند که
برنای از سادات کرام که از طلبه علم بود و آشنائی براقم داشت روزی بدیده گریان
آمده قصهٔ عجیب از واقعه خود در میان نهاده که آن خارق بود عظیم از حضرت
مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه گفت شبی مطالعه مکتوبات ایشان مینمودم آنجا
دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم معاویه را چون شتم ابوبکر و عمر رضي الله
تعالى عنهما گفت است و همان که حدّ بر شاتم آنها میفرمود بر شاتم او نیز میفرمود
ومراها و نقار خاطر بود از این نقل بر آشفتم و گفتم که این چه نقل بیمزه است
که اینجا ایراد نموده است مکتوبات را بر زمین افکندم و ببالین خواب سر نهادم در
خواب دیدم که حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بغضب تمام در رسید
و هردو گوش مرا بدو دست مبارك گرفته فرمود که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما
اعتراض میکنی و رقیمه مارا بزمین می افگنی اگر از من سخنها که ازو آشفته باور
نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد او دانسته برادران او را که صحابه
رسول الله صلی الله علیه و سلم اند دشمن داشته همچنان مرا کشان کشان بیای بردند
در کناری آن باغ مرا باز داشته خود بجانب ایوانی که در آن باغ مینمود رفتند
آنجا دیدم عزیزی بس عظیم نورانی نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز ادب سلام بجا
آوردند آنعزیز نیز به بشاشت تمام بایشان ملاقی شدند بعد ازان حضرت ایشان
بدو زانوی ادب پیش آن عزیز نشست و ایشان حرفی معروض داشتند و ایشان و آن
عزیز از دور جانب من نگاه و اشارتها مینمودند یقین دانستم که از جانب من
حرفی میگذرد بعد از ساعتی ایشان بر خواسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند ایشان
که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه المقدس بشنو که چه میفرمایند من
سلام کردم بزبان گوهر افشان بیان فرمودند که زهار باصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بر زبان نیاری که ما
دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعات در میان مایان آمده و نام

حضرت مجدد الف ثانی را برده فرمودند که از گفته^۱ ایشان زهار سر نه پیچی.

راوی گوید با وجود این نصیحت ایشان چون بدل خود رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار آن جماعة یافتم ایشانرا معلوم شد در غضب رفتند بحضرت شیخ تو گفتند که هنوز دلش صاف نشده است اشارت بضرب سیلی کردند حضرت شیخ تو بقوت تمام سیلی در قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم که عداوت آنها برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا باین حد ایشان از این نقار و عداوت تو ایشان ناخوشنود میشده اند و برقع آن راضی تو نیز نقار از دل خود بدرکن چون نظر کردم آن دم دل خود را صاف دیدم در این میان از خواب بر آمدم همچنان از سینه خود اکنون از کینه صاف می یام و از این خواب خطاب همگی حضور شده ام و بخدمت شیخ بزرگوار تو اعتقاد می یکی بر صد شده است.

من تصرفاته: منقول است که یکی از سلاطین زادههارا سلطان وقت در زندان کرد ورأی ملک بر قتل آن مقرر شد و آن بیچاره هرسود ست و پای میزد و از فقرا همت میخواست درین اثناء حضرت مجدد الف ثانی از طالع او باگروه تشریف آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان ایشانرا که آشنائی او بود طلبداشته بزبان او در حق خود از ایشان توجه خاص جهت خلاص دریوزه نمود ایشان متوجه شده بشارت خلاصی دادند آن میانجی بشارت باو رسانیده که ایشان فرمودند که مژده باو برد که از قتل خلاص شدی وی از غلبه اضطرابی که داشت مطمئن نشده بیکى از مجاذیب معتبر کس فرستاد و آن مجذوب گفت که وی یکی از اکابر نقشبندیه آمده کشتی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاص شد و به منصب رسید چنانچه بشارت بود واقع شد.

من خرق عاداته: منقول است که فاضلی بخدمت ایشان آمده طلب دعا جهت مریضی نمود و اظهار نمود که از بسیاری فقرا طلب دعا نموده ام ایشان

متوجه شده دست بدعا برداشتند بعد از لحه فرمودند که بیایید که دعای مغفرت برای او بخوانیم آن فاضل بحیرت بمثل خود باز گشت و متوجه دیبه که مریض در آنجا بود شد چون در آنجا رسید مردم از دفن آن فارغ شده بودند آن فاضل از مشاهده این خارق از جمله اخلاص کیشان صمیمی شده مرید شد.

من خرق عاداته: خدمت مولانا محمد هاشم رح مینگارند که روزی در اثنای تلاوت کلام مجید در سوره بنی اسرائیل چون بآیت (فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا * الإسراء: ۷۹) رسیدم بخاطر خطور کرد که مگر ادای نماز تهجد را در نصیب این برکات که مقام شفاعت است دخلی باشد از حضرت مجدد الف ثانی میباید پرسید باین نیت در ملازمت آمدم ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند فی الفور گفتند تهجد را لازم دار عرض نمودم اکثر ادا می یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد کو نماز تهجد را ملتزم باشد و این آیه مبارک را تلاوت فرمودند بعرض رسانیدم که در خدمت جهة تفحص همین مدعا آمده بودم لله الحمد بکرامت ایشان بی جرأت عرض به ظهور آمد.

من خرق عاداته: نقل است از ثقات اصحاب ایشان که در سفری بر باطنی فرود آمده بودند به ناگاه به یاران فرمودند مرئی گردیده که در این سرا امروز بلیه عظیم رد خواهد داد و بعامه اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران ما یکدگر را خبر کنند که هر یکی دعای مأثوره «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَأَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» را تکرار کنند هر که این دعا را بخواند بعنايه الله سبحانه او واسبابش محفوظ ماند از این فرموده دو ساعت نه رفته بود که دران سرا آتش در افتاد و بشدت هر چه تمامتر مشتعل شده بود چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند و بسا امتعه بحرق و سرقت رفت و بساخانه ها بسوخت مولانا عبد المؤمن لاهوری

که فاضلی بود از یاران ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت بخدمت ایشان رسانید. مولانا فرمودند که مگر شمارا کسی بخواندن دعای مأثوره مذکوره خبر نه کرد گفت نه حضرت ایشان یارانرا از عدم اخبار مولانا عتاب فرمودند و کسی که دعای مذکور خوانده بود او واسبابش بسلامت رهایی یافت.

من خرق عاداته: منقول است که شیخ محمد مسعود رض که برادر خورد ایشان بود بتقریبی بقندهار رفته بود دران ایام تسحری بخادمی که حاضر بود ایشان فرمودند که متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیده مکاشفه جست وجو نمودم ویرا هیچ جابر روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد از فرموده ایشان بچندی رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند رحمة الله تعالی علیه.

من تصرفاته: منقول است که در ایام که ایشان به اجمیر تشریف داشتند در ایام بر شکال شهر رمضان واقع شد خدمت ایشان بعبادت معهود در نماز تراویح مشغول ختمات شدند شب اول یاران از سبب تنگی و گرمی مسجد بسیار بازار شدند بعد از ادای نماز بزبان مبارك راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی یاران فرصت میداد که بیرون مسجد تراویح گزارده میشد خوب بود خدمت مولانا هاشم رح میفرماید که یکی از یاران گفتم شنیدی که چه فرمودند انشاء الله تعالی دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید همچنان تا بیست هفتم باران نشد نمازرا بفراغ بیرون در صحن مسجد ادا نمودیم بعد از ختمات در شب بیست هشتم باران ریختن نمود ایضا بهمین مسجد که ذکر یافت دیواری ازو سست بنیاد شده بود و بیک جانب میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی آن بودند از آنجا عبور نمینمودند مترقب آن بودند که امروز یا فردا خواهد افتاد روزی حضرت ایشان بسبیل طیت فرمودند تا زمانیکه این فقیر اینجا اند رعایت کرده نخواهد افتاد بقول اکابر که فرموده اند ع:

هزل من هزل نیست تعلیم است

آن چنان شد که فرموده بودند روزیکه از آنجا کوچ شد تا قریب میلی نرفته بودند که بیکبار افتاد.

من تصرّفاته: نقل است که در ایامی که در لاهور رفته بودند شی نماز خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن مترل ایستاده فرمودند که امشب زهار کسی نزدیک این دالان نیاید و نه خسپد و حال آنکه باعثی از باران و امثال آن نبوده شخصی از یاران بدیگری به طیبیت گفت که خاتهای دیگر از این فرسوده تر اند گناه اینخانه چیست که امشب او را بافتادن نسبت میدهند دو حصه از شب نگذشته بود ناگاه آن خانه افتاد يك كنیزی در آنخانه خفته بود در ته آن شد حضرت فرمودند که ما نگفته بودم که نزدیک این دالان کسی نخواهد آنرا ازان بر آرید چون این كنیزك را بر آوردند اصلاً آسیبی برو نرسیده بود.

من تصرّفاته: نقل است که سنگی در صحن مسجد ایشان در سرهند بود که ایشان غالباً برو نشسته وضو مینمودند آن سنگ هرگز در ایام گرما با وجود حرارت هندوستان گرم نمیشد و بر يك حال بود کان هذا من اثر برکات جلوسه علیه رضي الله تعالی عنه این فقیر که کاتب این اوراق است از بعضی اکابر مسموع دارم که در ایام قبل حاکمی از اهل رفضه در لکنو بود در یکی از بلدان توابع وی شخصی از اقربای حاکم مذکور سبّ خلفای راشدین نموده بود دران بلده یکی از اعیان آن نواحی که از اهل سنت بود بی آنکه برخصت حاکم مذکور محتاج شود آنرافضی را بقتل رسانید چون این خبر به لکنو رسید حاکم بخود پیچید و قسم یاد نمود که آن قاتل را بانواع عقوبات هلاک گرداند و محصلان شدید فرستاده او را طالب حضور شد پس محصلان رفته ویرا ازان بلد و برداشته می آوردند در اثنای راه جماعة نشستند دردی مینمودند آن مرد مقیود از محصلان التماس نمود که نزد این جماعة رفته التماس دعا کند برخصت آنها نزد ایشان شده

احوال خود وانموده همت خواست آن جماعة اورا طریق ختمه لا حول که منسوب بجناب حضرت مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه نمودند آن مرد ختمه مذکوره را در اثنای راه خوانده میآمد و آن راه واقع بر کنار دریا بوده ناگاه در نظر وی چنان ظاهر شد که در دریای زورقه میروید و یک شخص نورانی بر آن زورقه سوار بی آنکه ملاحان آن زورقه را برند خود جاری همراه آنها میروید این مرد نزدیک شده از راکب زورقه سؤال نمود که تو چه شخصی و این زورقه چون بی اعانت ملاحان جاری است آن راکب گفت من صاحب همین ختمه ام که تو ورد نموده برای نجات تو میروم خاطر جمع دار فی الجمله تسلی حاصل نموده میرفت تا به نزد آن حاکم رسید به مجردیکه نظر حاکم بر وی افتاد از جابر جست و به بشاشت تمام باین مرد ملاقی شده و عذر نمود که ترا بی موجب تصدیع داده ام و مبلغ بسیاری با خلعت عالی بوی انعام داشته رخصت نمود این مرد چون از آن مهلکه نجات یافته و علاوه بر آن چندین فتوح دید غائبانه بی آنکه خود را بوسیله مرید سازد مخلص و معتقد شد و قصیده در کمال زیبای تصنیف نموده تخلص خود را اوپسی قرار داد و دران قصیده مدح اکثری را از اولاد ایشان کرده.

تذکره اثنا عشر از منتخب ثانی در ذکر رحلت حضرت مجدد الف ثانی ازین دار فانی بفرادیس جاودانی و وصل عریانی به محبوب معانی رضی الله تعالی عنه

مینویسند که ایشان قبل از ایام رحلت مبارک خود در سنه هزار و بیست چهار هجری که در آن ایام عمر گرامی ایشان بر طبق شمارا حمد در سنه پنجاه و سه سالگی بود باصحاب واقف الاسرار خود فرمودند که ملهم شده ام که قضای میرم در عمر زندگانی ما بشصت و سه سالگی است و از این معنی بسیار خوشنود میبودند که در این عمر متابعت حضرت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة والسلام حاصل میشود و هم موافقی باعمار صدیق اکبر و فاروق اعظم و علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین میسر میگردد در سنه هزار و سی و دوم

در بلده اجمیر تشریف داشتند فرمودند که آثار قرب ارتحال ظاهر میشود بفرزندان گرامی خود که در سرهند بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این مکتوب آن هردو محبوب خود را بملازمت آن مرغوب رسانیدند بعد از دریافت شرف ملازمت عالی آن هردو مخدوم زادگان متعالی را در خلوت خواسته فرمودند که مرا اکنون بهیچ گونه نظری و بهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده میباید بآن جهان شدن اما چون کثرت اندوه حضرات مخدوم زادگان را مشاهده نمودند و نیز معلوم شد که ایام وصال بعد از دو سال روی خواهد داد باز فرزندان را در خلوت طلب داشته فرمودند که چند گاه دیگر برای اتمام کار دیگر ما را نگهداشتند از نوید این مژده باز موجب تسلی خاطر آن هردو نور دیده گردید و از آن امید سالهای بسیار حاصل روزگار آن دو برگزیده جبار شد آورده اند که در آن ایام روزی بزیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی تشریف فرما شدند و مجاوران روضه ایشان پوش قبر مبارك را تبرك گویان آوردند خدمت ایشان آن پوش قبر مبارك را بادب تمام قبول نمودند و آه از دل کشیده فرمودند که لباسی از این نزدیکتر بحضرت خواجه نبود لا چار آنرا بما لطف نمودند برای تکفین ما نگهدارید چون از این سفر سعادت اثر بسرهند مراجعت حاصل شد متصل بمثل مبارك که زاویه اختیار نمودند و انزوا گزیدند چنانکه چندگاه جز به نماز جمعه به مسجد بیرون نمیآمدند الا مخدوم زادگان ایشان و از خلص درویشان يك یکی را بدان خلوتگاه بار بود دیگری را راه نبود آورده اند که در بدایت خلوت این کلام شیخ الاسلام را بزبان مبارك آوردند که چون بوعلي دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد مینویسند که در اواخر عمر شریف ایشان آنقدر مشرب ایشان عالی شده بود که کاملان اصحاب ایشان با وجود کثرت قوت علمیه و آشنائی مذاق ایشان از دقت معانی کلام مبارك بطفلان نو در آمد دبیرستان ملحق شده بودند و هر که از محبان کتابتی مینوشتند

تصریح مینمودند که اواخر نزدیک آمده تا چه پیش آید و سخن از استعفاء کلی مینمودند. خدمت حضرت مولانا هاشم قدس سره که از اکابر منتسبان ایشان است مینویسد که این مسکین جهة هرج و مرج سلاطین که در صوبه دهکن بهم رسیده بود و فرزندان بدان صوب بودند از خدمت رخصت طلب داشتند بعد از رخصت عرض نمودم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان ملجای خدا پرستان مشرف شوم آن حضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنیم که در آخرت یکجا با هم جمع شویم مینویسند که در شب برات ایشان از خلوت خود بحرم سرا تشریف فرما شده بودند جهت تفحص حال فرزندان خدمت ام المریدین که والده حضرات مخدومزاده گان باشند بزبان راندند که امشب شب تقدیر آجال است تا نام کرام از دفتر هستی محو نموده باشند ایشان فرمودند که شما این سخن را بشک و تردد میگوئید چه باشد حال آن کس که معاینه میبیند که نام او را از صفحه زندگانی این جهانی محو ساخته باشند روزی یکی از محبان عرض نمود که در این ایام اختیار انزوا و انقطاع از اهل و عیال و سائر خلق الله چیست فرمودند که سرش آن است که ایام ارتحال خود را از این جهان بسیار قریب میبینم چون چنین باشد جملگی خو به تنهایی و انزوا و به همگی انس به استغفار و استعفا ضرور است و بتمامی اوقات و انفاس را در این وقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه داشتن لازم و این معنی بی انقطاع و تبطل تام صورت پذیر نه. پس شما از من دست بدارید و مرا باو سبحانه و اگذارید از این انواع کلام که مشعر این معنی است در این ایام بسیار نموده اند مینویسند که در اواخر ذو الحجة الحرام که در اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا نمود دران ایام آن قدر شوق لقاء الله بر ایشان غلبه کرده بود که میفرمودند که اگر طبیب بگوید که مرض تو لا علاج است شکرانه آن بفقر مبلغها بدهم و دران ضعف از غایت اشتیاق بدعای مأثوره الرفیق الاعلی رطب اللسان میبودند و این ایام جناب حضرت شیخ الجن والانس را در معامله

دیده اند و خدمت ایشان زبان مبارك خود را در دهان مقدس ایشان گذاشته خدمتی فرموده اند و بشاره شفا داده اند چنانکه تفصیل آن در زبدة المقامات مذکور است فارجمع الیه در این میان چند روزی صحت رویداد و دل خستگان را ولو فی الجملة رائج مرهمی رسید در این چند یوم صحت از شدائد آلام ایام ضعف و سقام بشوق تمام یاد فرموده تأسف مینمودند که در هجوم حرارت وضعف حلاوتی و نعمتی مییافتم که در این چند یوم صحت معلوم نمیگردد تا آنکه در دوازدهم شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز ازین جهان بآن جهان باید شد و قیر مرا بمن نشان دادند حضرت مخدومزاده بزرگ خواجه محمد سعید قدس سره روزی ایشان را در گریه دیدند سبب آن را پرسیدند فرمودند شوق وصال ذو الجلال است از این معنی خدمت مخدومزاده بسیار مغموم شدند یعنی بندگان خاص را حضرت حق سبحانه با اختیار خود میدارد و میرد چون شوق ایشان بدین مرتبه برفتن غالب است البته ایشان را میرند چون در مخدومزاده تغییری معلوم نمودند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند که حسرت احوال خود میکنم فرمودند که شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده از ایام حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علائق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه است و بعد الموت فراغ و تجرد است در یوم بیست و دوم صفر در حضور اصحاب بی پا و سر فرمودند که امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا در این هفت هشت روز دیگر چه پیش آید و بحضرات مخدومزاده گان خطاب نموده فرمودند که در این چند روزه صحت هر کمالی که حصول آن در نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه بطفیل حبیب خود علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها مرا عطا فرمودند خدمت مخدومزاده گان از این کلام عالی شان پریشان شدند چه ازان پی بمعنی آیه (الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ * المائدة: ۳) که

حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه پی بُرده بود فهم نمودند بیت:

از این کلام تو بوی فراق می آید * وزان بجان و دلم احتراق می آید

آورده اند که روز پنجشنبه روز بیست سیوم صفر بدریشان خسته جگر بدست مبارک اثر تقسیم جامها نمودند و دران روز بر بدن مبارک جامه پنبه دار نبود سردی هوا بر ایشان سرایت نموده تپ معاودت کرد و باز صاحب فراش شدند ازین نیز متابعت نبوی حاصل روزگار ایشان شد چه او صلی الله علیه و سلم از مرض صحت یافته بمفاصله قلیله باز مریض شده انتقال فرمودند علیه وآله وصحبه الصلوة والسلام کما یستفاد من الاخبار در این ایام مرض افاضه علوم خاصه خود بفرزندان عالی مقام خویش بیش از پیش مینمودند آورده اند که روزی گرم بیان دقائق حقائق بودند خدمت حضرت مخدومزاده محمد سعید فرمودند که ضعف حضرت ایشان آن همه تکلمرا نمیتوانند برداشت بیان معارف را بوقت دیگر موقوف دارند فرمودند ای فرزند وقت کجا و فرصت کرا بوقت دیگر زبان مرا دادم که یارای این قدر بیان هم نخواهد بود و در این غلیبات ضعف نماز را بدون جماعت ادا نه فرمودند مگر روز اخیر بتنها گزاردند از ادعیه و اذکار مراقبه معموله و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت فرو گذاشت نه کردند و تهجد را مهما ممکن بجا آوردند میآرند که روز اخیر ایشانرا فرو رفتگی رؤ میداد مخدومزاده بزرگ حین افاقت بعرض اقدس رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی از لوازم ضعف است یا استغراق فرمودند از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان است توجه دارم کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و کمال رسند و اسرار آنرا به هردو نور دیده فرمودند و صایا به متابعت سرور دین و دنیا نمودند و بالتزام ذکر و مراقبه و اجتناب از بدعت و عمل بعزمت و میفرمودند که سنت را بدندان خواهند گرفت و در این وصایا فرمودند که صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین هی النصیحة فرو نگذاشت از کتب معتبر

دینی طریق متابعت کامله بگیریید و بر آن کار کنید و تأکید نمودند که در تکفین و تجهیز من مراعات اتباع سنت نبوی علی مصدرها الصلاة والتحية نمائید و بوالده اطفال خود فرموده بودند که چون ارتحال من از این دار پر ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایا این بود که قبر مرا در جای گم نام سازید مخدومزاده گان عرض نمودند که قبل بر این شرافت و برکت موضعه که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشارت حضرت آنجا مدفون اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد و تعیین موضع دفن در آنجا کرده اکنون چنین میفرمایند بعد ازلیت و لعل چون مرضی فرزندان دران دیدند مفوض بر آنها نهادند که قبر مرا خام گذارید تا باندك زمان ازان نشانی نماند و شب سه شنبه بیست و نهم صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخادمان حضور خود فرمودند که بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است. آورده اند که قریب احتضار طشت برای بول داشتند چون حاضر آوردند ریگ در طشت نبود فرمودند که ریگ در طشت نیست پیم جستن قطرات است ترك بول نمودند و نقض وضو نفرمودند با وضو فرمودند که مرا بر فراش بخوابانید چون ایشانرا بر بستر تکیه دادند بطریق مسنونه دست راست زیر خدّ راست نهادند و بذکر پرداختند خدمت مخدومزاده بزرگ چون سرعت نفس در ایشان مشاهده نمودند معروض داشتند که حال شریف چونست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند که آن دو رکعت نماز که کرده ایم کافی است و بعد از این سخن نفرمودند جز ذکر ذات و جان مبارك را بجانان تسلیم نمودند إنا لله و إنا الیه راجعون رحمة الله علیه سبحانه رحمة واسعة ابدية ولا تحرمنّا اجره آمین ثابت شده که آخرین کلام اکثر انبیا علیهم الصّلاة والسلام حرف نماز بود ایشان نیز بر متابعت آن اکابر مشرف شدند و درود این واقعه جان کاه در وقت چاشت روز سه شنبه قریب يك پاس روز بیست نهم صفر بحساب شمس منتصف جدی و قیل بیست هشتم شهر مذبور سنه هزار و سی

و چهار از هجرت جناب سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم گویند که آن ماه بیست و نه آمده شب اول شهر ربیع الاول که ماه وصال نبوی است بخدمت حضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف و تپ ایشان مطابق عمر مبارک ایشان شصت سه روز شد این معنی موافق مضمون حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة به ظهور آمد چون غسل بدن مبارک را بتخته غسل آورد و جامه از تن مبارک بر آوردند همه حاضران مشاهده نمودند که آن حضرت بر شیوه نماز دست بسته اهام و خنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه داده و حال آنکه حضرت مخدومزاده گان بعد از ارتحال دست های حق پرست ایشانرا دراز کرده بودند در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم فرمودند چنانچه از مشاهده آن فریاد از حاضران بر خواست مصداق این قطعه شد قطعه:

یاد داری که وقت آمدنت * همه خندان بدند تو گریان

همچنان زی که وقت رفتن تو * همه گریان شوند تو خندان

غسل دست های مبارک را کشاده راست نموده بر یسار مضطجع گردانید و غسل جانب یمین داد و چون بجانب یمین خوابانید تا یسار را نیز غسل دهد با زممرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که از قوت کامله ولایت نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمدند و بطریق سابق اهام و خنصر یمین بر رسغ یسار حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع بر یمین بوده بایستی دست راست بر چپ نمی استاد و با وجودیکه دستهای لطیف از غایت نرمی از برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکان نداشت و چون کفن می پوشانیدند آنوقت نیز قبض بظهور میرسید چون حاضران کشادند مشاهده کردند که دستهای مبارک هم بر سنن مذکور با هم جمع شدند چون بدین منوال دوسه کرت واقع شد معلوم نمودند که اینجا سرّیست مخفی باز به کشادن آن متعرض نشدند و این مشعر از کمال آداب و نیز مشعر از حضور

است که درك هر كس بر آن نرسد صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم (كما تعيشون تموتون) ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم مشاهده این خوارق عظیمه مخلصانرا موجب مزید عقیدت و دیگرانرا باعث حیرت و حصول اعتقاد و ارادت شد و عدد ثياب كفن ایشان بطریق مسنون بموجب وصیت ایشان بسه جامه سفید لفافه و قمیص و ازار و چاك قمیص از دو جانب منكبین بروایة مفتی به و عمامه ندادند از جهة آنكه مسنون نبود و علما منع آن نموده اند و در نماز جنازه ایشان مخدومزاده بزرگ شیخ محمد سعید مقدم شدند بعد از نماز برای دعا توقف نفرمودند که مقتضی سنت نبوده یعنی در همه امور رعایة عزائم و مفتی به نمودند و قبر مبارك ایشانرا در قبه که فرزند اکبر ایشان شیخ محمد صادق قدس سره همانجا مدفون بودند که واقعه در جواز مسجد مبارك بود نمودند و نورانیت و برکات آن موضع مبارك را بایشان نموده بودند چنانچه در مکتوبی کیفیت آن موضعا چنین بیان نموده اند بعناية الله سبحانه و بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحية والبركة که بلده سرهند گویا زمین است که برای من چاه عمیق را پر کرده صغه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از انوار بیصفتی و بی کیفیتی است در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سنگنای بفقیر آنرا نشان داده اند نوری نمود ساطع که کردی از صفة و شان بوی راه نیافته بود از کیفیات مژه و میرا آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور و آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاك در دریای نور آن مستغرق گشت ع:

هتیتا لأرباب النعم نعيمها

از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه است از انوار قلبیه این فقیر که از آنجا اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی را از مشعلی بر افروزند (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ * النساء: ۷۸) (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ * النور: ۳۵) انتهی مرقومه شریف و دیگر جاها بسیار شرافت آن موضع و آن بلده را بیان نموده اند کما لا یُخفی علی واقف مکاتیبه الکرام و نیز بزبان مبارک آورده بودند که مرا محاذی فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که دران داخل محاطه بود روضه از ریاض جنت میبینم خدمت حضرت عروۃ الوثقی خواجه محمد معصوم قدس سره از مکتوب هفتادم از جلد اول که بملا محمد افضل ولد شیخ بدر الدین سرهندی که جامع حضرات القدس بود در معنی حدیث (القبر روضة من ریاض الجنة) مینویسند که دران مکتوب بعد از بیان معنی آن حدیث مذکور مینگارند مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا علیه افضل الصلوات واکمل التحیات نیز مبشر شده بودند که روضه متبرکه قبر آنحضرت دران است و صحن قدیم آن روضه مقدسه روضه است از ریاض جنت میفرمودند که اگر مشتی از خاک آن روضه مبشره در قبر شخصی باندازند امیدواری های عظیم است فکیف من دُفن فیها ثم کلامه العالی. و بعد از ارتحال ایشان خوارق بسیار مخلصان دیدند و در کتب نوشته اند ایراد آن همه درین اوراق گنجایش ندارد منها چیزی نوشته میشود خدمت حضرت خازن الرحمة شیخ محمد سعید قدس سره فرموده اند که در واقعه ایشانرا دیدم از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله گاها از مقام شکر هیچکس را نصیبی عطا کرده اند فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاكران گردانید معروض داشتم

که در قرآن مجید (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ * سیأ: ۱۳) آمده از این کریمه چنان مستفاد میگردد که آنجماعه پیغمبران باشند یا کُمل صحابه چون ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمودند آری چنین است اما مرا بفضل خاص و عنایت مخصوصه نیز داخل آن جماعت ساختند خدمت حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قدس سرّه میفرمایند که ایشانرا بواقعہ دیدم پرسیدم از سؤال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم که الهی و مولای این دو فرشته هم در حضرت تو باشند پیش این بنده مسکین نیایند ایزد متعال نهایت رحمت درافت خود شامل حال من داشته ایشانرا پیش من نه فرستاد پرسیدم ضغظه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل قليل و نیز حضرت خازن الرّحمة فرمودند که در حجره جماعه خانه بودم و آنوقت سحر بود معاینه دیدم که حضرت ایشان از در درآمدند و بر عریش من نشسته مرا در بر گرفتند هیئت بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد فی الحال از نظر من غائب شدند شیخ پیر محمد نام فاضلی که در آنوقت بود میگوید که در نماز ظهر مخدومزاده کلان امام بودند بچشم سر «بفتح سین» دیدم که حضرت مجدد الف ثانی برابر من ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعه فرجه بود دست مرا بگرفت بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشانرا میدیدم شال بستنی پوشیده بودند و گوش پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای مبارک ایشان بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد اما بی ریب و شک چنانچه در ایام حیات میدیدم مشهود میشد چون نمازرا سلام دادند ایشانرا ندیدم فرد:

آمدی و آتشم بر جان زدی * رفتی و بر آتشم دامان زدی

از این قبیل در کتب مقامات ایشان دفاتر کثیره مرقوم است اینجا اختصار رفت خدمت حضرت مولانا هاشم کشمی قدس سرّه و دیگر مخلصان که طبع

موزون داشتند بزبان فارسی وتازی مرثیه های زیبا بیان نموده اما اینجا بایراد چند قطعه تواریخ ایشان اکتفا رفت اول قطعه که مخدوم صاحب بتازگی نظم نموده اند چون در جاهای دیگر ثبت نشده بود اول آنرا نوشته میشود قطعه این است **قطعه:** زینجهان پربلا چون شاء عرفان نقل کرد * ظلرا بگذاشت در ره رؤ باصل الاصل کرد جستم از تاریخ نقل او ز دار الابتلاء * گفت هاتف احمد الثانی باوّل وصل کرد خدمت مولانا هاشم کشمی در زبده المقامات فرموده است که بعدد عمر شریف ایشان شصت و سه قطعه در ماده تاریخ^[۱] نظم کرده ام از اینها این قطعه هم ایراد میشود **قطعه:**

یا ایّها الانام لقد سافر الامام * من کان ذیل رأفته عروة القبول
قطب الذی تفوّض ربّ السّماء له * حال الّتی تحیرنی شانه العقول
ما الموت کان بدر کمال قد انطلق * من مشرق الظهور الی مغرب الافول
لما اصاب ارث رسول بحقه * اکتب بعام رحلته وارث الرّسول
ونیز حدیث (الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب) بازدیاد لفظ ای. ای الموت
جسر یوصل الحبیب الی الحبیب یافته اند رضی الله تعالی عنه وارحمنا له بفضلک آمین.
تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر ایراد اسمای خلفای

حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهم أجمعین

مخفی نماند که خلفای ایشانرا سه طبقه قرار داده اند طبقه اولی و طبقه اوسط و طبقه ادنی در طبقه اولی هرسه فرزند دلبند ایشانرا که قدوة الاولیاء حضرت شیخ محمد صادق وخازن الرّحمة حضرت شیخ محمد سعید وعروة الوثقی حضرت امام

(۱) ماده تاریخ از اخوند امید علی سندهی رحمة الله تعالی علیه **قطعه:**

شهنشاه ولایت بزم عرفانرا سر وساقی * چو او بعد از نبی کو قبله القاس و آفاقی
در این ظلمت سرا ارشاد آبادی بنا وارد * که نورش تا قیامت تا بدا زاغراب واشراقی
بسال هجری آن احمد ثانی ندا آمد * زهی شاه از مجدد دین احمد تازه وباقی
سنة ۱۰۳۴ هجری مقدس صلی الله علیه وعلى آله وصحبه أجمعین برحمتک یا أرحم الراحمین آمین ثم آمین.

محمد معصوم رضي الله تعالى عنهم واز اصحاب مير محمد نعمان را خاص نموده اند قدس سرّه اين طبقه را باين چهار کس که ارکان اربعه کمالات مجددی اند ختم نموده اند و طبقه ثانی وثالث که اوسط و ادنی قرار داده اند در آنها مثل حضرت شيخ عبد الحميد بنگالی و خدمت شيخ عبد الحی پانی پتی و حضرت مولانا خواجه محمد هاشم کشمی و بدخشی قدس سرّه و شيخ نور محمد تبی و شيخ مزمل صورتی و شيخ سيد باقر هنکوری و خدمت شيخ عبد الهادی بغدادی شيخ طاهر جونپوری شيخ مولانا حميد الدين احمد آبادی شيخ داود سامانه کی شيخ مولانا غازی گجراتی شيخ خواجه محمد صديق کشمی بدخشی شيخ بدیع الدین سهارنگپوری شيخ سيد شاه محمد سهارنگپوری شيخ عبد القادر ثبالة کی شيخ محمد سری و شيخ سيد آدم بنوری و مولانا بدر الدین سرهندی و شيخ خضر بملول سورتی و شيخ نور محمد گل بهاری و مولانا فرخ حسين لاهوری و شيخ عبد الرحيم بیرکی و شيخ کریم الدین حسن ابدالی و شيخ مولانا احمد و شيخ مولانا يوسف و شيخ مولانا صادق کشمیری و شيخ خواجه محمد اشرف کابلی و شيخ مولانا عبد الحکيم سیالکوتی و شيخ خواجه محمد صادق و شيخ خواجه محمد صالح نیشاپوری و شيخ مولانا محمد يوسف و شيخ مولانا عبد الغفور سمرقندی و شيخ حاجی دکنی و شيخ مولانا یار محمد جدید طالقانی و شيخ مولانا یار محمد قدیم طالقانی و شيخ زین العابدین تبریزی شافعی ثم مکی و شيخ علي تبریزی ثم مکی شافعی و شيخ صوفي قربان ارکنجی و شيخ مولانا صفر احمد رومی السمواتی حنفی و شيخ عثمان یمنی شافعی و شيخ محمد ابن حجر هیثمی مکی و مولانا شيخ احمد برکی و شيخ حسن برکی و شيخ حاجی خضر افغان و مولانا قاسم علي و شيخ يوسف برکی و شيخ عبد الهادی و شيخ محب الله مانکپوری و شيخ احمد و پنی و مولانا عبد الواحد لاهوری و مولانا امان الله لاهوری و شيخ عبد الهادی بدوانی و شيخ عبد العزيز نجومی مغزلی مالکی و شيخ احمد استمبولی حنفی^[۱] و سواي

(۱) سيد أحمد ترک، پدر زن حضرت شيخ محمد معصوم است (صحیفه ۲۵۳)

این پنجاه و پنج نفر عزیزان دیگر مجازان حضرت مجدد الف ثانی قدس سرّه بسیار اند که اینجا در قید کتابت نیامده و بتفصیل احوال بعضی از این اکابر مذکور در زبدة المقامات و غیره کتب ثبت یافته اما این مختصر برداشت تفصیل نداشت بذکر اسمای مبارک ایشانان اکتفا رفت و بتفصیل احوال حضرات مخدومزاده گان عالی شان قدس الله اسرارهم پرداخت منتخب ثالث و رابع در ذکر ایشانان قرار داده و خامس و سادس و سابع را نیز مفصل از احوال اولاد ایشانان پشت به پشت الی یومنا هذا ذکر نمود وبالله التوفیق.

منتخب ثالث از منتخبات سبعة در ذکر حضرات عالی درجات فرزندان حضرت مجدد الف ثانی و اولاد آنها رضي الله تعالى عنهم منطبق بر شش تذکره تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر زبدة الاولیاء نتیجه الاتقیاء خلاصة العلماء ملاذ الصلحاء شیخ محمد صادق رضي الله تعالى عنهم

خدمت ایشان فرزندان نخستین حضرت مجدد الف ثانی اند رضي الله تعالى عنهما در علوم ظاهری پایه مولویتی داشتند و در کمالات باطنی همدوش والد بزرگوار خود شده بودند ولادت لازم السعادت ایشان در سنه هزار بود از بدایت صبی و آغاز نشود نمای در سیمای سعادت انتمای آثار ذکای از ایشان پیدا بود و در ایام طفولیت جد امجد ایشان حضرت مخدوم قدس سرّه ایشانرا در کنف تعلیم و تربیت خود گرفته بودند میفرمودند که این طفل عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بخدمت حضرت خواجه باقی قدس سرّه مشرف شدند ایشان نیز تعلیم و تلقین ذکر از خدمت عالی اخذ نمودند توجهات عالیات یافته بکمالات خاصه ایشان فائض شدند و به بشارات عالیه ممتاز شدند با وجود مغلوبی احوال و جذبات قوی از تعلّم علوم ظاهری خودرا معاف نه داشتند حفظ کلام الله را نموده باقی علوم را از منقول و معقول بنهایت رسانیده بودند و قوت

مدرکه ایشان بر نهجی بود که روزی در صحبت علمای وقت که یکی از علمای شیراز آمده بود و در علوم عقلیه کسی را بحال مقاومت او نبود ایشان سؤال چند از زاده طبع خویش در میان نهادند بعد از تمام سخن آن فاضل شیرازی گفت تا این جوان را ندیدم یقین نداشتم که از طلبه هندوستان کسی قوت ادراک مسائل دقیقه علوم عقلیه داشته باشد چنانکه باید و شاید تحسین ها نمود و حظها برداشت و از غلو نسبت باطن در ایام صغر سن که بایشان عنایت شده بود از کم کسی شنیده شد میآرند که روزی یکی از مشایخ آنوقت که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده خلافت یافته بود بخدمت خواجه رضی الله عنه آمده احوالات بلند خود را به عرض اقدس رسانید مرادش آن بود که کمالیت خود و کمالیت مرشد خود را بیان و ظاهر سازد و اگر همین را انتها دانند مصدع نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نمائیم حضرت خواجه مخدومزاده را طلب نموده فرمودند که بابا احوال خود را بگوی که درویشان مهمان بشنوند خدمت مخدومزاده احوال خود را بعرض رسانید بخصوص احوالات آن درویش بود یا زیاده ازان چون شیخ دید که طفل هفت هشت ساله که دو سه ماه بود که در این راه قدم نهاده از حال ما حاصل پنجاه ساله او دم میزند پندارد دید احوال از سر بنهاد و استیلا و غیبت و غلبات نسبت مخدومزاده بجای رسیده بود که جهة تخفیف مغلوبی خدمت حضرت خواجه معالجه او بنان بازار میفرمودند چنانچه حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبی بیان نموده اند حضرت خواجه قدس سره در مکتوبی باین مخدومزاده مینویسند قره العین محمد صادق بر خوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد تم کلامه الشریف. در کشف کون و کشف قبور نظر صائب داشتند چنانچه حضرت خواجه را بر کشف ایشان اعتماد تام بوده همواره ایشانرا طلب داشته از

امور غیبیه می پرسیدند ایشان فی الفور بموجب کشف خود بیان مینمودند و نیز بر مقابر پُرده از احوال موتی استفسار میکردند چون حضرت خواجه در زمان حیات خود طالبانرا بحضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه حواله نمودند ایشان نیز از ان جماعت بودند تربیت سلوک بتفصیل بخدمت حضرت مجدد الف ثانی نمودند و از نسبتهای خاصه ایشان بهره کامل و حظّ وافر یافته بمعارف بلند و مقامات ارجمند رسیده نظر ایشان اکسیر اثر مسّ وجود محبانرا طلای احمر مینمود و کلام ایشان مسیح آسا حیات جانهای مخلصان میفرمودند از فقرات مبارک حضرت مجدد الف ثانی که در مدح ایشان در مکاتیب وارد شده نه آنقدر است که در جمع این منتخب گنجد فقره چند ایراد میشود در مکتوب دو صد هفتاد هفتم از دفتر اول مکتوبات قدسی آیات نگارش نموده اند که فرزندی اعزی بمجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و همدر این مکتوب است که فرزندی از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصُون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم از همین دفتر عالی مینویسند که این مقامرا بفرزندی ارشادی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته اند فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و نیز در مکتوب سیصد و پانزدهم مرقوم است که استفاده این فقیر که از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفاده فرزندی اعظمی علیه الرّحمة از راه تفصیل آن ولایت است عرائض که ایشان بخدمت والد خود از کیفیت احوال خویش نوشته اند تیز کا سه عریضه از آنها ایراد میروند:

عریضه اوّل: عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود بیمن توجهات علیّه بجمعیّت ضوری و معنوی گذرانست مُدتیست که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و پریشان میبود روز تحریر عریضه میان بدر الدین رسیده خبر عافیت کامل رسانید فرحت بیحد و مسرت بی اندازه روی نمود الحمد لله سبحانه علی ذلك حمدا کثیرا کثیرا.

قبله گاهها حافظ بهاء الدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکند در عشره اخیر حافظ بهاء الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقام وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقت قرآنی بود هرچند باین جرأت نمیتواند کرد چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصّلاة والسّلام اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر انبیا و اولیای کمال بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را علیه و علی آله الصّلاة والسّلام نصیبی مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه و تعالی بتوجهات علیه نصیب کامل روزی گردانا دوتا هنوز آن مقام خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانست درین ماه معظم خیلی برکت مفهوم میشود اخی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بجمعیت و بذکر میگذرانند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند فقیر تا الحال چهار سپاره چیزی بالا حفظ کرده است تا روز عید ظاهراً پنج سپاره یاد کند و العبودیة.

عریضه دوم: عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بذروه عرض میرساند که احوال اوضاع این حدود مستوجب شکر است و خیریت آن ذات کعبه مرادات مع جمیع خادمان و مخلصان مطلوب و مسؤل است سر افراز نامه نامی و صحیفه گرامی که به مصحوب اسماعیل مرسل بود و بمطالعه آن مشرف و مبتهج گردید حق تعالی سایه عاطفت آن قبله عالمیان را بر کافه اهل اسلام باقی و پاینده دارد بحرمه النبی الأمی و آله الأجداد علیه من الصّلاة اتمها و من السلام اکملها قبله گاهها از خرابی احوال خود چه نویسد که غیز از حسرت و ندامت بر قصور صور اعمال و تتبع احوال ماضیه و حال سرمایه بدست ندارد آرزوی آنست که

هیچ لحظه وساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نه گذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن درگاه مددی فرماید و دستگیری نماید ع:

از کریمان کارها دشوار نیست

الحمد لله والمنة که تا حال بیمن توجه شریف بطریقی که امر فرموده بودند استقامت دارد و دران کم فتور راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی و تزايد است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه مینشیند و حافظ بهاء الدین چون از ترددات فرصت مییابد قرآن نیز میخواند و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط قبض و بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق بیدن دارد از آن تجاوز نمینماید و به لطائف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر توجه آنها مثل علم ضروریست بلکه حین آن توجه و ذوق مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظلّ متجاوز نمی یابد و لطائف اوّلا بیدن مختلط بودند و در نظر بصیرت جز از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانچه در حضور موفور السرور عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز در نظر می در آیند و این مقام را مقام بقا میداند و بعد از بقا باز یکنوعی از فنا روی به لطائف نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست الحال چند روز است که مقبوض است و معامله سرور کم تا چه ظاهر شود فاما تا حال توجه بعالم نمانده است و چون عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود قبله گاهها فقیر هر شب حضرت را بخواب میبندد إلاّ ما شاء الله تعالی زیاده چه نویسد که داخل تکلیفاتست و العبودية.

عریضه ثالث: آنکه عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این فقیر مدتیست که مقبوض و مغموم میبود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی جلّ سلطانه در رسیده بسط عظیم روی نمود و دران بسط چنان معلوم شد که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلاً از جانب این کس میبود الحال هر چه هست از جانب او است تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول

غمیافت کالمرآة التي تطلع عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة وكدورة من البدن واللطائف وحصل فيها كل نور وبركة ينبغي فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن كله نوراً مضيئاً الطف من الروح والسر الذين كانا قبل ذلك ووجدت التحلي الأكمل من بين اللطائف على القلب فلما نظرت الى القلب ظهر ان في القلب قلباً آخر والتجلي عليه هكذا الى غير النهاية فلم يظهر قلباً بسيطاً الاً وقلبا آخر فيه ولكن يتوهم الآن انه ينتهي الى القلب البسيط وليس بمتمیق وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها كانت كلها تكلفات صرفة وكان يخطر اسم هذا المقام فما كتبتها اسوء الأدب. قبله گاها اين همه اثریست از آثار توجه حضرت بیت:

گر بر تن من زبان شود هر موی * يك شكر تو از هزار نتوانم كرد

حضرت سلامت آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد وجه نویسد شب وروز بلکه هر ساعت تصوّر آنست که کدام وقت نیک و ساعتی خوش خواهد بود که این مطلب اعلی و مقصد اعز بحصول خواهد پیوست و غیر امر متمنای آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی باحسن وجوه و اوثق طرق این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی وآله الأجداد علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التّحیات اتمّها. تم عرائضه شریفه واز کلام والای ایشان بی بکمالات باطنی باید جست ع:

هر حال تو هم حال تو برهان ودلیل

مکاتیب قدسی آیات در باره ایشان از حضرت مجدد الف ثانی بسیار درود یافته تبیین طریق و دیگر از علوم و اسرار بیان شده که از متبعان مکاتیب پوشیده نیست واقعه وصال ایشان در سن بیست و چهار سالگی در کمال علو نسبت و علو جذب و انجذاب مجادّه و با چنانچه میآرند که وبای عظیم در بلاد هندوستان واقعه شده بود و هیچ انطفأ غمیافت خدمت ایشان فرمودند که این طاعون لقمة چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشانرا تپ گرفت و رحلت نمودند با دو

برادر خورد خویش و آتش و با منطفی شد بعد از انتقال ایشان کسی را که تب طاعون گرفته بود صحت یافت یکی در غلبات آن تب دیده بود که ایشان آمده آنها را از دست جماعت که بر آن بلیه موکل بودند خلاص مینمایند و میفرمایند اکنون ما این بلارا برداشتیم شمارا بر مردمان پیچیدن روا نباشد یکی در واقعه دیده هر که نام ایشانرا نوشته با خود دارد ازین بلیه برهد بعده هر که نام مبارك ایشانرا نوشته با خود میداشت اورا آسیبی ازان بلیه نغیرسید الی الیوم از برای طاعون صاحب زادگان نام مبارك ایشانرا نوشته میدهند و مردمهای اثر میبینند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت ایشان به محبّی مینویسند که فرزندی اعظمی رضی الله تعالی عنه باد و برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند إنا لله و إنا الیه راجعون حمدا لله سبحانه که اولاً باقیمانندگان را قوّت صبر عطا فرماید ثانیاً بلیه را سر دادند خوش گفت بیت:

من از تو روی نه پیچم گرم بیا زاری * که خوش بود ز عزیزان تحمل و خواری
فرزندی مرحومی آیتی بود از آیات حق جلّ و علا و رحمتی بود از رحمتهای ربّ العالمین در سن بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحدّ کمال رسانیده بود حتی که تلامذه ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال آنها را بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که درس هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدّس سرّه معالجه تسکین حال ایشانرا به طعامهای بازار که مشکوک و مشتبّه است مینمودند و میفرمودند که محبتی که مرا به محمد صادق است به هیچکس نیست و همچنین محبتی که اورا بما است بهیچ کس نیست از این سخن بزرگی ایشانرا باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایترا بیان میفرمودند همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متضرّع و متذلّل و منکسر بود

و میفرمودند که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است ومن التجا وتضرع خواسته ام و از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان بشعور سبق میخواند و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که در سن طفولیت دنیای دنیّه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که تیمار داری او میکردند عجائب و غرائب ازو مشاهده نموده اند و کرامات و خوارق که از محمد عیسی به هشت سالگی مردم معاینه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بوده اند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که امانات را باهل آن بی گره و بی اکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتننا بعدهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از خدمت قدوة الأولیاء شیخ محمد صادق یک پسر ماند شیخ محمد نام صاحب حالات عجیب بود از وی سه پسر خلف شدند یکی شیخ ابراهیم که از وی بجز صبیّه پسر نماند دوم شیخ زاهد که ایشان اولاد نداشتند سیوم شیخ عابد که یک پسر داشتند شیخ بهاء الدین نام اولاد ایشان شیخ محمد شجاع و شیخ ابوبکر و شیخ اظهر الدین و این حضرات همه صاحب فضائل و کمالات بودند رحمة الله تعالی علیهم أجمعین.

تذکره ثانی از منتخب ثالث در ذکر فرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ

العرفاء الکاملین زبدة العلماء الرّاسخین مظهر کمالات خلت خازن الرّحمة

قطب وحید حضرت شیخ محمد سعید رضی الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعادت ایشان در سنه هزار و پنچ هجری شهر شعبان المبارک بود خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرموده اند که محمد سعید چهار و پنچ ساله بود که وی را رنجوری فرا پیش آمد در غلیات آن ضعف از وی پرسیدند که چه میخواهی بی اختیار گفت حضرت خواجه را خواهم من این حرف او را بحضرت خواجه خود قدس سرّه عرض کردم فرمودند که محمد سعید

شمارندی و حریفی نمود غائبانه از ما نسبت در ربود و خدمت حضرت خواجه قدس سرّه در مکتوبی نوشته اند که فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند و استعدادهای عجیب دارند بالجمله شجره طیبه اند اُنبتهم الله نباتا حسنا اشاره بعلو استعداد و بشاره بنمو فطرت ایشان دارد و خدمت ایشان بعد از رسیدن بسنّ تمیّز به تحصیل علوم پرداخته قدری به خدمت والد ماجد خویش قدس سرّه و برخی را در ملازمت برادر بزرگ خود شیخ محمد صادق رضی الله تعالی عنه و بعضی را به صحبت شیخ طاهر لاهوری رحمه الله بآخر رسانیدند تا در انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تام حاصل نمودند از حسن تصرف و بمن توجه والد ماجد خویش در ضمن تحصیل علوم ظاهریه معقوله و منقوله نسبت شریفه باطنیه این طائفه عالیّه را از احوالات عالی و معارف متعالی بدست آوردند و اینهمه کمالات و فضائل ظاهری و معاملات فیوضات باطنی در سنّ هفده سالگی باتمام و انصرام رسانیدند. ولا شك در ماده ایشان بلوغ طبعی با بلاغت معنوی موهبت ما در زاد بوده تمام عمر شریف را در تدریس بسر بردند و همه کتب دقیقه از معقوله و منقوله بمهارت تام و تحقیق و تدقیق انیق درس میفرمودند و بر بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی متین و زیبا املا فرمودند منها تعلیقات مشکاة المصابیح که دران تقویت و ترجیح احادیثی که آنها مأخذ حنفیه است بدلائل واضحه و شواهد صادقه منتسب بکتاب معتبره نموده اند و علمای وقت از مطالعه آن محظوظ و ممنون شدند و بغایت پسند نمودند خدمت حضرت مولانا هاشم قدس سرّه مینگارند روزی در محفلی از علمای در ملازمت ایشان بودم بتقریبی مسئله مشکله از اصول فقه در میان آمد ایشان حل آن را به تنقیح بیان فرمودند سائل سر بگوش من آورده فرمود که ایشان در تبیان وقوت علمیه امروز نظیر نه دارند و نیز بر نگاشته اند که شی در بلده لاهور در مجلسی اکابر واعزه عصر مدعو بودند و خدمت ایشان با برادر خویش حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قدس سرّه ما نیز تشریف داشتند

بتقریب سجده تحیه و سجده تلاوت دقائق علوم در میان افتاد حضرتین مخدومین يك جانب بودند و جماعه كثيره از فحول علمای بيك طرف و سخن از هر علم در تبيان آمد و بيان دقائق در میان افتاد بنوعی این دو بزرگوار حل عقد نمودند که جماعه متحیر علميت ایشان شدند و همه بفضائل ایشان معترف شده بعضی که خصوص خدمت ایشانان را مشخص نداشتند از همدیگر تحقیق نموده فرمودند که بلی چنان پدر را چنین فرزند باید و آری ازان صدف ولایت این قسم دُرر هدایت چرا بظهور نیاید و نیز بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله نگاشته اند و فرموده اند که مقصود آن است که اولویت عدم رفع ثبوت رسیده و علمائیکه ثبت رفع بودند در اقامت جواب متحیر ماندند و خدمت ایشان کسب و سلوک طریقه را تمام و کمال از خدمت والد ماجد خود حضرت مجدد الف ثانی نموده اند و باعلی درجات کمال و اکمال پیوسته چنانکه از مکاتیب جناب مجددی کیفیت آن ظاهر است که چه اشارات نازک بشارات باریک اندراجات یافته که عقل عقیل در ادراک آن عاجز و قاصر است بیان خصوصیات و کمالات و معاملات و معارف و عروجات و افادات و خرق عادات و قوت نسبت و فوقیت درجات و تذهیب اوقات و تلطیف معاملات و علو واردات و بیان مناصب و کمالات که ایشان بآن ممتاز بودند در حیظه تقریر نمیگنجد و در قید تحریر نمی آید فرد:

بحر را گر آوری در کوزه* چند گنجد قسمت يك روزه

اما ما لا یدرك کله لا یترك کله شمه از آنها ایراد میرود خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه فرموده اند که وی در هیچ مقامی از عروج و نزول تا امروز از من تخلف نکرده و شريك و ردیف من بوده و نیز بایشان فرموده اند که تو در ضمن مائی از اینکه نسبت تو ضمنی است دلتنگ مباش که حضرت صدیق اکبر رضي الله تعالى عنه ضمنی حضرت سرور دین و دنیا صلوات الله علیه و علی آله بودند و نیز خطاب بایشان نموده فرموده اند که تو دائره نفی حضرت ابراهیم را تمام

کرده و الحال در اثبات شريك منی و خدمت ایشان به بعضی محرمان خود ظاهر نموده اند که معامله خلّت با تمام رسیده و الحال با من معامله حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه است یعنی در کمالات محبوبیت مستغرق شده ام شعور:

هنيئاً لأرباب النعيم نعيمها * وللعاشق المسكين ما يتجرع

و خدمت ایشان در بعضی مرقومات خود نگارش فرموده اند که حضرت ایشان ما رضي الله تعالى عنه قطب بودند و هر قطب را دو امام میباید و دو شخص در ملازمت عالی بودند فرمودند که شما هر دو امامید و یکی فرمودند که این از روی تواضع یسار را بدیگری گذاشت و صاحب یمین شد خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه در بعضی مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضي الله تعالى عنه دو شخص را از اصحاب خود به ولایت احمدی مبشر ساختند و خدمت حضرت خازن الرحمة که این تذکره بذکر ایشان است رضي الله تعالى عنه که حضرت ایشان ما رضي الله تعالى عنه دو شخص را از ارباب خود فرمودند که شما را از دائره غضب بیرون کردند مترصد فوق باشید و مرار از این دو شخص که ذکر یاب شده حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی اند رضي الله تعالى عنهما و جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه دقایق معارف خود را بجز این دو فرزند برومند خویش بدیگری قابلیت اظهار و استماع آن ندیده محرم نمیفرمودند و چون این هر دو بزرگوار در حضور عالی در بعضی اسفار نمیبودند چون وارد عظیم و معرفت شگرف روی مینمود آن را بزبان قلم آنچه لایق اظهار بوده با ایشان مینوشتند چنانچه در مکتوب این مدعاریا رفته و آن این است الحمد لله والسلام علی رسول الله فرزندان گرامی هر چند مشتاق و خواهان صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات ایشانان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرعه:

تجري الرياح بما لا تشتهي السفن

بسیار مغتنم میداند و يك ساعت این عرصه به از سماعات كثیره امكنه دیگر تصور مینماید اینجا آن میسر است كه در جاهای دیگر معلوم نیست كه ثمال آن میسر شود و علوم و معارف این موطن جدا است و احوال و مقامات این جمعه علیحده منعی كه از جانب سلطان است آنرا دریچه كمال رأفت و رضامندی مولای خود میداند جلّ شأنه و سعادت خود را در این حبس می انگارد و علی الخصوص در این ایام مشاجرات كار و بار است و در این اوقات تفرقه غرائب غنچ و دلال لیكن هر نعمت تازه و بوالعجب كه روز بروز میرسد فرزندان در دل می خلدند و از دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب میباشد انگارم كه شوق من بر شوق شما چرب است و غالب است و مقرر است كه آنقدر پدر خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هر چند قصه اصالت و فرعیّت مقتضی عكس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری ع:

در خانه بكدخدائی ماند همه خیر

والسلام در مكاتیب شریف معارف خاصه اكثر نامزد ایشانان شده كما لا یخفی علی ناظرینها از اسئله و اجوبه و بشارات عالیه و غیره معاملات شگرف كه اثبات یافته ثبوت آن فراخور این منتخب نیست لهذا از كلام خود حضرت خازن الرّحمة و عرائض ایشان ایراد میرود.

هذا هو عرض داشت احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند كه از اندوه مفارقت صوری چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود كه مترصد هلاكت و مرض شدید میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلّقات شتی كه دامنگیر شده تمنای آن دارد كه دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید كه جز لب گور كسرا نه بیند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند ظاهر شد كه چنانچه ظرفی را خالی

ساخته باشند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی که کیفیت آنرا نمیداند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه^۱ اول تخلیه پر از توهم وجود است که عدم به صرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن این است که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت بودن ثبوت نمی ایستد بلکه عدم مطلق و شر محض حقیقه خود در نظر است و ثبوت مجدد هم منظور گویا شیء خالی را پر کرده و گران باری آن واضح است فردای آن روز دیدم که آئینه بدست دارم مینماید که روی من داغهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمیدرآید دیدم که آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان دل تنگ شدم آئینه دیگر گرفتم در کمال آرسنگی و صفا اول پاره دران مصفا ظاهر شد ثانی الحال تمام داغدار دیدم در آنوقت تعبیر نمودند که مرآت شیء متغایر شیء است پس اول چون معامله در میان عدم وجود بود آئینه نیز مشابه آن بود وقتی که معامله بعدم صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد که نوشته بود که خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد ظاهر شد که نهایت اطلاق آن تا بقای عدم است که تلبس با باطل است چون عدم باصل خود پیوند دانا منقطع می شود اینجا حقیقت بی اطلاق انا بثبوت مبدل میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود خود همیشه حاضر است بصدقه آن حضرت امیدوار است که بتفصیل این حقایق بهره ور گردد انتهی مکتوب شریف و نیز حضرت خازن الرّحمة قدّس سرّه بر نگاشته اند. قال الله تعالى (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى * الدخان: ۵۶) بخاطر فاتر میرسد و حکم آن دار از احکام این نشاء جدا است در این تماشگاه هیچ ترقی از حضیض مباعدة باوج قرب ممکن نیست تا فنا وهستی سالک دور نشود و بموت ملبس نه گردد بخلاف آن نزهتگاه عالی جاه که هیچ کمالی منافی کمالی دیگر نیست و معد با معد جمع موت را دران دار البقا چه گنجایش

وفنارا چه یارا تحقیقش آنست که چون در این عالم ظهور ظلال است و معاملات آن شك نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آنکه ترقی عبارت ازان است جز فنا و انهدام چاره نیست و چون آن اصل نسبت بما فوق خود حکم ظل دارد بعد از سطوع اصل مستتر میشود هکذا الی ان یأتیک الیقین. و آخرت چون مقام ظهور حقائق اصل است و اصل را باصل دیگر هیچ تدافع نیست فنای کمال اول چه در کار و عظم اضمحلال اول نزد ورود ثانی به نُسْهِا نَاتِ چه گنجایش کریمه ولدینا مزید مؤید این کار است که مشعر بقای اول است و کریمه (مَا نُنْسخُ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسخُهَا نَاتٍ بِخَیْرِ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا * البقرة: ۱۰۶) مناسب معاملات دنیوی جمعی که عنایت الهی جلّ و علا شامل حال شان شده است و دنیای اینهارا حکم آخرت ساخته و به خطاب و لقد آتینا اجره فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضائق غرور اند و به خلعت سعادت (أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِیْنًا * المائدة: ۳) ممتاز حضرت قطب الأولیاء قدّس سرّه در باب دو شخص از اصحاب بخود این بشارت فرمودند و این لفظرا مذکور ساختند که دنیای شمارا آخرت کردند (ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ * الحدید: ۲۱) تمّ کلامه الشریف و مراد از این دو شخص در این عبارت و امثال این حضرت خازن الرّحمة و حضرت عروة الوثقی اند رضی الله تعالی عنهما کما ذکرنا و خدمت ایشان به منصب خُلّت سرافراز بودند چنانچه در مکاتیب قدسی آیات بدان بشارات یافته اند و نیز از مرقومات ایشان است الم تر یا محمد مظهر الالوهیة و الاسم الجامع لمراتب الوجوب و الامکان الی ربک و هو الله الهادی للشؤون الذاتیة و الإضافیة کیف مد الظلّ مدّ ظلال شؤنه علی الحقائق الکیونیة الّتی هی العدمات المتقابلة لها و صورها فی صورة الوجود فتعجب من کمال اقتداره فی ارادته ما هو عدم محض وجود بحتا اعطائه احکامه ذاتیا صادقة فسیحان الله من جمع بین الثلج و النار ولو شاء لجعله ای الظل ساکنا غیر ممدود فینبغی قول من قال اقتضاء الشؤون

الظهور كذلك ثم بعد مد الظل جعلنا الشمس الذات المتعالية عليه اي على الرب او على الظل دليلا لكونه الظاهر دونه وما سواه مكتف بدجى العدم شعور:

افتاب آمد دليل آفتاب * گر ديلی يابد از وی رو متاب

فسبحان من اختفى لكثرة الظهور واستتر في سرادقات النور ولعل اختيار لفظ الشمس لتصور كبريائه واحتجابه بحجب العزّ وكونه دليلا عليه باحتجاب الشمس بضوئها وشعشعائها وكونها دليلا وسبيلا اليها والى كشف الاشياء ثم بعد المد وجعل الشمس عليه دليلا ايضا السبيل بانه لا سنبل اليه الا هو قبضناه اي الظل الينا قبضا يسيرا بتعريجه وتمليكه في معارج الاصول اصلا فاصلا وهو سبحانه اعلم وعبارات متين زيا با معاني والا خدمت حضرت مولانا هاشم عليه الرحمة از ايشان در زبدة المقامات بسيار ايراد نموده كه پايه معرفت وعلميت ايشانرا مشعر است اما اينجا اختصار رفت وايشان بر نگاشته اند كه برادر بزرگ ما قدوة الاولياء خواجه محمد صادق قدس سرّه ميفرمودند كه حضرت مجدد الف ثاني رضي الله تعالى عنه در باب راسخين فرموده اند كه محمد سعيد از علمای راسخين است الحمد لله على ذلك حمدا كثيرا كثيرا ونيز بعد از منصب خلت بدیگر مناصب عالی ممتاز شدند منها فردية منها قطبيت منها غوثيت منها نديميت منها قربت وقس على هذا قرائنه وتفصيل احوالات ايشانرا كتاب عليحده مييابد من كليل زبان قليل بيان را چه يازا كه شمه از آنها در معرض تبیان آرد بيت:

وصف حالاتش نيابد در شمار * عاجزم گر يك بگويم از هزار

لاچار عنان قلم را بمدح ايشان كه در غزلي حضرت مرشدی قيوم جهان نظم فرموده اند گردانیده شد غزل:

پری خوابی كه من دیدم نمیگنجد به تعبیری * شود بجنون مصور گر كشد رنگش بتصویری
علاجی نیست جز میكهنه دردا غفلت ما را * شكست توبه لازم شد نخواهم كرد تقصیری
ندارم قاصدی تا نامه سوی دوست بنویسم * همین بس اضطراب دل بود ایمای تحریری

به بزمِ عیش بی لعلِ تو مستانِ نگاهت را * نباشد موج می در ساغرِ جان کم زرنجیری
 غبارم توتیای چشمِ طور و دیده بیضا است * منم خاکسترِ برقِ نگاهِ جلوه تأثیری
 بگلشن بی گل روی تو چون سیرِ هوس گیرم * به چشمم غنچه پیکان است و هر شاخِ گلش تیری
 بهارِ گریه غم کو که ویران خانه دلرا * بجز سیلِ سرشک دیده دشوار است تعمیری
 بکام تلخ جانِ خشک افیون خوار هجرانت * خیالِ بوسه گنج لبست شهداست و هم شیری
 چمن سر سبز و گل خندان هوا شاداب بلبل مست * بهار آمد مبارک باد با دیوانه زنجیری
 زتر جرمی وزهد خشک گر آگه شوی زاهد * عبادت لعن میگوید ترا طاعات تکفیری
 ز موج خطِ خشکِ بوریا خواندم که ای زراق * ترا تعظیم تعزیر است و استشهاده تشهیری
 به بیمارِ نگاهش قاصدی دیگر نمی باید * بجز دردِ درون و ناله دل آه شبگیری
 شهنشاه ولایت مظهر حق خازن الرحمة * در اقلیم صباحت سرور ملک یمن میری
 خلیل آسا امام و رهنما بر جاده خلّت * ندیده بعد احمد دیده انجم چنین پیری
 سعیدی اسعدی مسعود بختی آیتی فضلی * مس نحس شقاوترا سعادت بخش اکسیری
 در این بستان نوای بلبل بیدل خوشم آمد * برنگ غنچه خوابی دیده ام ای صبح تعبیری
 در آغوش خیالم آن پری پیکر نمیگنجد * صفی تا شیشه هستی است نتوان کرد تسخیری
 وصال مبارک شمائل ایشان در سینه هزار و هفتاد و یک بعد از مراجعت از سفر
 سعادت اثر حرمین الشریفین زادهما الله شرفا و تعظیما و مراجعت از سفر اعظم
 البلاد حضرت دهلی در سن شصت و هفت روی داد و در بلده دار الارشاد
 سرهند در قبه که والد ماجد ایشان با برادر عالیشان دران مدفون بودند در جنب
 والد و برادر خود رضي الله تعالی عنهما مدفون شدند و قبل از این در ذکر جناب
 حضرت مجدد الف ثانی و حضرت شیخ محمد صادق قدس سرهما شرافت آن زمین
 مذکور شده کما لا یخفی تاریخ وصال و میلاد ایشانرا خلف ارشد و اسعد شیخ
 عبد الأحد قدس سره چنین نظم فرموده اند نظم:

از پی یک هزار پنجم سال * بود از هجرت نبی ملل
 کامد از کان کائنات برون * گوهر بر ترا زمثال و مثل

یعنی از لطف خاص ربانی * وزعنايات لم یزل یزل
 پسری شد عطا به قطب زمان * مجتبیای خدای عزّ وجلّ
 شیخ احمد مجدّد ملت * حافظ شرع از زوال وزلل
 آن شه دین که ملک عرفانش * نپذیرد زدست دیو خلل
 بی پسر آفتاب کرد طلوع * با هزاران شرف زبرج حمل
 کرده پرواز تا از این زندان * مُرغِ روحش بمرغزار اجل
 نه مثالش کسی بوادی علم * نه نظیرش کسی بکوی عمل
 نه در اقطاب اربعش مانند * نه در ابدال اربعینش بدل
 خازن رحمت خدای کریم * وارث دولت رسولِ اجل
 نام او کز ازل سعید آمد * بر سعادت بود دلیل اول
 خاکِ راهش چه ماه چه خورشید * جبه سایش چه مشتری چه زحل
 گر سمومش رسد صبا گردد * عارف آید زکوی مرد دغل
 آن امامِ زمانِ زطاعت حق * نشده یک زمان زراهِ کمل
 تا شبی ساقیانِ عالم قدس * برکشیدند با دهایِ اجل
 همه در کار آن ولی گردند * جمع کردند با شراب و عسل
 جام وحدت کشید و کوته ساخت * قصّهٔ پر دراز طول امل
 شیونش کرده ملک با ملکوت * ماتمش داشت ماه تا بزحل
 سال میلاد او فیوض حق است ^[۱] * گر نباشد شهر دخیل عمل
 سال عمرش نمایند لله * گر عددِ خواهی از حسابِ جمل
 سال رحلت پیاپی از خوانی * رفت قطب زمان سعید ازل ^[۲]
 فقیر از زبان الهام، ترجمان والد والده خویش شنیده ام که در ایامی از

(۱) مادهٔ تاریخ میلاد فیوض حق سنه ۱۰۰۴ هجری

(۲) مادهٔ تاریخ وفات او رضي الله عنه رفت قطب زمان سعید از ازل سنه ۱۰۷۱ هجری

برشکال باران غلبه نموده و آب در روضه مبارکه اندرون شده و قبر متبرکه که ایشان نشست نموده بود چون بتعمیر آن پرداختند و سر قبر مبارکرا کشودند جسد مبارک ایشانرا ملفوف در کفن شریف بنوعیکه جدید گذاشته باشند دیدند که اثری از آثار گرد و غبار بر کفن نیافتند و روی مبارک همچون که معمولست کشوده بنوعیکه الحال خوابیده باشند مینمود و حال آنکه از وفات مبارک ایشان قریب بصد و سی سال گذشته بود رضي الله تعالى عنه اللهم اغفر لنا وارحمنا وادخلنا في عبادك الصالحين برحمتك يا ارحم الراحمين.

صاحب برکات معصومی مینویسند که ایشان قریب ایام وصال خود باعظم البلاد دهلی تشریف فرما شده بودند و مدت در آنجا اقامت ورزیده از آنجا مکتوبی بدار الارشاد سرهند بطلب برادر خود خدمت حضرت عروة الوثقی نوشتند که مشعر از شوق ملاقات بود حضرت عروة الوثقی بعد از مطالعه مکتوب مقصدرا معلوم نموده بطرف برادر گرامی خود مکتوبی شوق انگیز نوشتند که عنقریب آن مکتوب ایراد میشود و تیاری و تهیه سفر نموده تا سرای علو که هفت میل است از دار الارشاد حضرت سرهند شریف بیرون شدند دران منزل ملهم گردیدند که برادر بزرگ شما بعد از بر آمدن دهلی در سرای سنبالکه رحلت نمود ایشان بعد از کشف این معامله بسرهند مبارک مراجعت کردند بعد چند یوم قاصد خبر وحشت اثر رسانید مکتوب جناب عروة الوثقی در جواب مکتوب برادر بزرگ خود خازن الرحمة این است بیت:

آمد ازان جناب صحیفه بسوی من * الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن
بعد از تقلیم مراسم عقیده و نیاز معروض میدارد عنایت نامه نامی و ملاطفه گرامی که از کمال کرم و مهربانی مصحوب ملا طاهر نامزد این مسکین بی تسکین فرموده بودند بورود آن مستسعد گردیده از راه تلمظ و مخلص پروری مقدمات شوق آمیز و فقرهای عشق انگیز اندراج یافته بود مطالعه آن آتش مشتاقان را

مضاعف ساخت و شعله شوق آگینان را سر بلند گردانید مصرعه:

آب آتش برآمد و شد همچو لفظ

بلی لطف معشوق در رنگ استغنای او عشق افزا و آتش انگیز است حالت
سوخته مشتاقان را این مصرعه هندی بیان نماید ع:

چونی کیسی کام کری جب جرکون تب آگ

عاشق مسکین نه تاب عتاب دارد و نه طاقت عنایت نه برداشت قهر دارد و نه
یارای مهر مصرعه:

که وصل از هجر باشد جان ستان تر

حدیث نفیس (لو کشفه لأحرق سبحات وجهه ما انتهی إلیه بصره من خلقه)
شاهد این معنی است فرد:

گیرم که بغم خانه ما یار خرامد * کو حوصله و طاقت میدار که دارد

بلی لا یحمل عطایا الملك الا مطایاه هستی عاشق تا در میان است مورد صد بلا
است صلاح او در نیستی است و فلاح او در ترك هستی نامراد تر از ممکن معلوم
نیست که کسی باشد کمال در حق او نفی کمال است و خیریت در سلب
خریت شخصی که کمال او نفی کمال بود و صلاح او در نیستی از کمال مولای
خود چه خبر داشته باشد و بجمال و هستی او چگونه پی برد مگر آنکه بدام نیستی
صید هستی نماید و بوجود موهوب موجود گردد فتح یكون العارف هو المعروف
والواجد هو الموجود دراز نفسی رفت ع:

بنده باید که حدّ خود داند

اظهار انتظار آمدن این مسکین فرموده بودند مصرعه:

از دوست يك اشاره از ما بسر و دیدن

سعادت فقیر است که در خدمت برسد و از برکات صحبت کثیر البهجت مستفید
و مستسعد گردد تم مکتوبه الشریف رضي الله تعالى عنه.

تذکره ثالث از منتخب ثالث در ذکر فرزندان جناب

حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنه

خدمت حضرت خازن الرحمة را سوای صبیبه های هشت پسر بود همه این مخدومزادگان به کمالات ظاهری و باطنی ممتاز بودند و به اعلی درجات فیوض و برکات فائز فرزند اوّل ایشان حضرت شاه عبد الله قدّس سرّه صاحب حالات بلند و معارف ارجمند از خدمت والد شریف خود اخذ فیوض و برکات نموده بفیاضی خلق مشغول بودند از ایشان يك پسر ماند میان عبد الحق نام واز وی نیز يك فرزند خلف شده مسمی میان احمدی قدّس سرّهما.

ذکر فرزند دوئم حضرت خازن الرحمة حضرت شاه لطف الله رضي الله تعالى عنهما ایشان نیز از خدمت والد خود اخذ فیوضات نموده اند و به فیاضی بریه مشغول شده لا ولد رفتند رحمة الله عليه.

ذکر فرزند سویم حضرت خازن الرحمة قدّس سرّه جناب علامه الوری نور الهدی میان فرخشاه قدّس سرّه در علم و عمل در برادران ممتاز بودند و بسیار عزیز الوجود عمر مبارك ایشان زیاده از نود شد و بسا کس از فیوض ایشان بهره مند شدند بیستم شوال سنه یک هزار و يك صد و هشت رحلت فرمودند رحمة الله عليه واز ایشان سه پسر خلف شد اول قطب الاولیا شیخ علي رضا که بفضائل صوری و معنوی ممتاز بودند تفصیل احوال ایشان در اشجار الخلد و اثمار الاشجار خواجه اعظم کشمیری نموده برادر دویم ایشان میان محمد ارشد قدّس سرّه و برادر سویم میان ضیاء الله قدّس سرّه.

ذکر فرزند چهارم حضرت خازن الرحمة رضي الله عنه شیخ سعد الدین قدّس سرّه که او نیز از خدمت والد ماجد خویش اخذ کمالات طریقه علیه نموده از وی يك پسر مانده میان محمد قطب قدّس سرّه واز ایشان يك فرزند خلف شده میان محمد غوث قدّس سرّه.

ذکر فرزند پنجم حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنه جناب مقبول الصمد شيخ عبد الأحد قدسنا الله بسره الأقدس ایشان اول فيوضات از والد شريف خود یافته در ثانی جهت ازدیاد فوائد از خدمت عم بزرگوار خود حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه مشرف شده اند و از انجا معامله را از سائر اخوان بالا برده بمقامات عالی و درجات متعالی رسیده ذکر ایشان تفصیل میطلبد لهذا در تذکره علیحده منتخب با ذکر فرزندان گرامی او مذکور خواهد شد انشاء الله تعالى که ختم این منتخب بذکر احوال مبارك ایشان قرار یافته.

ذکر فرزند ششم حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنه قدوة اهل الله شيخ خليل الله قدس سره ایشان نیز از خدمت والد خویش اخذ فیوض و برکات عالیات نموده اند و باعلی درجات کمال و اکمال رسیده از خدمت ایشان دوپسر مانده یکی حضرت میان نور القدس قدس سره و ثانی میان مراد الله رحمة الله علیه. ذکر فرزند هفتم حضرت خازن الرحمة شيخ محمد تقی قدس سره که خدمت ایشان نیز از والد بزرگوار خود بدرجه کمال و اکمال رسیده فائض شده اند يك پسر از ایشان خلف شده شيخ نجم الدين رحمة الله تعالى علیه.

ذکر فرزند هشتم حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنه حضرت شيخ محمد يعقوب قدس سره که بسیار محبوب و مرغوب والد شريف خود بودند و از نسبت های خاصه ایشان حظ فراوان یافته اند و بدرجات کمالات رسیده اند از ایشان يك پسر مانده شيخ میان عصمة الله نام رحمة الله علیه.

تذکره رابع از منتخب ثالث در ذکر فرزند سیوم حضرت مجدد الف ثانی

حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم رضي الله عنهما بطريق ایجاز مخفی نماید که ذکر مبارك ایشان تفصیل تام میطلبد و در يك تذکره گنجائی ندارد لهذا منتخب رابع در ذکر احوال ایشان تعین شده و این منتخب چون متضمن اذکار اخوان ایشان بوده بطریق ترتیب احتراز از فوت ترتیب نموده تذکره

ایشانرا در محلی که مناسب ذکر ایشان بود بطریق ایجاز بمدحی که جناب مرشدی حضرت قیوم جهان در توصیف مبارک ایشان نظم فرموده اند اکتفا رفت وتفصیل ذکر ایشان با ذکر فرزندان گرامی ایشان حواله منتخب رابع شد انشاء الله تعالی آنجا بطریق تفصیل مذکور کلك بیان خواهد شد وما توفیقی الا بالله قصیده:

قطب دوران امام معصوم است * فرد یزدان امام معصوم است
 قبله انس سجده گاه ملک * کعبه جان امام معصوم است
 پا تا سر چو آیتی رحمت * فضل واحسان امام معصوم است
 خواجه خواجگان شیخ شیوخ * پیر پیران امام معصوم است
 در بشر نور قدس حق روپوش * سر سبحان امام معصوم است
 قطب ارشاد قبله عالم * شاه شاهان امام معصوم است
 در قنادیل جان حق جویان * شمع ایمان امام معصوم است
 بجزگر تشنه زلال وصال * آب حیوان امام معصوم است
 بعد اصحاب وتابعین کبار * شرف انسان امام معصوم است
 زان امانت که عاجز آمد چرخ * حامل آن امام معصوم است
 بالوهیت ورسالت وبعث * نص برهان امام معصوم است
 ای صفی درد صعب جان ترا * چیست درمان امام معصوم است
 ایضا له فی مدحه الشریف قدس سره

حجة الله امام معصوم است * آية الله امام معصوم است
 قطب وقیوم غوث هردو ثقل * ولی الله امام معصوم است
 در جهان قائم مقام رسل * کیست بالله امام معصوم است
 جالس حضرتش جلیس خدا است * رؤیة الله امام معصوم است
 دست بر دست بعد دست نبی * به ید الله امام معصوم است
 نائب کامل رسول خدا * شهد الله امام معصوم است

خضر راه صفی بکعبه ذات * شکر لله امام معصوم است

مخفی نماند که در این انتخابات سببه چنان قاعده قرار یافته که در هر منتخبی ذکر یکی از سر حلقهای اکابر با ذکر اصحاب و اولاد او نموده می آید الاً منتخب اوّل که آنجا کمال احتضار رفته و هر یکی از اعظم اولاد با اصحاب که او مسند آرا و سر حلقه شده و از بواقی ابناء جنس خود ممتاز بود ذکر شریف او با حورال اولاد و اصحاب او در منتخب دیگری شود برین دستور این انتخابات سته ترتیب یافته تا مسند نشین و سر حلقه از دیگران ممتاز باشد و ترتیب و قاعده مقرر معلوم بود.

تذکره پنجم از منتخب سیوم در ذکر باقی فرزندان

حضرت مجدد الف ثانی رضي الله سبحانه و تعالی عنه

فرزند چهارم ایشان حضرت محمد اشرف نام داشتند و این مخدومزاده در حالت رضاع رحلت نمودند و فرزند پنجم و فرزند ششم ایشان شیخ محمد فرخ و شیخ محمد عیسی قدس سرهما این هردو مخدومزاده در صغر سنّ با برادر اکبر خود حضرت شیخ محمد صادق رضي الله تعالی عنهم در مقدمه طاعون که ذکر یافته یکجا رحلت فرما شده اند چنانچه خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه در مکتوبی اینمعی را نوشته اند المکتوب در ذکر حضرت مخدومزاده اکبر ایراد یافته کما لا یخفی عن ناظرینها. فرزند هفتم جناب حضرت مجدد الف ثانی شیخ محمد یحیی نام داشتند المعروف بشاه جیو ایشان هنگام وفات والد بزرگوار خویش در سنّ هفت هشت سالگی بودند بحسن تربیت برادران گرامی چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ شدند کسب سلوک طریقه علیه از ایشانان نمودند و باعلی درجات کمال و اکمال فائض شدند مکاشفات بلند و معارف ارجمند دارند که بعضی از آنها را بزبان قلم معروض حضرت عروة الوثقی نموده اند و بجواب صحت و سقم از ایشان سرافراز میشدند چنانچه در مکاتیب معصومی مندرجست و در سفر حرمین الشریفین زادهما الله شرفا و تعظیما همراکب برادران بزرگوار خود

بودند و از امکنه متبرکه مستفیض و متسنیر شده اند صبیبه حضرت خواجه خورد
ولد خواجه بیرنگ رضي الله تعالى عنه در عقد ایشان بود در سنه هزار و نود
و هشت بوصال ایزد متعال مشرف شدند رحمة الله عليه رحمة واسعة خدمت
حضرت وحدت قدس سره تاریخ وصال ایشانرا در قطعه بنظم کشیده اند **قطعه:**

آن عارف بالله تبارك وتعالى * جبریل صفت رفت سوی عالم بالا

تاریخ وصالش چو به پرسند عزیزان * کو بود ولی شیخ محمد یحیی

و از خدمت ایشان دو پسر خلف شدند یکی حضرت شیخ ضیاء الدین
قدس سره و یکی حضرت شیخ فقیر الله رحمة الله و این هر دو مخدومزاده فائض به
کمالات ظاهری و باطنی بودند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی قدس الله سره
الأقدس يك صبیبه داشتند آنرا به پسر برادر خویش قاضی عبد القادر که ولد شیخ
عبد الرزاق اند که برادر حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بوده اند
نسبت نمودند و خدمت قاضی عبد القادر را از صبیبه حضرت مجدد الف ثانی رضي
الله تعالى عنه يك پسر ماند شیخ محمد فضل الله نام ومی آرند که حضرت مجدد
الف ثانی رضي الله تعالى عنه بفرزندان خود وصیت فرموده اند که همه مراتب
متابعیت سنت بجا آمده لهذا چون از صبیبه ما فرزندی متولد شود آنرا بر قبر من
محاذاي دوش من بدارید تا این سنت مبارك نیز ادا شود که جناب حضرت نبوی
عليه الصلاة والسلام فرزندان حضرت فاطمه زهری رضي الله تعالى عنهما را بدوش
مبارك خود سوار نموده اند از خدمت حضرت شیخ محمد فضل الله قدس سره دو
پسر خلف شدند شیخ حسام الدین و شیخ سفر احمد و شیخ عبد اللطیف و شیخ عبد
الحي و شیخ زین الدین قدس اسرارهم اولاد ایشان اند و میان فضل احمد جیو که
ارشاد ایشان الیوم بسیار است از اولاد ایشان اند چنانکه خدمت میان فضل احمد
قدس سره ولد میان نیاز احمد اند و وی پسر میان سفر احمد مذکور فوق است
و وی فرزند شیخ محمد فضل الله قدس سره اند رحمهم الله تعالى رحمة واسعة.

تذکره ششم از منتخب سیوم در ذکر شیخ عبد الأحد ولد

حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنهما

مشهور است بحضرت وحدت قدس سرّه مخفی نماند که ایشان در سائر اخوان به فضائل صوری و معنوی ممتاز بودند از آنکه ایشان با وجود حصول نسبت والد بزرگوار خویش از خدمت عمّ عالی مقدار خود نیز فائض شده اند و سالها کسب سلوک باطنی فرموده اند در باده خلعت افیون قیومیت خلط نموده اند و برکات یمین را با فیوضات یسار جمع ساخته لهذا کارخانه ارشاد ایشان استوار آمد و پیش طاق شان مرتفع شده و خدمت خانقاه معلّی والد بزرگوار فی سائر اخوان تعلق بایشان داشت در میان اخوان مشهور بحضرت میان گل بودند و چون طبع موزون داشتند اشعار رنگین فرموده اند تخلّص خود را وحدت قرار داده و باین تخلّص پندان شهرت یافته اند که گویا لقب مبارک ایشان شده و خدمت ایشان دو مرتبه بشرف زیارت روضه جناب رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه و سلّم و طواف بیت الله الحرام زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف و کامیاب شده اند مرتبه اوّل هم رکاب والد بزرگوار و عمّ عالی مقدار خویش رضي الله تعالی عنهما بوده اند و مرتبه ثانی همراه حضرت حجة الله قدس سرّه بودند در مرتبه اول عمر مبارک ایشان قریب هژده سالگی بود کتاب لطائف مدینه بعبارت تازی در غایت فصاحت و بلاغت در احوال وارده والد بزرگوار خود املا نموده اند و تصانیف ایشان بسیار اند و از آنجمله حاشیه بر بعضی اقوال تفسیر بیضاوی و سلسله الجواهر در شرح چهل حدیث و خزائن المودّة و منشور الدرر فی فضائل السّور و صحائف تسعه و برهان جلی و بدائع الشرائع و جنات ثمانیه و سبیل الرشاد و اسرار الجمعة و رساله منع سبابه و شرح رباعیات حضرت خواجه بزرگ رضي الله عنه و شواهد التجدید و خیر الکلام و مناجات کبیر و مناجات صغیر و قصص بر حق و نشر العطر و رساله در شرح بیت مشهور مثنوی معنوی بیت:

علم حق در علم صوفی گم شود * این سخن کی با در مردم شود
 وفیض عام و شرح کلمه تسبیح و شرح کلمه قلیل و شرح کلمات قدسی
 آیات مکاتیب مجددی و اسرار الفقر و چهار چمن و غیره اما این چند فرد از ابتدای
 چهار چمن که در نعت سید کونین علیه وآله الصلّاة والسلام فرموده اند اینجا
 ایراد شد و زینت این اوراق گردید نعت:

دبیر قدس چون اول قلم زد * محمد سرور عالم رقم زد
 لسان غیب چون شد در ترنم * نمود اول بتعظیمش تکلم
 در این کاشانه تصویر تقدیر * نخستین گل محمد کرد تحریر
 زسروش قدر بالا شد جهانرا * چو قمری طوق مهرش قدسیانرا
 جمال پاکش از نور جلال است * وجود نوررا سایه محال است
 ز لعل او کنم يك نکته سر * زبان صد بار شویم ز آب کوثر
 زمویش گر سخن در نامه آرم * نخست از سنبل تر خامه آرم
 کند تا وصف آن زلف دلارا * به مشک تر قلم پیچیده خودرا
 هلال ابرویش تیغ ید الله * بود برهان قاطع بر گمراه
 بزلفش بال کثرت بسته تقدیر * بفرقش نقش وحدت کرد تحریر
 ازان ابرو که آمد جان کونین * توان جستن نشان قاب قوسین
 دو گیسو هردو بر اسری گواهی * معراج حقیقت شاهراهی
 دو چشمش نشه بخش نشأتین است * دو ابرو قبله گاه قبلتین است
 حیای چشم اورا چون دهد یاد * که سرمه در گلوی خامه افتاد
 بیان قد او کار عظیم است * نشان او صراط مستقیم است
 کجا خط لبش کو سبزه تر * که آن از آب رست این زاب گوهر
 بلند از بینش مقدار کونین * ازان يك کوچه ره تا قاب قوسین
 کشاده از میان ابروان ماه * برنگ سکه در دو اسم الله

زده گاهی بر ابرو چین تهدید * چو بر بالای بسم الله تشدید
 به پشتش مهر ایزد از غلط دور * چو در مصحف نمایان آیه نور
 بیاد رنگ ویش باغ باغم * چو غنچه عطر پرور شد وما غم

خدمت ایشان بعد وصال والد صاحب کمال پناه و شش سال بر مسند
 ارشاد و اکمال اتکا داشتند و ازان جمله شش سال بکسب زوائد چنانچه ایما
 بر آن رفته بخدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه سلوک نمودند و از
 نسبت‌های مخصوص ایشان بهره ور شده فقیر از زبان مبارک حضرت شاه عطاء الله
 قدس سره که والد والده فقیر اند شنیده ام و خدمت ایشان از اکابر مسموع
 داشتند که روزی جناب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بحضرت
 وحدت قدس الله تعالی سره فرمودند که وعده بتو مینمام که چهل توجه بتو
 عنایت نمایم و هر توجه آنقدر ترقی در حال تو خواهد شد که در مدت مدید
 حصول آن بدشواری باشد ازان جمله سی و چهار توجه عنایت شده بود که مقدمه
 انتقال حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بعالم رخ نمود پس از این واقعه
 جان گاه روزی حضرت وحدت قدس الله تعالی سره بر قبر متبرکه ایشان رفته
 معروض داشتند که از جمله توجه‌های موعود شش عدد توجه باقی است امید از
 الطاف حضرت آنکه بویا انجامد بایشان چنان ایما شد که بر قبر فقیر متوجه شده
 بنشین تا آنچه معدود موعود جود ایفا رود خدمت حضرت وحدت عرض نمودند
 که وعده در حالت حیات بود الحال نیز به هیئت حیات شده توجه عنایت شود
 معلوم ایشان شد که در خلوت آمده باش یعنی وقتیکه دیگری بر قبر حاضر نه
 باشد ایشان وقت را مراعات نموده بر قبر مبارک میرفتند و حضرت عروة الوثقی به
 هیئت حیات شده از قبر مبارک خروج میفرمودند و توجه میدادند روز ششم که
 اتمام موعود بود حضرت وحدت قدس سره سیاهی و قلم همراه داشتند بعد از فراغ
 توجه عرض نمودند که بدستخط مبارک نوشته عنایت شود که آنچه بعبد الاحد

وعدۀ رفته بود که چهل توجه خواهم داد از آنها سی و چهار توجه در حالت حیات داده شده بود و شش توجه باقی را بهیئت حیات شده ایفای موعود ادا شد خدمت حضرت عروۀ الوثقی قدس سرّہ العزیز را بدستخط مبارک خود عبارتی که قرین این مدّعا بوده باشد نوشته دادند حضرت وحدت قدس سرّہ آن نوشته را بسائر بنی اعمام خود نمودند همه مخدومزاده گان دستخط والد شریف خود را شناخته و حضرت حجة الله رضي الله تعالى عنه بر پشت آن کاغذ نوشتند هذا هو الحق اليقين بلى ألا إنّ أولياء الله لا يموتون بل ينقلون من دار الى دار خدمت ایشان در سن هفتاد و هفت سالگی بجوار رحمت حق پیوستند خواجه اعظم کشمیری که از فدویان صمیمی ایشان بود در کتاب اشجار الخلد و اثمار الاشجار تاریخ ایشان بنظم کشیده قصیدهای طولانی ترتیب داده است اینجا بذکر چند فردی که ماده تاریخ ازان استنباط شود اکتفا رفت هذا هو النظم:

از عمر مبارکش بارشاد * بگذشت چون سال هفت و هفتاد

از وحشت این سرای ادنی * رو کرد سوی رفیق اعلی

شهباز هوای لامکان شد * ارشاد فزای قدسیان شد

این حال که جان و دل بفرسود * در بیست ششم زماه حج بود

در جمع که عید مؤمنین است * تشریف وصال شاه دین است

حوران بهشت خاك راهش * غلمان بصفای دل فدایش

رضوان ز بهشت سر کشیده * امروز بکام دل رسیده

میگفت پس از هزار توصیف * این بیت برای سال تألیف

عبد الأحد آن امام قیوم * أحمد سیرو سعید معصوم

آراسته تخت معرفت را * اظهار نمود مرحمت را

و این نیز منظومه او است هذا هو:

کرد رحلت قطب ارشاد آنکه بُود * در ره حق عارفان را مستند

از نسیم فیض نشگفته گلی * همچو او در باغ وحدت سربسد
 منبع اسرار ذات لم یلد * مطلع انوار الله الصمد
 از عنایات ازل ذاتش سعید * با کمال فضل معصوم ابد
 زد رقم اعظم بسال وصل او * هادی دین بود شیخ عبد الأحد
 هادی دین بود شیخ عبد الأحد سنه ۱۱۲۶ هجری مقدس صلی الله علیه وسلم
 وله أيضا:

چو شیخ عبد الأحد آن قطب آفاق * سفر کرد اختیار از دار دنیا
 چراغ افروز بزم قدسیان شد * بر اوج چرخ مانند میسحا
 ولی از هجر آن سر خیل اقطاب * بر اهل دل قیامت گشت بر پا
 چو پرسیدم زاعظم سال وصلش * بگفتا رفت شاه دین و دنیا
 الهی خاک پاک مرقدش باد * ضیابخش سواد دیده ما
 فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند چهار اند منهم حضرت
 شیخ ابوحنیفه قدس سرّه بعد از رحلت والد ماجد خود پنج یا شش سال زینت ده
 خانقاه عالم پناه بوده اند غره شهر صفر اوائل سال هزار و یک صد و سی و دو به
 مرض اسهال رحلت فرما شدند رح دو فرزند ارجمند گذاشتند یکی ازان دو
 عارف الولی شیخ محمد زکی قدس سرّه خدمت ایشان دو مراتب بطواف بیت الله
 و زیارت روضه مبارکه رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم شرف اندوز
 اند و صاحب جذب قوی بوده اند و دران اسفار بھر بلاد و بقاع که تشریف برده
 اند جماعه اکابر صلحا و فضلا قدوم میمنت لزوم ایشانرا مغتنم شمرده از برکات
 ایشان حظّ وافر و برخ کامل حاصل نموده اند فرزند دویم حضرت وحدت رضی
 الله تعالی عنه عارف متقی شیخ حضرت محمد تقی اند که بفضائل صوری و معارف
 معنوی متصف بوده اند و مدت مدید مروّج خانقاه والد بزرگوار خویش شدند
 و عالمی از ایشان منور شد طبع موزون نیز داشتند در رنگ والد خود بسیار اشعار

رنگین فرموده اند و تخلص مبارك نقی تجویز فرموده بودند و این فرد از اشعار ایشان است فرد:

عمر گذشته را بتأسف نقی چه سود * کی آید آن خدنگ کنار شصت بگذرد
و این فرد نیز از ایشان است فرد:

پیر گشتی بر سر راه است مشق استخوان * مدّ لائی نقی اثباتی عصا باید ترا
فرزند سیوم جناب حضرت وحدت قدّس سرّه زبده اهل ارشاد شیخ محمد
مراد قدّس سرّه که در سفر حرمین الشریفین در رکاب والد خویش رحلت نمودند
رحمه الله تعالی از خدمت ایشان يك پسر مانده شیخ انوار الله فرزند چهارم خدمت
حضرت وحدت قدّس الله سره العزیز حضرت شیخ نور الحق که بجمع علوم
ظاهری و فیوض باطنی مشرف شده اند و اکثر مناصب شرعیه بایشان مفوض بود
مخفی نماند که حضرت شاه عطاء الله قدّس سرّه که جدّ مادر فقیر اند ایشان و والد
جدّ ایشان پشت به پشت بطنا بعد بطن از احفاد حضرت خازن الرّحمة و حضرت
وحدت شده آمده اند و جدّ اجد اعظم ایشان نواسه حضرت خازن الرّحمة بوده
میآرند که والد ایشان از اولاد حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری بوده اند بزیارت
بیت الله رفته بودند از آنجا ملهم شدند که در سرهند رفته صبیّه حضرت خازن را
در عقد خود آرند چون ایشان بدار الارشاد سرهند رسیدند از خدمت حضرت
خازن الرّحمة رضی الله عنه طلب خویشی نمودند و اظهار کردند که مأمور بر آنم
خدمت حضرت خازن الرّحمة فرمودند که ما نیز اگر مأمور شویم قبول خواهیم
کرد همان شب در واقعه زیارت جناب بضعة رسول الله صلّی الله علیه وآله
وصحبه وسلّم حضرت فاطمة الزّهری رضی الله تعالی عنها مشرف شدند
و حضرت زهری رضی الله تعالی عنها فرمودند که صبیّه خود بچادر ما انداز
و بفرزند ما بده خدمت حضرت خازن الرّحمة بجان منّت داشته قبول نمودند فردای
آن شب صبیّه خود را بی آنکه برسم اهل زمانه بطور عروسی طوی نمایند به طریق

نذر بجهاله عقد ایشان در آوردند ازان روز اولاد ایشان از احفاد حضرات مجددی شده آمده اند و خدمت شاه عطاء الله مذکور صبیّه حضرت قطب الأقطاب حاجی غلام محمد معصوم قدّس الله سرّه الأقدس نکاح فرموده اند که همشیره حضرت مرشد قیوم جهان بودند و والده فقیر ازان عقیقه تولد شده اند پس باین تقریب والده فقیر هم نواسه حضرت خازن الرّحمة شدند و هم نواسه حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه گردیدند و حضرت حاجی عبد الوهاب قدّس سرّه که جدّ اعظم حضرت شاه عطاء الله اند ایشان از سادات بخاری دهلوی اند از اولاد حضرت سیّد جلال الدین بخاری رضی الله عنه خدمت حضرت حاجی عبد الوهاب قدّس سرّه هم عصر جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه بوده و مکاتیب قدسی آیات بطرف ایشان مرسل شده و در آن مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه اظهار مودّت با ایشان مینمایند و مینویسند که ازین رابطه مودّت که نسبت اهل بیت نبوی علیه الصّلاة والسّلام حاصل وقت من شده امیدواری عظیم بهم رسیده و دیگر ازین مقوله مشعر بتعظیم ایشان باشد در آن مکتوب بسیار مندرجست انشاء الله تعالی در منتخب سابع در تذکره حضرت والده آن مکتوب را با شجره نسب مبارک ایشان تحریر خواهد شد و بالله التوفیق.

منتخب رابع از منتخبات سبعة در ذکر احوال حضرت عروة الوثقی محبوب سبحان قیوم عالمیان کاشف سرّ مکتوم حضرت امام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه و تذکره اولی از منتخب رابع در ذکر تولد جناب حضرت عروة الوثقی تا رسیدن ایشان معلوم ظاهری و فیوضات باطنی از خدمت والد

بزرگوار خود رضی الله تعالی عنهما

مخفی نماند که خدمت حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم فرزند ثالث حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنهم و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه ایشانرا بر سائر فرزندان خود فضل میدادند و برادر بزرگ

ایشان حضرت خازن الرحمة رضي الله عنه با وجود کلان سالی خود ایشانرا از خود ممتاز دانسته مسند ارشادرا بایشان مسلم داشتند و نیز منصب قیومی که از جمیع مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه بایشان میفرمایند که اشیا از قیومیت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور گردد انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند جای که فرموده اند که بقیّه از خلقت سرور دین و دنیا علیه وآله وصحبه البرکات العلی مانده بود آنرا اولش گویان بیک فردی از دولتمندان است او عطا فرمودند و تخمیر طینت او از آن نمودند و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره در ساخته اند از آن بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت او از آن فرموده اند و باندازه آن حظی از اصالت نیز یافته إنّ ربّک واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروۃ الوثقی فرموده اند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق ایشان نشان داده اند لهذا افضل ایشان علی العموم چه فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضان والد ایشان در رنگ قطعی است چنانکه حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه به کرات و مرّات بایشان خطاب میفرمودند که محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی بر نگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصّلاة والسلام والتّحیة چون ایمای از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارک ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چیزی نوشته میشود بگوش هوش استماع نما ولادت کثیر السعادت ایشان در موضع بسنی ملک حیدر که قریب بدو میل خام که از دار الارشاد سرهند است واقع شده یازدهم

شهر شوال المکرم در حدود سنه یکهزار و هفت هجری^[۱] بود که ابواب فتوح
و برکات بر کافه اهل عالم ازان رویداد فرد:

سرشتند از نور حق خاکی او * بود چون نی طینت پاک او
نی نیست لیکن برنگ نی * بجوشد ز کونیش هزاران ولی

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میفرمودند که قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از
تولد او بچند ماه به ملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه
دیدیم فرد:

اقبال کشود در بر ویم * کافتاد ترا گذر بسویم

و نیز فرموده اند که از اقتضای علو استعداد وی بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم من زمینم من فلامن و من فلان یعنی از ارض و سما و سقف و جدران و وحوش
و طیور و حجر و نباتات هر چه در نظر او میآمد میگفت آن منم آن منم فرد:

چون زلیخا از سپندان تاب عود * نام جمله چیز یوسف کرده بود

آنچه اکابر سلف عمرها در سلوک و جذبات گذرانیده حاصل نموده و کمال
دانسته وی در اول فطرت بسیر مرادی قطع نموده متوجه فوق الفوق گشته
خواهان مطلبی شده که دست ادراک اکثری از اهل الله از دامن آن کوتاه مصرعه:

سالی که نکوست از بهارش پیداست

میآرند که زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمه از سلوک بود هر کرا میدیدند
میفرمودند از سلوک یعنی التزام السلوک و این کلمه جامعه مشعر است بر کمال
التزام سلوک در حق خود و در حق غیر خود که بمقام دعوت و ارشاد مناسبت

(۱) تولد امام محمد معصوم قدس سره سنة ۱۰۰۷ هـ. [۱۵۹۸ م.]

کمال دارد و از شفقت عام که خاصه مقام دعوت است خبر میدهند بدلالات
به‌دایه کلی مینماید ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظيم مصرعه:

قیاس کن زگلستان من بهار مرا

واسم مبارک ایشان که چون ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است
بعصمت ذاتی و محافظت جبلی اما لقب ایشان مجد الدین است و شیوه ایشان ثبات
و تمکین و مشهور به عروة الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فقیر بجز ایشان در
وسائل دست آویز ندارم لهذا در این کتاب هرجا اسم ایشانرا عروة الوثقی می آرم
و از ادب زبان خودرا لائق تکرار اسم ایشان نمیدانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر
اسم ایشان می‌شمارم لله در القائل قطعه:

آنکه نامش بزبان بردنم از بی ادبیست * گر چه ذرات تنم جمله بنامش گویا است
لیک زانجا که زبان نیز سعادت طلب است * گر باین نام شریفش نرسام زجفا است
قطب حق هادی دین خواجه محمد معصوم * آنکه پیشش بتواضع قد افلاک دو تااست
ظاهرش جمله بانوار شریعت روشن * باطنش جمله باسرار حقیقت دانا است
قطع شد بر قد او خلعت قیومیّت * آری این خلعت فاخر بچنین قدّ زیبا است
قدسنا الله تعالی بسرّه و افاض علینا و علی العالمین فیوضه و فتوحه فرد:

رشته عمر قلم بسیار بایستی دراز * تا نوشتی شرح آن پیچیده کاکل اندکی
خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرمودند که اقتباس محمد
معصوم نسبت‌های مارا یوما فیوما آنا فآنا بصاحب شرح و قایه میماند که در خطبه
کتاب خود آورده الفها جدی الوقایه سبقا سبقا و کنت اجری فی میدان حفظها
طلقا طلقا حتی اتفق اتمام تألیفها مع اتمام حفظی حضرت وحدت قدس سرّه فرموده
اند مثنوی:

مجدد به توصیف او لب کشاد * بفرمودکای طفل عرفان نژاد

زعرفان نوشتم ورق در ورق * همه خواندی از من سبق در سبق

تو يك نقطه زين لوح نگذاشتی * هر آنچه نهادم تو برداشتی

تو آخر چو من قطب دوران شوی * زمن اين بشارت بياد آوری

چون در نهاد ایشان آثار رشد و رشاد و علو استعداد از زمان صغر سن مشاهده میفرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در مکن استعداد ایشان مودع بود میبودند و میفرمودند که چون علم مبدع حال است از تحصیل آن چاره نه بود ازان جهت به تحصیل علوم از معقول و منقول دلالت مینمودند و از کتب دقیقه بقراءة صفحه صفحه ورق ورق امر کرده میفرمودند که بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که مارا بشما کارهای عظیم است و اکثر علوم از خدمت والد خود اخذ فرموده اند چنانچه حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه نوشته اند که درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بیخردان بوضوح آمده و فائدها بر آن مرتب شد الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق بالجمه بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیاء حضرت شیخ محمد صادق رضي الله تعالى عنه و برخی را از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علماء واعاظم خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از اماکن دیگر نیز مستفیض شده اند و اذن کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بتوجه شریف مجددی و موهبت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود و اخوین عالی مقدار خود در سن شاتر ده سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ به همگی همت و تمامی قوت باقتباس انوار والد عالی مقدار خویش مقدار مشغول شدند و آنا فآنا باسرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند ایشان محقق شدند در رنگ حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه

بجميع فضائل ايشان منصبغ گرديدند نظم:

هست اين حضرت ايشان امام معصوم * که چنان است مرا زتلوث يکسر
صورت شرع مجسم بکمال تقوی * خلعت فاخره سنتش آمد در بر
در کمالات مجدد که تقرب بگذشت * کام بر کام بمر مرتبه اش کرد گذر
ونسبت محبوبيت آن قدر بايشان غلبه داشت که تقرير وتحریر را بر نميتابد فرد:
او از خوبی نيکنجی بعالم * مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

ليکن ايمای ازان در اين معنی يافته ميشود که خدمت حضرت والد ايشان
هر چند برای نکاح آن مخدومزاده متوجه ميشدند که مأذون گردند بدان مأمور
نميشدند مُدتها در اين اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالای با می برآمدند
بعد از نشستن ديدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از غایت رعایت ادب
آنجا بول ننمودند با وجود غلبه آن در اين اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
اذن دادم ومنکشف ساختند که منع از اين امر از کمال غيرت الهی جلّ شانه که
در حق اين نوباده بوستان محبوبيت است بود بيت:

بوی گل را نسیم می آرد * زان بغیرت ز اشتهام توام

بعده بدلالت مولانا طاهر لاهوری قدّس سرّه که از خلفای والد ايشان
بودند صبيه حضرت سيّد سند مير سفر احمد که خدمت ايشان از روم تشریف
آورده بودند از جمله سعادات کرام وخليفه عالی مقام حضرت مجدد الف ثاني
رضي الله تعالی عنه بودند برای حضرت عروة الوثقی خواستند خدمت مير مذکور
بجان منتّ نهاده قبول فرمودند آن بدر فلك سيادترا بافتاب بُرج ولايت اقتران
دادند وازين اقتران تا مادام قيامت کواکب هدايت در شبستان عالم ماند انه قريب
محيب وجناب والد بزرگوار ايشان با وجود حقوق شتی که در ذمه ايشان داشتند
آن قدر در تعظيم ايشان میکوشيدند که ما فوق آن متصور نباشد میآرند که در
ايام صغر ايشان خدمت حضرت مجدد الف ثاني رضي الله تعالی در دهلی تشریف

داشتند و حضرت عروة الوثقی هم رکاب ایشان بودند روزی در محل اضطجاع قیلوله والد خود خفته بودند خدمت والد ایشان جهت قیلوله تشریف فرما شدند بدر حجره چون رسیدند دیدند که حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه در مقام ایشان آرام دارند خادم خواست که خدمت ایشانرا بیدار سازد آنرا منع فرمودند و گفتند که دوستی از دوستان خدا جلّ شانه در استراحت است مبدا موجب ملال او شود در بیرون آن حجره نشستند با وجودی که ایام گرما بود و فرش صحن از سنگ چون تا به آهنی حرارت داشت باینهمه مدتی آنجا ماندند تا حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه بطور خود بیدار شدند و مطلع شده آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه اندرون حجره تشریف برده قیلوله نمودند میآرند که خدمت ایشان در سن چهارده سالگی بودند که بعرض والد خود رسانیده بودند که من از خود نوری می یابم که تمام عالم ازان نور منور است چون آفتاب اگر آن نور فرو زود عالم ظلمانی است حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بشارت قطبیت بایشان دادند و فرمودند که تو قطب وقت میشوی و این سخن را از من یاد آرد خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه در بعضی مکاتیب خود بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعود منجر گشت و اثر بشارت بحصول پیوسته كذلك نور ارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر شد چنانچه این نوشته ایشان بر این مدعا شاهد عدلست ع:

بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل

بکرم خداوند جلّ شانه بطفیل رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه و سلّم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله تعالى بسرّه معامله تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصل اقرب گشته و کار دهور بایام و شهور مقرر شده هر چند بحسب کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت آنرا

بر نتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان مینمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده وما ذلك على الله بعزيز واكثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در تحیر میماند فرد:

اگر پادشاه یزید پیر زن بیاید * تو ای خواجه سبلت مکن

تم کلامه الشریف. بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمة ذکر یافته چنانچه از خوانندگان مخفی نخواهد بود و حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه در بعضی مکتوبات خود نوشته اند که در نماز عصر بودم بسط عظیم روی داد و منزلت عالی و کیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده بود بلکه مخطور و متصور هم نگشته شرف درود یافت و اموری در میان آمد که مصداق (لا عين رأت ولا اذن سمعت) تواند بود نه زبان را یارای گفتن و نه قلم را تاب نوشتن فرد:

فریاد حافظ این همه آخر بهره نیست * هم قصه غریب و حدیث عجیب هست

انگارم که وصول آن وابسته بنشاء اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقامرا خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفرد دید نتایج کلمه طیبه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش است قرآن را و نماز را هم بعلاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل مینماید و میفهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف است سابقه عنایت میباید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب ولایت دخل وارد تا زمانیکه سیر در اصول است اعمال سودمند و نتایج بخشش است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظل باصل راه میکشاید و از اصل باصل عروج مینماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در

رنگ ظل در راه باید گذاشت بریاضات شاقه در حوالی آن بارگاه معلی راهی نمیکشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت وعدم شرکت احدی که بالا مذکور شده چون نیک تأمل دید از این راه گذر است که هر کس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را باصالت بآن شرکت نیست هر چند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از انجمله حضرت ایشانرا در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت و نهایت اهت و علو شان در نظر در آمدند چنانکه عقل در وهم و ادراک آن حیران و سراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در بیان آن عاجز و قاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطان دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را باصل سپردن و ظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق بودن همه در قرب ولایات است که از ظل باصل پیوستن است میفهمیدن بعد ازان که اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصافرا باصل داده خود را فانی و مستهلک دیدن و بقای تحقیق باصل پیدا کردن مشهود نمیگردد و وصول آن موطن را راه جدا است از این به آن مقام رسیدن دشوار است تم کلامه الشریف. و نیز خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه ببعضی مخلصان در مکاتیب شریفه خود نگارش فرموده اند که از شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد مصرعه:

داد او را قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش روند بعد ازان که گوید و که شنود خوش گفت
بیت:

سرایا آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن

که خواهد سوخت مجلس تا تو می در جام خواهی کرد
أیضا لطافت و علوّ زبان را میگیرد یضیق صدري ولا ينطلق لسانی مصرعه:
سخن از لب تو گفتم به لبم

سخن گره شد که مستمعان متکلم را معذور دارید الی آخر کلامه الشریف
مذکور فی زبدة المقامات و نیز از مرقومات ایشان است نقل از جناب حضرت
محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسرّه
الأقدس پیش از آنکه بسفر اجمیر رو آرند نواحی آب چناب در صوبه پنجاب همراه
خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال خریفی در ایام تشریق دقایق اسرار فنا و بقا
وزوال مین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند و سخن از وصول بکعبه مقصود
و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یکماه شده بود که همین قسم معارف
در میان بود روز بروز غرائب دقائق آن میکشود و این فقیر غواصی بحار آن اسرار
مینمود آنحضرت همواره در تبیین و تفتیش حال باین بی پروبال میبودند و ترقب ترقی
وی داشته توجه بر آن میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقائق مسطوره
مینمودند غیر از این فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل
روزگار دور از این کار نوازشها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات
مذبوره فرمودند حمد الله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نعمائه خدمت حضرت
محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه کلمه چند در مکتوبی در حق ایشان و برادر
بزرگ ایشان رقم نموده اند که وی روز بعد از نماز بامداد در مجلس سکوت
داشتم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه که
بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه
آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمح دید که
بفرزندی مرحمت فرمودند و آن خلعت او را بتمام پوشانیدند آن خلعت زائله کنایه
از معامله قیومیّت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلّق داشته و باعث ارتباط باین

عرصه مجتمعه او بوده است و این خلعت جدید را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع گردد امید است که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرع مسئلت این معنی مینماید و اثر اجابت میفهمد و فرزندی را مستحق این دولت می یابد ع:

با کریمان کارها دشوار نیست

اگر استعداد است هم داد او است تعالی فرد:

نیاوردم از خانه چیزی نخست * تو دادی همه چیز من چیز تست

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهما هر دو را بشکر دلالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالی (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ * سیأ: ۱۳) میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است. جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوى الظاهرة والباطنة الى ما خلق الله واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق و خدمت هر دو مخدومزاده گان به حصول این معاملات شگرف در ماده خودها تصریح نموده اند چنانچه در محلس مذکور شود انشاء الله تعالی.

تذکره ثانی از منتخب رابع در ذکر ایراد بعضی عرائض

و مکاتیب شریفه حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه

عریضه اول: عرض داشت بنده کمترین محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا میرساند احوال و اوضاع خدمه این حدود مستوجب حمد است سرافراز نامه عالی که به مصحوب ممیز خان مرسل بود و در آن این عاصی مهجور ناقابل دور از کار را به انواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت فرد:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم * لطفها میکنی ای خاکداری تاج سرم
قبله گاه از احسانهای او تعالی چه نویسم و بکدام جوارح مکافات شکر او

سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشان نگذارد هنوز حق آن بجا نیاورده باشد چه عبارتی که باین طرف منسوب بود البته قاصر بود و بعیب و نقصان متّسم. اللهم لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك مکتوبات و معاملات شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد هاشم از کره فرستادند علو درجه آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هر بی سرانجام باشد و آنچه اندراج یافته بود که افراد عالم همگی ظلال اسماء و صفات واجبی است عزّ شانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان آنها کاین نباشد تا قیام آنها بآن جوهر بود پس از ذات اقدس ایشانرا جز حرمان نصیب نبود و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یکذات عارف الخ شیئی در نماز تراویح در مراقبه مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات این کس بودند به اصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت و هر چند می‌رود همه در اصل خود می‌رود و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و مشهود گشت که تا هر جا که می‌روی همه در وجوه و اعتبارات می‌روی که اصل اصول اند و از اصول و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می‌پذیرد و ذات عزّ شانه ماوراء الوراء است چه اطلاق اصل دران حضرت جلّ سلطانه ساقط است آخر الامر بی‌أس کشید بی‌یقین معلوم شد که هرگاه اصل توصیفات و اعتبارات باشد نهایت سعی آن خواهد شد که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امری دیگر باید که نصیبی از ذات فرا گیرد و جلّ سلطانه در آن وقت بخاطر رسید که شیخ محیی الدین ابن العربی قدّس سرّه خوش می‌فرماید و ما بعد هذا الا العدم المحض یعنی نیست بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چه احوال را دران حضرت راهی نیست غیر از انقطاع و ذات مجرد ماوراء الوراء است تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی رسیدن محال است و آنچه آن حضرت ایشان نوشته

اند که این قسم بزرگ در يك عصر متعدد نمیشود علاوه یأس مذکور شد آن قدر غم و غصه روید او که چه نویسد در آن یأس گاهی بخاطر میرسید که تابع کاملاً از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس عدم تعدد دیگر بکدام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر مسکن آن اضطراب نمیشد محرمی نبود که با وی درو دل توان در میان آورد آخر الامر بتوفیق آیه کریمه (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا * یوسف: ۱۱۰) الی آخر مکتوب هشتاد و یکم از مکاتیب جلد ثالث که نام زد این فقیر گشته اطلاع دادند هر چند مکرر بر آن مکتوب گذشته بود اما گویا ازین اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده از این حرف میگذشتم الحال بتوجه شریف امیدوار است که از این معما دری به کشاید چون در عین نوشتن بر این امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی بتوجه آن حضرت بهره ور گردد. مخفی نماند که امریکه آن حضرت طلب آن مینمودند و آن وصول بذات بخت بوده بلکه حصول نصیب از آن مرتبه علیا بعد از چند گاه از نوشتن آن مکتوبات بآن مبشر و محقق گشت چنانچه در مکتوب هشتاد و ششم که به نام خواجه محمد حنیف در این جلد مرقوم است تصریح بآن معنی رفته والعبودية.

عریضه ثانی: در بیان بعضی اذواق مخصوصه با بیان شمول عنایات او سبحانه و تعالی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندها محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه میرساند احوال دعاگویان این حدود ییمن توجهات علیه مستوجب حمد است غیر از آلام فرقت و مهاجرت اندوهی واقع نیست فرد:

خیال وصل تو تا حال زنده میدارد * و گر نه با غم هجران حیات یعنی چه
سرفراز نامهای گرانمایه کرامیه با معارف و اسرار سامیه پی در پی میرسند
و معامله را از حضيض باوج میرند مکتوبی که متضمن تجلیات ثلثه است در این

آوان رسید بقدر استعداد خود ازان بهره ور گردید و خطی فرا گرفت بعد ازان مکتوبی که مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی است شرف ایراد یافت در حین مطالعه آن شعوری از نور صرف یافته بود بلکه فنا و بقا بآن نیز فهمیده و تا مدتی دران استغراق داشته هر چند در وقت کتابت آن نسبت مستور است تا وجهش چه باشد حضرت سلامت از عنایت او تعالی چه نویسد و از احساسهای او سبحانه چه سان بیان نماید کشان کشان میبرند هر چند نمیداند کجا میبرند و کجا میبرسانند اما التذاذ ذات و کیفیات که در این میان روی میدهند بیان آن نمیتواند کرد ذوقیست نه بیانی بیت:

من نه باختیار خود میروم از قفای تو * آن دو کمند عنبرین میبردم کشان کشان
حضرت حق سبحانه و تعالی علم و تمیز کامل بتوجه عالی عطا فرماید ربّ
زدني علما قبل از این به مصحوب قاصدی واقعه نوشته فرستاده است اگر به
صحت و سقم آن ممتاز شود کمال بنده پروری است والعبودية.

عریضه ثالث: در انکشاف نسبت عزیزی نیز به پدر و پیر بزرگوار خود
رضي الله عنه نوشته اند عرض داشت احقر الخدمة محمد معصوم بذروه عرض
آستان بوستان میبرساند از آن روزی که از شرف سعادت حضور مهجور گشته
است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نرسیده بسی نگرانست احوال
خادمان اینجا مستوجب حمد است و اوقات بجمعیّت بسر میبردند حضرت سلامت
امشب که شب شنبه بیست و ششم ربیع الثانی است که میان شیخ مزمل^[۱] ازین
دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت دفن کلاه تبرّکی آن حضرترا که پیش
بنده بود ورای کلاهی که آن حضرت بنده را به تخصیص عنایت فرموده بودند بر
سر ایشان پوشانیدم به مجرد پوشانیدن یا بعد از لحه دید که نسبت خاصیه علیه آن

(۱) وفات شیخ مزمل سنة ۱۰۲۶ هـ. [۱۶۱۷ م.]

حضرت در ایشان جلوه گر گشت تمامی این عزیز را در برگرفت بعد ازان تمام مقبره را نسبتش فرو گرفت بلکه تمامی آن گرو نواحی را از نور ما لا مال ساخت من قبل قبل بلا علة.

عریضه رابع: در حصول مقام عالی که باصل الاصل متعلق است نیز به پیر بزرگوار خود رضي الله تعالى عنه نوشته اند عرض داشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بال یمن توجّه آن کعبه امانی وآمال بر وجه استقامت است و بهیچگونه در عزیمت امور فتور راه نه یافته امید میدارد که بطفیل نظر عنایت آن حضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نه یابد وثانیا معروض میدارد که فقیر تا مُدّتها مقبوض و مغموم میبود آخر الامر بتوجه عالی بسطی عظیم رویداد و دران بسط مقام عالی بس شگرف نمودار شد دران وقت چنان معلوم شد که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است و مقام اصل الاصل است که شائبه ظلیت بدان راه نیافته خود را بتمام داخل آن مقام یافت و سر خود را داخل مرکز آن مقام دید و باقی خود را ته آن مرکز محاذی بآن و بعضی چیزهای دیگر در آن وقت مشهود بود اگر در حضور میبود یحتمل که بعرض میرساند.

عریضه خامس: در اشاره به حصول نسبت سابقین با معارف متعلقه آن نیز بوالد عالی مقدار خویش رضي الله عنه نوشته اند عرض داشت بنده کمترین محمد معصوم بذروه عرض خاك نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند که سرفراز نامه گرامی که از سرای هودل مرسل بود رسید جاهاى افسرده را سرور کامل بخشید و دلهای مرده را حیات جاودانی از سر نوآرزان فرمود حمدا لله سبحانه که متعلقان این جای ازان مهلکه بعافیت ماندند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بودند اوائل هم در نظر فقیر چندان زیبا نمینمود فرد:

با پری روی اگر در خانه باشد کسی * ذوق بیرون چون کند دیوانه باشد کسی

از استعداد بلند همتی مولانا این عزم عجب نمود باینستی که امریکه پیش گرفته بودند بانصرام رسانیده متوجه امر دیگر میگشتند ثانیاً احوال شکست خود را بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را ازان باز که بعالم فرود آورده اند نشان آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند میانه می یابد که از یمین و یسار بیگانه است یمین و یسار از این نسبت قلیل النصیب اند بلکه هیچ مناسبتی ندارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار از این کمال چه در یابند و ارباب ظلال در رنگ عوام مؤمنان از این معما چه فراگیرند محبت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب زیاده محبت بخش است نسبت بانعام او اینجا محقق میگردد و چون بذوق و وجدان خود رجوع میکند بی تکلف می یابد که حظی و حلاوتی بلکه ازدیاد محبتی که در وقت ایلام محبوب است فرحتی و سروری میبخشد که در هنگام انعام او نیست توان گفت تصور ایلام محبوب فرحی و سروری میبخشد که در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شائبه نفسانیه مژده و میرا باشد اتمیت و اکمیت پیدا میکند و عالم را بتمام اعراض می یابد که بوی از جوهریت نیافته است و قیام بذات در حق آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیای او سبحانه مشار الیه بلفظ انا بلکه مشار الیه بجمیع اشارت هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعرض عین اشارت بقیوم او است ممکنات را اشباحی پیش نمیداند و زیاده از ارادت خارجی در آنها تصور ننماید قدرت کامله او تعالی را باید ملاحظه نمودن که این ارادت را محض در مرتبه حس و وهم است بر نهجی ثبات و استقرار داده است که از زوال مصون و محفوظ است و معامله ابدی باین مربوط و قیام اعراض را بر نهجی میباید که از شائبه حالات و محلیت پاک و میراست پیش ازین نیست که ثبوت تقرر اشیا باو است تعالی چون قلم در بیان احوال میگیرد آن قدر ریزش میشود که مدرکه از ضبط برداشت آن عاجز میشود لاجرم اقتضای بر قلیل

مینماید و باقی را موقوف بر وقتی دیگر میدارد و العبودیة.

عریضه سادس: مشعر از فنای اتم و بقای اکمل نیز به پیر بزرگوار خود رضی الله عنه عرض داشت مهجور ملازمت عالی محمد معصوم بدرده عرض عاکفان آستانه عالیشان میرساند حسن و جمال که متوهم میشد چون عاریقی و امانتی بود باهل امانت منصرف گشت غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی نماند حضرت سلامت در اثنای این تحریر حالتی رویداد دید که آن عدم که غیر وی هیچ چیز ظاهر نبود رو باستتار آورد و آن کمالات که باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر شدن گرفت درین اثنا غیبی رویداد میبیند از بسکه طعام پر خورده است در طبیعت برهم زدگی پیدا شده وی بشدت رویداده مییابد که از هر رگ و پوست حتّا که از رگ ناخن با هم ماده میکشند و می بر آرند چون با فاقّت آمد دید عدم را بتمامه بر آورده اند و غیر از کمالات که باصل خود رجوع کرده بود چیزی دیگر ظاهر نیست خود را بغایت نورانی و لطیف یافت بعد ازان دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع کردن گرفتند و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور در آن حضرت بطریق اصالت و حقیقت پیدا کرده اتصال حقیقی بی تکلیف حاصل نمودند این زمان که از عدم تمام کشیده بآن کمالات ملحق شده بود آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهر با مظهر چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعالی آنجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود نتوانست نوشت انشاء الله تعالی چون بدولت حضور مشرف گردد بعرض رساند.

عریضه سابع: در عظمت مطلوب و عجز ادراک آن نیز به پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه نوشته اند عرض داشت کمترین بندها محمد معصوم بذروه عرض باریافتگان آستانه علیا میرساند که اوضاع خدمت این حدود مستوجب حمد است همواره ترصد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی خدمت عتبه علیه دامنگیر

است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد و سوز و گداز جدائی را چه سان و ا نماید بیت:

دروغم خون شد آخر چند جوشم * می اندر آب کینه چند نوشم
قبله گاه عجب کار و بار است و طرفه غنچ و دلال در عین آرام حرمان
است و در نفس وصل هجران می یابد و نمی یابد و نمیداند که چه می یابد و تضاد
در تضاد است و ناقض در تناقض آرامی میدهند و لذتی میبخشند که هزاران لذات
و آرامها در جنب آن بجوی نمیخرند و در عوض آن به پیشیزی نمیگیرند مصرعه:

آنجا باشد نقل و می بی کاریست

این کارها اگر عمرها در شکرانه آن صرف نماید هیچ نه کرده باشد و اگر عهدها
در طلب آن بگذرانند بی سابقه فضل الهی هیچ حاصل ننموده مع ذلك حرمان همه
وقت دامنگیر است و دوری و مهنجوری همواره دستگیر بیت:

نه حسنش غایت دلرو نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی
چه مطلوب در غایت تزه و رفعت و طالب در نهایت پستی و منقصت نه اینرا
باد شرکتی و نه آنرا باد نسبتی این از ادراك آن عاجز و آنچه ازو مدرك شود قاصر
فلما لم يوجد بينهما نسبة ولو بالوحدة والشركة ولا بالاسم فلا جرم يكون العجز
عن درك ادراكه ادراكا والجهل عن كنه معرفته معرفة و چون این معنی را بذوق
و وجد آن خود در یافته و بتعمق نظر فهمیده نه از روی تكلف و تصنع بنابر آن
جرات و گستاخی نمود چه توان کرد كه علو همت مطلبی را میخواهد كه دست
ادراك از دامن آن کوتاه است زیر آنكه هر چه حاصل شود نه او است بلکه شبه
و مثال او را است و گرفتاری ظل گرفتاری بغیر است اگر هر چند نمود از اصل
است اما بی شائبه ظلیت نخواهد بود و گرفتاران اصل را نقطه ظلیت كوه عظیم
است لهذا از مشاهدات رو تافته متوجه احدیت صرف است (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * الأنعام: ۷۹) تم عرائضه

العالي هر چند معارف و کمالات در این عرائض مثبت است از ابتدای احوال ایشان مخبر است و انتهای کمال ایشان از حیطة بیان خارج است اما بر هوشمندان اولو الابصار مخفی نخواهد ماند و از نور هلال شعاع قمر را خواهند دریافت فرد: از لب شیر روان بود که من میگفتم * کین شکر کرد نمکدان تو بیچیزی نیست بالجمله خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه را در رنگ والد ماجد خود سه دفتر مکاتیب والا اثر که هر مکتوبی از آن دریا موج عرفان است که اگر قطره از برکات آن به کام تشنه لبان بوادی حرمان افتد هر يك ننگ عمان ایقان کردند:

ز دریای تو گر يك قطره یامم * چه مردارید ریزد از سرایم
ودو رساله زیبا در فن حدیث در کیفیت ادعیه مأثوره موقته و غیر موقته و فضائل و اذکار موقته و غیر موقته و فضائل ذکر خفی بر ذکر جلی و غیره فوائد زوائد جمع نموده اند مستند به کتب معتبره حدیث که پایه فوائد و فیوض آن از خوانندگان رسائل مخفی نخواهد بود و از جمله مکاتیب ایشان هفت عدد عریضه در این تذکره ثبت یافته و ختم بآن عرائض شده و چند مکتوب مبارک اسلوب در تذکره ثالث مذکور میشود و قدری مکاتیب علیا اسالیب در احوال حضرات مخدومزاده گان یعنی فرزندان ایشان ایزاد خواهد شد قدس الله اسرارهم.

تذکره ثالث از منتخب رابع در ذکر بعضی معارف علیا

از مکاتیب شریفه حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه

مخفی نماند که افتتاح و ابتدای ایراد مکتوبی نموده شد که در آن بعضی خصوصیات حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه مندرجست هذا هو مکتوب صد و هشتادم از جلد اول که بحضرت شیخ محمد یحیی قدس سره در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بطریق اجمال و تعریض بر احوال درویشی الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما در کتاب اخیر

مندرج بود که در مشافه هم ذکر بعضی معارف آن حضرت نموده میشود مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام جذبه و سلوک بی تکلف تسلیم و تصدیق مینماید ای عزیز این مزایا و ما به التفاضل آن حضرت که فقیر نوشته بود امور دیگر است که دیده عقل و وهم در ادراک آن خیره و زبان خیال در تبیان آن لال است و این کمال که شما در معرض بیان آورده اید رتبه ایست پائین از زینه های صعود آن کمالات و مزایا بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متضرع بر کمالات نبوت است هیچ اعتباری و اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور از اسرار لازم الاستتار معلوم است که علوم را باسرار چه نسبت است و معامله که با خلقت آن حضرت قدس سرّه وابسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکی ها که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت از بقیه خلقت خاتم الرسل علیه وعلیهم وعلی آله کل الصلوات و التسلیمات را خود چه بیان نماید و از ولایت آن حضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتی است چه نشان دهد از حقیقتهای هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است آنکه يك چشمه آن درین نشاء پهن گشته دیگر بنشاء دیگر ذخیر شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین است هم ازان اتباع یافته است. ایضا ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران ازان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را آنجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق ذات بحت تصور نموده و سیر و سلوک و علم و معرفت را دران حضرت ممتنع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بمراحل ازان بالای برده به لا تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربّانی و حقیقت صلاة و حقیقة که فوق این حقایق است که آن حضرت به بیان آن ممتاز

اند در مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولو العزم و مبادی و تعینات هر کدام از این بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملا اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدی تعین او رضی الله عنه که بیان او فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا وعلی سائر الانبیاء و الملائكة الصلوات و التسلیمات وعلی اتباعهم و هم چنین تفاوت اقدام و اصلان بحقیقت صلاة و مزیت انبیا و در اینجا و صنوف اربعه این بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیت انبیا که آسامی متبرکه آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلاة والسلام و آنکه مقام آن سرور علیه السلام بر همه این مقامات سرور است و نصیبی که آن حضرت را از این مقام ثابت است و نصیب حضرت مهدی موعود از ان منشأ اصالت و ولایت خود و اصالت حضرت مهدی موعود علیه الرضوان تا کجا شرح دهد در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آن سرور را علیه السلام و علیهم التحیات و البرکات و بعضی از خدمات شائسته خود نسبت بآنها بجه طریق معقول سازد و حقایق قیومیّت و دقائق مقام خلّت و مزایای محبت و اسرار صباحت و ملاححت و امتزاج این در حسن مطالعه نموده باشند و اسرار مقطّعات که در بالای رمزی از ان گذشته دریائی است بی پایان که در گفت و شنود نیامده و سربسته رفتند و آنچه نوشته اید که مکشوفات خود را برابر معارف آن حضرت میدانند سخن فهم بر معارف آن حضرت است بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن عربی می رود که بمراحل از آن دور است برابری بآن جستن خیال محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادانان از روی جهل مرکب اعتماد بر بعضی وقائع مسودها نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم را از راه برده اند ضلّوا فاضلّوا ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرع ادراک بلکه فرع تصوّر است که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات

کو مصرعه:

بخواب اندر مگر موشی شتر شد تم مکتوبه الشریف

در تذکره اولی وعده رفته بود که بشارت قطبیت و قیومیت را که جناب حضرت مجدد الف ثانی به حضرت عروة الوثقی داده اند از کلام خود ایشان در حصول بشارتین مذکورترین مکتوبی که بیان این مدعا دران است ایراد خواهد شد لهذا ایفای آن وعده نموده می آید هذا مکتوبه الشریف.

مکتوب هفتاد و ششم از مکاتیب جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت عروة الوثقی بمولانا محمد حنیف کابلی که خلیفه جهت مند ایشان بود نوشته اند و در حصول نسبت قیومیت و بهره اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی و حصول منصب قطبیت که یکی از شعب قیومیت است وما یناسب ذلك. الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد حنیف از این مسکین ضعیف بعد از مطالعه دعا و سلام معلوم نمایند که دران هنگام که حضرت مجدد الف ثانی قدسنا الله سبحانه بسرہ الأقدس درویشی را از مخلصان خود بخلعت قیومیت نواختند و باین امر خطیر سرافرازش ساختند و آن درویش را در خلوت طلب داشته فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجمعگاه همین معامله قیومیت بوده که آنرا به تو عطا نموده شد و مکونات بشوق تمام بتو روی آوردند الحال سبب ماندن خود را در اینجهان فانی نمی یابم و ادای قرب ارتحال خویش از این جهان پر نیش فرمودند آن درویش دلریش با وجود استماع بشارت مسطور جگر کباب و دیده پر آب شده با کمال الم و اندوه در خود فرو رفته نه زبانشرا یارای گفتن ماند و نه سامعه را تاب شنفتن مانده چون آن حضرت تلوینرا در آن مسکین مطالعه نمودند از روی نهایت کرم فرمودند غم مخور که سنت الله سبحانه چنین جاری گشته است که یکی را به خود میخواند دیگری را به جایش می نشانند و از کمال تلطف عبارت آن عزیز که در نفحات میآرند بزبان مبارک راندند که پیغمبر صلی

الله علیه وآله وصحبه وسلّم پای در کشیدند ابوبکر رضي الله تعالى عنه بجای او نشست ابوبکر رضي الله تعالى عنه را پای در کشیدند عمر رضي الله تعالى عنه بجای او نشست عمر رضي الله تعالى عنه را پای در کشیدند عثمان رضي الله تعالى عنه بجای او نشست عثمان رضي الله تعالى عنه را پای در کشیدند علي رضي الله تعالى عنه بجای او نشست آن درویش چون در خود هیچگونه قابلیت این معنی نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا ونعم لب نتوانست کشود واموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا به قیومیت تو راضی تر و خوشتر اند از قیومیت من نیز از الم آنرا نتوانست جرأت نمود که پرسد خوش گفت بیت:

وحشی گذشت یار نه کردی حکایتی * ای خاتمان خراب زبان تو بسته بود
چون اندوه این درویشرا بیش دیدند فرمودند که در ارتحال من کونه مهلتی هست آیا به بینم چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین این مسکین گردید بعد از این ماجرا بیک سال و سه ماه چند روز کم واقعه آن حضرت روی نمود چه این گفتگو در عشره اولی ذی الحجة سنه یکهزار و سی و دو بود و ارتحال آن هادی انام بیست و هشتم صفر سنه یکهزار و سی و چهار بود پیش از عنایت این خلعت بده یازده سال که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعرض اشرف رسانیده بود که من از خود نوری می یابم که تمام عالم ازان نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات عالم ساریست چون آفتاب اگر آن نور فرو رود عالم ظلمانی است آن عالی حضرت ویرا بشارت داده فرمودند که قطب وقت خویش میشود و این سخن از من یاد آر حمدا لله سبحانه که موعود منجر گشت و اثر بشارت بمحصول پیوست چه قطبیت یکی از شعب قیومیت است بر سر اصل سخن رویم و گویم قیوم در عالم خلیفه حق است جلّ

وعلا و نائب مناب او اقطاب و ابدال وقت در دائره ظلال وی مندرج اند و افراد و اوتاد در محیط کمال او مندمج قیام افراد عالم بذات او است چه افراد عالم چونکه مظاهر اسماء و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست همگی اعراض و اوصاف اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود عادة الله جاری است که بعد از قرون متطاولة عارفی را نصیبی از ذات ارزانی داشته باشد ویرا ذاتی عطا فرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قائم میباشند باید دانست که حصول نسبت قیومیت هیچ کسی را تا نصیبی از اصالت نداشته باشد میسر نیست آن عالی حضرت متعالی منقبت درویشی را که بحصول نسبة قیومیت بشارت داده بنوید ثبوت نشئه اصالت ویرا نیز سربلند گردانیدند و نیز فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشئه محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده و ما ذلك على الله بعزیز تم مکتوبه العالی. و اگر از مرقومان ایشان و والد ایشان آنچه مشعر بفضائل و معارف و کمالات ایشان است جمع کنم پس باید که کتاب علیحده بنویسم و این منتخب را تاب برداشت آن نیست لهذا اکتفا بر همین قدر رفت و يك مکتوبی که در آن ايماء آداب و رسوخ بشیخ مقتدا حاصل میشود نیز مینویسم بگوش هوش استماع نما.

مکتوب صد و دوازدهم از جلد اول از مکاتیب حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه بشیخ محمد شریف کابلی که خلیفه خواجه محمد صدیق پشاورى بوده که بتقریبی مرشد او از وی رنجیده و مرشد وی از جمله کمل خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه بوده خدمت ایشان در تنبیه او بر موقع خطای او آنکه مسترشدرا استرضای مرشد ناگزیر است نوشته اند هذا هو الحمد لله والصلاة نوشته میآید درین ولا شنیده شد که مولانا محمد صدیق را که پیر شما است رنجانیده اید و گستاخی ها و بی ادبی ها نموده اید و در سلوك سابق تغیرها رفته و مولانا بسیار

بسیار از شما رنجیده بحدیکه معامله به تبر او سلب نسبت کشیده است از آن تواضعها ونیستی ها و خدا طلبی های که از شما ظاهر میشد این امور بسی مستبعد وخیلی محل تعجب است از پیر که قطع میکنید بکه می پیوندید مگر از خدا جلّ و علا قطع میخواهید بخاطر مریدان از پیر نتوان قطع نمود و بجهة رضای مخلوق از خالق تعالی نمیتوان برید چه بلا شد حقوق از عالم رفت از مثل شما مردم که این قسم حرکت ناملائم پیدا شود پس اعتماد از یاران اهل ارادت بر خواست وهر که نشو و نما پیدا خواهد کرد و قبولی خواهد بهم رساند یا صفای وقتی خواهد دید از پیر اعراض و ترك آشنائی خواهد نمود **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** باید که بمشاهده این امور رابطه محبت ورسوخ عقیده به پیر بزرگوار زیاده شود وانکساری و خاکساری بسده او بیش از بیش نمایند که ایندولت پهن کرده او است و این صفا و قبول از انوار برکات او نه آنکه گردن کشی نماید و رعونت بهم رساند که مشیخت و بطالبان صحبت داشتن درینوقت از محرمات طریقت است عجب است که ایمان بسلامت ماند و طلب صحبت داشتن امریست علیحده در نفحات از عزیزی نقل میکنند که هر که پیر ترا رنجه دارد و تو با او بدنباشی سگ از توبه باشد چه جای آنکه تو مباشر رنجش پیر باشی بد فهمیده اید زود تدارك نمائید و مولانا را از خود راضی سازید بھر طریق که راضی شود غیر ازین علاجی نیست تم عبارتہ الشریفہ مکتوب طویل است و همه مملو بدین مدعا است ع:

در خانه اگر کس است یکحرف بس است

مخفی نماند که مذهب حضرات مجددی در مسئله توحید موافق آرای صائبه علماء دین و عرفای کاملین است آن قدر در تعظیم شرع متین کوشیده اند که یکسر موی انحراف از آن کوه عظیم و سیهء جسم قرار داده و طریقت و حقیقت را خادمان شریعت فرموده و کلمات اکابر اهل وحدت وجود را که بظاهر بآرای اهل حق چندان موافقت نداشت بدلائل روشن با کتاب و سنت برابر نموده اند و مادهء

اختلافرا از میان برداشته صلح کلی داده اند و در معنی فریقینرا متحد ساخته اختلافرا در عبارات والفاظ وانموده اند و برای فریقین مصلح شده اند چنانچه از واقفان علوم و معارف مجددی و متبعان مکاتیب احمدی و معصومی مخفی نخواهد بود که در توفیق این فریقین چه سعی ها نموده و خدمتها کرده اند و از ان شکرانه حمد و ثنا بجا آورده جای که میفرمایند الحمد لله الَّذِي جعلني صلة بين البحرين ومصلحا بين الفئتين اما جماعه که خود را در زمره صوفیه گرفته و کلمات اکابر را یاد کرده بی آنکه از معانی آن بهره ور گردیده یا به مقصد آنها واقف شده باشند غلطهای صریح و لغزشهای قبیح خورده اند و خود را بریا و تقلید در خرقة کشیده سر از اطاعت شرع و دین بر آورده و جماعه چهارا که اولئك کالانعام بل هم اضلّ اند از راه برده اند از پی علو دنیا و دین را باو داده به کلمات نامناسب که مخالف آرای صائبه اهل حق اند قائل شده اند حضرت مجدد در ردّ آن جماعه مکاتیب بسیار نوشته اند و از حدّ دین مفاصد آنها را از کتاب و سنت معلوم نموده ایراد فرموده اند مشرب و مذهب خود و اکابر مستقیم الاحوال را از ایشان امتیاز داده اند از ان مکاتیب يك مکتوبی ایراد می رود تا حقیقه معامله ظاهر گردد و محق از مبطل جدا شود.

مکتوب بیست و نهم از جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه به مرزا عبید الله بیک در ردّ جماعه که مذهب صوفیه علیه را ترك تعرض دانسته اند و باسقاط عمل و دیگر مفاصد قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت بامر معروف و نهی منکر دارد شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله وصحبه اجمعين مخدوما در اهل زمانه زبان زده و شائع شده که مشرب صوفیه علیه ترك تعرض است بحال خلق و بدنبودن با کسی چون این کلمه خلاف واقع است و متضمن بمفاصد کثیره بخاطر رسید که درین باب چیزی نویسد و مفاصد آنرا ظاهر سازد و بدین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف و نهی

منکر و حبّ فی الله و بغض فی الله و فضیلت جهاد فی سبیل الله و علو مرتبه مجاهدان و درجات شهداء دارد ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیه کرام که مناسبتی باین مقام دارد مبنی از استقامت بر جاده شریعت غرّاست و ردّ جماعه ایست که خود را منتسب باین طائفه علیّه میسازند و سراز ربقه شریعت حقه می برآرند نیز درج نموده بدوستان ارسال داشت و من الله سبحانه العصمة و التوفیق مکرّما کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که از صوفیه کدام جماعه را میخواهد طریقه پیران ما که مشائخ نقشبندیّه اند خود اتباع سنت و اجتناب از بدعت است چنانکه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویدا است امر معروف و نهی منکر و حبّ فی الله و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررّه مصطفویه است بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوات أفضلها و من التحیات اکملها پس ترك امر معروف ترك این طریقه علیّه بود حضرت خواجه نقشبندیّه رضی الله تعالی عنه فرمودند که طریقه ما عروة الوثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلّم دست زدن است و اقتدا بآثار صحابه کرام علیهم الرضوان کردن است و درین طریقه باندك عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است هر که ازین طریقه ما روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه ترك تعرض بودی چرا حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه که از رؤسای صوفیه اند و رأس این طریقه علیّه به پیر خود حضرت امیر کلال که جای ادب بود و احق بودند بعدم تعرض در باب ذکر جهر که طریقه حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا را جمع نموده پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشأ مسلمان و کمال حقانیه گفته حضرت خواجه را قبول کردند و ذکر جهر را گذاشتند چنانچه منقول است و طریقه سلف و صوفیه و مشائخ مستقیم نیز همین بود و صوفیه کرام این همه دفاتر در سلوک و ریاضات و موعظت نوشته اند و مهلکات منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر است یا چیز دیگر

وتعرض است یا ترك تعرض حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله از پیر خود نقل میفرمایند که فرموده که راه دوستی چه تاریک و باریک است میباید که خلق را نصیحت کنی و تبرسانی شیخ محیی الدین بن عربی رضي الله تعالى عنه که پیشوای اهل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خود را که طریقه سماع ورقاصی داشتند مانع آمد و دلالت بترك آن نمود و بعضی آنها بگفته شیخ باز آمدند و طریقه خود را گذاشتند و بعضی باز نه گشتند لیکن اعتراف نقص و قصور خود کردند چنانچه شیخ در بعضی رسائل خود نوشته است حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب حضرت شیخ سید عبد القادر رضي الله تعالى عنه در بعضی رسائل خود باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقائق آنرا بیان فرموده است و احتیاطها دران امر خطیر رعیات نموده و همان جامی آرد فاذا ثبت انه لا يجب الانكار اى النهي عن المنكر عند عدم القدرة فهل يجوز انكارها اذا غلب على ظنه الخوف على نفسه فعندنا يجوز ذلك وهو الافضل اذا كان من اهل العزيمة والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله تعالى مع الكفار وقد قال الله تعالى في قصة لقمان عليه السلام (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * لقمان: ۱۷) لا سيما اذا كان عند سلطان جائر او لإظهار الإيمان عن ظهور كلمة الكفر لأنّ الفقهاء اتفقوا على ذلك وانما الاختلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضوعين انصاف باید نمود اگر مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترك تعرض بودی این همه مبالغه در امر معروف و نهی منکر کی کردند و نیز حضرت شیخ فرموده الذي يؤمر به وينكر على ضربين فكل ما وافق الكتاب والسنة والعقل فهو معروف وكل ما خالف ذلك فهو منكر ثم ذلك ينقسم قسمين احدهما ظاهر يعرفه العوام والخواص وهو كوجوب الصلاة الخمس وصوم شهر رمضان والزكاة والحج وغير ذلك ومن المنكر كتحريم الزنا وشرب الخمر والسرقه وقطع الطريق والربا والغصب وغير ذلك فهذا القسم يجب انكاره

على العوام كما يجب على الخواص من العلماء والقسم الثاني ما لا يعرفه الا الخواص مثل اعتقاد ما يجوز على الباري عز وجل وما لا يجوز عليه فهذا مختص بالعلماء انكاره فإن اخبر واحد من العلماء ذلك من العوام جاز له ذلك ووجب على العامي انكاره على القدرة.

فضيل عياض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط الله عمله واخرج نور الايمان من قلبه واذا علم الله عز وجل من رجل انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى أن يغفر له وإن قل عمله واذا رأيت مبتدعا في طريق فخذ طريقا آخر وقال فضيل سمعت سفيان بن عيينة يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله عز وجل حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم من احدث حديثا او أوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل عنه صرف ولا عدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل النافلة ودر حديث آمده است (يا عائشة) رضي الله تعالى عنها (إن الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا هم اصحاب البدعة واصحاب الأهواء ليس فيهم توبة وأنا منهم برئ وهم مني براء). عن عمر رضي الله تعالى عنه اگر مشرب صوفیه کرام ترك تعرض بودی چرا یکی از رؤساء صوفیه فرمودی آن روز که در میان صوفیه بنقار نگذرد آنرا خیر ندانند شیخ الإسلام فرموده که نقار صوفیان کن مکن است پس حاصل معنی چنان باشد که روزی که صوفیان میان خودها امر معروف ونهی منکر ننمایند ومداهنت بکنند آن خیر نیست نیک تأمل باید نمود که جماعت که بعدم تعرض قائلند عذاب وثواب اخروی ومواعید شدیده در باب اعمال سوء که در قرآن مجید واحادیث صحیحه وارد شده است قبول دارند یا نه پس چرا نامرادی را از مهلکه شدیده عظیمه نبر آرند وطریق نجاترا از عذاب سخط باو ننمایند اگر بر سر راه نایبنا چاهی یا ماری بود یا کسی در مهلکه دنیاوی افتاده باشد ظاهر آنست که این جماعة او را تنبه خواهند ساخت وتعرض حال او خواهند کرد چرا بر مهلکه اخروی که اشد وابقی است

متنبه نه سازند و راه نجات ننمایند یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و ما فيه نیند اعاذنا الله سبحانه عن اعتقادهم السوء اگر ترك تعرض خلق مرضی حق بودی جلّ و علا چرا بعثت انبیا علیهم السلام نمودی و تشریع شرائع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر و رای اسلام کردی و هر که دعوت آن بزرگاران قبول نه کرد در امم سابقه بعد از انبیا گوناگون گرفتار نموده هلاک و استیصال شان نمودی بایستی خلق را بطور آنها می گذاشت و هیچ تعرض نمینمود و منکرانرا به چیزی عذاب و هلاک نمیفرمود و نیز برین تقدیر جهاد را برای چه فرض می ساخت که هم متضمن ایذا و قتل مسلمانان است و هم ایذا و قتل کفار این همه فضیلت و مزیت جهاد را و مجاهدان و شهداء فی سبیل الله را که بنصوص قطعیه ثابت شده است چنانچه بعضی از آنها خواهد آمد چون باشد که بناحق تعرض مردم مینمایند و ایذا میرسانند و نیز نفس انسانی که از مخلوقات حق است سبحانه چرا بحرب و معادات او امر نمود و جهاد او را جهاد اکبر فرمود و قرب خود را بآن جهاد مربوط ساخت کما ورد (عاد نفسك فإنها انتصبت بمعاداتی) او را هم بوضع او بایستی گذاشت پس معلوم شد که اینها اعداء الله اند حق سبحانه می خواهد که انتقام از اعدای خود بگیرد و الله عزیز ذوانتقام از کمال رحمت انبیارا بالاصالت و اولیایا به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام ثواب و عذاب بزبان آنها فرمود و حجترا بر مخالفان درست ساخت و زبان عذر شان بند نمود (لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ * النساء: ۱۶۵) به چشم پوشی و خواب خرگوشی این کارخانه عظیم القدر مرتفع نمیشود و هیچکس نمیتواند آنها دفع کردن (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور: ۷-۸) اگر میخواست همه را براه راست هدایت مینمود و دار السلام میفرستاد ولو شاء الله لهداهم اجمعین لیکن ارادت ازلی چنین خواست و حکمت لم یزل هم چنین اقتضا نمود (وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * السجدة: ۱۳) بمولای حقیقی جلّ شانه جا پرشش

نیست که چرا چنین کرد و چنان نه کرد (لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ * الأنبياء: ۲۳) بزرگی فرماید بیت:

کرا زهره آن که از بیم او * کشاید زبان جز به تسلیم او
قال الله تعالى (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي * يوسف: ۱۰۸) پس متابعان او علیه وآله الصلوة والسلام باو در دعوت و امر معروف شریک اند و هر که تارک امر معروف است تابع نیست انصاف باید داد اگر فساق و کفار مبعوض و اعداء حق نبودندی بغض فی الله از واجبات دین نیامدی و افضل مقربات و کمل ایمان نه گشتی و سبب حصول ولایت و قرب خداوندی جلّ سلطانه نه شدی عن عمر بن الجموح انه سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم (لا ينجي للعبد حق صريح الايمان حتى يحب الله ويبغض الله فاذا احب الله وابغض الله فقد استحق الولاية من الله عز وجل) رواه أحمد وعن ابي امامة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (من أحب الله وأبغض الله وأعطى الله ومنع الله فقد استكمل الايمان) رواه ابوداود وعن ابي ذرّ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (أفضل الأعمال الحبّ في الله والبغض في الله) رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل انه سئل النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم عن أفضل الأعمال قال (أن تحبّ الله وتبغض الله وتعمل لسانك في ذكر الله) قال وما ذلك يا رسول الله قال (أن تحب للناس ما تحب لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك) رواه أحمد وهم در حدیث آمده است (تقربوا الى الله سبحانه ببغض أهل المعاصي والقوهم بوجوه منكر والتمسوا رضی الله تعالى بسخطهم وتقربوا الى الله عز وجلّ بالتباعد منهم) رواه ابن شاهین والدیلمی. عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه في الكثر الخفي في الخبر (ان الله تعالى قال لموسى عليه السلام هل عملت لي عملا قط قال الهي صليت لك وصمت وتصدقّت وذكرت فقال الله عز وجلّ أما الصلوة فلك برهان والصوم جنة والصدقة ظلّ والذكر نور فأني عمل عملت لي فقال موسى إلهي دلني على العمل الذي هو لك قال يا موسى

هل واليت لي وليا او عاديت لي عدوًا فعلم موسى أَنَّهُ الحَبَّ في الله والبغض في الله) ودر بالا از فضيل قدس سره نقلی در اين باب گذشته است والحق كه محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق در اين دو عمل اختيار ندارد و محتاج بكسب وبعمل نيست چنانچه در اعمال ديگر محتاج است دوستان دوست چه بلا بنظر زيبا مينمايد و دشمنان او چه قسم زشت و بد اين معنی در مجاز ظاهر وهويدا است كه هر كه دعوی دوستی نمايد تا تبری از دشمنان او نكند مقبول نيست منافق پيش نميداند شيخ الإسلام گفته كه من بابو الحسن شمعون نه نيكم كه استاد من حصیری را ميرنجانيد وهر كه پير ترا رنجه كند و تو از وی رنجه نباشی سگ از تو به بود وقال الله تعالى (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ * الممتحنة: ۴) و نیز فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ * الممتحنة: ۶) پس از اين آيات كريمه معلوم شد كه طالب حق را جلّ وعلا اين زتبراً وبغض و عداوت ضرور ناگزير است و نیز فرمود او تعالى (لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ * الممتحنة: ۱۳) و نیز فرموده (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * الممتحنة: ۱) از اين سه معلوم شد كه موالات اعداء الله تعالى موجب گمراهی است و راهی بوصول مطلب ندارد و نیز فرموده او تعالى (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ * التحريم: ۹) و نیز فرموده (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ * المائدة: ۵۱) و نیز فرموده تعالى (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ * المجادلة: ۲۲)

و نیز فرموده (وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ وَالْآخِرَةِ مَا أَغْنَوْا عَنْهُمْ آلِهَتُهُمْ الْمَوَدَّةَ: (۸۱) مصرعه:

تولی بی تبری نیست ممکن

اینجا صادق می آید نه در اصحاب کرام چنانچه رفضه کمان برده اند چه تبرا از اعدا باید نه از احبا و جمعی که بشرف صحبت مشرف اند به محبت و مودت بایکدیگر موصوف اند شدت و غلظ شان با کفار بود کما قال الله تعالی (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ * الفتح: ۲۹) اگر گویند که خلق همه مظاهر و بحالی حق اند جلّ و علا و غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه درینها چیزی نیست چنانچه مشرب اهل وحدت وجود است پس همه را بچشم محبت باید دید و هیچ کدام بد نباید بود چنانچه گفته اند مصرعه:

پس بدی مطلق نباشد در جهان

گویم عداوت و عدم موالات کفار و غلظت و جهاد باینها بنصوص قطعیه ثابت شده است که ریب را اصلا دران گنجایش نیست اینها فی انفسهم هر چه باشند متابعت نصوص مارا فرض و ناگزیر است مارا بنص کار است نه بفصّ نجات فردا و ابسته بنص است نه بفصّ خواب و خیال کشوف و الهامات در برابر نصّ نمیتوان شد غایه الامر شخصی که مغلوب حال است باید که خود را به تکلیف بر متابعت نصوص داء دو عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و کشف او بود نماید همواره ملتجی و متضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد و چشم بصیرت او مکتحل بتراب اقدام انبیا و اصحاب کرام علیهم السلام بود مصرعه:

این کار دولت است کنون تا کرا رسد

با آنکه گوئیم که جماعه که مشرب وحدت وجود دارند مراتب وجود را اثبات مینمایند و احکام غیر مرتبه آنرا از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات میکنند و احکام کثرت را که مبنای شریعت بر آن است از دست نمیدهند و رفع آنرا الحاد و زندقه

میشمرند مصرعه:

گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

پس امر معروف و بدبودن با اهل فسق و کفر از احکام کثرت است و در رنگ سائر احکام شرعیه برداشتن آن الحاد و زندقه بود هر چند بدی مطلقاً نفی میکنند لیکن بدی نسبی اثبات مینمایند مصرعه:

بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

و بدی نسبی در بدبودن و احتراز کردن کافی است و اهل وحدت وجود از آن هم پرهیز میکنند و دیگرانرا مانع میآیند و مار و کژدمرا میکشند و مردمرا ازان میترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند و از منکران و مخالفان خود ساحط و در غضب چنانچه مولوی روم قدس سرّه که از رؤسای صوفیه موحد است میفرماید بیت:

منکر این حرف و ایندم در نظر * شد مثل سرنگون اندر سقر

و از طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و متزل خوش و صور جمیله بیشتر راغب و ملتذذند به نسبت باضداد آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت شان نسبت بدیگران بیشتر مینمایند و از مهالك خودرا کناره میگیرند و جلب منافع و دفع مضار مهما امکن میکنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نیند و از مشورت و کنکاش خالی نیند و زنان خودرا در پرده میدارند و تجویز نمینمایند که نامحرمی گردشان گردد و دست درازی کند و اطفال خودرا از صحبت بد دور میسازند و ظالم و متعدی را بسزا میروسانند و مریضانرا از غذاهای ناملائم پرهیز میکنند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیزی دیگر پس از امور دنیای دنی رعایت این احکام کردن با وجود اباحت ترك آن و در امور اخروی ترك این احکام کردن با وجود ورود امر الهی جلّ سلطانه باتیان آن و بحیله وحدت وجود سر از رقبه بندگی کشیدن عجب انصاف است و از قاعده عقل دور اندیش دور و در منشاء آن عدم انقیاد و ناگردیدنی است با احکام الهی جلّ شانه وعدم

اعتقاد است بطور نبوت وانکار است از قیامت واز عذاب و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه وایاکم عنه اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص تشرع وتصلب شان در دین مشهوره ومأثور اند ومحتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ این همه احتیاط که در وضو وطهارت ونماز وآداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آوردن مشکل است والد بزرگوار ایشان که جدّ این فقیر باشند وبا وجودی که مذهب مشرب وحدت وجود داشتند وبفصوص دانی طاق بودند تشرع ایشان هم بر وجه کمال بود چنانچه معروف است ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله چشتیه بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب توحید به تشرع کامل موصوف اند وحضرت شیخ این احتیاط را در اعمال از عمل شیخ ووالد خود حضرت شیخ عبد القدوس رضي الله تعالى عنه گرفته بودند وایشان درجه علیا در مشرب وحدت داشتند وهمواره مغلوب حال میبودند مع ذلك در تشرع واحتیاط ظاهری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجه احرار که چراغ نقشبندیہ اند با وجودیکه مائل به مشرب توحید بودند در تشرع وترویج شریعت قدم راسخ داشتند میفرمودند اگر من شیخی کنم هیچکس را یا رأی شیخی نماند لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی شیخ محیی الدین ابن عربی قدس سرّه در علم حدیث صاحب اسناد بود ودر علم فقه پایهٔ اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشائخ محاسبه اعمال یومی ولیلی خود به مقتضای حدیث (حاسبوا أنفسکم قبل ان تحاسبوا) اختیار کرده اند من در محاسبه از ایشان افزودم ومحاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفين وسيد الطائفة که گویا بانی این مشرب بودند سر تا پا به تشرع آراسته بودند میآرند که چون بایزید نماز میکردی قعقه از استخوان سینه وی برون میآمدی ومیشنیدندی از هیبت حق وتعظیم شریعت في العوارف عن الجنید

يقول لرجل ذكر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بالله ينقلون الى ترك الحركات من باب البر والتقوى الى الله تعالى فقال جنيد ان هذا قول قوم تكلموا باسقاط الاعمال وهذا عندي عظيم والذي يسرق ويزني احسن حالا من الذي يقول هذا وان العارفين بالله اخذوا الاعمال بالله واليه يرجعون فيها ولو بقيت الف عام لم انقص من اعمال النبي ذرة الا ان يحال لي دونها وانها لاكد في معرفتي واقوى بحالي.

منقول است كه منصور حلاج با آن همه دعوى هر شبانروز هزار ركعت نماز ميگزارد وآن شب كه روز آن كشته شد پانصد ركعت گزارده بود يكي از كمل مشائخ طبقات فرموده غضوا ابصاركم ولو عن شاة انثى اگر مشرب اهل وحدت وجود ترك تعرض و آزار خلق بودى مولانا عبد الرحمن جامى عليه الرحمة كه از كمل ارباب وحدت وجود از محققان شان بوده چرا ردّ اين جماعه در كتاب سلسله الذهب نمودى و مثنوى طويل در نكوهش آنها آوردي عنوان مثنوى را باين عبارت نوشته در مذمت آنها كه بنای مذهب خود بر كم آزارى نهاده اند و در ورطه اباحت واتحاد افتاده اند أبيات:

ترك آزاد كردن خواجه * دفتر كفر راست دياچه
منكر آمد به پيش او معروف * شد بمنكر عنان او مصروف
نفس محنت گزين راحت جوى * واردش در ره اباحت روى
شد يكي پيش او حلال و حرام * مى نه انديشد از نكال وبال
ميشود مرتكب مناهى را * ميفتد در عقب ملاهى را
گاه لافد زمذهب تجريد * كه گزافد زمشرب توحيد
نيست لاف و گزاف او عارى * ليكن او را چو نيك انگارى
مذهبش جمع فضّه وذهب است * مشربش شرب باده عنب است
از علامات عقل دين عارى * مذهبش حصر در كم آزارى
نه ز احوال سابقش عبرت * نه ز احوال لاحقش حيرت

نسبت خود کند بدرویشان * دم زند از ارادت ایشان
 هر که درویش زو شود بیزار * کی ز درویش آمد این کردار
 نیست درویش آنکه زندقه ایست * نیست جمعیت آنکه تفرقه ایست
 اصطلاحات عارفان از بر * کرده او میکند بیان فرفر
 دلش از سرّ کار واقف نه * معرفت بیشمار عارف نه
 همچو جوزی همی نماید نغز * لیک چون بشکنی نیابی مغز
 کرده وهم وخیال ناپاکان * مندرج در عبارت پاکان
 لفظها پاک معنیش کرگین * نافه چین لفافه سرگین
 نافه نکشاده مشک افشانند * در کشاید جهان بگننداند

وفي العوارف سئل سهيل عن الرجل يقول أنا كالباب لا اتحرك الا اذا
 حركت قال هذا لا يقول الا احد الرجلين اما صديق واما زنديق لأن الصديق يقول
 هذا القول اشارة الى قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام الاصول ورعاية
 العبودية والزنديق يقول ذلك اصالة لا لاقامة الاشياء على الله تعالى واسقاطا للملامة
 عن نفسه والتخلعا عن الدين ورسمه. عجب کار وباریست جمعی از آنانکه مشرب
 کم آزاری و صلح کل اختیار کرده اند با همه فرق از کافران و جهودان و جوگیه
 و پراهمن و ملاحده و زنادقه و ارمی و غیر آن نیک اند صلح و محبتها و انبساطها
 و صحبتها بایکدیگر دارند غیر از متابعان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که
 اهل سنت و جماعت اند فرقه ناجیه اند در باب آنها وارد شده است (الَّذِينَ هُمْ عَلَى
 مَا أُنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي) که بآنها غلظت و عداوت دارند صلح شان بایکدیگر آنست
 و باینها در مقام ایذا و آزار اند و تخریب اینها میخواهند عجب صلح کل است که با
 محمدیان که پیشوای شان رحمت عالمیان است غلظت و عداوت باشد و با غیر
 محمدیان که محل غلظت است بنصوص قرآنی محبت و مودّت بود بلی الکفر ملّة
 واحدة نیک تأمل نمایند ترك تعرض خلق اگر محمود میبود امر بالمعروف و نهی عن

المنکر از واجبات دین متین نمیکشت وحق سبحانه این امت را باتیان این امر جلیل
 القدر خیر امة نمیزمود قال الله تعالى (كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
 بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ * آل عمران: ۱۱۰) و نیز فرموده (الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ
 وَالنَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ * التوبة: ۱۱۲) و نیز فرموده (الْمُؤْمِنُونَ
 وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ * التوبة: ۷۱)
 و جمیع انبیا علیهم السلام و صحابه و تابعین و سائر سلف صالحین چه کوششها در
 اتیان امر معروف و نهی منکر نموده اند و چه ایذاها در تحصیل این امر کشیده اند
 و بامر عبث این همه جهد نمودن و ایذای کشیدن سقاقت محض است اگر ترك
 تعرض مستحسن میبود چرا انکار قلبی را از انکار شرعی اضعف ایمان فرمودی
 كما ورد في الحديث الصحيح عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم انه
 قال (من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع فبقلبه
 وذلك أضعف الإيمان) رواه مسلم و چرا تارك امر معروف را در بلده از بلاد داخل
 عذاب اهل آن جده ساختندی و در زیر و زبر آن شريك نمودندی كما روی جابر
 انه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (أوحى الله عزّ وجلّ الى
 جبرائيل عليه السلام ان اقلب مدينة كذا وكذا باهلها فقال يا ربّ ان فيهم عبدك
 فلانا لم يعصك طرفة عين قال فقال اقلبها عليه وعليهم فإن وجهه لم يتغير في ساعته
 قطّ) رواه البيهقي اگر گویند آیه کریمه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا
 يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ * المائدة: ۱۰۵) دلالت تبرک امر معروف و نهی منکر
 دارد گوئی ممنوعست چه معنی ابتدا که در کریمه آمده است شامل امر معروف
 و نهی منکر آمده است كما جرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آرید
 امر معروف کنید و نهی منکر ننمایید گمراهی دیگران شمارا زیان ندارد و شان نزول
 این آیه مؤید این معنی است چون مسلمانان از کفر و عدم انقیاد کفار نگویند
 دل تنگ شدند حق تعالی تسلیه مسلمانان باین آیه کریمه فرموده یعنی چون شما آن

کار خود را کردید و دلالت بر راه راست نمودید و از کفر و طغیان ترسانیدید بعد از آن کفر آنها بشما مضرت نه رساند و جمعی که این آیه کریمه را بر ظاهر گذاشته اند گفته اند این آیه بآیات امر معروف منسوخ گشته است عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه انه قال فی خطبته «یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الایة (یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم) فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول (إنّ الناس اذا رأوا منكرا رأوا منکم یغیروہ یوشک أن یعمهم الله بعقابہ) رواه ابن ماجه و الترمذی و صححاه و فی روایة ابی داود (اذا رأوا الظالم فلم یأخذوا علی یدیه اوشک أن یعمهم الله بعقابہ) و فی روایة اخرى له (ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیروا الا یوشک أن یعمهم الله بعقاب) و عن ابی ثعلبة فی قوله تعالی (علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم) فقال أما والله لقد سئلت عنها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال (بل تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر حتی اذا رأیت هوی متبعا و دنیا مؤثرة و اعجاب کل ذی رأی برأیه و رأیت امرا لا بدّ لک منه فعلیک نفسک و دع امر العوام فانّ وراءکم ایام الصبر فمن صبر فیهن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسين رجلا یعملون مثل عمله) قالوا یا رسول الله اجر خمسين منهم قال (اجر خمسين منکم) رواه الترمذی و ابن ماجه اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل الله طریقہ انبیای کرام است علیهم و علی اتباعهم الصلوات و التسلیمات و طریقہ اولیاء ترک تعرض است و عدم امر معروف چنانچه بعضی از اهل این وقت میگویند گوئیم که وجوب و فرضیت این امور و فضائل اتیان آن و مواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته است و فرضیت و وعده و وعید نسبت بکافه انام است خصوصیت باشخاص دون اشخاص ندارد و خواص و عوام و انبیا و اولیا در اتیان فرائض برابر اند و همه داخل وعد و وعید بآنکه گوئیم حصول نجات و وصل بدرجات کمال مربوط بمتابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات است اولیا هر چه یافته اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الهی جلّ

شانه همه بمتابعت و طفیل انبیا علیهم السلام یافته اند راه وصول منحصر در اتباع آن بزرگواران است (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ * آل عمران: ۳۱) سوای این هر راهی که هست روی به ضلالت دارد و سبیل شیاطین است کریمه (فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ * یونس: ۳۲) دلیل شافی است بر این معنی (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ * الأنعام: ۱۵۳) شاهد عدل بر آن.

وعن عبد الله ابن مسعود رضي الله تعالى عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خطبا ثم قال (هذا سبيل الله) ثم خطب خطوطا عن يمينه وشماله وقال (هذا سبيل الشيطان على كل سبيل منها شيطان يدعو اليه وقرأ ان هذا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) الآية رواه احمد والنسائي والدارمي پس هر که بی متابعت انبیا علیهم السلام خواهد که در راه حق در آید و به کمال برسد غیر گمراهی چیزی حاصل نکرده باشد اگر چیزی حاصل استدراج بود که نتیجه آن در آخرت خسران و حرمان بود (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * آل عمران: ۸۵) بیت:

محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی

جنید بغدادی قدس سره که رئیس صوفیه و سید الطائفه است میفرماید من لم يحفظ القرآن ولم يكتب الحديث لا يقتدى به في شأننا هذا وإن علمنا هذا مقيد بالكتاب والسنة میآرند که درویشی از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره پرسید که شیطانرا بر روندگان این راه هیچ دسترس باشد خواجه فرمودند که هر رونده که بسرحد فناى نفس نرسیده باشد چون در خشم شود شیطان بر وی دست یابد اما آن رونده که بسرحد فناى نفس رسیده است ویرا خشم نبود غیرت باشد و هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد و این چنین صفت آن کسرا مسلم شود که روی براه حق دارد تعالی شانه و کتاب خدای عزّ وجلّ بدست راست

گیرد و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه و سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی راهرا سلوک کند از حضرت خواجه احرار منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانم و اگر تمام خرابی هارا بر ما جمع سازند و حقیقت ما را به عقائد اهل سنت و جماعه بنوازند هیچ باک نداریم انصاف باید داد نبوت ختم یافته است و زمان وحی منقطع شده و دین کامل گشته و نعمت تمام شده امروز بکدام حجت و بکدام سند این چنین دین متین را کسی تواند برداشت و بخواب و خیال خود کلمه متفقہ انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات که بوحی قطعی و اخبار الهی مثبت و متیقن گشته یک سو ساخت عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبل شیاطین دور باید بود و صراط مستقیم سنت سنیه را از دست نباید داد و اتباع انبیاء علیهم التحیات البته منجی است و مژمر برکات و سوای آن همه خطر است فالخذر راه نجات قطعی را گذاشته براه خطر رفتن و در دام شیاطین لعین افتادن و خود را در معرض ملاک سمرمدی دادن از عقل بسی مستبعد است و وجد و حال و خواب و خیال که بر خلاف پیغمبران بر حق بود کسر اب بقیعة یحسبه الظمان ماء است چون کار بخدا افتد جلّ و علا و گور و قیامت پرتو اندازد غیر از متابعت انبیاء علیهم البرکات که بوحی قطعی ثابت شده است هیچ سود ندارد و دستگیری در آن وقت ننماید آری اگر احوال و مواجید و کشف و الهامات باین متابعت جمع شود نور علی نور باشد و چون به کمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانچه صحابه کرام و سلف صالحین و مشائخ مستقیم الاحوال را بود رزقنا الله سبحانه و ایاکم هذه الدرجة القصوی پس مقرر شده که راه وصول بدرجات قرب الهی جلّ شأنه خواه قرب نبوت بود و خواه قرب ولایت و واصلان انبیا باشد علیهم الصلوات یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوة

والسَّلام بدان رفت ودعوت کرده مأمور بدان گشته در کرمه (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) وکرمه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) نیز بآن دلالت دارد سوای آن هر راهی که هست رو بضلالت دارد واز مطلوب حقیقی منحرف کلّ طریقه وراء الشریعة فهی زندقة کرمه (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا) الآیة وکرمه (فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) وکرمه (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) وحديث خطّ لنا الحديث وحديث (كل بدعة ضلالة) واحاديث دیگر شاهد این معنی است وآنچه از عبارات بعضی از اکابر واقع شده است که راههای که موصل جناب قدس خداوندی است جلّ سلطانه دو راه است راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد وراهی است که بقرب نبوت متعلق است منافاتی باین تحقیق ندارد که این هردو راه داخل دائره شریعت غرّا است واین هردو قرب منوط به متابعت انبیا علیهم الصلوات والبرکات که صراط مستقیم است پس کسی که خواهد که بی اتیان احکام شریعت وبی تبعیت رسل علیهم الصلوات والتسلیمات یکی از این دو قرب برسد به مطلب نه رسد وراه گم کند وخائب وخاسر بود همچنین آنچه مشهور گشته که الطرق الی الله بعدد انفس المخلوقات درست است چه هر ظلرا باصل خود شاهراه است وهر مخلوقرا عین باصره جدا بما نحن فیه هیچ تدافع ندارد چه این همه راهها در حق وصول مشروط باتیان احکام شرعیه است هر که از دائره شریعت غرّا برآند خواهد که یکی از این طرق در آید در راه ماند و بمطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس منشاء این همه طرق شریعت آمد با وجود تعدد طرق عائد به يك طریق گشت اتحاد طرق گفتن باعتبار منشاء است وتعدد طرق باعتبار ناشی دو طریق باعتبار طرق کلیه است وطرق بسیار باعتبار طرق جزئیة است في معارج الهداية قال بعضهم الطرق الى الله تعالى بعدد انفس المخلوقات ولكن كلها مندرجة ومندرجة ومنطوية ومنكسبة في دائرة الشريعة الكبرى المحللة الشريعة المحمدية العظمى وهذه الطرق

بالنسبة الى اركان شجرة الشريعة اصولها وفروعها وعروقها واغصانها واوراقها وازهارها وانوارها ولا يقال هي اشياء سواها وامور مباينة لها لا والذي برأ النسمة وشق الحبة ماوراء المحجة البيضاء والشريعة الخفيفة الكبرى الا بنيان الضلال والعمى فما ذا بعد صراط الحق القويم وسبيل الله المستقيم الا سبيل الشيطان المبعد الرجيم المطرود الأبر العقيم فماذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالى (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الأنعام: ١٥٣). وفي العوارف قوم من المفتونين سموا انفسهم ملامتيه ولبسوا لبسة الصوفية لينسبوا الى الصوفية وما هم من الصوفية بشيء بل هم في غرور وغلط يستترون بلبسة الصوفية توكيا تارة دعوى اخرى ويتتهجون مناهج اهل الاباحة ويزعمون ان ضمايرهم خلصت الى الله تعالى وهذا عندهم هو الظفر بالمراد والارتسام بمراسم الشريعة رتبة العوام وقاصرين الأفهام والمنحصرين في مضيق الاقتداء تقليدا وهذا هو عين الاحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردتها الشريعة فهي زندقة وجهل هؤلاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية من صار من اهل الحقيقة تقيّد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار مطالبا بامور وزيادات لا يطالب بها غيره ممن يصل الى ذلك لأنه يخلع من عنقه ربة التكليف ويخامر باطنه الزيغ والتحريف واحاديث نبوى على صاحبها الصلاة والسلام التحية كه در باب امر معروف ونهى منكر وجهاد في سبيل الله وارد شده است ايراد مينمايد نيك مطالعه فرمايند عن حذيفة رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال (وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْهُ فَتَدْعُوهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ) رواه الترمذي. وعن المعرس بن العميرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال (اذا عملت الخطيئة في الارض من شهدها فكرهاها كان كمن غاب عنها ومن غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها) رواه ابوداود. وعن عدي بن عدي الكندي قال حدثنا مولانا انه سمع

جدي يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم يقول (ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بينهم وهم قادرون على ان ينكروه فلا ينكر فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة) رواه في شرح السنة. وعن عبد الله ابن مسعود رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم (لما وقعت بنوا اسرائيل في المعاصي فهاهم علماءهم فلم ينتهوا فجالسوه في مجالسهم واكلوا معهم وشاربوا معهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون) قال فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فقال (لا والذي نفسي بيده حتى تأطروهم اطرار) رواه الترمذي وابوداود. وفي رواية قال (كلاً والله لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنكر ولتأخذن على يدي الظالم ولتأطرنه على الحق أطراً ولتقصرنه على الحق قصراً) أو (ليضربن الله بقلوب بعضكم على بعض ثم ليلعنكم كما لعنهم) وهم در حديث است (اذا رأيت امتي قهاب الظالم ان تقول له: إلك ظالم فقد تودع منهم) طب سطر. عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم (انه يصيب امتي في آخر الزمان من سلطانهم شدايد لا ينجو منه الا رجل عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخير احبه وان رأى من يعمل الباطل ابغضه عليه فذلك ينجو على البطانة كله) رواه البيهقي. وهم در حديث است (ما من نبي بعثه الله في امته قبلي الا كان له في امته حواريون واصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بامره ثم انما تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدكم بيده فهو مؤمن ومن جاهدكم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدكم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من الايمان حبة خردل) حم عن ابن مسعود. وهم در حديث است (اذا خفيت الخطيئة لا تضر الا لصاحبها واذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة) طر عن ابي هريرة. وهم در حديث

است (اذا رأيتم الامر لا يستطيعون تغيره فاصبروا حتى يكون الله هو الذي يغيره) عد هب عن ابي امامة. وهم در حديث است (وجب عليكم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ما لم تخافوا ان تؤتى اليكم مثل الذي نهيتم عنه فاذا خفتهم ذلك فقد حل لكم السكوت) ابونعيم والديلمى عن منصور. وهم در حديث است (ألا أخبركم بأقوام ليسوا بأنبياء ولا شهداء يغبطهم يوم القيامة الأنبياء والشهداء بمنازلتهم من الله على منابر من نور يعرفون الذين يحبون عباد الله إلى الله، ويحبون الله إلى عباده، ويمشون في الأرض نصحاء)، قيل: كيف يحبون عباد الله إلى الله قال: (يأمرهم بما يحب الله وينهونهم عما يكرهه الله، فإذا أطاعوهم أحبهم الله) هب ابن سعد النقاش في معجمه وابن البخاري عن انس. وهم در حديث است (اذا ظهرت المعاصي في امتي عمهم الله بعذاب من عنده) قيل أما في الناس يومئذ الصالحون قال (يصيبهم ما اصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله تعالى ورضوان) حم طب عن ام سلمة. وهم در حديث است (بئس القوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات وبئس القوم قوم لا يأمرؤن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر) ابوشيخ عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (من ارعب صاحب بدعة ملاً الله قلبه أماناً وإيماناً ومن انتهر صاحب بدعة آمنه الله من الفرع الأكبر ومن اهان صاحب البدعة رفعه الله في الجنة درجة ومن لان له اذا لقيه تبشيشاً فقد استخف بما انزل على محمد) عليه وعلى آله الصلاة والسلام ابن عساكر عن ابن عمر رضي الله تعالى عنه. ودر روايت آمده (من اعرض عن صاحب بدعة بغضا له ملاً الله قلبه اماناً وإيماناً ومن انتهر صاحب بدعة او لقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما انزل الله على محمد). وهم در حديث است (من مشى مع المظلوم حتى يثبت له حقه يثبت الله تعالى قدميه يوم تزل الأقدام) ابوشيخ وابونعيم عن ابن عمر. وهم در حديث است (من انعش حقاً بلسانه جرى له اجره حتى يأتي الله يوم القيامة فيوفيه ثوابه) سمويه (حل) عن انس رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (والذي نفسي بيده ليخرجن من امتي من قبورهم في

صورة القردة والخنازير بمداهنتهم في المعاصي وكفهم عن النهي وهم يستطيعون) ابو نعيم عن عبد الرحمن بن عوف. وهم در حديث است (يكون في آخر الزمان قوم يحضرون السلطان فيحكمون بغير حكم الله ولا ينهونهم فعليهم لعنة الله) ابو نعيم والدليمي عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (لا ينفي لنفسه موته ترى من يعص الله فلا تنكر عليه) الحكيم بن حسين عن علي. وهم در حديث است (افضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر او امير جائر) حط عن ابي سعيد رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (افضل الأعمال الحب في الله تعالى) رواه ابوداود. وفي رواية (انّ احب الأعمال الى الله تعالى الحب في الله والبغض في الله تعالى). وعن ابي ذرّة بنت ابي لبّ قالت قلت يا رسول الله من اخير الناس قال (اتقاهم للرب عز وجلّ واوصلهم للرحم وامرهم بالمعروف وانهاهم عن المنكر) رواه ابوشيوخ والبيهقي. وهم در حديث است (لا تزال لا اله الا الله تشفع من قالها ترد عنهم العذاب والنقمة ما لم يستخفوا بحقها) قالوا يا رسول الله ما الاستخفاف بحقها قال (يظهر العمل بالمعاصي فلا ينكروا ولا يغيروا) رواه الاصفهاني رضي الله تعالى عنه. وعن ابي ذر رضي الله تعالى عنه قال اوصاني خليلي صلّى الله عليه وسلّم بخصال من الخير اوصاني أن لا أخاف في الله لومة لائم واوصاني أن لا اقول إلا الحق وإن كان مُرّاً رواه ابن حبان. وعن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال كنا نسمع انّ الرجل يتعلّق بالرجل يوم القيامة وهو لا يعرفه فيقول مالك اليّ ما بيني وبينك معرفة فيقول كنت تراني على الخطاء وعلى المنكرة ولا تنهاني ذكره رزين رضي الله عنه.

فضيلت جهاد: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم (إنّ في الجنة مائة درجة اعدّه الله للمجاهدين في سبيل الله ما بين درجتين كما بين السماء والارض) رواه البخاري. وهم در حديث است (مثل المجاهد في سبيل الله كمثّل الصائم القائم القانت بآيات الله لا يفطر من صيام ولا صلاة حتى يرجع المجاهد في سبيل الله) متفق عليه. وهم در حديث است (والذي نفسي بيده لولا انّ رجالا من المؤمنين لا تطيب

انفسهم ان يتخلفوا ولا اجد ما احملهم عليه ما تخلفت عن سريره يغزوا في سبيل الله
والذي نفسي بيده لوددت ان اقتل في سبيل الله ثم احى ثم اقتل ثم احى ثم اقتل ثم
احى) متفق عليه. يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم فيكون تعلق الباء كتعلقه في
قولك قام في الامر اذا جد فيه وتجلد له فما لمعنى القيام بما تجب عليه من استفرغ
الجهد في معرفة كتاب الله تعالى والامثال بما امر به والانتهاء بما نهي عنه أو ان يراد
به طول القيام اي المصلي الذي يطول قيامه في صلاة قراءة فيها طس. وهم در
حديث است (رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها لغدوة في سبيل الله
وروحة خير من الدنيا وما فيها). متفق عليه. وهم در حديث است (ما اغبرت قدما
عبدى في سبيل الله فتمسه النار) رواه البخاري. وهم در حديث است (لا يجمع كافر
وقاتله في النار ابدا) رواه مسلم. وهم در حديث است (ما من احد يدخل الجنة يحب
ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من شيء الا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا
فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة) متفق عليه. وهم در حديث است (يضحك
الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما الآخر يدخلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فقتل ثم
يتوب الله تعالى على القاتل فيستشهد) متفق عليه. وهم در حديث است (من سأل
الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وإن مات على فراشه) رواه مسلم. وهم
در حديث است (من مات ولم يغز ولم يحدث به نفسه مات على شعبة من نفاق) رواه
مسلم. ونيز آمده جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الرجل يقاتل
للمغنم والرجل يقاتل للذكر والرجل يقاتل ليرى مكانه فمن في سبيل الله قال (ومن
قاتل ليكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله) متفق عليه. وهم در حديث است
(كل ميت يختم على عمله الا الذي مات مرابطا في سبيل الله فإنه ينمى له عمله الى
يوم القيامة ويأمن من فتنه القبر) رواه الترمذي وابوداود والدارمي. وهم در حديث
است (من قاتل في سبيل الله فواق ناقة فقد وجبت له الجنة ومن جرح جرحا في سبيل
الله او نكب نكبة فانها تحبى يوم القيامة كأغرر ما كانت لوها الزعفران وريحها المسك

ومن خرج به خراجا في سبيل الله فَإِنَّ عليه طابع الشهداء) رواه الترمذي وابوداود والنسائي وهم در حديث است (لا يلج النار من بكى من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع ولا يجتمع على عبد غبار في سبيل الله ودخان جهنم) رواه الترمذي وفي رواية اخرى والراوي النسائي في منخري مسلم ابدا وفي اخرى له في خوف عبد ابدا ولا يجتمع الشح والايمن في قلب عبد ابدا. وهم در حديث است (عينان لا يمسهما النار عين بكت من خشية الله وعين باتت تحرس في سبيل الله) رواه الترمذي. وهم در حديث است (رباط يوم في سبيل الله خير من الف يوم فيما سواه من المنازل) رواه الترمذي. وهم در حديث است ان النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم سئل ايّ الأعمال أفضل قال (طول القيام) قيل فأَيّ الصدقة أفضل قال (جهد المقل) قيل فأَيّ المحرّة أفضل قال (من هجر ما حرم الله عليه) قيل فأَيّ الجهاد أفضل قال (من جاهد المشركين بماله ونفسه) قيل فأَيّ القتل اشرف قال (من اهريق دمه وعقر جواده) رواه ابوداود. وهم در حديث است (للشهيد عند الله ستّ خصال يغفر له في اول وقعة ويرى مقعده في الجنة ويجار من عذاب القبر ويأمن من الفزع الأكبر ويوضع على رأسه تاج الوقار الباقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج ثنتين وسبعين زوجة من الخور العين ويشفع سبعين من اقربائه) رواه الترمذي وابن ماجه. وهم در حديث است (من لقي الله بغير اثر من جهاد لقي الله وفيه سلمة) رواه الترمذي وابن ماجه. وفي نسخة (لقي الله وفيه ثلثة) رواه الترمذي وابن ماجه. وهم در حديث است (الشهيد لا يجد الم القتل الاّ كما يجد احدكم الم القرحة) رواه الترمذي والنسائي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است (ليس شيء احبّ الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله تعالى وقطرة دم يهرق في سبيل الله واما الاثران فاثر في سبيل الله واثر في فريضته من فرائض الله تعالى) رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب. وعن ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم في سرية فمَرَّ رجل بغار فيه شيء من ماء وبقل فحدث نفسه بان

يقيم فيه ويتخلي من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم في ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (إني لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكن بُعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة او روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وقيام احدكم في الصف خير من صلاته ستين سنة) رواه احمد. وهم در حديث است (المؤمنون في الدنيا على ثلاثة اجزاء الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذي يأمن الناس على اموالهم وانفسهم ثم الذي اشرف على طمع ترك الله عز وجل) رواه أحمد. وهم در حديث است (من ارسل بنفقة في سبيل الله واقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجه ذلك فله بكل درهم سبعمائة الف درهم) ثم تلا هذه الآية (والله يضاعف لمن يشاء) رواه ابن ماجة. وعن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم يقول (الشهداء اربعة رجل مؤمن جيّد الايمان لقي العدو فصدق الله حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم يوم القيامة) هكذا ورفع رأسه حتى سقطت قلنسوته فما ادري اقلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم قال (ورجل مؤمن جيّد الايمان لقي الله وكأثما ضرب جلده بشوك طلع من الجنب اتاه سهم غرب فقتله فهو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا لقي العدو فصدق الله تعالى حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن اسرف على نفسه لقي العدو فصدق الله تعالى حتى قتل فذلك في الدرجة الرابعة) رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است (القتلى ثلاثة مؤمن جاهد بنفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو فقاتل حتى يقتل) قال النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم فيه (فذلك الشهيد في המתحنة في خيمة الله تحت عرشه لا يفضلُه النبيون الا بدرجة النبوة ومؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا فجاهد في سبيل الله بنفسه وماله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل) قال النبي صلى

الله عليه وآله وصحبه وسلّم فيه (مضمضة محيت ذنوبه وخطاياهم وإنّ السيف محاء للخطايا وادخل من أيّ ابواب الجنة شاء ومنافق جاهد بنفسه وماله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل فذاك في النار وإنّ السيف لا يمحو النفاق) رواه الدارمي. وعن ابن عابد قال خرج رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم في جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصلّ عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر فالتفت رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم الى الناس فقال (هل رآه احد منكم على عمل الاسلام) فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله فصلّى عليه رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم وحثى عليه التراب وقال (اصحابك يظنون انك من اصحاب النار وأنا اشهد انك من اهل الجنة) وقال (يا عمر إنك لا تسئل عن اعمال الناس ولكن تسئل عن الفطرة) رواه البيهقي في شعب الايمان. وهم در حديث است (وفد الله ثلاثة الغازي والحاج والمعتمر) رواه النسائي. وهم در حديث آمده (حرس ليلة في سبيل الله أفضل من صيام رجل وقيامه في اهله الف سنة السنة ثلاثمائة وستين يوما واليوم الف سنة) رواه ابن ماجه. وهم در حديث است (غزوة في البحر مثل عشر غزوات في البرّ والذي يسد كالمنتظر في دمه في سبيل الله). وهم در حديث است (شهيد البحر مثل شهيد البر وما بين الموجتين كقاطع الدنيا في طاعة الله وإن الله وكلّ ملك الموت بقبض الارواح الا شهيد البحر فإنه يتولى قبض ارواحهم ويغفر لشهيد البرّ الذنوب كلّها الا الدّين ولشهيد البحر الذنوب والدّين) رواه ابن ماجه. وعن ابي امامة قال جاء رجل الى النبي صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم فقال رأيت رجلا عزا ملتمس الاجر والذكر ما له فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (لا شيء له) فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (لا شيء له) فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (لا شيء له) ثم قال (إنّ الله تعالى لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وابتغاء وجهه) رواه احمد والنسائي. وهم در حديث است (إنّ

الصلاة في الرباط تعدل خمسمائة صلاة ونفقة الدينار والدرهم منه افضل من سبعمائة دينار ينفقه في غيره) رواه البيهقي. وفي رواية (بالفي صلوات) وفيه نكارة. وهم در حديث است (ثلاثة لا ترى اعينهم النار عين حرس في سبيل الله وعين بكت من خشية الله وعين كفت من محارم الله) رواه الطبراني. وهم در حديث است (الا أنبئكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس في الأرض الخوف الا يرجع الى اهله) رواه أبي كعب وقال صحيح على شرط البخاري. وهم در حديث است (كل عين باكية يوم القيامة الا عين غصت من محام الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرجت منها مثل رأس الذباب من خشية الله) رواه الاصفهاني. وهم در حديث است (من اعان مجاهدا في سبيل الله او غازيا في عشيرته او مكاتبا في رقبته اظله الله في ظله يوم لا ظل الا ظله) رواه احمد والبيهقي. وهم در حديث است (من اظل رأس الغازي اظله الله يوم القيامة) رواه ابن حبان في صحيحه والبيهقي. وهم در حديث است (من احتبس فرسا في سبيل الله ايماناً بالله وتصديقاً بوعده فان شعبته ورويته وروثه وبوله في ميزانه يوم القيامة) يعني الحسنات رواه البخاري. وهم در حديث است (طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فإن له بكل كلمة سبعين الف حسنة كل حسنة منها عشر اضعاف مع الذي له عند الله من المزيد) الحديث رواه الطبراني. وهم در حديث آمده است (صلاة في مسجدي تعدل بعشرة آلاف صلاة في المسجد الحرام تعدل بمائة الف صلاة والصلاة بارض الرباط بالفي الف صلاة) الحديث رواه ابوالشيخ وابن حبان. وهم در حديث است (من رمى رمية في سبيل الله قصرا وبلغ كأن له اجر اربعة اناس من بني اسماعيل اعتقهم) رواه البزار. وهم در حديث است (قيام الرجل في الصف في سبيل الله افضل عند الله من عبادته ستين سنة) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخاري. وهم در حديث است (ساعتان لا ترد على داع وعمومته دعوته حين تقام الصلاة وفي الصف في سبيل الله) رواه ابن حبان. وهم در حديث است قال الرجل يا رسول الله اني اقف الموقف اريد وجه الله واريد أن أرى

موطني فلم يرد عليه رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم حتى نزلت (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا * الكهف: ١١٠) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين. وهم در حديث است (إنَّ اولى النَّاسِ يقضى عليه يوم القيامة رجل استشهد فأُتي به فعرفه نعمته فعرفها قال ما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى استشهدت قال كذبت ولكن قاتلت لأن يقال هو جريء فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار) الحديث رواه احمد والحافظ والنسائي والترمذي وابن خزيمة في صحيحه. وهم در حديث است (من فاتته الغزو معي فليغز في البحر) رواه الطبراني. وهم در حديث است (الشهداء ثلاث رجل خرج بنفسه وماله في سبيل الله لا يريد أن يقاتل ولا يقتل لكن يكثر سواد المسلمين فإن مات او قتل غفر له ذنوبه كلها واجير من عذاب القبر ويؤمن من الفرع ويزوج من الخور العين وحلت عليه حلة الكروامة ويوضع على رأسه تاج الوقار والخلعة والثاني خرج بنفسه وماله محتسبا يريد أن يقاتل ولا يقتل فإن مات او قتل كانت ركبته مع ابراهيم خليل الرحمن بين يدي الله تبارك وتعالى في مقعد صدق عند مليك مقتدر والثالث خرج بنفسه وماله محتسبا يريد أن يقاتل ويقتل فإن مات او قتل جاء يوم القيامة شاهرا سيفه واضعة على عنقه والناس جاثون على الركب يقولون ألا افسحوا لنا فإننا قد بذلنا اموالنا ودماءنا لله تبارك وتعالى) قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لو قالوا ذلك لابراهيم الخليل او لنبي من الأنبياء لرحل لهم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى يأتون منابر من نور تحت العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين الناس لا يجدون غم الموت ولا يغمون في البرزخ ولا تفرعهم الصيحة ولا يسأمهم الحساب ولا الميزان ولا الصراط ينظرون كيف يقضى بين الناس ولا يسألون شيئا إلا يعطوا ولا يشفعون في شيء إلا شفّعوا فيه ويعطون من الجنة ما احبوا وينتهون من الجنة حيث احبوا) رواه البزار والبيهقي والأصفهاني. وعن نعيم بن سمار أن رجلا سأل رسول الله صَلَّى الله عليه وآله

وصحبه وسلّم ايّ الشهداء أفضل قال (الذين يلقون في الصف ولا يلتفتون وجوههم حتى يقتلوا اولئك ينطلقون في الغرف العلى من الجنة ويضحك اليهم ربهم واذا ضحك ربك الى العبد في الدنيا فلا حساب عليه) رواه أحمد وابويعلی ورواها ثقات. وهم در حديث است (ألا اخبركم عن الأجود لله وأنا أجود ولد آدم واجودهم من بعدي رجل علم علما فنشر علمه فيبعث يوم القيامة امة واحدة ورجل جاهد نفسه لله عزّ وجلّ حتى يقتل) رواه ابويعلی والبيهقي. وهم در حديث است (ثلاثة يحبهم الله ويضحك اليهم ويستبشرهم الذي اذا انكشف فئة قاتل وراءها بنفسه لله عزّ وجلّ فاما أن يقتل واما أن ينصره الله ويكفيه فيقول انظروا الى عبيدي هذا كيف صبر بنفسه والذي له امرأة حسينة وفراش الين حسن فيقوم من الليل يذر شهوته ويذكرني ولو شاء رقد والذي اذا كان في سفره وكان معه ركب فسهروا ثم هجعوا فقام من السحر في السراء والضراء) رواه الطبراني باسناد حسن. وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم أنه سأل جبريل عن هذه الآية (ونفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله من الذين لم يشأ الله أن يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسيافهم حول عرشه فاتاهم ملائكة من الخشر بسنجاب من ياقوت ازمتها الدر الابيض به حلل الذهب والسندس والاستبرق ونارقتها الين من الحرير مدّ خطاها مدّ ابصار الرّجل يسرون في الجنة على خيول يقولون عند الحول الشرهة انطلقوا بنا ننظر كيف يقضي الله بين خلقه يضحك الله اليهم واذا ضحك الله الى عبد من موطن فلا حساب عليه) رواه ابن ابي الدنيا. وهم در حديث است (ثلاثة يضحك الله اليهم الرّجل اذا قام بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلاة والقوم اذا صفوا في قتال بالعدوّ). وهم در حديث است (ما ترك قوم الجهاد الا عمّهم الله بالعذاب) رواه الطبراني باسناد حسن. وهم در حديث است (الجهاد واجب عليكم مع كل امير برا كان او فاجرا وان هو عمل الكبائر) عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (الجنة تحت ظلال السيوف)

عن ابي موسى. وهم در حديث است (من راح روحه في سبيل الله كان له مثل ما اصابه من الغبار مسكا يوم القيامة) ايضا. وهم در حديث است (من سل سيفه في سبيل الله فقد بالغ الله) ابن مردويه عن ابي هريرة. وهم در حديث است (من صدع رأسه في سبيل الله فاحتسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب) طب عن ابن عمر. وهم در حديث است (من فدى اسيرا من ايدي العدو فأنا ذلك الايسر) ط ص عن ابن عباس. وهم در حديث است (ساعات في سبيل الله خير من خمسين حجة) عن ابن عمر. وهم در حديث است (السيف مفاتيح الجنة) ابوبكر بن عساكر عن زيد كفى بالسيف شاهدا عن سلمة بن المحيق اردوية المجاهدين. ذ عن ابي ايوب الحاملي في اماليه عن زيد بن ثابت. وهم در حديث است (ألا اخبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله حتى يقتل او يموت ألا اخبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلاة ويؤتي الزكاة ويشهد أن لا اله الا الله) ث كه عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (الاسلام ثلاثة ابيات سفلي وعلوي وغرفة فاما السفلي فالاسلام الذي دخل فيها عامة المسلمين ولا يسئل احد منهم الا قال أنا مسلم واما العلوي فتفاضل اعمال بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا الجهاد في سبيل الله لا يناها الا افضلهم) طب عن فضالة بن عبيد. وهم در حديث است (من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه وكتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف رقبة) ابن رنجويه عن رجل من اهل الحجاز مرسلا. وهم در حديث است (لموقف في سبيل الله لا يسئل فيه بسيف ولا يطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لا يعصى الله فيها طرفة عين) ابن النجار عن ابن عمر. وهم در حديث است (لا يزال الجهاد حلوا خضرا ما امطرت السماء وانبتت الارض وسينشأ نشؤ من قبل المشرق يقولون لا جهاد ولا رباط اولئك هم وقود النار بل رباط يوم في سبيل الله خير من عتق الف رقبة ومن صدقة اهل الارض جميعا) ابن عساكر وضعفه انس. وهم در

حدیث است (المنفق علی الخیل کبسط یدہ بالصدقة ولا یضعها وابوالها واوراثها عند الله يوم القيامة کرکی المسک) ابن سعید طب عن یزید بن عبد الله. وهم در حدیث است (من مرض يوما في البحر كان كمن اعتق الف رقبة یجهزهم وینفق علیهم الی يوم القيامة) الحدیث کل عن علی رضي الله تعالى عنه.

مکتوب صد و شصت و پنجم بشیخ الیاس رضي الله عنه

در شرح بعضی کلمات مصطلحه این طریقه علیه رضي الله عنهم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله وصحبه أجمعین. أما بعد چون صلاح آثار شیخ الیاس از این فقیر در خواست که بعضی از کلمات که در این طریقه علیه زبان زد ودائر است شرح آن بنویس اجابة للمسئول باندازه فهم قاصر نوشته آمد والله سبحانه الملهم للصواب سفر در وطن عبارت از سیر انفسی است که آنرا جذبه نیز گویند ابتدای معامله این بزرگواران از این سیر است و سیر آفاقی که سلوك عبارت ازان است در ضمن این سیر قطع میشود در سلاسل دیگر شروع کار از سیر آفاقی میکنند و انتها به سیر انفسی میشود و شروع کار از سیر انفسی خاصه این طریق است و اندراج نهایت در بدایت بهمین معنی است که سیر انفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابرانست سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن اندرین معنی گفته اند فرد:

همچو نایینا مبر هر سوی دست * با تو در زیرِ کلیم است هر چه هست
و خلوت در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت داشته
باشد و تفرقه بیرونی بحجره درونی راه نیابد بیت:

از برون در میان بازارم * و از درون خلوتست با یارم

در ابتدای این معنی به تکلف است و در انتهای بی تکلف و در این طریق این معنی چون در ابتدای دست میدهد راهی برای حصول آن وضع کرده اند از

خصائص این طریق آمده است هر چند منتهیان طرق دیگررا نیز دست میدهد
اندرین معنی گفته اند فرد:

از درون شو آشنا واز برون بیگانه باش * اینچنین زیبا روش کمتر بود اندرجهان
من لم یملک عینه فلیس القلب عنده نظر بر قدم عبارت ازان است که در راه رفتن
نظر بر قدم دوخته شود و بمحسوسات متلونه پراگنده نکند تا بجمعیت اقرب باشد
چه در ابتدای دل تابع نظر است و پریشانی نظر در دل تأثیر میکند خوش گفت
بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دلرا که مدام * دل ترا میطلبید دیده ترا میخواهد
هوش دردم عبارت ازان است که واقف نفس خود باشد تا به غفلت نه
برآید کلمه سیوم برای دفع تفرقه ایست که از آفاق میخیزد و کلمه چهارم دافع
تفرقه نفس است یاد کرد و یاد داشت سالک تا زمانی که در تکلف و تصنع است
و بحقیقت و ملکه حضور نه پیوسته است در مقام یاد کرد است بیت:
دائم همه جا با هر کس در همه کار * میدار نهفته چشم دل جانب یار
و چون حضور دوام پذیرد از تکلف یاد کرد و ازهد و ملکه گردد که بنفی منتفی
نشود یاد داشت بود بیت:

دارم همه جا با همه کس در همه حال * در دل تو آرزو در دیده خیال
و یاد داشت را معنی دیگر است بغایت عالی و آن معنی درخور این مکتوب
نیست و قوف قلبی آنست که نگران و واقف دل بود و توجهی و نظری بآن داشته
باشد قطع نظر از ذکر نکند تا تفرقه بآن راه نیابد و بنقوش ما سوی منقش نه
گردد و گفته اند که دل بیکار نیست بجا سوای آمیخته است یا با مطلوب در
آویخته آدمی تا بیدار است حواس ظاهره که جواسیس آمد اخبار عالم بدل میرسانند
و در تفرقه میدارند و چون بخواب میشود حواس باطنیه این کار میکنند و دلرا
پریشان میدارند و چون صاحب دل متوجه بدل خود میگردد و گویا خطی کرد دل

از این توجه پیدا میشود نمیگذارد که اخبار عالم بدل برسد در این هنگام دل بمقصد اقصی در آویزد چه بیکاری در حق او مفقود است چون از این امر ممنوع گشت چاره ندارد و غیر از توجه بآن طرف احتیاج بذکر و توجه مذکور ندارد دل از دشمن باز دارد دست را طلبیدن حاجت نیست زنگ از آئینه بزوای که غیر از ظهور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام که کسی را که ذکر قلبی در نگیرد و متأثر نشود ویرا از ذکر باز داشته به مجرد وقوف قلبی امر باید کرد و توجهات باید نمود تا ذکر در گیرد و وقوف عددی عبارت ازان است که بر عدد ذکر نفی و اثبات بر نهجی که در طریقه معهود است واقف باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق از ترقب است و ترقب انتظار را گویند پس مراقبه جمع نمودن حواس ظاهره و باطنه است در انتظار محبوب بیت:

همه چشمیم تا برون آی * همه گوشیم تا چه فرمای

عزیزی گوید مراقبه را از گربه آموختم و مراقبه را معنی دیگر هم هست و آن آگاهی و علم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر او و حضور او تعالی مراد را خواجه بزرگ قدس سرّه میفرموده اند که طریقه مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقرب است بمجذبه از طریق مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اشراف بر خواطر و بنظر موهبت نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است و از ملکه مراقبه دوام جمعیت خواطر و دوام قبول دلها حاصل است و این معنی را جمع و قبول مینامند سلطان الذکر آنست که ذکر تمام بدنرا فرا گیرد و هر عضو در رنگ دل ذاکر و متوجه مطلوب گردد بیت:

هر دم بهوای تست دمساز * هر موی زگیسوم به پرواز

رابطه حفظ صورت پیر است در دل حضرت خواجه احرار قدس سرّه اشاره برابطه نموده اند جائیکه فرموده اند ع:

سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع تر است بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت بی توسط نماید متوسطی باید خداوند هر دو جهت که از عالم علوی خطی فرا گرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد فیوض را به مستعد آن رساند و آن واسطه در حق مرید پیر است که اتصال بیچونی بغیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید هر چند وجوه مناسبت پیر پیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید بیت:

زان روی که چشم تست احول * معبود تو پیر تست اول

و چیزهای که مناسبت به پیر بآن حاصل شود محبت است به پیر و خدمت و رعایت آداب او است ظاهرا و باطنا و اتباع او است در آداب و عادات و عبادات و مرادات او ساختن و خود را در حضور او کالمیت فی ید الغسل دیدن و در پیر فانی گشتن و لهذا گفته اند که فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است و طریقه رابطه از اجل امور است و اشد مناسبت به پیر پیداست میکند و مسهل امور مسطور است که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب میآید خود را عین پیر مییابد و به لباس و صفت او خود را موصوف مییابد و هر کجا که مینگرد صورت پیر میبیند بیت:

درو دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق * هر کجا مینگرم روی ترا میبینم
توحید یگانه کردن دل است از التفات بما سوی و از شهود و شعور ماعدا بیت:
توحید بعرف صوفی ای صاحب سیر * تخلیص دل از توجه او است بغیر

عدم فنا است در جهت جذبه و آن عبارتست از عدم شعور خود باوصاف خود وجود عدم بقا است که بر این فنا مرتب شود این بقا چون در جهت جذبه است که سلوك بآن ضم نگشته است از عود بوجود بشریت ایمن نیست پس ولایت بآن حصول نه پیوند دو فنا و بقای حقیقی است که ولایت بآن مربوط

است و از عود مذکور ایمن است و دوام آنرا لازم فنای حقیقی نسیانی ما سوی او تعالی است و زوال علم ماعدا. حضرت ایشان قدس سرّه فرموده اند که اگر زوال علم حصولی اشیا است فنای قلبی است. و اگر زوال علم حضوری است عبارت از نفس حاضر است فنای نفس است و وجود فنای بقا است که بر این فنا مرتب میشود و بوجود موهوب بولایت ثانیه موجود گردد. حضرت خواجه نقشبند قدس سرّه بهمین معنی فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمیکند باز گشت عبارت از آن است که بعد از ذکر نفی و اثبات بطریق معهود بزبان قلب بگویند خداوندا مقصود من توئی و رضای من بتو. تم مکاتیب الشریف بعون الملك اللطیف.

تذکره رابع از منتخب رابع در ذکر بعضی خوارق و تصرفات

بطریق اختصار از حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه

مخفی نماند که شمه از علوم و معارف ایشان ذکر یافت و اول و اعظم خوارق معارفی اند که موافق کتاب و سنت واقع شوند و تعظیم و توقیر کتاب و سنت و دین و شریعت کما ینبغی لاحد از مرقومات و مکتوبات ایشان قدری ازان در قید قلم آمده واضح و لائح گردید که ما فوق آن متصور نباشد. پس ذکر خوارق عادات و تصرفات و کرامات که تعلق بعالم کون و فساد دارد پایه ادنی است نسبت بآنها و حاجت نوشتن آن نیست اما چون عادت مؤلفان احوال بزرگان چنین جاری شده که از آنها برخی نیز مینویسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نموده برخی از خرق عادت و تصرفات و کرامات جناب عروة الوثقی ثبت مینمایم و هر نقلی که تعلق بخرق عادت داشته باشد ابتدای آن بسرخی منخرق عاداته مینویسم و هر ذکرى که مشعر از تصرف ایشان بود افتتاح آن من تصرفاته بسرخی مینگارم. میآرند که جناب حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که فرزند اکبر و خلیفه اوّل و قائم مقام بی بدل ایشانند و منصب قیومیّت فی سائر اخوان بطریق

اصالت بایشان رسیده و ممتاز تمامی فرزندان و مستفیضان والد بزرگوار خود انداز
ایشان مروی شده.

من خرق عاداته: که روزی حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه باهل
خانه خود که والده فرزندان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امروز ظهور
روح پر فتوح قطب المحققین وارث المرسلین شفای دلهای دردمند حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند رضي الله تعالى عنه شده اشارت فرمودند که امروز یکی از بنات
من بچند واسطه در خانه شما ورود میفرماید باید که در تعظیم و توقیر او کما
ینبغی کوشش رود اگر کسی از روی نادانی بچشم حقارت در لباس او که از
وراثت فقر است دیده بخنده پیش آید موجب مخاطره ایمان او خواهد بود حضرت
امّ المریدین از استماع این کلام از اوّل روز بدروازه حرم سرا رفته انتظار قدوم
برکت لزوم آن مخدومه نموده نشستند تا ورود سعادت آمود آن مخدومه گردید به
ادب و تواضع بسیار پیش آمد نموده لوازم نیازمندی بجا آورده و خدمات شائسته
نموده تا مدّت اقامت در ملازمت خدمت خود هیچ دقیقه نامرعی نداشتند و چون
ایشان توجه برفتن فرمودند آنچه لوازم خدمت کاری است مهیا ساخته رخصت
فرمودند حضرت امّ المریدین شکرانه خداوندی جلّ شأنه بجا آوردند که امر
حضرت خواجه بزرگ رضي الله عنه بجای آمد و نیز مخدومه محترمه از خدمات
ایشان راضی و مسرور رفتند.

من تصرّفاته: میآرند که در وقتی عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دار
الارشاد سرهند واقع شده بود سلطان وقت اورنگزیب عالمگیر بود که از جمله
مرزبانان بلکه از زمره مستفیضان و نسبت یافته گان ایشان بود چنانچه در مکتوبات
ایشان بطرف سلطان مذکور بسا مکاتبات ورود یافته و بشارات عالی و اشارات
متعالی در باره او مندرج شده بلکه بشارات فنای قلب و فنای نفس نیز مذکور
گردیده و بطرف کشمیر عنان توجه ظل الله مصروف بود چون سلطان منسلک

طریقه شده بود و بهره کلی یافته اهل عساکر تمامرا رجوع نمودند و اکثر دست ارادت در فترک ایشان زده و از فیوضات باطنی و تصرفات ظاهری کامیاب مطالب دو جهانی گردیدند از آن جمله يك شخصی را زنجیر پیا آوردند و پدرش که از مریدان قديم بود بعرض حضرت عروة الوثقی رسانید که این فرزند من گرفتار چنک عشق مجازی شده دست از خدمت سلطان و جاه و منصب خود برداشته اسیر و بقرار دیوانه وار لیل و نهار در یاد قد و رخسار معشوق صوری گردیده اگر تصرفی در باره او رود تا بخود آید موجب آسایش این مخلص صمیمی خواهد بود خدمت ایشان خطاب بآن بقرار نموده فرمودند که از این اندیشه باطل و خیال لا طائل در گذشته روی همت بمرغزار حقیقت آری و از بستان معرفت ثمره یابی هر آینه بهتر خواهد بود بیت:

عشق حقانی شعار خویش کن * عشق صوری را بطفلان واگذار

آن گرفتار بندیار فی الحال زبانرا مترنم این فرد حضرت خواجه حافظ شیرازی نمود
فرد:

در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند * گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا
خدمت ایشان در آن وقت بجزب فرمودند که تغییر کردند قضارا بمجرد
استماع این کلام عقل رفته بسرش عود کرد و عشق مجازی مبدل بحقیقی شده
و بسعادت ارادت مشرف شده از فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمره
اولیاء و صلحاء در آمد کامل و مکمل گردید.

من خرق عاداته: روزی جناب ایشان در تناول فواکه بودند و برغبت تمام
میخوردند میآزند که آن آئینه بود که اعلای میوهای هندوستان است صالحه از
مخلصات بزیارت آمده بود بخاطرش خطور نمود که اهل الله را اکل باین رغبت
میباشد تا وجهش چه بود فی الحال از اشراف خاطر در یافته فرمودند و جهش
آنست که هر چه اولیا تناول میفرمایند همه نور میشود پس نور هر قدر که بیش

بود مرغوب است.

من تصرفاته: آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان آمده مشاهده کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار وجوه مداخل از صوفیان کرد گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالصه اسبابی منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشانرا ملاحظه نموده معروض داشت که این مخلص اراده حج دارم واین داعیه دامنگیر شده در نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دارد که مساس آن آهن اسود را طلاء احمر میسازد آنرا همراه نمیتوانم برو داین چون شما منظور نیست و نیز موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آنچه جهة اخراجات فقرا از آن سنگ طلاء نموده شود و بکار رود موجب رفاهیت ملازمان عالی باشد اگر حیات باقی بود و مراجعت نصیب شود بمن عنایه نمایند والا نه بخدمت حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگرا گرفته بر طاقچه انداختند و آن مرد مرخص شد بعد مدت دوسه سال که آن عزیز ازان سفر مراجعت نمود بدار الارشاد سرهند رسید و بملازمت عالی بار یافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته بودیم افتاده است بر دارید و سبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین سفر از نزد شما میرفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز میکرد آن گاه بخادمی امر فرمودند که سنگ و کلوخ بسیار حاضر سازد چون حاضر نمود فرمودند که همه طلای شوید به مجرد فرمودن طلای ناب شدند بعد ازان فرمودند که کسی را که این کمال عنایت شده باشد او را نغیرسد و نغیسزد که باین چیزها گراید فرد لحرره:

در مس قلب من ای مظهر حق کن نظری * زانکه اکسیر اثر نرگس شهلا داری
من تصرفاته: صاحب کتاب برکات معصومی می آرد واز والد خود نقل
مینماید که روزی خدمت حضرت عروة الوثقی بعد از ملاحظه يك سال مدخل

خود را که يك لك شده بود و مصرف خانقاه معلی که يك لك و پنجاه هزار گردیده در ادای احسان حضرت رحمان تبارك و تعالی بزبان مبارك آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجه احرار قدس سره يك لك و پنجاه هزار بوده و مصرف ایشان يك لك ثابت شده مدخل ما يك لك و خرچ يك لك و پنجاه هزار و با وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشایش کامله و رفاهیت تام شامل حال است زیاده چه تصرف باشد.

من خرق عاداته: چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین هند روی خواهد داد و انتقامات کلی از اینها خواهند نمود و تغیرات عظیم روی خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوق میبود به نسبت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیه کریمه (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَلَتْ فِيهِمْ * الْأَنْفَال: ۳۳) و چون باز مراجعت نمائی موجب رفاهیت امن و امان خواهد شد فوق کما کوشف له میآرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان باراده مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد و عیان نمود که مرا زوجه جمیله بود که بسیار مطبوع و مقبول من بود روزی رانا نام هندو که از رؤسای فرقه هندو بود و مقرب سلطان او را بدید و فریفته او شده و جبراً او را از من ستاند از این ممر هرجا استغاثه بردم نظر بحشمت او نموده کسی عرض مرا بسططان نرساند و غور من ننمود خدمت حضرت عروة الوثقی با برادر بزرگ بخود خواجه حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنهما از استماع این مقدمه از کمال غیرت که لوازم ولایت است متغیر شدند و فرمودند در نزد سلطان رفته احوال ترا اظهار خواهم ساخت اگر بغور تو رسید فیها والا نه تغیر سلطنت او خواهیم کنانید و دران وقت نزد سلطان

رفتند در آن وقت دارا شکوه^[۱] سلطان بود احوال سید مذکور باو رسانیدند و طلب غور فرمودند سلطان بنابر خاطر رانا که یکی از اعظم امرا بود در غور این مقدمه تساهل نمود و گفت بخاطر يك زن نمیتوان چنین امیری معتبر را فضیحت نمود بآن سید بنابر خاطر شما مبالغه کثیر میدهم که دیگر تزویج نماید خدمت حضرتین از این سخن متغیر شده فرمودند که هرگاه بغور این سید غمخیزی و آن کافرا بسزا غمخیزی مایان از این سفر که در پیش داریم هرگز بملك هند مراجعت نخواهیم کرد تا تو پادشاه باشی در جواب ایشان گفت حضرات مخیر اند و من در این ایام عزیمت لشکر بطرف اورنگزیب دارم بجانب دکن که از من باغی شده باین امور نمیتوانم پرداخت و نمیتوانم مثل رانا امیری را از خود رنجاندن حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه در جواب فرمودند که تا رانا واعوانش بسزا نرسند انشاء الله تعالى مایان بهند نخواهیم آمد و از مجلس سلطان برخاستند هیبت باطنی ایشان آن قدر برو غلبه کرد که هیچ نوع اذیت بایشان نتوانست رسانید خدمت ایشان چون بیلا دکن رسیدند و اورنگزیب بدان طرف بود از اخبار قدوم ایشان باراده سفر حرمین و مشاجرت ایشان بدارا شکوه با خبر گردید از این معنی امید قوی حاصل روزگار خود دانسته خود را بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید و مرید شد و معروض داشت که نسبت من بداراشکوه هیچگونه مقاومت را بر نمی آید الا بدست آویز محکم ایشان که عروة الوثقی جهان جهانیان اند ایشان فرمودند باک مدار بموجب آیه کریمه (كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ * البقرة: ۲۴۹) به عنایات ایزد تعالی تا سلطنت تو مقرر شده هرگز رجوع ما بهند واقع نخواهد شد از این بشارت اورنگزیب قوی دل گردیده تیه عساکر نمود و مقابله داراشکوه را مستعد شد چون خدمت ایشان بزیارت روضه منوره جناب

(۱) دارا شکوه ولد شاهجهان و برادر بزرگ اورنگزیب است

اقدس کامیاب شدند وعده که باورنگزیب فرموده بودند معروض داشتند چنان
 مأمور گردیدند که سلطنترا باورنگزیب عنایت فرمودم اما چون داراشکوه خودرا
 در زمره مریدان حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب شیخ شاه سید عبد
 القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه در آورده است وخدمت ایشان جانب او را دارند
 محمد صبغة الله فرزند اکبر خودرا به بغداد فرست که رفته بایشان مقصود ترا
 حاصل سازد تا بخاطر او ایشان از طرف داراشکوه دست بر دارند لهذا حضرت
 عروة الوثقی موجب فرموده امر شریف خدمت حضرت قیوم زمان شیخ محمد
 صبغة الله را ببغداد شریف فرستادند وایشان بشرف زیارت مبارك مشرف شده
 مطلوبرا معروض داشتند خدمت حضرت جناب غوث الجن والانس مقصودرا
 قبول نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بحضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة
 الله عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد بر سر
 اصل سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه در بلاد عرب
 بلدان هند بیلاهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط دو باد زوال سلطنت وتغیر
 آن قتل ونهب وانواع ابتلا سبب هلاکت وذلّت اهل آن گردید چون خبر زوال
 سلطنت داراشکوه وتسّلط اورنگزیب عالمگیر رسید خدمت حضرت عروة الوثقی
 از احکام حج وزیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بهند آوردند با هزاران
 انعامات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رساله یواقیت الحرمین
 مذکور است فی الجمله بورود ایشان در بلدان هند موجب نزول رحمت ایزدی
 گردید واهل آن از مهالك نجات یافتند واورنگزیب از استماع مراجعت ایشان
 چند منزل استقبال نموده انواع خدمتگاری بجا آورده مدّت متمکن تحت سلطنت
 فیروزی میمنت بود چون او در بلاد هند سلطان مستقیم بانواع دینداری
 وخداپرستی وظاهر آرائی واستحکام سلطنت نگذشت چنانچه این معنی مشهور
 انام است حاجت بیان ندارد.

من خرق عاداته: خداپرست خان نام مردی از امرا از جهة تطبيق اسم با مسمی ترك امارت ظاهری نموده به تنویر باطنی ملتزم خانقاه عالی شان حضرت عروة الوثقی بود در آن هنگام که در ظلّ هما آثار آن دیار میگذرانید اتفاقاً روزی شش نفر مهمان از اعزه زمان که بآن خان نسبت قرابت و معرفت داشتند در حجره او ورود نمودند خان مذکور از ممر افلاس که از لوازم فقر است در مهمانداری آنها مشغول شد و اظهار احوال خود را به متصدیان خانقاه از غایت تمکین نتوانست نمود و وقت ختم مقرر حضرت عروة الوثقی شد از خوف فوت آن وقت مهمانان را بجای خود گذاشته خود را به مکان ختم بخدمت عالی رسانیده در ختم شریک شد اما در خاطر اندیشه مذکور مرکوز بود بعد از ادای ختم بدستور معمول فواکه حاضر آوردند و تقسیم نمودند قاسمان را عادت چنان جاری بود که اهل ختم را ده ده دانه انبه میدادند و غیر حضار را پنج پنج دانه تقسیم میکردند بخان مذکور نیز بدستور معمول ده دانه دادند همانا در خاطر خان مذکور مهمانان عبور کردند فی الفور حضرت عروة الوثقی خان را طلب داشته و یک سبد انبه را بخود قریب فرموده از دست مبارك خود ده انبه جدا کرده دادند و فرمودند که این تقسیم يك ضیف شما و ده دانه دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف دویم شما همین قسم شش رسد را جدا کرده عنایت کردند که جمله شصت دانه انبه و شش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند و فرمودند که شما بجای فرزند مائید هرگاه در وقت بودن خانقاه مهمانی ورود فرماید بلا تحاشی عیان مینموده باشند بعد از مرخص شدن شما از خانقاه کشایش بسیار حاصل روزگار شما خواهد شد فوق کما اخبر رضي الله تعالى عنه این قصه از زبان خان مذکور در برکات مکتوب است.

من خرق عاداته: خدمت مخدومزاده خامس حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سرّه که فرزند پنجم ایشان بودند در مکاتیب خود در مکتوب صد و چهل

ویکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود یافته نگارش فرموده اند وبعینه عبارت آن مخدومزاده ایراد می‌رود در بلده کابل عزیزی حضرت ایشانرا یعنی حضرت عروۃ الوثقی رضی الله عنه را بخواب دید و آن حضرت او را نیمه ترکی عنایت فرمودند چون با فاقث آمده آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تم کلامه الشریف.

من تصرّفاته: از خدمت حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل قدّس سرّه منقول مینویسند که روزی حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه بوضوء نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارک داشتند بجوش تمام بر دیوار زدند خادمه که حاضر بود رفته آفتابه دیگررا حاضر آورد از این مقدمه وهم برداشته بخدمت حضرت ام المریدین رفته عرض این ماجرا نمود خدمت ام المریدین احوال خوف خادمه را بعرض رسانید فرمودند باو بگوئید خوف نکند در آن اثنا یکی از مخلصان مارا در صحرا شیر غرنده مقابل شده بود وقصد هلاک او کرده او از کمال عجز متوجه باطن ما شده استخلاص خود خواست نزد ما در آنوقت جز آن آفتابه اسلحه حاضر نبود بر سینه آن شیر زدم وآن بیچاره را از شر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاهر که یکی از مریدان حضرت عروۃ الوثقی بود از سفر بنگاله آمده بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود که در صوبه بنگاله بجا میرفتم ناگاه شیر غرنده رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار خود کردم فی الفور به چشم سر بفتح سین دیدم که حضرت عروۃ الوثقی رسیدند آفتابه که در دست مبارک داشتند بر آن شیر زدند که زهره آنشیر ترقید واز نظر من غائب شدند و مرا نجات از شر شیر دادند بعد ازان پرچهای آفتابه مبارک را تبرکا برداشته ام و تا حال در پیش من است چونکه میر مذکور بار بحضور پر نور یافت بی آنکه او عرض نماید فرمودند لله سبحانه الحمد که مدد بر وقت در حق شما واقع شد والا نه شیر کار شمارا بآخر رسانیده بود.

من تصرّفاته: از زبان پادشاهزاده گوهر آرا بیگم که مرید مخلصه ایشان بود

مینویسند که دران ایام که حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه با برادرم داراشکوه مناظره رویداد بشارت سلطنت را برادرم اورنگزیب عنایت کردند بدستخط مبارک خود بشارت مذکور نوشته باورنگزیب دادند و متوجه سفر حجاز شدند حضرت اورنگزیب بشارت مسطور را بوالده خود اظهار نمودند من حاضر بودم بیقین میدانم که برادرم محمد عالمگیرا سلطنت هندوستان از تصرف حضرت عروۃ الوثقی رسیده رضی الله تعالی عنه.

من تصرّفاته: میآرند که سعد الله خان در حضور شاهجهان بتقریبی تکذیب حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه نمود فی الفور بدرد قولنج مبتلا شد و بر قبح کلمه ناشایسته خود متنبه شده مبلغ پانصد روپیه نیاز و کوزه آب فرستاد و از خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست که آبرا دمیده بفریستند که بخوردن آن شفا یابد هرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدومزاده گان بشفاعت بسیار نمودند ایشان بغضب فرمودند دروغگویان دم نمیکند بآدمیان او گفتند زود بروید که روح او منتظر همین جواب است خادمان او مأیوس شده گردیدند و بسعد الله خان آنچه شنیده بودند معروض داشتند فی الفور رحلت نمود نعوذ بالله من غضب الله تعالی و غضب اولیائه بیت:

این قوم چو تیغ آبدارند * جان از تن بی ادب برآرند

من تصرّفاته: مینویسند که روزی یکی از امرای ایران که مذهب رفض داشت متوجه دار السلطنة هند بود و عبور بدار الارشاد سرهند نمود از روی استهزا خادم بخدمت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت می آیم خدمت ایشان از روی «اکرموا الضیف ولو کان کافرا» امر تیاری اسباب مهمانداری نمودند تا نماز عصر منتظر بودند که خبر رسید که امیر مذکور سوار شده رفت و غرض او استهزا بود اتفاقاً در آن اثنا خدمت عرفانپناه خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای ایشان بود از کابل رسید و ما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر

آوردند خدمت خواجه مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذرانید در آنها چند عدد کارد ولایتی بود. خدمت حضرت عروة الوثقی يك کارد برهنه نموده فرمودند تربوزی حاضر آورید تربوزه حاضر کردند بآن کارد تربوزه را بریدند و فرمودند که در اثنای تربوزه محسوس شد که سر رافضی را بریدم همچنان شد که از اینطرف بریدن تربوز بود و از آن طرف جدا شدن سر رافضی مذکور بیت:

مکن بازی که سر اینجا بیازی * در این میدان نشاید ترکتازی
من تصرفاته: میآرند که شخصی در بلده اکبر آباد بوده در وقت احتضار خود خواهرزاده خود را طلبید و فرمود که احوال تو نا تمام مانده باید که بخدمت عروة الوثقی رفته سلوک غمائی تا بکمال رسی بعده بزبان آورد که چنان معلوم میشود که بعد از دوازده سال باین دولت مستسعد خواهی شد اتفاقاً در این مدت هر چند او را سفرها دست داد بدار الارشاد سرهند نتوانست خود را رسانید تا که مدّت موعود بسر آمد بیت:

گل بختش شگفتن کرد آغاز * هُمای دولتش آمد پیرواز
خود را بسرهند مبارك رسانید و بشرف زیارت حضرت عروة الوثقی مشرف شد ایشان چون او را دیدند فرمودند که دوازده سال از وصیت پیر شما همین امروز پوره شد چون آنعزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشانرا بر آمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما و حضار مجلس همه از کمال او با خبر شوید و عزیز مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالمپناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر و سلوک نموده بخلافت امتیاز یافته مرخص وطن مألوف خویش گردید.

من تصرفاته: صاحب برکات مینویسد که روزی این درویش را صحبت پادشاه وقت محمد معظم شاه عالم اول بهادرشاه که فرزند اورنگزیب بود دست داد

ذکر تصرفات حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مرا در ایامی که حضرت اورنگزیب بسیر کشمیر متوجه بودند و عبور از دار الارشاد سرهند نمودند و بشرف زیارت مشرف شدند و آن سال پنجم از جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت و بعد از چهل و پنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگزیب پنجاه سال بود بیت:

اول و آخر ازل هم تا ابد * پیش علم عارفان پیدا بود

من تصرفاته: میآرند که خدمت که خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظام خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخدمت ایشان در ایام جوانی فرخنده شی بخواب دیدند که ایشان بدار الارشاد سرهند رفته اند و در خانقاه ملائک پناه رسیده میبینند که دو عزیز نورانی نشسته اند و شمع در حضور ایشان میسوزد خواجه مذکور بخاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز کیانند فی الفور شخصی بطرف او آمد خواجه استفسار نمود که این دو عزیز کیانند آن شخص گفت که هر دو فرزندان حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اند یکی خازن الرحمۃ خواجه محمد سعید رضی اللہ تعالیٰ عنہ نام دارد و یکی عروۃ الوثقی خواجه محمد معصوم موسوم است خواجه بدان شخص گفت که مرا بفرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجه محمد معصوم برسان آن شخص میگوید که من نیز باشاره ایشان بتو آمده ام آخر الامر خواجه را برده بخدمت ایشان رسانید چون خواجه ازان خواب دولت مآب بیدار شد احوال را باقارب خود در میان نهاد و شوق و جذب بخواجه غلبه کرد و با جمعی از احبّه خود روانه سرهند شریف شد اتفاقاً چون قریب دار الارشاد سرهند شریف رسیدند وقت شام بود تا بخانقاه عالمپناه میرسید شب شده بود بنوعیکه دیده بود در خواب دید که دو عزیز نشسته اند و شمع در حضور ایشان میسوزد همان شخص که در خواب او را دلیل

کعبه مقصود شده بود بخواجه ملاقی شده اورا بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید خواجه مذکور در خدمت عالی مشغول شده در اندک مدّت بدرجات کمال فائض شد وبخلاف امتاز شده مراجعت وطن مألوف یافت بعد از رسیدن بوطن اظهار خلافت اهل وطن متفق الکلمة بانکار برخاستند وباستهزا میگفتند که خواجه از پیر خوابکی خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شده بخواجه گفتند که مایان بغیر دیدن خارق بتو نمیگردم مایان تیاری مهمانی پیر تو میکنیم امروز وقت طعام اورا بما بگو اگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان همه مریدان تو میشویم واگر حاضر نشدند پس اظهار کمال خود نزد مایان ممتا خواجه از کمال اعتقاد و غلبه جذبه که لوازم مبتدیان است قبول نموده فرمود که غالباً وقت طعام ایشان بعد از نماز عشا میباشد شمایان تیاری طعام بکنید امید است که ایشان حاضر شوند جماعت تمسخر کنان به تیاری طعام پرداختند واستبعاد مینمودند که پیر خواجه در یکروز از سرهند به کابل چگونه خواهد آمد همه اکابر کابل از اهالی وموالی وقت حاضر شدند ومنتظر وقت بعد عشا بودند وخواجه بعد از نماز عشا مراقب شد اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند خواجه فرمودند طعام بر آرید که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند ناگاه از فراز بام آواز پای بگوش غفلتزدگان رسید دیدند که از راه زینه حضرت خواجه عروة الوثقی با حضرات مخدومزاده گان بصحن خانه خرامیدند وبر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند ومخدومزاده گان عالیشان گرداگرد والد مذکور خود حلقه بسته نشستند جماعه مرضاء القلوب از مشاهده این حال متحیر شده بقدم مبارك افتادند وعذر تقصیر خواستند خدمت ایشان فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم والاّ ما را سر اظهار کرامت نیست زینهار بار دیگر از اولیا طلب کرامات نمینموده باشند که ضرر خالص است القصّه طعام تناول فرموده وشیرا با جماعت بسر بردند

واکثر آن جماعت داخل طریقه علیّه شدند قریب صبح باز بالای همان بر بام بر آمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده بودند حضرات مخدومزاده گان برداشتند وفواکه خشك و غیره تحف که تیار نموده بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پشاور و لاهور بخدمت برساند و خود در يك محله بدار الارشاد سرهند رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت نموده باز براه متوجه وطن شوید فرمودند که خیر بکسی نکرده ایم از این واقعه مبدا اضطرابی در متعلقان واقع شود بالجمله نماز بامداد در مسجد خود با یاران ادا نمودند وفواکه مرطوبه را بذوی القربی و غیره محبان تقسیم نمودند فرد:

چه شود گر بسر وقت من خسته جگر * قدمی رنجہ نمائی و دلم شاد کنی
 من تصرفاته: از خدمت اخوند موسی صاحب ساکن بهبئی کوئی منقول است که چون حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه باجازات مرا ممتاز کردند و خلعت خلافت عنایت فرمودند و رخصت بوطن مألوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا افاغنه اند و شدید بی آنکه تصرفی ظاهر معاینه ننمایند ارادت نخواهند آورد بلکه استهزا خواهند کرد اگر از تصرف عالی چیزی به بنده عنایت شود که دران سر زمین افاعی گزنده بسیار است و ایذای کلی از آنها بخلق متعدیست در آنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند هر آئینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود فرمودند که نام شما بر هر گزنده که مذکور گردد سر از اطاعت شما نه بردارد دیگر در هر امراض دم شما موجب شفا است و جای دوا و همه مردمان آنجا بشما مخلص و مطیع خواهند شد فوق کما اخیر رضی الله عنه.

من تصرفاته: از صوفی پاینده طلا کابلی منقول است که وقتی که این مخلصرا مجاز نموده رخصت فرمودند بعرض اقدس رسانیدم که مشیختر خراج خانقاه میباید دانید رویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی قدری کاغذ سرخ و سفید بیارید فقیر تجسس نموده پاره کاغذ سرخ و سفید بهم رسانیده بخدمت حاضر

نمودم بدست مبارك خود ازان كاغذ بطور روپيه واشرفي مدور قطع نمودند وبلعاب
دهن مبارك خود آلوده بدست بنده دادند روپيه واشرفي شده بودند بخاطر فقير
خطور نمود كه اگر اين تصرف به بنده عنايت شود خوبتر خواهد بود از اين روپيه
واشرفي به مجرد اين خطور امر نمودند كه اين تصرف بشما عنايت نمودم بشرطيكه
زياده از احتياج نكنيد بعده هر وقت كه محتاج ميشدم كاغذ سُرخ را مدور نموده
بلعاب دهن مي بر آوردم اشرفي ميشد واگر كاغذ سفيد را مي بر آوردم روپيه
ميشد و اين تصرف او مشهور بوده لهذا ملقب بصوفي پاينده طلا كابيلى شده بود.

من تصرفاته: كذلك صوفي پاينده كرباس نيز از مجازان ايشان بوده در وقت
رخصت باو پاره كرباس عنايت نموده بودند وفرمودند كه در اين كرباس بركت
است صوفي مذكور مدت عمر خود ازان كرباس مي فروخت و خرج ما يحتاج خود
مينمود و از كرباس هيچ كم نميشد تا انقضاي مدت حيات او بعد از ارتحال صوفي
مذكور همان كرباس را بامر او تكفين او نمودند وصوفي مذبور مشهور بصوفي
كرباس پاينده بوده اين قدر از خوارق وتصرفات كه مذكور شد در رنگ آنست
كه از بحر بي پايان بجرعه آب اكتفا رود بيت:

بحر را گر آوري در كوزه * چند گنجد قسمت يكروزه

اگر كتب ورسائل كه در احوال ايشان وفرزندان وخلفاي ايشان جمع شده
ودر آنها آنچه ذكر يافته جمع نمايم از قسم خوارق وتصرفات هر آئينه از احصاي
آن عاجز آيم فرد:

ذكر حالاتش نيابد در شمار * عاجزم گر يك نويسم از هزار

تذكرة پنجم از منتخب چهارم در ذكر ارتحال

حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه از اين جهان بفراديس جنان

ميآرند كه خدمت ايشان دوسه سال قبل از انتقال آثار قرب ارتحال را از

فراست معنوي دريافته به تقيه سفر اخروي مستعد شده دست حق پرست از جميع

بایست دنیا برداشته بترنم الرفیق الاعلی مترنم بودند و اظهار این مقدمه جانکاه
اشاره و علانیه بانواع باحبا و اقربا مینمودند چنانچه کتبخانه که کلان تر خزینه
سرکار معرفت مدار بود و محبوب ترین امتعه آن قدوه ابرار و مشتمل بر کتب
متداوله و غیر متداوله از غرائب علوم و عجائب فنون مجتمع بوده که در جایهای
دیگر یافته نمیشد آنرا بفرزندان گرامی خود و غیره محبان و مخلصان و مستحقان قرعه
انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند و نیز بشب پانزدهم شعبان در سال انتقال امر
فرمودند که تفحص از نور قمر نمائید که بدستور معمول منور است یا در شعاع
وضیای آن فتور است هر چند بیننده گان غور مینمودند اصلا در قمر اثر نور
نمیدیدند با وجودیکه اثر از آثار برابر اطراف فلک پیدا نبود حتی که شب بنصف
رسید بینندگان عاجز شده معروض داشت که ماه چون دیگ سیاه بر روی فلک
انجم سپاه ایستاده و اثر ضیا در وی مشاهده نمیشود فرمودند که نام قطبی از
صحیفه هستی محو نموده اند که ماه از غم آن کاهیده اهل آسمانرا نیلگون ساخته
است اما هیچ یکی از حضار محفل خلد مشاکل دریافت معنی این مقوله ننمود تا
آنکه واقعه این رحلت آن قیوم وقت روی داد بعد ازان از سر آن مطلع شدند و نیز
مینویسند که دران نزدیکی روزی در باغیچه عالی که مدفن متعالی ایشان شد
تشریف فرما شدند و جای که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند
و فرمودند که نزدیک است که مکان فقیری از فقیران صاحب کمال گردد و مردم
از استماع این مقوله گمان بردند که مگر ورود کدام بزرگی در آنجا خواهد شد
و دران ایام در واقعه بشرف زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مشرف
شدند ازان جناب استفسار احوال آن جهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند که
اینجا مال همه برحمت است فردای آن مخلصانرا بنوید فرحت جاوید خبردار کردند
و مثل ما عاصیانرا امیدوار ساختند میآرند که قبل از وصال ایشان بشش ماه این
روایای صالحه دست داده بود میآرند که ایشان در این ایام بتمام جمال صرف شده

بودند که بوی از جلال در ایشان در یافته نمیشد گویا وجود شریف ایشان مظهر رحمت عام شده بود و هر کسی را بکمال شفقت و مهربانی و بشارت تمام پیش آمد مینمودند. و کثرت ارشاد آن قدر عالمگیر شده بود که بموجب کریمه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) کثرت خلافت در اطراف و اکناف عالم بمرتبه رجوع یافته که افواج رجال و نساء و پیر و صغیر و کبیر و برنابر نهجی ورود مینمود که تعداد آن جز در علم علام الغیوب نگنجد ورود فیض و برکات بر صلحا و عصبات ابر نیسان ریزان شده بود که هر که بدان درگاه رحمت اشتباه وارد میشد از خوان الوان رحمت ایزدی بفیوض و برکات سرمدی میرسید با وجود این فیاضی از خوف مالک يوم الدين لیل و نهار بناله زار میگذرانیدند و در مکاتیب مبارک نیز از این مقوله مذکور میبود. منها در مکتوبی بر نگاشته اند که افسوس که اشرف عمر در هوا و هوس رفت و در حرمان و معصیت گذشت و در و دیوار بر کردار این دور از کار گریان وزارزار است و هر سنگ و سفال بزبان حال فریاد میکنند ما لهذا خلقت وما لهذا امرت بیت:

هر دو عالم در لباس تعزیت * اشک میبارند تو در معصیت

اذکروا الله وتوبوا الى الله جاءت الرَّاجِفَةُ تَبِعَهُ الرَّادِفَةُ جاءت الموت بحدافیرها انتهی کلامه الشریف. آورده اند که شروع مرض مبارک ایشان چنان بود که در عین عافیت و کمال صحت روزی بدرس کتاب مشکاة المصابیح اشتغال داشتند در حین قراءت این حدیث مبارک الحدیث هذا عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (يُودِ أَهْلُ الْعَافِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِينَ يُعْطَى أَهْلُ الْبَلَاءِ الثَّوَابَ لَوْ أَنَّ جُلُودَهُمْ كَانَتْ قُرْصَتَ فِي الدُّنْيَا بِالْمَقَارِيضِ) رواه الترمذي. وقال هذا حدیث غریب همانا از روی ابتلا در خاطر عاطر خطوط نمود فی الفور وجعی بساق مبارک بهم رسید بدست شریف ساق مبارکرا سخت گرفتند و در سرا موقوف فرمودند و معلوم اهل مجلسرا شد که وجعی بساق ایشان لاحق شده اما

بزبان مبارك نياوردند چه آن متمنا بوده. القصه آن وجع بحدی غلبه نمود كه از ساق وزانو متجاوز شده بتمام بدن اوجاع محيط گردید در وقت غلبه اوجاع اكثر بتلاوت كلام مجيد شغل مینمودند و بنماز جمعه و جماعت خمسة حتى الامكان از دست نمیدادند و بصبر و شكيبا بسر میبردند و این شعر عربی در آن اوجاع اكثر بزبان مبارك می‌راندند شعر:

إن قال لي متَّ متَّ سمعًا وطاعةً * وقلتُ لداعي الموت اهلا ومرحبا
و دیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی و فارسی نیز بزبان مبارك میگذشت از آنها یکی این است بیت:

گر بجان دادن میسر میشدی كسرا وصال * طالب وصلش بدی هر كس كه جانی داشتی
و نیز تکرار این شعر مینمودند شعر:

وليتك تحلو والحياة مريرة * وليتك ترضى والانام غضاب
وليت الذي بيني وبينك عامر * و بيني وبين العالمين خراب

القصه وجع بر نهجی مستولی شد كه روزی دست یکی از خدمه بعضوی از بدن مبارك رسید تمام بدن در رعشه در آمد آنغزیز از غایت تعجب معروض داشت كه مجروح يك جز و بدن مبارك است كه زانو و ساق باشد و از دست رسیدن بدیگر اجزای بدن چرا موجب لرزه كل بدن كرد فرمودند كه کدام عضو است كه مجروح نیست از كمال صبر و وقار هرگز بلب مبارك حرف صادر نینمودند كه مخبر از شدت وجع باشد بلکه در حین غلبه آن تلذذات فراوان حاصل روزگار ایشان میشد چه بمشرب مجددی و معصومی ایلام محبوب را لذیذتر فرموده اند از انعام او چه در انعام رضای محب و محبوب است و در ایلام رضای خالص محبوب است پس نزد محب راسخ المحبة رضای خالص محبوب از رضای مشترك جانبین لذیذ و دلپذیر است آورده اند كه بتقریبی بیان نمودند كه سجده من فوق العرش واقع میشود بلکه خادمه كه در این وقت مرا ممد ركوع و سجود است

سجده او نیز فوق العرش واقع شده از محرمان اسرار ایشان منقول است که شش ماه قبل از وفات میفرمودند که هر سجده که بوقوع می آید خواه از فرض خواه از نفل فوق العرش واقع میشود بلکه تمام نماز آنجا که لفظ جا در آن بارگاه از تنگی میدان عبارت است وقوع می یابد بحکم کلام صادق سید البشر علیه وعلی آله الصلّاة والسّلام (السّاجد یسجد علی قدمی الله فلیسجد ولیرغب) میآرند که خدمت حضرت مخدومزاده بر جاده شیخ ابو القاسم که فرزند حضرت قیوم زمان اند ونبیره حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهم از مشاهده دیدار پر انوار در شدّت اوجاع وآزار کثرت صبر وقار ایشانرا ملاحظه نموده میفرمودند که هر کرا آرزوی دیدار سید الابرار باشد باید که مشاهده جمال با کمال حضرت عروة الوثقی نماید واز آنجا پی بوقار صوری واستقلال معنوی جناب نبوی برد علیه وعلی آله الصلّاة والسّلام آورده اند که حضرات مخدومزادگان که همه بدرجات کمال فائض بودند وتصرفات عالی داشتند از غایت ملاحظه آزار والد خود همه در توجه ودر جذب آزار و اوجاع مشغول میبودند ساعتی تخفیف لاحق میشد بدستور سابق عود میکرد چه عافیت صوری بحقیقت تمام شده بود ومعامله بعافیت معنوی کشیده آورده اند که در ایام عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که بجهت نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند وجناب حضرت عروة الوثقی در شدت مرض بودند چه عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بیست هشتم شهر صفر المظفر واقع است ووفات حضرت عروة الوثقی هم شهر شریف ربیع الاول ورود یافته در میانه زیاده از یازده روز مفاصله نبود وایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر نمیتوانستند شد امر نمودند که مردم مدعورا طعام بدهند چون طعام بر آوردند ونزد مردم گذاشتند ومردم بخوردن طعام مشغول بودند جناب حضرت عروة الوثقی با وجود شدت مرض در محفه محفوف خود نشسته در مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند که

از محفه مقدسه بیرون شوند و در آن محفه نشسته ماندند و شله پرهیزانه که برای ایشان تیار نموده بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عرس با مدعوان در تناول پرهیزانه مشغول شدند در آن اثنا یکی از حضار مجلسرا بخاطر خطور نمود که اگر از پرهیزانه خاص این فدوی را تبرکی عنایت شود موجب سعادت غیر مترقب خواهد شد ازین اطعمه متلون که اهل مجلس تناول مینمایند آن پرهیزانه که الوش ایشان است در کام این مخلص عزیزتر است خدمت ایشان از اشراف باطن خطره را فهمیده نام او را بزبان مبارك آورده طلب نمودند چون قریب ایشان شد فرمودند که این شله بی روغن طیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما افتاده بگیرند آن مرد آن پرهیزانه را از مواهب جلیله ایزدی تصور نموده اظهار خطره خود کرده از خدمت شریف برداشته با رفقا واحباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده برغبت تمام خوردند و از برکات آن که دوسه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوارتر قیامت بسیار شدند هذا من ادنی تصرفاته رضي الله عنه مینویسند که به قرب ارتحال خدمت ایشان رقعات بطرف فقرای گوشه نشینان که در دار الارشاد بودند داشته اند در آن رقعات اکثر این عبارت میبود که فقیر محمد معصوم از دنیا می رود باید که بدعای خیریت خاتمه ممد ومعاون باشند هر یکی از آنها بموجب حوصله خود چیزی در جواب رقیمه مبارك نوشته اند از آنها را سید میرزا نام عزیزی صاحب کمال بوده مینویسند که مزار آن عزیز در وسط بازار دار الارشاد واقع است در جواب رقعہ این دو بیت نوشته اند نظم:

دری هر پیره زن میزد عزیزی * که ای زن در دحاها یادم آویزی

یقین میدان که شیران شکاری * در این راه خواستند از مور یاری

یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نموده که روزی در حجره خلوت ایشان در

این ایام آخر ایشان باریاب شدم این فرد را بشوق تمام تکرار مینمودند فرد:

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من * پیاده میروم و همراهان سوارانند

آورده اند که يك روز قبل از رحلت مبارك ايشان عبد الملك كه يكي از فقرای مبتدع بود اما تسخيرات داشت بموجب آن قبولتی بهم رسانيده بود و از جهت حفظ مشيخت خود از خدمت ايشان دور ميبود خلاف عادت جهت عيادت آمده بخدمت ايشان بارياب شد ايشان چون بطرف اوديدند و اثر فرحت درو مشاهده كردند يعنی ايشانرا بشدت مرض دید چون مريض القلب بود از آن فرحناك گرديد ايشان آن معنی را درو مشاهده نموده از راه غيرت كه لوازم ولايت است فرمودند ازین قبوليت كه از خواندن اسمای سيفی بهم رسانيده و آنرا كمال نشاتين تصور نموده و اهل روزگار را مسخر و منقاد ساخته از دريافت كمالات ولايت كه ثمره اش حضور و مشاهده است بجز حصول مشيخت كه عين مباحثتست مطلب كار نه فهميده و استغنا از صحبت اكابر اوليا كه اهل حضور اند پيدا نموده عن قريب فرزندی سيف الدين اورا منهدم و ناچيز خواهد نمود فوق کما اخير در اندك مدت رواج مشيخت جناب حضرت شيخ محمد سيف الدين رحمه الله چنان شد كه از مشيخت او نام و نشانی نماند نعوذ بالله من غضبه و غضب اوليائه بيت:

این قوم چو تیغ آب دارند * جان از تن بی ادب بر آرند

فقير بعضی از اولاد اورا دیدم كه دربند آمده اند و اسير مردم اند بيت:

هر آن كهتر كه با مهتر ستيزد * چنان افتد كه هرگز بر نخيزد

میارند كه روز وصال مبارك خود بحضرت مخدومزاده بزرگ قیوم زمان شيخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنه كه حاضر الخدمة بوده اند و خدمات ادويه و غيره مینمودند باو خطاب نموده فرمودند كه نزيك آي با وجود نزيكی نزيك تر شد سرا پا گوش گشته منتظر مواهب نشستند فرمودند كه رضاء الله في رضاء الوالدين زياده متوجه شدند از استماع اينكلام فرخنده مال بمصداق اين مصرعه ع:

همه گوशيم تا چه فرمائی

عنایت نموده گفتند كه وضع بی نظير شما در همه وجوه همیشه مقبول و محبوب ما

است تغیر و تبدیل را در آن تجویز نخواهد بود دوم برادران و همشیره های شما همه از شما خورداند اگر از آنها تقصیری و کوتاهی سر برزند بر آن نخواهید گرفت و دل خود را از آنها رنجه ننمایند که برای آنها ضرر است ورشته اتفاقاً مضبوطتر خواهید ساخت سیوم صحبت سلاطین را بی ضرورت اختیار نخواهند نمود خدمت ایشان آداب بجا آورده از جناب قدس خداوندی جلّ سلطانه توفیق بران مسألت نمودند تا آنکه در حین وصایا منصب عالی و نسبت متعالی خود که کنایه از معامله قیومیت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحب برکات معصومی مینویسد که دران شب که فردای ایشان از دنیا رحلت مینمایند بر هر دری از درهای دار الارشاد هاتفی ندا میکرد که فردا قیوم وقت از این سرای فانی رخت بدار البقاء جاودانی میکشد هر کرا سودای جمال با کمال او در سر بود بشتابد و نقد و قترا دریابد فرد:

غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه * که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
و نیز مینویسند که در قصبات سرهند مبارک و غیره بلدان بعیده مثل لاهور و پشاور که وقوف این ماجرا نداشتند بایشان نیز این ندا رسیده بود و آن شیرا نوشته گذاشته بودند که اثر این آواز و شورش این ندا از کی پرتو انداز خواهد شد چون این قضیه انتشار یافته تاریخ آن ندا بوفات ایشان برابر آمد و نیز دران روز زلزله عظمی واقع شده حتی که اشیا مائیکه بر طاقچه ها افتاده بر زمین شکستند گویا قیامت برپا شده بود لاشک که مقدمه قیامت بوده چرا که قیوم عالم و عالمیان بودند از انتقال ایشان در قوام عالم شکست آمده موجب (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * الحج: ۱) شده چنانکه مینویسند که یکی از بنات طاهرات ایشان در آن ساعت بدو گانه نماز شغل داشتند چون از نماز فارغ شدند میبینند که پشت بقبله اند همانا که زلزله ایشانرا منقلب نموده یا در حواس ایشان از کثرت غم و اندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله ناخموده مشرق را مغرب فرق نمیگردند چنانکه در باره قیامت صادر است کریمه (وَكُرِيَ النَّاسُ سُكَارَى * الحج: ۲) و آخر کلام

ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السّلام علیکم مانا که حضور سراپا سرور جناب نبوی علیه الصّلاة والسّلام با ملائکه کرام و اولیای عالی مقام شده باشد بیت:

چه خوش بود که بسر وقت من رسد دلدار * رخش به بینم و جانرا فدای او سازم
وصال مبارک ایشمال ایشان نصف یوم السبت هم شهر رفیع القدر ربیع
الاوّل هزار وهفتاد ونه هجری بعالم رویداد إنا لله وإنا الیه راجعون بیت:

نه پنداری که جان را رایگان داد * فروغی روی جانان دید و جان داد
بعد ازین واقعه جان کاه آنقدر ورود آفات و بلیات بلا نهایات بر کافه اهل
جهان رخنمود که شرح آن از تحریر و بیان بیرون است گویا که رحلت ایشان
وتولد غم و محن توامان افتاد بیت:

تا تو رفتی زچمن لاله رخان خار شدند * نرگس و سوسن و گل این همه بیمار شدند
تواریخ وصال ایشان اهل فضل زمان چه نثر و چه نظم که بیان نموده اند نه
آن قدر است که درین منتخب گنجایش یابد اما بعضی از آنها ایراد مینمایم. منها
حضرت وحدت قدّس سرّه^[۱] فرموده اند نظم:

ازین زندان فانی در گذشته * شهی کین نه طبق را بود سرپوش
بنات النعش شد امروز هیئات * همان مجمعه که پروین دیدمش دوش
برسم مائی از ساز نامهید * فلک از ابر کرده پنبه در گوش
خروش از شش جهت برخواست آندم * که مرغ گلشن حق گشت خاموش
جهانرا آتش در خر من افکند * خود اندر خلوت وصلش هم آغوش
بسا کس خاتمان برباد دادند * بسا کس رفته رفته گم شد از هوش
زداغ غم بصحرا رو نهادند * چو لاله نازنینان خانه بر دوش
پئی تابوت آن قطب زمانه * چو رعد نعره زن احباب در جوش

(۱) حضرت وحدت: نام عبد الأحد فرزند محمد سعید

در پیرِ مغان بستند افسوس * کنون کورند کومی خانه کو نوش
چنان مرآت دلرا حیرت افزود * که گشته صورتِ حالش فراموش
چو پنهان شد ز چشمِ مردمان او * چو جان در جسم تربت گشته رُپوش
ندا آمد که آن معصوم مطلق * بگوئی وحدت آمد دوش بر دوش
بگو سالِ وصالش غیب دان بود * که بود از جام غیب عشق مدهوش
اگر خواهی نشانِ سالِ عمرش * بگو والله دیگر باش خاموش
غیب دان سنه ۱۰۷۹ هـ. والله سنه ۷۲ هـ.

خدمت حضرت اورنگزیب عالمگیر فرموده اند نظم:
قیوم جهان خلیفه الله * داننده رازهای مکتوم
در دائره وجود تا بود * بودش بجهان مثال معدوم
تاریخ وصال او خرد گفت * رفته زجهان امام معصوم
رفته زجهان امام معصوم سنه ۱۰۷۹ هـ.
ناصر علی که ملک الشعراء وقت بود واز جمله مخلصان چنین گفته بیت:
چراغی خاندانِ نقشبندان * فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن جنت قدم زد * ازین ویران رباطِ کهنه بوم
طلب کردم زدل سالِ وصالش * ندا آمد زعالم رفته معصوم
زعالم رفته معصوم سنه ۱۰۷۹ هـ.

خدمت حضرت مروّج الشریعت یافته اند به جنتِ خوابید.
بجنات خوابید سنه ۱۰۷۹ هـ.

نیز عزیزی یافته نقشبند ثانی بود.

نقشبند ثانی بود سنه ۱۰۷۹ هـ.

نیز عزیزی گفته: الموت جسر به یوصل الحیب الی الحیب.

خدمت قدوة الواصلین امام العارفین مجتبی رب الجلیل حضرت شیخ میان

محمد اسماعیل فرموده اند خدیو ولایت بود.

خدیو ولایت بود سنه ۱۰۷۹ هـ.

وعدد سنین عمر مبارک ایشان هفتاد و دو سال کامل آمده چنان که از اصل حساب بشمار تواریخ مبارک ایشان پوشیده نیست غسل مبارک ایشانرا آخوند سجادل که از فحول علمای زمان و استاد فرزندان ایشان بود و از مریدین قدمای وصاحب نسبت والای بود باذن حضرت مخدومزادگان داده میآرند که چون مضمضمه رسید عرض نمود که مرا قدرت کشودن دهن مبارک نیست خود دهن مبارکرا برنگ احیا کشودند و قبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند که حاضران متحیر ماندند ازین معنی مخلصان را موجب ازدیاد عقیدت گردیده و غیر مردمرا باعث اخلاص شد کفن مبارک بموجب مسنون سه جامه دادند که ازار ولفافه و قمیص باشد و عمامه ندادند چه مسنون نیست بلکه بدعت است و نزد حضرات مجددی در هیچ بدعتی حسن نیست اگر چه اورا حسن نامند و مقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه جیو^[۱] بامر حضرات مخدومزاده گان و گویند که بنوعی اجتماع خلایق شده بود که از تعداد بیرون بود. حتا که باغ فتحی که از سندل پوره که محل ایشان بود مسافت کثیر دارد همه مملو از خلایق بوده در وقت دفن مبارک آسمان بنوعی گریان شده که از شدت باران خیمه بر مدفن مبارک بر پا نمودند تا دفن صورت بندد و مدفن ایشان همان باغیچه قرار گرفت که در حیات خود فرموده بودند که اینجا محل یکی از فقرای صاحب کمال خواهد شد چنان که در ابتدای این تذکره مذکور شد هر چند که گفت کو بسیار شد و مرضی حضرت مخدومزاده گان آن بود که در روضه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بگذارند اما مخلصان عرض نمودند که ایشانرا که

(۱) شاه جیو: محمد یحیی (صحیفه ۲۷۲)

مثل حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه اند باید که بمسافت از ایشان گذاشته شود مصرعه:

یک تخت دو شاه بر نشاید

تا در مابین این دو روضه مقدسه محل وافر از برای قبور خلائق حاصل گردد که در آن امید است که موجب رحمت ایزدی گردد و از عذاب مأمون مانند و قرب جوار موجب شفاعت و سبب مغفرت جمعی کثیر شود نوشته اند که بر قبر مبارک ایشان خواهر حضرت اورنگزیب عالمگیر قبه مرتفع عالی بنا نموده که از مسافت بعید برنگ قبه خضرای نبوی علیه الصلوة والسلام ظاهر و میرهن ایست بسه اشیا نه قرار داده اند قبر مبارک ایشان و قبور اکثری از فرزندان آن قبله صفاکیشان در آن مکان عالی شان اقتران یافته بیت:

رفعت قبه اش از تارك افلاك بلند * چار دیوار وی وهشت جنان شد هم سر
طُور يك بار تجلی گه سبحان گردید * هست هر لحظه برین روضه تجلی دگر
صورتش لؤلؤ صافی چو قصور جنت * خاک آن پاك زمین است چو مشک اذفر
هر که از فیض ازل شد بجوارش مدفون * یافت در روضه رضوان بعنایات مقرر
القصه روضه واقعه شده که خبر از ریاض جنان میدهد کثرت فیوض و برکات آن
که بر زائران چون ابر نیسان ریزان است از شرح و بیان خارج است ع:

لذت می شناسی بخدا تا نه چشی

هر که بشرف زیارت مشرف شده و از انوار بیکیفی و بیرنگی آن پی برده در رنگ حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل که گویا این فرد ایشان شده بیت:
کور بینا شود و پیر جوان میگردد * کوی میخانه عجب آب و هوا دارد
لطافت دار الخلد از در و بامش ظاهر و حوران معانی در نقوش قصور آن ناظر
وقوف آن مورد به معنی وارد مدینه است و نزول آن سر منزل بدان جهت صعود
عرش را زینة از کعبه مقصود منزل است و بمقام محمود مماثل لله در القائل بیت:

گر شنود قصهٔ این بوستان * کعبه شود طائفِ هندوستان

لله الحمد والمنة که این فقیر بعنایات الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه الصّلاة والسلام بشرف زیارت مزار فیض آثار حضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهما مشرف شدم اما این موهبترا به تبعیت حضرت بی بی صاحبه که والده این فقیر اند حاصل نموده ام چه اصلا عازم زیارات عالیات جناب ایشان بوده اند و فقیر بمتابعت ایشان باریاب گردید بیت:

مور مسکین هوسی داشت که تا کعبه رسد * دست در پای کبوتر زد ناگاف رسید
هم چنین امید واثق در جا وافق از جناب اقدس خداوندی آنکه از جمیع کمالات
آن قدوة الصالحات این ضعیف نحیفرا بهره مند و کامیاب گرداند آنه قریب مجیب.

تذکره ششم از منتخب چهارم در ذکر خلفای

حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بتمام عالم
منتشر شده بود و اطراف اربعه جهان چه شرق چه غرب و چه جنوب و چه شمال از
فیض عام ایشان ما لا مال مسموع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان
بدرجات ولایت رسیده اند زیاده از يك لك و چهل هزار اند و جماعت مریدان
ایشان از حیطة تحریر و تقریر بیرون است اما کمل خلفای ایشان که بدرجه کمال
واکمال رسیده اند و از زمره مکملین شده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون
وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای بعضی از آنها اکتفا رفت و تفصیل
احوال آنها ننمود خلیفه اوّل و خلف بی بدل و قائم مقام مکمل و مبشر باصالت
و متحقق بکمالات ثمایة النهایة و صاحب منصب قیومیّت و فردیّت وارث کمالات
قطبیّت و غوثیّت قبله جهان و جهانیان حضرت قیوم زمان شیخ محمد صیغه الله
رضی الله تعالی عنه که تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان و برادران ایشان حواله
منتخب خامس شده انشاء الله تعالی آنجا قدری نوشته خواهد شد و خلیفه ثانی

فرزند ثانی آن قبله دو جهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشهور وملقب بحضرت حجة الله رضي الله تعالى عنه وخليفة ثالث ايشان فرزند ثالث ايشان است مسمی بحضرت محمد عبید الله مشهور وملقب بمروّج الشریعت رضي الله تعالى عنه وخليفة رابع فرزند رابع ايشان حضرت محمد اشرف قدّس سرّه وخليفة خامس ايشان حضرت شيخ محمد سيف الدين قدّس سرّه وخليفة ششم ايشان حضرت شيخ محمد صديق قدّس سرّه اين هر شش مخدومزاده بر جاده باعلی درجات کمال واکمال مشرف شده اند واز نسبتهای خاصه والد شريف خودها حظ وافر وبرخ کامل یافته واین هر شش به قطبیت جهات سته فائض بودند تفصیل احوالات ايشان انشاء الله تعالى در منتخب خامس چنانچه ایما بدان رفته است خواهد شد. وخليفة هفتم ايشان نبیره ايشان حضرت شيخ ابوالقاسم که فرزند حضرت قیوم زمان شيخ محمد صبغة الله اند وخدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه ايشانرا داخل فرزندان گرفته اند وارث ظاهری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود داده اند چنانکه تفصیل آن در ذکر ايشان خواهد شد انشاء الله تعالى خدمت حضرت وحدت برادرزاده ايشان اند هر چند اول بخدمت والد خود حضرت خازن الرّحمة مشرف شده اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله عنه نیز تشریفات یافته اند واز صحبت حضرت حجة الله نیز بهره ور شده اند وخدمت خواجه محمد حنیف کابلی بعد از حضرات مخدومزاده گان در سائر مجازان ممتاز اند وبعد از ايشان خواجه محمد صديق پشاورى ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی که از جمله مجازان جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بوده است در باقی خلفا امتیاز تمام دارند واین ده نفر که مذکور شد از جمله طبقه اولی خلفای حضرت عروة الوثقی اند در رنگ عشره مبشره که در اصحاب نبوی صلی الله علیه وآله وسلم امتیاز داشتند نیز اینها از اکثر خلفای معصومی ممتاز اند والعلم عند الله سبحانه بحقیقة الحال وسوای ايشان برخی از خلفای جناب

حضرت عروة الوثقی رضی اللہ عنہ نیز مذکور مینمایم واسامی مبارک ایشانرا ثبت میکنم بگوش هوش استماع نما.

منها خدمت حضرت میر امان الله برهانپوری وخدمت شیخ ابوالمظفر برهانپوری وشیخ علیم جلال آبادی ومولانا حسن علی پشاورى ومولانا شیخ باقر لاهوری وسیادت ولایت مآب آخوند موسی پطی کوتهی ومولانا بدر الدین سلطانپوری وشیخ بایزید سهارنپوری ولد شیخ بدیع الدین حاجی حبیب الله حصاری ثم بخاری شیخ مراد کشمیری^[۱] ثم شامی مخدوم شیخ آدم نتهنی شیخ ابراهیم بکری شیخ یوسف کردیدی ثم ملتانی میر شرف الدین حسین لاهوری شیخ انور الله لاهوری شیخ حسین منصور جان پری آخوند سجادل سرهندی میر رفعت بیگ گرزبردار شاه حسین عشاق خواجه عبد الصمد کابلی شیخ عبد الکریم کابلی شیخ ابوالقاسم کابلی ولد صوفی مغربی که الحال مقیین واعزه کابل از اولاد اویند مولانا محمد امین حافظ آبادی وشیخ عطاء الله سورتی شیخ نور محمد سورتی حافظ محسن سیالکوتی محمد شریف لاهوری حاجی امان الله لاهوری شیخ محمد فاروق لاهوری شیخ محمد عارف لاهوری شیخ محمد حکیم ومولانا محمد حکیم ومولانا محمد امین بخاری ثم پشاورى شیخ حاجی سلیم بلخی شیخ حاجی عاشور بخاری شیخ حافظ صادق کابلی سید اسرائیل ومولانا حسن وخواجه ماه دهلوی میر غضنفر داراشکوهی دهلوی میر عبد الفتاح وشیخ محمد جان ولدان میر محمد نعمان قدس سره میر عارف نبیره حضرت میر محمد نعمان قدس سره میر عماد هروی الحسینی میر شرف الدین حسین ولد میر عماد مذکور جامع جلد ثانی مکتوبات سامی معصومی میر مفاخر حسین ایضا ولد میر عماد مذکور میر محمد زمان وملا محمد شریف وصوفی مشهور بصوفی پاینده طلا کابلی وصوفی عبد الرؤف مشهور بصوفی پاینده کرباس کابلی وصوفی عبد الرحمن ومیر

(۱) شیخ مراد کشمیری در شهر استانبول مدفونست

ماه عرب و صوفی سعد الله کابلی میان شیخ محمد عبد الخالق بنگالی شیخ رحیم داد افغان شیخ غلام محمد افغان شیخ حاجی خان افغان و شیخ احمد خان افغان خواجه عبد اللطیف پشاورى شیخ عبد اللطیف لشکر خانی شیخ میر محمد خان شیخ شاه خواجه ترمذی شیخ اسد الله افغان خواجه محمد فاروق و مولانا جمال الدین و مولانا محمد افضل و شیخ حاجی حسین و صوفی نور بیگ و مولانا قائم و ملا فیض محمد فتح آبادی و میان دینار که خواجه سرای شاه جهان بوده شیخ محمد یار ملقب بخداپرست خان و مولانا احمد ترک^[۱] که بارشاد اهل حرمین کامیاب شده بود و مولانا محمد یوسف و میر محمد معصوم سرهندی خواجه محمد مؤمن جذبی شیخ حاجی محمد خان طالقانی مولانا مؤمن بیگ برهانپوری میر مغل کابلی و شیخ مؤمن بیگ کابلی ملا خواجه مسافر و شیخ عبد الحمید برهانپوری و مولانا محمد کاشف رحمۃ الله تعالى علیهم أجمعین. و از جمله اغنیا که بتشریفات معصومی مشرف شده اند و از برکات مجددی کامیاب گردیده اند اوّل و اعظم آنها حضرت اورنگ زیب عالمگیر است رحمۃ الله تعالى علیه رحمه واسعة در ذکر فضائل او مستحق کتاب علیحده است بعضی خصوصیات او با احوال بعضی خلفای مذکور در برکات معصومی یافته میشود فَاِنْ شئتَ فارجع الیه.

منتخب خامس از منتخبات سبعة در ذکر قطب دوران قیوم الزّمان حضرت

شیخ محمد صبغة الله و فرزندانش و اخوان ایشان رضي الله تعالى عنهم

تذکره اوّل از منتخب پنجم در ذکر ولادت حضرت قیوم زمان

ورسیدن ایشان بدرجات کمال و اکمال رضي الله تعالى عنه

ولادت کثیر السعادة حضرت قیوم الزّمان واقف اسرار (لي مع الله) خدمت

شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنه یازدهم شهر ربیع الثانی سنة ۱۰۳۳ هـ.

(۱) سید احمد ترک، پدر زن حضرت شیخ محمد معصوم است (صحیفه ۲۵۶)

یکهزار و سی و سه در ایام حیات جناب جد بزرگوار ایشان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در بلده متبرکه دار الارشاد سرهند واقع شده می‌آرند که خدمت جد شریف ایشان در آن ایام در بلده دار الخیر اجیر بتقریب آنکه سلطان وقت ایشانرا با خود میداشت تشریف داشتند و والد ماجد ایشان حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه نیز برای سعادت زیارت والد خود ببلده مذکور رفته بودند بعد از تولد ایشان والده ماجده ایشان اسم آن نوباده بستان ولایترا موقوف باستصواب جد و والد ایشان گذاشته چون خدمت حضرتین مذکورین از بلده مذبوره مراجعت نمودند در اثنای راه خبر ولادت آن قره عین الولايت رسید خدمت حضرتین از این خبر فرحت اثر مسرور و مبتهج گردیدند چه وارث نسبت خاصه خود ایشانرا میدانستند بیت:

از آمدنت چو گل شگفتم * دامن دامن بهار رفتم

واعظم نبائر حضرت مجدد الف ثانی و اکبر فرزند آنحضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنهما ایشانند القصه چون بدار الارشاد در رسیدند برای دیدن ایشان آمدند بمحرد دریافت آن قره العین حضرت مجدد الف ثانی فرمودند السلام علیکم ملا صبیغة الله بعده روی مبارك خود قریب گوش ایشان آورده کلمات خفیه بگوش سراپا هوش وی در میان آوردند که کسی از کیفیت آن کلمات مطلع نشده همانا که با اسرار خاصه و علوم و معارف مختصه مبشر ساختند زهی سعادت طفلی که زبان از آرایش شیر پاک نکرده باسرار خاصه مجددی سرفراز شد بیت:

نیست امروزی میان ما و جانان اتحاد * بلبل مارا به طفلی چوب گل گهواره بود خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بوالد ایشان خطاب کرده فرمودند که درین فرزند تو رنگی از اصالت یافتم بنابراین نام نامی او را محمد صبیغة الله گذاشتم چه رأی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه برین قرار گرفته که منصب قیومیت بی بهره اصالت متعذر الوجود است و چون برخ اصالت

در ایشان ملاحظه نمودند از فراست معنوی وارث منصب قیومی ایشانرا شناختند و باشارة اصالت بشارت معامله قیومیت دادند و خدمت حضرت مرشدی قیوم جهان گویا باین معنی اشارت فرمودند جائیکه در مدح ایشان گفته اند بیت:

چون شه کنعان در اقلیم شهود * گوی از اخوان بطفلی در ربود

هم چو والد آن شه کون مکان * فخر عالم بود شرف انس و جان

بلی ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مصرعه:

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

آورده اند که خدمت ایشان پنج یا شش ماه بودند که به مرض شدید گرفتار شدند بنوعیکه مردم تیمار دارد حکمای بلند اقتدار دست از معالجه ایشان باز داشتند و مأیوس شدند حتی که روزی نفس تحرك نبض که لوازمه حیات اند ایشان محسوس نمیشد والدین ایشان در تهمیه اسباب تکفین و تجهیز شدند این خبر بسمع مبارک حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه رسید ایشان تشریف آوردند و نقاب از روی معشوقانه ایشان برداشت دست حق پرست بر خساره شریف ایشان گذاشته تبسم نموده فرمودند که بابا اینچه خوش طبعی است که با مادر و پدر خود میکیند و اینهارا محزون میسازید برخیزید تا اینها خوش شوند و بآرام بخورند و بخسپند فی الفور چشم مبارک کشوده بکریه متحرك شدند و صحت کلی یافتند که کوی از امراض اثری نبود بعده حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بحضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه خطاب نموده فرموده اند که مردم ازین طفل مأیوس اند و دست از حیات او برداشته و من این را به محاسن سفید مزین مسند مشیخت مشاهده مینمایم و عالم بسیاری در پیرامونش حلقه کنان نشسته میبینم خدمت ایشان کسب باطنی را تمام و کمال از خدمت والد خود حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه نموده اند و به نسبتهای خاصه ایشان رسیده و از کمال مخصوصه ایشان بهرور گردیده و نیز در طفولیت از انظار فیض

آثار حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بهره مند شده اند از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در ماده حضرت قیوم زمان رضی الله تعالی عنه که عمر ایشان در حیات آنقبله صفاکیش زیاده از یک سال نه شده بود که بسا بشارات عالی و اشارات متعالی وارد شده که تفصیل آن نه در خور این منتخب است لهذا به بشارات گذشته اکتفا افتاد ع:

سالی که نکوست از بهارش پیداست

اما آنچه از قسم بشارات که والد ایشان حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه در باره حضرت قیوم زمان فرمودند برخی ازان ایراد میشود از خدمت حضرت قیوم زمان منقول است که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه باین حقیر خطاب نموده میفرمودند که شما در فرزندان نسبت اصحاب دارید یعنی شما حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را دیده اید و زمان ایشانرا یافته و دیگران نه و این فرق را اندک خیال نکنی که از اصحاب کرام علیهم الرضوان بیک صحبت حضرت سید الرسل علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها واثمها که یافته اند و مستسعد شده و هیچ ولی اکمل بدرجه ادنی این بزرگواران نرسد اگر چه جناب حضرت اویس قرنی و عمر مروانی^[۱] باشد چه صحبت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه از کمال متابعت نبوی علیه الصلوة والسلام اثر ازان صحبت عالی داشت چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب وافر است صاحب پرکات و معدن الجواهر در کتب خود نوشته که عارفی کامل تام المعرفتی پیش این عاصی راقم نقل فرموده که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بحضور من میفرمودند که اگر ملکی مقرب بصورت بشر متمثل شده بر زمین میآمد غالباً بصورت پیر حقیقت فرزندی محمد صیغه الله میشد از خدمت حضرت خواجه محمد حنیف کابلی رضی الله عنه که اعظم خلفای حضرت عروة

(۱) عمر مروانی: عمر بن عبد العزیز

الوثقی رضی اللہ عنہ است. منقول است کہ در ایامیکہ حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہ بہ طلب دعوت سلطان وقت روانہ دار السلطنت بودند و جمیع حضرت مخدومزادہ گان و اکثر خلفا و بسیاری از مریدان و مخلصین کہ عدد آنها در کارخانہ خیال بہ محال گنجایش دارد در کاب سعادت انتساب بودند و از توجہات ایشان ہر یکی بقدر استعداد خود بمرہ می یافت یک روزی حضرت مخدومزادہ بزرگ عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان این فدویرا طلب داشتہ فرمودند کہ خواجہ جیو شما بجناب حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالی عنہ ازین ضعیف سلام رسانیدہ عرض نمائید کہ ارشاد حضرت تمام آفاقر در بر گرفتہ و ہر یکی از یاران و خلفا ہر روزی بہ بشارات عالی مشرف میشوند و ترقیات فراوان حاصل مینماید تا بہ مخدومزادہ گان چہ رسد کہ ایشان محرم اسرار مخصوصہ آن حضرت اند و این فقیر بسبب سستی طابع مدّت است کہ توجہ نیافتہ و بہ بشارتی سرفراز نگشتہ ازین ممرّ حسرت و پریشانی نقد وقت است امید از تفضلات قیومانہ و ترحمات کریمانہ آن دارد کہ این غریب را در راہ نگذارند و از توجہ غریب پروری محروم نفرمایند و توكید فرمودند کہ فلانی عرض احوال ثمانی بسمع مبارك آن قبلہ دوجہانی بعبارتی کہ لائق حال دانی برسانی فقیر با وجودیکہ لیاقت آن پیغام در خود نداشت اما امتثال امر ایشان بجا آورده وقت را در یافتہ معروضہ قطب را بموقف قطب الاقطاب رسانیدم ساعتی سکوت نمودہ آب در چشم مبارك گردانیدہ فرمودند کہ خواجہ شما از ما بایشان سلام برسانید و بگوئید کہ من باین کبر سنّ وضعف بدن بمردم طلاب صحبت می دارم بحکم حدیث قدسی (اذا رأیت لی طالبا فکن لہ خادما) روی ازینہا نمی تامم و آنچه در نزد ما بود مدتی است کہ بشما ایثار کردہ ایم اگر بزیادتی آن شوق باشد در روضہ منورہ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بروید و در آن نعمتہای تازہ مارا ہم شریک سازید و الحال وقت آن است کہ مسندی در برابر من فرش کنید و یارانرا توجہ نمائید و مرا ازین

بار برآرید وقت مدد است نه محل عذر فقیر این مدعارا بعالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان برسانیدم خوش وقت شدند وشکرانه الهی بتقدم رسانیدند از خدمت زبده الواصلین اسوة المحققین قدوة ارباب تحقیق حضرت شیخ محمد صدیق رضی الله عنه که برادر اصغر ایشان بودند چنین مردی مینمایند که ایشان فرموده اند که خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در مسترشدان خود ومسترشدان فرزندی محمد صبغة الله یعنی حضرت قیوم الزمان هیچ فرق نمیکنم بخلاف مسترشدان سائر فرزندان با مسترشدان خود که بلا واسطه وبا واسطه صریحا فرق یافته میشود این مشعر از کمال مناسبت معنوی حضرت قیوم الزمان امت با والد ایشان که دیگری را نیست چه ایشان در رنگ والد خود بهره اصالت داشتند وبدان از سائر اخوان ممتاز بودند در معدن الجواهر خدمت میان سفر احمد نقل از والد خود حضرت شیخ محمد فضل الله که خواهرزاده حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه اند میکنند که ایشان میفرمودند که يك مرتبه حضرت قیوم الزمان ختم قرآن مجید در ماه رمضان المبارك در صلاة تراویح بنفس نفیس خود در مسجدیکه متصل خانه مبارك ایشان بود مینمود در شب ختم چند سوره را موقوف از مسجد خود نموده در خدمت حضرت عروة الوثقی شتافتند بامید آنکه برکات ختمه را با برکات حضرت عروة الوثقی جمع نموده حظ وافر حاصل نمایند وسور موقوفه را بایشان شنوانند القصه در چند رکعت اخیر آن سور را بحضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه شنوایندند ودر حین استماع غیبی واستغراقی بر تمام مجلس رویداد بعد از فراغ ختم حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بحضرت قیوم زمان خطاب کرده فرمودند که در حین تلاوت شما اسراری در میان آمد که مصداق آن (لا عين رأت ولا اذن سمعت) توان گفت از جمله اسرار واجب الاستتار چیزها بظهور پیوست ونزول اجلال بلا کیف با کمال عظمت وکبریای معلوم گردید وتاج عالی مکمل به جواهر ویوایت که روشنی آن

از وادی ناسوت تا تختگاه جبروت آفاق را در گرفته بر فرق شما تافت مانا که در نزول اجلال ملهم گردیده که این نزول برای استماع قرآن مجید محمد صبیغة الله است باید دانست که نزول بلا کیف از قبیل متشابهات است كما ورد في الخبر (يترل ربنا الى السماء الدنيا) و کلمات اکابر را بحسن قبول باید شنید و علم آنرا مفوض بر قائل باید داشت و بردّ و انکار پیش نباید آمد که کلمات الابرار قبول موجب سعادت است و ردّ و انکار مشعر شقاوت هذا هو الحق فماذا بعد الحق الا الضلال و از خدمت حضرت خواجه محمد صدیق پشاورى که از اعظام خلفای حضرت عروة الوثقی اند مروى است که این فقیر در حین حیات حضرت عروة الوثقی به جهت شرف زیارت ایشان مشرف شدم و رع و تقوی حضرات مخدومزاده گانرا بیش از حدّ مشاهده مینمودم و هر یکی مزین بحلیه شریعت و راهنمونی طریقت بمرتبه کمال مییافتم بناگاه در خاطر این خاکسار راه افتاد که فرزندان حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه در فضائل و بزرگی هر یکی را بیش از دیگری میبینم آیا همه ایشان در قرب الهی حلّ شانه برابر اند یا فرق هم دارند اگر فرق بود افضل اینها کدام باشد هر چند این خطره را دور مینمودم و ندامت میکشیدم بلکه باستغفار معالجه رفع خطره میکردم سودمند نمیشد بلکه خطره مذبور می افزود و تشفی این معنی را از جناب حضرت عروة الوثقی غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه دانسته با وجود ترك ادب و قترا در یافته مقدمه مذکوره را بموقف عرض رسانیدم تبسم نموده فرمودند که خواجه حلّ این معنی در بلده پشاور بعد از دخول شما در شب اوّل خواهد شد فقیر بعد چندی از جناب اقدس مرخص شده روانه پشاور شدم روز دخول فرحت فراوان داشتم که امشب حلّ این مقدمه بیمن پیر دستگیر خواهد شد چون روز بآخر رسید و شب پرتو انداخت بانتظار بودم چون بخواب شدم در واقعه بشرف زیارت جناب اقدس رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدم میبینم که جناب اطهر صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وسلم با چار یار کبار تشریف ارزانی دارند و حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه با سائر فرزندان خود مقابل روی مبارک دست بسته ایستاده اند در این اثنا آن حضرت علیه الصلوة والسلام به بنده میفرمایند که فرزندان شیخ محمد معصوم با او در رنگ هر چهار یار من اند با من و سبابه مبارکرا جانب خلفا گردانیده و باز سبابه را بتردیک حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه برده فرمودند الکبیر کبیر فافهم از این بشارت معتقد حضرت مخدومزاده بزرگ یعنی حضرت قیوم الزمان بیش از همه گردیدم و فضل ایشانرا بر همه در رنگ قطعی دانستم (من معدن الجواهر) خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه ایشانرا بشارت داده اند که دنیا ترا آخرت گردانیده اند چنانکه تصریح آن بمکتوبی که بنام حضرت قیوم الزمان در جلد اول ورود یافته و معنی این کلمه را نیز دران مکتوب حلّ فرموده اند و بدین عنوان بیان فرموده اند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مبشر ساخته اند که دنیا ترا آخرت گردانیدم سطری چند در حلّ شرح این عبارت علیه و حلّ این مکاشفه غیبیه مرقوم میگردد بگوش هوش استماع نما. تم کلامه العالی. در آخر همین مکتوب نوشته فافهم فان کلامنا اشاره وبشارة لك مکتوب شریف طولانی است ان شئت فارجع الیه نوشته اند که وضع شریف حضرت قیوم الزمان رضی الله تعالی عنه با وجود وفور علائق و کثرت وابستگان و نیازمندان در غایت بی تعلقی و نهایت بی تعینی افتاده بود چنانچه دنیا و ما فیهارا به پشت پازده و علت غائی بیش از آخرت نشمرده متوجه مطلبی بودند که دست اکثر از اهل الله ازان شجره بلند بالا کوتاه و در راه است حتی که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه میفرمودند که درین بی تعلقی و بی تعینی که سرمایه عمر گرامی فرزند محمد صبغة الله مصروف است مرا آرزوی آنست که يك روز ما باین صرافت بگذرد میسر نیست چنانکه وقت رحلت خود نیز تحسین وضع نموده اند چنانچه در منتخب رابع در ذکر وفات حضرت عروة

الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مذکور شدہ بمجلس آنکه حین ارتحال خود ایشانرا قریب طلب داشته فرموده اند که وضع بی نظیر شما همیشه مقبول و محبوب ما بوده است تغیر و تبدلرا در آن وضع بی نظیر تجویز نخواهید فرمود دوم برادران و هم شیران همه از شما خورداند اگر از آنها کوتهی و تقصیری سرزند بر آن نخواهید رفت سیوم صحبت سلاطین بی ضرورت کلی تا ممکن باشد اختیار نخواهید کرد عادت مبارک ایشان بر ستر احوال چنان مائل افتاده بود که هرگز اظهار احوالرا تجویز نداشتند تا این که بعضی از مخلصان به عرض عالی ایشان رسانیدند که با این همه کثرت اسرار و واردات این قدر تسترا چه سبب باشد فرمودند که آنچه حق گفتن و نوشتن بود حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفته و نوشته اند دیگری را بهتر ازین گفتگو درین عصر ممکن نه و اگر همونرا تکرار کند تحصیل حاصل کرده باشد و بزبان الهام ترجمان این فرد آوردند فرد:

در مکر زبستن مضمون رنگین حسن نیست

کم دهد رنگ ار کسی بندد حنائی بسته را

واکثرها میفرمودند که قیامت محک هر کمال است و در اینجا هر کس بتمام عیار خواهد گرفت یا از اعتبار خواهد افتاد و خلص کلام آن که خاطر حضرت قیوم الزمان مائل بر کمال ستر افتاده چنانکه مکاتیبی که از حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بنام نامی ایشان که مشعر از درجات ایشان بود وارد میشد بعد از مطالعه آن مکاتیرا شسته آب آنرا مینوشیدند و کسی را اطلاع بدان نمیدادند و هر چه مکاتیب که الحال در مکتوبات معصومی بنام ایشان یافته میشود ازان قبل اند که قبل رسیدن مکتوب با ایشان مخلصان نقل آنرا برداشته بعده مکتوبرا به ایشان رسانیده اند با این همه تستر و پوشیدگی آن قدر که خوارق و معارف و تصرفات عالی که از ایشان ظهور یافته در حضرات مجددی از کسی شنیده نشد بلی الله در

القائل مصرعه:

پریرو تاب مستوری ندارد

چنانچه بعضی ازان درین تذکره ثبت یافت و بعضی در تذکره آینده نوشته خواهد شد و خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه حضرت قیوم الزّمان را بلکه سائر اخوان ایشان بمنصب محبوبیت مستسعد اند چنانکه در کتاب مواهب القیوم فی اسرار المعصوم که تصنیف مخدومزاده با کمال میان شافی الحال است بتفصیل آورده اند خصوصا که خدمت حضرت قیوم الزّمان بشر باصالت اند واستعداد قیومیّت بی بهره اصالت ممکن نه لهذا ایشانرا در سائر اخوان باین منصب ممتاز فرمودند و پیش طاق ایشانرا مرتفع گردانیدند. صاحب برکات معصومی مینویسند که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه میفرمودند که اگر پدری تعظیم پسری مینمود من تعظیم فرزندی محمد صبغة الله نمایم هر چند بعضی اخوان و بنی اعمام نیز این منصب را در خود یافته اند بلکه اظهار نموده وجه توفیق این را حضرت والده فقیر که اعظم اولیای زمان و قدوة صالحات دوران بوده اند چنین فرموده اند که فرزندان حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه هر شش بمتابعت والد خویش درجه کمال داشتند و هیچگونه درجه از درجات اتباعرا نمیگذاشتند و تابع کاملرا از جمیع کمالات متبوع حظ وافر و برخ کامل است و قیومیت نیز از مناسب خاصهٔ والد ایشان بود و هر یکی از آنها مظهر کمالات قیوم بوده اند و به تبعیت آثار و علامت قیومیّت را در خود مشاهده میکردند لاچار حاکم بر قیومیت خود بودند پس هر یکی را مظهر قیوم باید دانست و به تبعیت قیوم باید گفت اما باصالت بموجب دلائل و بشارات که ذکر یافته حضرت قیوم الزّمان را که شیخ محمد صبغة الله باشند قیوم باید شناخت و هر یکی را بفرق مراتب باید دید خدمت حضرت مرشد قیوم جهان بعد از استماع این تطبیق و توفیق خیلی محظوظ شده

بحضرت والده فرمودند که هر چند مردم در این معنی غور بسیار نموده اند و دلائل بیشمار بیان کرده اما آنچه شما فهمیده اید کسی بادرک آن نرسیده بود گویا که این ودیعت برای شما بود جزاک الله سبحانه خیر الجزاء.

تذکره ثانی از منتخب خامس در ذکر فضائل و خصوصیات و تصرف و خرق عادات جناب حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنه

اعمال یومی و لیلی ایشان تمام بمتابعت سنت بوده تقاعد از اتباع سنت اگر امر سهل میبود چون کوه عظیم بنظر مبارک ایشان مینمود تفصیل آنرا میان سفر احمد در معدن الجواهر نموده و یک معدن تمام در تمام عبادات و عادات ایشان بیان کرده و چون وضع این منتخب بر انتخاب است لهذا از تفصیل آن تقاعد نموده شد که اگر بتفصیل میداخت هر آئینه مثل رابع این کتاب علاوه میشد ما حاصلش آنکه در هر امور متابعت سنت از دست نداده اند حتی که در خوردن و پوشیدن و نشست و برخاست و سفر و حضر و لباس و ادعیه موقت و غیر موقت و اذکار لسانی و جنائی و صوم و صلاة و حج و عمره و زکاة و خلق و احسان و توکل و تبتل و حلم و علم و سخا و کرم و تحمل و غیره محاسن سرموی بی اتباع نبودند و محاسبه اعمال خود هر روز و شب مومو مینمودند و اعمال و نیات خود را معیوب می انگاشتند و نادام و مستغفر میبودند و هیچگونه حسنی را در اعمال خود تصور نداشتند و ازین ممر محزون میبودند و اعمال و استغفر را دست آویز داشتند و کشف و واردات را که اگر مثل فلق صبح روشن میبود و سر مو بشریعت حقه برابری نمیداشت نمیپسندیدند با وجود کمال علمیت ادنی مسئله را بی اذن علمای دیندار بعمل نمیآوردند و با وجود قطبیّت و قیومیّت بمنصب غوثیت و فردیت نیز ممتاز بودند. میآرند منصب غوثیت را از عطایای حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر الجیلانی رضي الله تعالى عنه یافته بودند چنانچه کیفیت آنرا در منتخب رابع در احوال والد ایشان نوشته شد کما لا یخفی علی عابره نورانیت جبهه مبارک ایشان آنقدر بود که نظر

هر که بر جمال با کمال ایشان می افتاد بزبان حال میگفت ما هذا بشر ان هذا الا
 ملك كريم صاحب معدن الجواهر مینویسد که این مسکین در واقعه زیارت جناب
 اطهر صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم مشرف شدم آن حضرت را بصورت حضرت
 قیوم الزمان متمثل یافتم این نیز از کمال متابعت ایشان مخبر است یکی از اولیای
 زمان ایشان مینویسد که فقیر اراده خرید بعضی امتعه داشتم میبینم که گوینده در
 واقعه میگوید ولباس التقوی ذلك خیر چنانچه میان صبغة الله جیوراست یا چنانچه
 میان صبغة الله جی دارند یکی از این دو کلمه میگوید ازان معتقد تقوی ایشان
 گردیدم. صاحب معدن الجواهر مینویسد که عزیزی از مجازان حضرت عروة الوثقی
 رضي الله تعالى عنه بترد راقم بیان نمود که جناب حضرت قیوم الزمان از کابل
 میآمدند و بدار الارشاد سرهند داخل میشدند مخلصین و مریدین در رکاب سعادت
 آثار ایشان بودند و مردم شهر نیز جماعت کثیر باستقبال ایشان بر آمده بودند و باذ
 به تندی میوزید و گرد غبار جسم و شمائل خلق را ملو ساخته دران اثنا مرا ملهم
 ساختند که در مغز هر کسی یا هر یکی ذره ازین گرد رسیده یا درون چشمش
 دویده بلی هر که درین قافله باشد اگر چه نیت استقبال ندارد اما از بزرگی ایشان
 منکر نبود بطفیل محمد صبغة الله آن کس را بخشیدم و داخل مقبولان گردانیدم فقیر
 این مقدمه را بعرض حضرت قیوم الزمان رسانیدم تبسم فرموده حمد مولی علی
 الاطلاق را بجا آوردند میآرند که در اواخر عادات مبارک ایشان چنان قرار گرفته
 بود که تلاوت کلام مجید باآواز خفی مینمودند یکی از نیازمندان صادق العقیده
 وقترا دریافته بعرض پایه ولایت رسانید که در خفی خواندن آیا حکمتی باشد
 ساعتی خاموش مانده فرمودند که در آخر عمر حضرت ایشان یعنی حضرت عروة
 الوثقی قدسنا الله بسره الاقدس تلاوت را بصورت خفی اختیار فرمودند روزی یکی
 از مخلصان همین قسم عرض نموده فرمودند که وقت تلاوت تمام مکونات الهی تعالی
 شانه شریک میشوند و نمیگذارند که این کس باآواز بلند تواند خواند چون رأی

ایشان بر ستر احوال قرار گرفته بود جواب اورا در جواب حضرت عروة الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ادا فرمودند بیت:

خوشتتر آن باشد که سرّ دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

از مرزا محمد مسعود کابلی که مخلص ایشان بوده مروی مینویسند که اهلیه مومی الیه مذکور فوت شده بود خدمت حضرت قیوم الزّمان بجهت فاتحه تعزیت خانه اورا مشرف نمودند مومی الیه بعرض رسانید که متوفی مذبوره خیلی اخلاص واعتقاد بخدمت ایشان داشت اگر مرضی عالی باشد که مرقد او قریب است اگر قدم رنجہ فرمایند موجب بنده نوازی خواجه بود حضرت ایشان قبول فرموده به مرقد آن رفتند ودعای مغفرت بر قبر او خواندند ومراقب شدند در اثنای دعا ومراقبه فرحی وسروری بر جبهه ایشان عیان گردید چون به پالگی شریف سوار شدند ورجوع فرمودند مرزا محمد مسعود پالگی مبارکرا گرفته در رکاب سعادت انتساب میرفت در اثنای راه به عرض رسانید که در هنگام دعا ومراقبه اثر سرور وفرحت بر جبین نور آئین مبارک یافته میشد وجهش چه باشد فرمودند که مرا در آنجا ملهم ساختند وندا در دادند که غفرت لك ولن توسّل بك بوساطة او بغیر واسطة الى يوم القيامة وهذه المرأة منهم چون عنایت بیغایت او تعالیّ جلّ شأنه بر خود باین مثابه دیدم وآن مرحومه را با وجود عموم بخصوص داخل این حکم یافتم شکرانه الهی بتقدّم رسانیدم باید دانست که این قسم الهام بوالد واجد ایشان یعنی حضرت عروة الوثقی وحضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنهما شده بود چنانچه در مقامات ایشانان مسطور است بسنت والد بزرگوار وجد عالی مقدار این موهبت نصیب این خلف سعید گردید طوبی لهم وبشری کسانی را که توسّل ایشانان حاصل نمودند وداخل طریقه علیه ایشان شده اند اللّهم اجعلنا منهم ولا تحرمنا من برکاتهم بحرمة سید البشر علیه وعلى آله الصّلاة والسّلام آمین یا رب العالمین. مینویسند که روزی سلطان وقت اورنگزیب عالمگیر طلب ایشان نمود که

از زیارت ایشان مستفیض شود با وجودیکه سلطان مرید و خلیفه والد ماجد ایشان بوده خدمت ایشان قبل از رسیدن خدم سلطان مطلع شدند امر فرمودند که پالگی مبارك حاضر آرند سوار شده به باغی تشریف بردند و به متعلقان گفتند که هرگاه آدماں ظلّ سبحانی بطلب من بیایند بگوئید که قبل از رسیدن شما ایشان بطرفی رفته اند القصه بعده از انقضای این ماجرا یکی از نیازمندان صمیمی بعرض اقدس رسانید که این قدر فرار از مجلس سلطان با وجود کثرت خواهش او چه سبب باشد و حال آن که برادران شما صحبت سلاطین اختیار نموده اند و کارسازی عالم ازین ممرّ فرموده در پاسخ زبان گوهرفشان کشوده گفتند که برادران ما نیت صالحه داشته باشند فقیر يك دل دارم که بیک پادشاه داده ام دل دیگر ندارم که به پادشاه دیگر بدهم و رباعی عارف جام قدّس سرّه بزبان مبارك بشوق تمام آوردند رباعی:

ای آنکه بقبله بتان روست ترا * بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا
دل در طلب این و آن نه نکوست ترا * یکدل داری بس است یکدوست ترا
میآرند که شبها که برای ادای تمجد میبرخاستند بعضی شعرهای پر سوز از زبان مبارك میفرمودند و اکثر میفرمودند بسوز تمام کوریم و کریم و مسافریم و سنگیم از عزیزی خدا آگاهی منقول است که در اثنای سلوک که بمقام جمع الجمع رسیدم از آنجا که بدایت حال بود هر خس و خاشاک در دیده بصیرت بعنوان حقانیت می در آمد و دلالت بعبادت خود میکرد و گاهی انا الحق در دل جوش میزد و گاهی همه اوست بنظر می در آمد و این معامله استیلا پیدا کرد روزی بعد از نماز عصر چون مغلوب این معامله بودم و پاس شریعت از دست رفته ازان گریه و اندوه روی نمود خدمت حضرت قیوم الزّمان استفسار گریه کردند معامله هائله را به عرض اقدس رسانیدم فرمودند از انا الحق توبه باید کرد و همه او است مقامی است که در اثنای راه سالکانرا رو میدهد و بسیاری از عرفا درین مقام مانده و سکونت

اختیار نموده اند و حظهای فراوان فرا برده اما رأی حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر همه ازو است قرار گرفته باید که شما هم همه ازو است بگوئید و از همه او است در گذرید که محل خطر است بمجرد اشاره شریف از مقام جمع الجمع گذشته بمقام فرق بعد الجمع پیوستم و بجای همه او است همه ازو است یافتم و معتقد قوت و تصرف صریحه ایشان گشتم مینویسند که میر محمد غنی نواسه مولانا محمد هاشم کشمی قدس سرّه اظهار نموده که فقیر بدار الارشاد سرهند جهت دریافت زیارت حضرات و مزارات رفته بودم و هر یکی از مخدومزاده گان این فقیر را بدعوت سرافراز میفرمودند خدمت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزّمان روزی این فدوی را فرمودند که میر جیو وقت طعام شما کدام است عرض نمودم که چاشت گاه فرمودند که چنین وقت چیزی خواهد رسید انشاء الله تعالی سعادت خود انگاشته منتظر بودم حتّی که وقت چاشت گذشت بخاطر خطور نمود که آیا ایشانرا فراموش شده باشد اما از غایت ادب چیزی نخوردم تا وقت ظهر شد به مسجد حاضر شدم خدمت ایشان بعد از ادای نماز فرمودند که میر جیو سهو نشده اما بُزی که کشته طعام تیار کرده بودند آن بُز نیاز آمده بود بعد از کشتن و پختن بر صاحبان بُز اظهار مطلبی نمودند طعام مشکوک شد آن طعامرا بآنها دادم و گوشت دیگر از بازار طلب داشته تیاری طعام شما نمودم انشاء الله تعالی میرسد عرض نمودم که حضرت از راه ذره پروری بنده را از طعام مشکوک نجات بخشیدند بعد از نفسی اطعمه متلونه رسید بحلاوت کامله خوردم و بموجب نص قرآنی (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ * الحجرات: ۱۳) از دل و جان معتقد ایشان شدم میآرند که در ایام طفولیت بموجب امری به صحبت سلطان وقت شاهجهان پادشاه غازی غفر الله له رسیده بودند در آن وقت مؤذن بانگ نماز داد پادشاه برای نماز برخاست ایشان نیز برای نماز برخاستند بخاطر شریف آمد که پا جامه خالی از اشتباه نیست ادب سلطانرا گذاشته پا جامه را بدر کرده

لنگ ازار بسته بنماز پرداختند چون از نماز فراغ شدند پا جامه را بسرعت پوشیده نشستند چون برخاستند پادشاه بوزیر سعد الله خان خطاب نموده فرمود که امروز بنده از بندگان خدا را دیدم که غیر از خدا جلّ شانه نمیداند که دیگری هم هست یا نه که بحضور مثل من پادشاهی ذی شانی يك طفلی از مخادم سرهند پا جامه را فرود آورده و نماز را بآداب آن ادا نموده الحمد لله که درین عهد من این قسم مردمان هستند و صاحب معدن الجواهر مینویسد که سیّدی از مخلصان عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزّمان اظهار نمود که خدمت ایشان وقتی بسیر بجواره آمده بودند شخصی از اعیان آن بلده دعوت کرده بود و خدمات شایسته به کار برده وقت رفتن ایشان آن داعی چند پرکاله رخت و مبلغ چهل روپیه بخدمت گذرانید ایشان چون به پالگی سوار شدند در رکاب میزفت مسافت بعید در رکاب سعادت انتساب بود چون قریب فرسخی رفت خدمت ایشان پالگی را ایستاده کنانیده فاتحه رخصت برای او خواندند وقت رخصت آن عزیز معروض داشت که برادر این فدوی اراده دار السلطنة دارد و برادران حضرت آنجا اند که اگر از راه غلام نوازی مکتوبی بعنوان سفارش بطرف حضرات عنایت فرمایند موجب بنده پروری خواهد بود ایشان مکتوب را نوشته بدست مومی الیه دادند و از خادم نقد و جنس نذر او را خواسته حواله او کردند بران عزیز گریه مستولی شده قسم یاد کرد که نیاز را باین نیت نگذرانیده بودم و این فکر آن وقت بخاطر نداشتم و مکتوب هم نمیخواهم اما نیاز مرا رد نه فرمایند بمعرض قبول نه افتاده عزیز مذبور سه منزل در رکاب میرفت و الحاح در قبول نیاز مینمود آخر الامر بعد سه روز چون بسیار بی آرامی او را مشاهده نمودند مکتوب را پس گرفته نیاز او را قبول فرمودند عزیز مذکور شکر گویان بمقام خود عود نمود فرد:

اگر از شبهه خلیدی خاری * پا کشیدندی ازان گل زاری

میآرند که خدمت ایشان از بلده لاهور بدار الارشاد سرهند میرفتند چون

پالگی مبارك كه بكنج رسيد دو روپيه بخادم عنايت كردند كه كنجكها خريد نمايد كه در اثنای راه برای سائلان بكار می آید خادم بخدمت قیام نمود و پالگی شریف روانه شد چون بمسافت بعیدی رفتند خادم كنجكهارا آورد چون بكنجكها نظر فرمودند پالگی شریفرا ایستاده كرده كنجكهارا شمار فرمودند اتفاق دو عدد كنجك زیاده بر آمد بخادم فرمودند كه بقال به سهو دو كنجك زیاده داده برده باو برسان خادم تعلل آغاز نمود و گفت مردم بقال بكسی زیاده نمیدهد من پس نمیروم فرمودند هرگاه تو پس نمیروی لاچار من خود رفته حق او را میرسانم دیگر خدام معروض داشتند كه حضرت رجوع نه فرمایند مایان رفته میرسانم فرمودند كه مبدا از راه گردیده بیاید و حق او را بماند آخر الامر دو روپيه اجوره دادند و مكثوی بداروغه كنج نوشتند كه این دو كنجكرا به بقال داده جواب نامه را بدست آرنده مكثوب با رسید بقال ارسال نمائید و نیز میآرند كه خدمت ایشان در سفری به مرض نقرس بیمار شده بودند و دست مبارك هم شكسته اتفاق بیتوته شب بخانه افتاد كه در آن خانه اشجار خرما بودند و مكان ایشان تحت آن اشجار قرار یافت در آن شب ایشان چار پایه را ترك نموده بر زمین جا گرفتند و تمام شب با وجود اوجاع اضطجاع نه فرمودند بلكه نشسته ماندند و هر خرما و برگي كه می افتاد بادب تمام برداشته آنرا جای مرتفع میگذاشتند تا روز شد صاحب خانه عرض نمود كه خدمت ایشان شیرا باین کیفیت بسر بردند و جهش چه باشد فرمودند كه در حدیث وارد شده كه (اكرموا عمتكم النخلة فانها خلقت من بقية طينة آدم). بموجب امر حدیث اكرام او لازم بود این قدر احتیاط و اتقا كه در ایشان بوده كم از کسی شنیده شد لهذا از كمال اتقا جناب قدس خداوندی جلّ شأنه وجود مسعود ایشانرا قیوم الزمان گردانید و قوام عالم و عالمیانرا بوجود شریف ایشان گذاشت و منصب مخصوصه جدّ بزرگوار و والد عالی مقدار را فی سائر اخوان به ایشان عنايت فرمود و تا مادام قیام ساعت نسبت ایشانرا وعده دوام داد الحمد

لله که این مسکین را از جمله محبان ایشان گردانید و هم از زمره اولاد ایشان ساخت امید واثق در جای کامل از جناب قدس خداوندی جلّ شأنه آنکه چنان که از نسبت ظاهری ایشان ممتاز گردانید از معامله باطنی ایشان نیز بهره کامل و برخی وافر عنایت کند إِنَّه قریب بحیب بیت:

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

تذکره سیوم از منتخب خامس در ذکر بعضی خوارق و تصرفات

حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنه

هر چند مکرر نوشته شده که نزد اکابر مستقیم الاحوال خوارقی که تعلق بعالم کون و فساد دارد از حیّز اعتبار ساقط است چنانچه از عارف سریع السیر شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که بوی گفتند که فلان کس بر روی آب می‌رود فرمود که سهل است ماهی و مرغ آبی نیز بر روی آب می‌رود گفتند که بر هوا طیران مینماید و در لمحّه از شهری بشهری می‌رود گفت مرغی و صعوه نیز این طیران دارند و شیطان نیز در يك نفس از مشرق به مغرب می‌رود مرد آن است که با خلق در آمیزد زن بخواند و بخورد و بخشد دولش يك لمحّه از یاد حق جلّ و علا فارغ نباشد نظم:

در ابلیس لعینِ پر شقاوت * بود پیدا هزاران خرق عادت

گاهی از در درآید گاهی از بام * گاهی در تن نشیند گاهی در اندام

رها کن ترهاتِ شطح و طامات * خیالِ نور اسبابِ کرامات

کراماتِ تو اندر حق پرستی است * جز این کبر و ریا و عجب هستی است

اما عادت نویسنده‌گان جاری شده که در احوال اکابر از این قسم خوارق مینویسند. لهذا هر چند قصص و رع و تقوی و متابعت شرع و ترک هوا که بالا ذکر یافته در بزرگی ایشان کافی است و احتیاج باثبات خرق عادات نمانده اما قاعدهٔ مذکور را ملاحظه نموده چیزی ازین قبیل نوشته میشود.

من خرق عاده: مینویسند که در سفر حرمین الشریفین که هم رکاب والد بزرگوار خود بودند خبرگیری آب و نان صوفیان تعلق بایشان داشت روزی خادم سرکار عرض نموده که همیه وچوب ناپیداست وخمیر افتاده وقت طعام صوفیان رسیده علاجی فرمایند امر فرمودند که خمیر را حاضر آرید چون حاضر آوردند آنرا برداشته بگوشه بلکه عقب قله کوهی رفتند واز خمیر نانرا ساخته بر سر مبارك خود مینهادند ودر آن وقت بر مباركرا برهنه کرده بودند ونان پخته میشد حتی که اکثری خمیر پخته شد اقلی مانده بود که يك خادم جهت تفحص در رسیده ومشاهده احوال کرد وپیشر شده به ایشان در گفتگو در آمد چون ایشان همیشه ستر احوال را مرعی داشتند لاچار بر مباركرا پوشیده باقی خمیر را برداشته بخدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه آمدند وعرض نمودند که حطب همین قدر بمرسیده که همین نان پخته شدند زیاده وفا نکرد حضرت عروة الوثقی از راه تبسم در جواب عنایت فرمودند که اگر خادم نمیرسید حطب تمام آرد را کفایت میکرد.

من خرق عادته: از شرافت پناه میرزا محمد افضل کابلی نقل مینویسند که در ایام خدمت حضرت قیوم الزمان رضي الله تعالى عنه به کابل تشریف داشتند وخدامی را جهت اخبار فرزندان بدار الارشاد سرهند میفرستادند در آن هنگام برای بول برخاستند وبعده از فراغ بول کلوخی برای استرا گرفته بودند ناگاه خادم عرض نمود که خرچ راه مهربانی کنید همان کلوخ بدست او دادند دید که تصرف نموده حقیقت او را منقلب ساخته طلای احمر کرده بودند فرمودند که خرچ راه تو باشد میرزا محمد افضل مذبور گفته که میر ظریف و میر غلام حسین ولد ارشدخان دیوان کابل و مرزا محمد مسعود و یاران دیگر بسیار حاضر بودیم که کلوخ از خاك برداشته واسترا نمودند وطلا کرده به صوفی دادند هر یکی برای خرید طلای مزبور تردد نمودیم اما میر غلام حسین سبقت نموده طلال را از صوفی

خرید و تبرکات نگهداشت بیت:

درا مس قلبم نگاه مرحمت کن از کرم * تا زاکسیر نظر در دم طلا گردد تمام
من تصرّفاته: خدمت ایشان در بلده اند که بخانه قاضی آن بلده نزول نموده
بودند وقاضی در خانه نه بود متعلقان قاضی بخدمتگذاری حاضر بودند وایام روزه
رمضان بوده ایشان بنماز تراویح مشغول شدند به ناگاه شورش عظیم در بلده
مذکور بر پا شد وقریب خانه قاضی آن شورش وغوغا رسید معلوم کردید که
افاغنه یوسف زی بجهت تا راج خانه قاضی آمده بودند وقریب هزار کس میشدند
از این ممر در عورات واطفال خانه قاضی فغانی شدید بر پا شد چون آن جماعة
قریب خانه رسیدند یکبارگی رجوع نمودند و بهزیمت میرفتند و سرهای بریده از آنها
می افتاد تا آن که از بلده مذکور بدر شدند فی الجملة تسکین یافتند از هم دیگر
تفحص هزیمت نمودند گفتند که چون قریب خانه قاضی رسیدیم مردی سفید
ریشی خضروشی را دیدیم که شمشیر عریان بدست دارد و بر هر کس که می
اندازد بی اختیار سرش از تن می افتد ناچار باضطرار تمام گشتیم و چون حلیه آن
شخص بیان نمودند بعینه حضرت قیوم الزمان بودند و حال آن که ایشان در نماز
ایستاد به فراغت تمام ادای صلاة میکردند واین تصرف ایشان در تمام بلده مذکور
واطراف آن کالشمس فی نصف النهار بدرجه اشتهاست.

من تصرّفاته: حقائق و معارف آگاه صوفی محمد رفیع کابلی که از زمره
خلفای ایشان بود از وی منقول مینویسند که در اثنای سفری بدریا رسیدیم که
کشتی نداشت و گذری هم معلوم من نبوده توکل بر حفظ الهی نموده خود را بدریا
گذاشتیم چندی رفته بودیم که آب غلبه نمود و مرا در ربود و چند غوطه داد دران
هنگام یاد ایشان نمودم و ناگاه دست ایشانرا دیدم که ظاهر شد و مرا گرفته از
امواج نجات داده بساحل رسانید و ناپدید شد بیت:

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان

من تصرفاته: مینویسند که یکی از مخلصان ایشان بسفیری میرفت در اثنای راه طریقرا گذاشته بسرکوهی رسید سبز و خرم گوئی اثر خزان بدان اشجار دست تصرف نداشت و بهار سرمدی توطن بدانجا اختیار نموده دلاله قدرت خود بخود روئیده و اقسام گل و ضمیران و سنبل تخته تخته شگفته و هیچ راهی به طرفی نه برآمده هر چند سیرگاه دلکشا که یاد از فردوس جان افزا میدادند چون از بنی آدم نشانی در آنجا پیدا نبود و جز وحوش و طیور به نظرش نمیآمد ویرا وحشت افزود و هر جانب تردد بسیار کرد مخلص خود نمییافت لاچار تن به هلاك نهاد و آن خرم گلستان در نظر وی بلای جانستان گردید در آن آوان بیاد حضرت قیوم الزمان رطب اللسان شد به چشم سر بجمال با کمال ایشان مشرف شد دید که عنان اسپ اورا گرفتند و فرمودند که چشم بپوش بموجب امر عالی چشم خودرا به پوشید لمح نگذاشته بود که بانگ مردم قافله بگوشش رسید چشم بکشاد خودرا به قافله یافت و ایشان مخفی شدند.

من تصرفاته: از صوفی عبد اللطیف مردی مینویسند که يك باری خدمت ایشان به کابل تشریف داشتند در حوالی مرزا محمد عادل که متصل پل خشتی واقع است نزول فرموده بودند و به پای مبارک ایشان آزار نقرس بود حکما منع یخ آب کرده بودند از آن جهت برای ایشان یخ نمی آوردند و از هر که طلب یخ مینمودند عرض میکرد که در بازار یخ بهم نمیرسد اتفاقا نیم روزی باین فدوی امر فرمودند که بعضی چشمه ها میباشند که آب آن ابرد من الیخ توان گفت درین نزدیکی کدام چشمه باین هیئة یافته میشود عرض نمودم که نیست فرمودند که نادیده جواب ندهید بر خواسته تجسس نمائید هر چند معلوم داشتیم که چشمه درین نواحی نیست اما امر عالی را پاس داشته با جمعی از مریدان بر خاستیم به مجرد بر آمدن از دروازه چشمه نمایان شد که آب از زیر دیوار حوالی مذکور جوش زده بر آمده است چون به نزدیک رسیدم چشمه دیدم ابیض من اللبن

واحلی من العسل وابد من الثلج در شان او توان گفتم مایان وعابران آن طریق همه متحیر ماندم اول خود ازان آب نوشیدم وظرفی را پرکرده بخدمت آوردم وقصه تصرف ایشانرا عرض نمودم خوشوقت شدند شکرانه الهی جلّ شأنه به تقدیم رسانیدند وآن چشمه را مسمی بچشمه نور نمودند مدتی آن چشمه بدان ظرافت جاری بود.

من تصرفاته: صاحب معدن الجواهر از ملا محمد شوق که خلیفه ایشان بوده نقل مینویسند که خدمت ایشان در کابل تشریف داشتند واین غلامرا بامامت خود سرفراز فرموده بودند يك روزی برای نماز ظهر بخدمت میآمدم در راه جوان بنظر در آمد شیفته او شدم وبيك بار دل از تصرف من بدر شد واز خود غایب شدم بعد لمحّه بهوش آمدم جوان مذکور گذشته رفته بود برخاستم و خودرا بخدمت ایشان رسانیدم خدمت ایشانرا دیدم که در حجره شریف دراز کشیده بودند از خدام پرسیدند که کیست عرض نمودم که فقیر شوق است فرمودند قصه شیخ صنعان وعاشق شدن او بدختر ترسا شنیده اید واین ابیات را خواندند مثنوی:

شیخ صنعان پیر عهدِ خویش بود * از کمالش هر چه گویم بیش بود

شیخ بود اندر حرم پنجاه سال * با مرید چارصند صاحب کمال

دختر ترسا چو برقع بر گرفت * بند بندِ شیخ آتش در گرفت

دانستم که از اشراف باطن بر حالم مطلع شدند بالجمله برخاسته بنماز پرداختند بعد از فراغ نماز چون دل از تصرف بدر شده بود لاچار بر خاسته بنظاره آن محبوب رفتم وقت عصر که باز برای نماز حاضر شدم خواستم که مقدم شوم فرمودند که از امروز شما امامت نمیکرده باشید دیگری را امام کردند بنده حجالتی کشیدم که فوق آن نباشد ازان روز به توبه واستغفار مشغول شدم هر روز محبت در تنقیص میشد تا آنکه بیمن پیر دستگیر رضي الله عنه دلرا تسلی کلی حاصل شد وازان عشق اثری نماند وقتی عصری بخدمت حاضر شدم چون بطرف

بنده دیدند تبسمی فرمودند گفتند که شما سوره فاتحه بخوانید بامر عالی سوره فاتحه خواندم فرمودند که بعد از این امامت میکرده باشید زمین خدمت بوسیدم و سرور کلی حاصل و قتم شد از این سه خوارق ایشان مشاهده کردم اول آنکه از اشراف باطن معامله هائله را در یافتند ثانیاً از تصرف ازان بلیه نجات دادند ثالثاً ستر احوال بنده نمودند و کسی را مطلع نگردانیدند و فرمودند که فقیر را در مخرج ضاد و ظا شبهه است که اکثر مردم عجم فرق آن ندارند و دیدم که شما خوب میخوانید و فرق میکنید.

من تصرفاته: درویشی از مخلصان ایشانرا مرضی صعب عارض شد شبی بجهت دعای صحت بخدمت ایشان شتافت اتفاق دران وقت خدمت ایشان باکل طعام مشغول بودند چون او را دیدند فرمودند بکدامی ازین اطعمه میل خاطر شما میشود عرض نمود که همه مائل و شائقم اما پرهیز دارم و طیب که علاج او مینمود نیز از جمله مخلصان ایشان بوده حاضر الخدمت بود بوی فرمودند که این اطعمه در حق وی چونست عرض نمود که سم قاتل است بمریض فرمودند که اطعمه بخورید که شفای شما در همین است آن مریض باشتهای تمام تکیه بر بشارت آن قبله انام نموده از اقسام اطعمه متلونه تناول نمود و فی الحال صحت کلی یافت.

من خرق عاداته: میآرند که در ایامی در بلدان هندوستان قحط کلی افتاده بود و امتداد بهم رسیده مردم بخدمت ایشان به طلب دعا میآمدند و عرض مینمودند که آخر این بلیه کی دور خواهد شد و ازین قحط و وبا مردم کی خلاصی خواهند یافت خدمت ایشان امر بصبر مینمودند هر بار که صورت ابر در آسمان پدیدار میشد مردم بخدمت ایشان عرض نمودند که در آسمان ابر محسوس است امید باریدن باران پیدا شده و تفاؤل از زبان مبارک ایشان میخواستند ایشان میفرمودند که این ابر عقیم معلوم میشود و گاهی میگفتند که بی فیض معلوم میشود و گاهی عنایت میکردند که اعتبار ندارد حتی که ایام ابتلا باخر رسید روزی خدمت ایشان به

یاران فرمودند که به بینید که در آسمان ابری معلوم میشود فقرا تجسس نموده معروض داشتند هم چون ابری نیست که باو اعتبار شود يك قطعه تاریکی جانب مغرب است فرمودند تاریك نیست این ابريست یارنده عالمگیر به مجرد فرمودن آن ابر وسعتی پیدا کرد پهن شدن گرفت ورعد و شورش آغاز کرد و برق جهیدن گرفت و بارش بشدت باریدن گرفت و خدمت ایشان به فرحت تمام این آیه کریمه میخواندند (وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ * الشوری: ۲۸) تا سه شبانروز باران بشدت تمام میبارید در تمام بلدان هندوستان به همین هیئت میبارید عنایت خداوندی جلّ شانه به همین باران اطفای قحط و وبا نمود و عالم از سر نورنگ تازگی یافت.

من تصرّفاته: مینویسند که فرزندان ایشان مخدومزاده خداآگاه میان شیخ اهل الله قدّس سرّه العزیز به تپ مربع مبتلا بودند ومدّت يك سال گذشته بود و حکما از معالجه به عجز اعتراف نمودند روزی خدمت حضرت قیوم الزّمان رضی الله تعالی عنه باصحاب فرمودند که مدّت مرض فرزند شیخ اهل الله بامتداد کشیده و بسیار عاجز شده و مرض او نیز ممتد مینماید باید که مرض او را بخود کشیم و تصدیع بقیه او را به خود اختیار کنیم بعد از فرمودن این کلام خدمت مخدومزاده را شفای کامل حاصل شد و خود ایشان تا مدّت دو سال بآن تپ مبتلا بودند و بعده شفای کامل نصیب وقت ایشان شد.

من تصرّفاته: مینویسند که یکی از مریدان ایشان بوده به شامت نفس ارادت بجای دیگر آورد و از خاندان مجددی روگردان شد کسی بخدمت ایشان عرض نمود که فلان دست از فتراک حضرات باز داشته بطرف دیگر رجوع آورده فرمودند از ما چه برد و هر چه کرد به خود کرد آن شخص فی الحال بعلت جنون گرفتار شد و بطوق و زنجیر محبوس شد و به هلاکت دارین و خسارت نشأتین مبتلا گردید بیت:

یا مکن با پیل بانان دوستی * یا بنا کن خانه در خورد فیل

من خرق عاداته: از زبان شرزه خان کلان که قلعه دار کابل بود مینویسند که خدمت حضرت قیوم الزمان در شهر کابل تشریف داشتند و بنده حاضر بخدمت بودم ناگاه یکی از بعضی بد افعال که در کابل شیوع داشت بخدمت ایشان حالی نمود خیلی طبیعت ایشان ملول شد و فرمودند که از شامت اینها این بلده خواهد سوخت بنده خائف بودم که از زبان اولیا چیزی که می برآید البته وقوع می یابد چون خدمت ایشان روانه دار الارشاد سرهند شدند مدتی نگذشته بود که باروت خانه قلعه را آتش در گرفت و تمام قلعه صورت جهنم گردید و مردم بسیاری با امتعه فروان هلاک شدند در آن اثنا بیاطن فیض موطن ایشان رجوع نمودم واستخلاصی خود دریوزه کردم بچشم سر میبینم که عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان مشکیزه بر کتف مبارک دادند و آب فضل بر آن آتش قهر می ریزند آتش فرو نشست و این مخلص با جمیع قبیله و امتعه و اکثر اسباب ازان مهلکه بسلامت ماندیم و حال آنکه ایشان در آن ایام بدار الارشاد سرهند تشریف داشتند.

من تصرفاته: میآرند که کل اندام نام مردی از مخلصان ایشان ظاهر نموده که ابلیس پر تلبیس را بر من بسیار دست تصرف بوده اکثر بخطرانی ناملائم و افعال ناشایسته رهنمونی مینمود شبی در عین این ابتلا بخاطر خطور نمود که تو از زمره با رفتگان عتبه علیه حضرت قیوم الزمانی چرا عرض حال خود بخادمان آن درگاه نمینمائی تا ازین بلیه مأمون کردی القصه وقت نماز هجده ایشانرا خلوت یافته عرض احوال خود کردم فرمودند که شیطان از شما ناامید شد ازان شب تا الیوم که چند سال گذشته از تصرف او بدر شدم و هیچگونه دخل او را در خود مشاهده نه نمودم حتی که بعد ازان فرموده تا این زمان محتلم نشده ام.

من تصرفاته: صاحب معدن الجواهر مینویسند و بعینه عبارت ادبی کم کاست ایراد میرود که مخدومزاده عالی درجه صاحب ناطق اسرار و علوم فاروق موجود و معلوم حضرت شیخ غلام محمد معصوم سلمه الله القیوم که نبیره عالی

حضرت اند یعنی حضرت قیوم الزّمان وبه کمالات ظاهری وباطنی آراسته
 و خداوند مقامات علیّه و واردات عجیبه اند هنگام مراجعت از سفر حجاز به
 امراض قویه مثل ضعف دل و دماغ و تب مبتلا گردیدند بعد از رسیدن بلده دار
 الخلافه شاه جهان آباد مغامله بیأس کشید خدمت ایشان عرض داشتی بجناب عالی
 حضرت یعنی حضرت قیوم الزّمان به جهت طلب بشارت شفا نمودند از آنجا
 سرفراز نامه بدست خط خاص در جواب رسید که یک فقره او این است وبشارت
 میدهم شما را شفا میشود وبه خیریت در وطن رسیده مارا میبیند فوق کما بشر
 رضی الله تعالی عنه.

من تصرفاته: از احوال شیخ فقیر الله قدس سرّه مینویسند که مومی الیه
 مذکور دزد بی بدل و سارق بی همتا بوده و در شجاعت بی مانند و بدزدی و قطع
 طرق مشهور وقت چنانچه در آن نواحی خانه نبود که از جفای ایشان بسلامت
 مانده باشد و دیده نبود که دست تصرف ایشان بآن نرسیده چون عنایت بیغایت
 الهی شامل حال او گردید اتفاقا سارق مزبور در دیه میوه خاتون وارد شد و خدمت
 حضرت قیوم الزّمان در آنجا بودند روزانه زیارت ایشان مشرف شدی شبانه با
 رفقای خود در قریه یعقوب ترکمان که مأوای او بود رفت و کاروان سرای قریب
 قریه مذکور بوده که آنجا تجار ولایت بلخ نزول مینمودند و آن شب قافله بزرگی
 نازل آن کاروان سرا شده بود دزد مذبور از احوال قافله با خبر شده بود که با
 مال بسیار اند خصوصا اسپ در اصطبل دارند که به قیمت بسیار می ارزد شیخ
 مذبور با رفقا باراده دزدی اسپ متوجه کاروان سرا شدند در سرارا محکم یافتند
 خود شیخ که رئیس دزدان بود به صنعت کمند داخل کاروان سرا شد و رفقا را
 بیرون گذاشت و خود را با اسپ مزبور رسانید میخ قدّام او را برآورد و اراده برآوردن
 میخ عقب داشت که اسپ آواز کرد صاحب اسپ برخاسته میخ کنده او را
 گرفت که بر زمین بکوبد دزد مذکور خود را قریب اسپ بر زمین انداخته بود به

هیئتی که هرگز محسوس نمیشد اتفاقاً صاحب اسپ میخ اسپ را بر کف دست دزد گذاشته به میخکوب کوفتن آغاز نمود دزد از آنجا که گرفتار آمد کشیدن دست موجب هلاکت خود دید لاچار از راه بروباری خود را هم چنان که بود بی حرکت گذاشته تا صاحب اسپ بحسب مدعا خود میخ را محکم نمود دست مومی الیه زیر میخ بسته شد چون صاحب اسپ از آنجا به مکان خود رفت دزد هر چند سعی نمود خود را نه توانست رهایی داد چون همان روز بزیارت ایشان مشرف شده بود به باطن ایشان متوجه شد و عرض نمود اگر ازین بلیه نجات میسر شد از دزدی توبه نموده مرید ایشان میشوم و در ساعت دید که ایشان حاضر شدند و میخ را از دست او بر آوردند و گفتند که برو که ترا خلاصی دادم دزد از آنجا برخاسته براه که آمده بود بدرشد و با رفقای خود مقدمه هائله در میان نهاد و گفت که من نزد ایشان رفته از دزدی توبه میکنم رفقای او گفتند که در دزدی رئیس ما بودی الحال ما نیز اقتدا به تو نموده تائب میشویم. القصه دزد مزبور با رفقا بخدمت ایشان آمده تائب شدند و از هر جائیکه دزدی نموده بود مهمما امکن چیزی رسانیده بحلی حاصل کرد و بسلوک مشغول شدند و در اندک مدتی بدرجات کمال و اکمال رسید و بشرافت خلافت ممتاز شد و از خدمت ایشان مسمی بشیخ فقیر الله شد چه قبل از این مومی الیه خسرو بیگ نام داشت مردم بسیار بوسیله او داخل طریقه علیّه شدند و مردم آنجا الی الیوم بفضائل و مناقب او رطب اللسان اند حدیث نفیس (خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا) در حق وی صادق آمد.

من تصرفاته: مینویسند که عزیزی از محبان صمیمی ایشان از کثرت محبت و فرط اعتقاد از وطن مألوف مهاجرت نموده سکونت بدار الارشاد اختیار فرموده و باهل و عیال خود آمده به مجاورت ایشان سرافراز گشت مدّتی از فیوضات باطنی ایشان کامیاب بوده و از نسبتهای عزیز الوجود بهره مند اتفاقاً اهلیه مومی الیه بمعرض صعب گرفتار شد و بملاکت مشرف گردید عزیز مزبور باهلیه خود محبت

بیکران داشت بخدمت ایشان عرض نمود که دعا در حق آن مریضه نمایند و در یوزه شفای او کنند ایشان فرمودند که غم مخور که مرض او بصحت مبدل خواهد شد بعد از چندی احوال آن مریضه بی‌آس کلی انجامید و شبی مقدمه او به آخر رسید جانرا به قابض ارواح سپارید و چشم و دست و پای او را چنانچه عادت موتی است درست نمودند عزیز مزبور از آنجا گریه کنان خود را بدر سرای والا رسانید و فریاد بر آورد که آن مریضه برحمت حق شد امیدوار دعا به مغفرت او می‌باشم در آنوقت ایشان برای ادای تهمجد برخاسته بودند فریاد و فغان آن عزیز را شنیدند خود بدر سرای آمدند و فرمودند که آن مریضه نمرده است آن عزیز عرض نمود که حضرت دست و پای او را درست نموده چشم او را بسته بخدمت آمده ام فرمودند وی هرگز نمرده است و چیزی از قسم مأكولات عنایت فرمودند که رفته دهن او را هر نوع که باشد کشوده این طعام را در دهن او اندازند و به هیچ نوع از مرگ او اندیشه مدار آن عزیز بحیرت رفت باز اتباع امر نموده بر بالین آن مریضه آمده دهن او را بشدت خلاص کرده طعام را در دهن او انداخت به مجرد انداختن طعام در حرکت آمد و مضغ طعام نمود و موت او بحیات مبدل گشت و صحت کلی یافت و طلب شورا نمود ازین تصرف ایشان جمع کثیره بدل و جان معتقد ایشان شدند و مردم بیمار دار بهرجا ظاهر مینمودند که خدمت حضرت قیوم الزمان احیای اموات مینمایند بمتابعت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بلی (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) در حدیث نفیس نبوی است علی صاحبها الصلوة والسلام.

من تصرفاته: می‌آرند که عزیزی ظاهر نمود که در خانه من درختی بود اما عقیم که بار نمی آورد روزی بخدمت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان عرض این مدعا نمودم فرمودند که عصای مرا برده بر تنه آن درخت برسان امید است که بار درشود بفضل الله سبحانه میوه نفیس فراوان خواهد آورد چون

عصای مبارکرا بر تنه درخت چسپانیدم ازان سال میوه دار گردید و میوه او در تمام شهر ضرب المثل شد و هم چنین که هر زن عقیمه را که آن عصای ایشانرا التصاق واقعه میشد بعون الله سبحانه وتعالی بار درمیگردید.

من تصرفاته: از جناب ارشاد مآب صوفی عبد اللطیف کابلی که خلیفه ایشان بود مینویسند که مومی الیه اظهار مینمود که يك باری شوق ملاقات ایشان در دلم پدید آمد و خدمت ایشان بدار الارشاد سرهند بودند بخاطرم خطور نمود که والد ایشان حضرت عروة الوثقی از سرهند در کابل در لمحہ بدعوت حضرت خواجه محمد حنیف کابلی حاضر شدند و باز در لمحہ رفتند اگر خدمت ایشان نیز بسنت والد خود اقتدا نموده این فدوی را بجمال جهان آرای خود مشرف سازند و بر آتش اشتیاق من آبی ریزند از الطاف کریمانه ایشان بعید نخواهد بود بدین اندیشه بطرف بازار شدم ناگاه دیدم رو بروی من ایشان می آیند سرعت نموده در قدم ایشان افتادم و ملازمت نمودم چون خواستم که اظهار مطلوب خود نمایم از نظرم غایب شدند و صار ذلك باعثا لاعتقاد جماعة كثیرة من المنکرین وقصه حضور والد ماجد ایشان در منتخب رابع در تذکره خوارق آن قبله صفاکیشان بتفصیل نوشته شد بیت:

پدر نور و پسر نور است مشهور* از آنجا فهم کن نور علی نور

من خرق عاداته: صالحه^۱ مرید ایشان بود اراده سفر مینمود خدمت ایشان منع نمودند که ترا خطری درین سفر در پیش است ازین اندیشه برگرد چون مقدر بود آن صالح خودرا نه توانست ازان سفر باز داشت و متوجه سفر شد بارادت سبحانه به منزل مقصود رسیده بوطن مراجعت فرمود چون قریب وطن شد روزی در راه بخاطرش آمد که خدمت ایشان مرا ازین سفر منع میفرمودند و حال آنکه از سفر خیریت مراجعت صورت بست درین اندیشه بود ناگاه قوم جاث که برهزنی مشهور آفاق اند بر وی تاختند اسباب و اموال ویرا بتاراج بردند و رئیس آنها خود

اورا با خادمه که همراه داشت غنیمت دانسته بخانه خود برد شئی باندیشه زفاف نزد وی آمد آن ضعیفه ازین حال ملول گردید استمداد از جناب ایشان خواست و آن گمراه بدست درازی مشغول شد و این ضعیفه رد آن مینمود درین گیرودار میبیند که خدمت ایشان حاضر شدند و شمشیر برهنه در دست دارند بدان کار آن ناپاکرا ساخته به هلاکش رسانیدند و باین ضعیفه فرمودند که زود به همراه خادمان خود بدر شوید که شما را بخانه شما برسانم هردو در اثر ایشان بسرعت تمام برآمدند خدمت ایشان فرمودند که چشم به پوشید هردو چشم پوشیدند بعد لمح فرمودند که چشم بکشاید چون چشم خود را کشودند در خانه خود در در محله جسونت پوره که مسکن آنها بود رسیده بودند بیت:

ای دست گیر هردو جهان دست من بگیر * کافتاده ام بمهلکه و گیردارها

من خرق عاده: عورتی حامله بخدمت ایشان آمده عرض نمود که هر بار دختر میآرم امید آنکه خدمت ایشان به فرمایند که این مرتبه چه بار دارم فرمودند که «لیس الذکر کالانثی» دانست که دختر میدارم فوق کما اشار رضی الله عنه. من خرق عاداته: ارشادپناهی صوفی عبد اللطیف کابلی منقول مینویسند که خدمت ایشان يك باری در کابل تشریف داشتند و به معرفت بنده از بقال برداشت خرچ روز مره مینمودند وقت رفتن حساب او را کرده آنچه برداشته شده بود باو رسانیدند بعد چندی که بعض مخلصان به ملازمت ایشان رفته بودند از پنج و شش منزل رخصت یافته آمدند و مکتوبی بنام این غلام آوردند نوشته بودند که بخاطر میرسد که شش کوژی که ربه فلوس میشود از بقال مانده دو باره باو حساب کنید و باو برسانید فقیر به موجب امر عالی حسابرا اعادت نمودم چنانچه فرموده بودند همان شش کوژی باقی مانده بود باو رسانیدم و کاغذ رسید او را گرفته بخدمت ایشان رسانیدم.

من خرق عاداته: صاحب مقامات ایشان مینویسند که میر عوض باقی نام

مردی از زمرهٔ مخلصان ایشان نزد وی ظاهر نموده که من مدتی در خدمت حضرت قیوم الزمان قدس سره میبودم و خوارقی بسیاری از ایشان مشاهده نموده ام اگر بیان آنها نمایم هر آئینه بطول انجامد اما يك خارقى عجيبى در خصوص خود مشاهده کرده ام آنست که اینفدوى را بخدمت بوابى سرافراز فرموده بودند و اهلیه ام داخل حرم سرای والا میبود اتفاقاً روزی بخدمت ایشان بدعوت مخلصى تشریف فرما شده بودند و بنده بدر حرم سرای نشسته بودم ناگاه اهلیه ام از داخل حرم سرای بدروازه خاص آمد و با من غرضی داشت بر خاسته نزد وی شدم در اثنای گفتگو بخاطر رسید که ازینجا نظری داخل حرم سرای اندازم و چگونگی آنرا معلوم سازم چون قدمی پیش نهاده نظر در حرم سرا انداختم اهلیه من گفت که خدمت ایشان غیور اند ترا لازم نیست که نظر در حرم سرای اندازی گفتم که آنجا همه مادران من اند اگر در نظرم آیند چه باك ناگاه چشم از بینا معزول شدند توبه کردم باز بینائی عود نمود باز نظری در حرم سرای سردادم باز نابینا شدم باز توبه کردم باز بحال اصلی آمدم باز نظری انداختم بدستور سابق نابینا شدم هم چنین شش مرتبه بدین دستور بینا و نابینا شدم مرتبه هفتم هر چند توبه کردم سودمند نشد و نابینا ماندم اهلیه من دست مرا گرفته بحجره که بمن تعلق داشت برد در آنجا بگریه و زاری مشغول شدم که خدمت ایشان از دعوت عود نموده آمدند بدر حجره فقیر ایستادند فرمودند که هر چند نیت شما بد نبود اما حق سبحانه و تعالی غیور است و خلافت اولیای خود میکند و إِنَّ اللَّهَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ میفرماید عرض عضو تقصیر نمودم فرمودند عفو است چشم بکشائید چون چشمرا کشادم بر جمال ایشان مشرف شدم در قدم ایشان افتادم و تجدید توبه کردم.

من تصرّفاته: از حافظ نظام کابلی که بشرف خلافت از ایشان مشرف بود مینویسند که وی بیمار بوده و بشدت همی گرفتار خدمت حضرت قیوم الزمان بعیادت ایشان آمدند فرزند حافظ مذکور انگور و خربوزه بخدمت ایشان بر

آوردند و خدمت ایشان به طبیعی که حاضر بود و معالجه مومی الیه مینمود فرمودند که این فواکه برای حافظ جیو چون است عرض نمود که سم قاتل است پس از دست شریف چند کرج خربوزه و چند خوشه انگور دادند که حافظرا هوشیار کرده بخورانید که خدای تعالی قادر است که همین سرما موجب شفای او کند کسان حافظرا با خبر کرده هوشیار نمودند و انگور و خربوزه را باو دادند. بمجرد خوردن آن شفای کامل عاجل یافت.

من تصرفاته: مینویسند که خدمت ایشان از بلده لاهور باراده دار الارشاد^[۱] بدرشدند و دران ایام راه مسدود بوده چه طائفه قطاع الطريق دست تظلم دراز نموده بودند و قافله عظمی هم رکاب ایشان بوده روزی که از سلطانپور بر آمدند در عرصه راه بقافله فرمودند که مردم قدامرا بگوئید که پیش نروند در عقب پالگی باشند مردی پیش شده مردم قافله را با خبر کرد بعضی گردیدند و در عقب پالگی مبارک شدند و بعضی گفتند ما بضرب شمشیر خود میرویم پس نمیگردیم خدمت ایشان فرمودند که الرّاضی بالضرر لا يستحق النظر اتفاقا شخصی عرض نمود که حضرت دو بار من پیش رفته به همراهی مردمانی که پیش رفتند فرمودند که غم نیست شما پیش نروند. بحال شما ضرری عائد نمیشود ساعتی بران نرفته بود که قوم هارونی که براهزنی بمفسدی مشهور بوده اند قریب بدو صد سوار بر قدام قافله تاختند و کسانیرا که به شمشیر خود اعتبار داشتند اکثری را کشتند و بعضیرا اسیر کرده و اموال قافله بتاراج برده مکر دو بار که بدان دست تصرف نیافتند و درین اثنا پالگی مبارک با بقیه قافله رسید سواران خودرا از اسب انداخته به قدم بوسی مشرف شدند و عرض نمودند که از مردم قافله آنچه متعلق ایشان اند به آنها غرض ما نیست فرمودند که آنچه همراهان ما اند همه به ما تعلق دارند و دو بار از همراهان ما پیش بودند آنها تجسس کنید که چه شده و دزدان عرض نمودند که دو

(۱) مراد از سرهند شریف است

بار اند که دو شیر غرنده در اطراف آنها میگردند و کسی را از هیئت آن سباع بدان بارها رسیده نمیتواند فرمودند که همان بارها از همراهان ماند بصاحب بارها امر فرمودند که رفته بارهای خود را دریاب آن شخص چون قریب بارها خود شد هر ده شیر از نظرش غائب شدند دزدان و مردم قافله تمامی بخدمت ایشان گردیده مرید شدند و اموال را به مردم باقی مانده قافله دادند و خود را رخصت یافته رفتند.

من تصرفاته: مینویسند که صوفی الف بلخی که یکی از زمره خدمتگاران فدوی ایشان بوده به رکاب مبارک از دار الارشاد به کابل می آید اتفاقاً در منزل باریک آب چند قدمی از خدمت ایشان پیش شده بود دو پاره مال تجارت با خود داشته چون به مقام بینی گرگ که جای مهیب و خطرناک بود رسید فرقه از افاغنه که به قطاع طریق مشهور اند تاخته متاع صوفی را بغارت بردند صوفی مزبور مال را به تاراج داده خود را بخدمت ایشان رسانید خدمت ایشان فرمودند که چرا از ما پیش شده بودی عرض نمود که شومی اعمال خود داد بار اقبال فرمودند که خاطر جمعدار که آنچه از تو رفته به بعنايات ایزدی باز به تو خواهد رسید رفته تجسس مال خود نمائید صوفی از مردم آن نواحی نشان آن بدکیشان یافته خود را به منزل آنها رسانید و اظهار نمود که من خدمتگار حضرت قیوم الزمان میباشم جماعت مفسدان نام ایشان شنیده بظاهر با صوفی بتملق پیش آمدند و در خودها جمع شده مشورت قتل صوفی نمودند ناگاه آتشی در خانه های آنها افتاد و بچشم سر مشاهده مینمودند که حضرت قیوم الزمان تشریف دارند و آتش در خانه های آنها میزند از مشاهده آن رجوع بصوفی نموده در قدمهای او افتاده عذر تقصیر میخواستند و اطفای آتش میجستند و بر مال او قسمها یاد میکردند چون خاطر صوفی جمع شده آتش فرو نشست و دزدان متاع صوفی را ذره ذره از خانه جمع نموده دادند و ظاهر نمودند که بچشم سر میدیدم که حضرت قیوم الزمان حاضر اند و آتش بخانه های ما میزند از این تصرف اکثر از جمله مخلصان شدند.

من تصرفاته: صاحب مقامات ایشان مینویسد که عزیزی از مخلصان ایشان ابوالبنات بوده و فرزند نرینه در خانه او متولد نمیشد چون آرزوی فرزند نرینه داشت روزی بخدمت والای ایشان معروض داشت که اگر حضرت در باره من دعا فرمایند که جناب تقدس خداوندی بیمن دعای ایشان مرا فرزند نرینه عنایت کند از کمال مهربانی خواهد بود خدمت ایشان دعا نموده فرمودند که انشاء الله تعالی امید است که این مرتبه بخانه شما فرزند نرینه تولد شود فوق کما بشر رضی الله عنه.

من تصرفاته: مینگارند که شبی بعد ادای نماز شام در مجلس ایشان بعضی از اصحاب ایشان بیان نمودند که فلان امیرزاده که از آبا و اجداد از مخلصان حضرات عالی شان است الحال از شامت نفس بلیس و اغوای ابلیس باین خاندان بی ادب شده الفاظ ناملائم از وی صادر میشود که نسبت باین اکابر میگوید خدمت ایشان بعد از استماع این قول متغیر شدند و غیرت ولایت که نمونه غیرت الهی است جلّ شانه در ایشان پدید آمد و ساعتی فرو رفتند و این فرد که از گفته صائب است بزبان آوردند فرد:

انتقام هرزه گویانرا بخاموشی گذار * تیغ میگوید جواب مرغ بی هنگامرا
حضار محفل خلد مشاکل از دیدن آثار غیرت و شنیدن این فرد ترسیدند روز دیگر آن امیرزاده بشمشیر مقتول شد بعد از واقعه او از راه کرم بر جنازه او رفته نماز گزاردند و به بشارت ایمان و امید خیر خاتمه مبشر گردانیدند.

من تصرفاته: صاحب معدن الجواهر مینویسد که یکی از نیازمندان دانش دران نقل نموده که قبل از دخول طریقه علیه نقشبندی ملتزم طریقه حضرات کبرویه بودم رضی الله تعالی عن اربابهما و هیچ کشادکار خود مشاهده ننمودم حتی که بخاطر رسید که این گرده معارف شکوه مخصوص زمان پیشینیان بودند درین عصر حکم عنقای مغرب دارند پس پیری و مریدی درین زمان عیب است مدتی بدین عقیده میبودم تا آنکه روزی از یاری بخت بلند و طالع ارجمند در رهگذری

به سواری اسپی میگذشتم که پالگی مبارك حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان مقابل آمد و نظر بر روی مبارك ایشان افتاد فرد:

بيك دیدار کار از دست رفته * زمام اختیار از دست رفته

واز اسپ فرود آمده بقدم بوسی مشرف شدم و رفاقت عالی اختیار نمودم و ملتزم صحبت شدم و مورد توجهات گردیدم و دیدم آنچه دیدم و صد چند معتقد اولیای این وقت گردیدم و لذت قرن اول در آخر دیدم و مضمون حدیث نفیس (مثل أمي كمثل المطر لا يدري اوله خير ام آخره) فهمیدم بیت:

صائب جماعتی که بمعنی رسیده اند * تسخیر دل بيك نگهی آشنا کنند

تذکره چهارم از منتخب خامس در ذکر ارتحال

حضرت تاج الأولیاء قیوم الزمان ازین جهان بفرادیس جنان رضي الله تعالى عنه صاحب برکات میان سفر احمد مینویسند که روزی این حقیر بی پروبال حاضر الخدمت بودم و بمالیدن پای مبارك مشغول عنایات بسیار در ماده خود مشاهده نمودم القصه چون اراده سفر دکن داشتم به خاطر گذشت که دولت قدم بوسی بعد از انقراغ این سفر هم به موجب بشارت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان میسر خواهد شد یا نه جانب فقیرنگاه کرم آلوده کرده به بند فرمودند که عارف سریع السیر شیخ ابوسعید ابوالخیر میفرماید قطعه:

در عالم از ما بجز نام نماند * وز صبح وجود ما بجز شام نماند

مرغیکه فتاده بود در دام وجود * بگریخت ز نزد ما بجز دام نماند

فقیر ازین رباعی معلوم کرد که اشارت بقرب ارتحال خویش میفرمایند چه غالب وضع شریف بر اظهار اسرار به طریق رمز و اشاره بود و نیز مومی الیه مزبور نوشته که مرتبه اول که وزیرخان فوجدار دار الارشاد حضرت سرهندرا جنگ با کفار نگونسار نانک پرستان بد کردار افتاد داعیه جهاد در خاطر مبارك داشتند اما آنچه از اینجا که غلبه آزار با کبر سن مجتمع بود خیر اندیشان تجویز بر آمدن ایشان

نه نمودند اتفاقاً که در شیی که کارسازی از طرفین بود وتیر وتفنگ دهن موت کشوده بودند خدمت ایشان جانب آن قریه جهت تحقیق مقدمه متوجه بودند وبه قصد بول برخاستند فی الفور پای مبارک ایشان بلغزید وزیر افتادند چون خدام برداشته آوردند زخمی قریب بسرین مثل زخم تیز یافتند معلوم شد که در آن مجموعه بطریق استمداد حضور فرموده بودند از انجا مجروح شدند چه این مقدمه چون بعرض هم رسید نفی آن نه فرمودند ودران مرتبه فتح مسلمانان با وجود غلبه کفار باستمداد آن قبله عارفان دست داد وازان زخم شش ماه بشدت تصدیع آزار کشیده به شهادت واصل حق شدند ازان پس بر اهل شهر شکل جمعیت صورت نه بسته بلکه جمعیت از اهل عالم رخت بسته یکی از علامات ظهور رفتن واختلالات که در بلدان هند واقعه شده رحلت ایشان بوده ودر شروع فتنه ثانیه که اشد ودیر پا بوده ازین عالم رخت بستند.

وفات ایشان: روز جمعه نهم شهر ربیع الثانی سنه هزار وصد وبیست و دو هجری ومدت عمر مبارک ایشان حضور حق ۱۱۲۲ بیت:

در حضور حق چو روحش بار یافت * سال تاریخش حضور حق مثال
یک کم نود سال وقیل هفتم یا هشتم شهر مذکور که مولد ایشان است ودر این اختلاف نیز اتباع سنت بدست آمد چه ایشان در هر امور مولع به سنت بودند که در روز رحلت جناب نبوی علیه السلام نیز اختلاف است وقت نماز عصر این واقعه رویداد إنا لله وإنا الیه راجعون تواریخ ایشانرا مخلصان وفرزندان عالی شان بسیار جمع نموده اند از آنها چیزی ثبت مینماید. منها آن آیت رحمت سنه ۱۱۲۲ بود. منها فضل ربی سنه ۱۱۲۲. منها خوجه نقشبند سنه ۱۱۲۲. منها وی چه گلدسته قیومیت سنه ۱۱۲۲ بود. منها آه یا رب امام عالم رفت سنه ۱۱۲۲. منها فرزند محبوب مجدّد الف ثانی سنه ۱۱۲۲. منها چنانچه گوهرراز رفت سنه ۱۱۲۲. منها افسوس از دنیا رفته قیوم. منها نوباده بستان اصالت بوده. منها آن

اعظم اولیا بود. منها او فیض باری بود. منها یکی از علمای راسخین بود. منها چه وارث مرسلین بوده. منها آه چه آیت ایزد رفت. منها آه چه حجت ایزد رفت. منها قیوم معصوم رفت. و این ابیات در تاریخ ایشان تصور کرده فقیر است ابیات:

زین جهان تا رفت قیوم الزمان * صبغة الله حقی پروردگار

در قوامی عالم آمد شکست *

بود ذاتش شعله مرآت حق * نقد قلب وقت زد دیدی عیار

یعنی از لطفِ اله لم یزل * بود غوث و قطب این ثانی هزار

چون مجدد صاحب تجدید بود * عروة الوثقی بدو معصوم وار

چون شه کنعان بالطافِ اله * در ربوده گوی ز اخوان صغار

واقفِ شرع نبی در هر عمل * عارفِ حق خواجه عالی تبار

سید دوران امامِ وقتِ خویش * مرجع افراد و ملجاء مدار

در مقامات ولایت هر چه بود * جمله را دریافت آن صاحب وقار

در کمالات نبوت نیز یافت * وز تبعیت بهره آن صاحب وقار

کرد عالم را منور از فیوض * بعد زان شد عازم دار القرار

از لباس تن مجرد گشت یافت * خلعت وصل جناب کردگار

مینویسند که نماز عصر را روز واقعه خود بحضور ادا نموده صد مرتبه درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده متصل آن رحلت فرمودند میآرند که چون عمر مبارک ایشان بحدود ثمانین رسید اکثرها میفرمودند ابناء الثمانین عتقاء الله من النار و چون از ثمانین تجاوز نمودند امیدواری بر رحمت باری بیش از پیش مینمودند و حمد الهی جل شانہ بجا میآوردند و آرزوی شهادت بسیار داشتند لهذا ایزد تعالی ایشانرا بدرجه شهادت مشرف گردانید خلعت بسیار بر جنازه ایشان حاضر شدند و داخل گنبد مبارک حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه مدفون نمودند قبل از این احوال آن مکان در ذکر وفات حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بیان

شده در پردهٔ خاك بغواصی دریای انوار والد بزرگوار خود مشرف شدند فرد:

از برای عیش عشرت ساختن * صد هزاران جان بیاید باختن

تذکره پنجم در ذکر هر چهار فرزندان

حضرت قیوم الزمان و سائر خلفای ایشان

خدمت حضرت شیخ ابوالقاسم فرزند نخست حضرت قیوم الزمان اند و خدمت ایشانرا حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه که جد ایشان اند داخل فرزندان خود گرفته حتی که چون کتب و غیره اسباب را به فرزندان تقیم مینمودند قسمت کامل در رنگ فرزندان خود به ایشان داده اند و شفقت و مهربانی در باره ایشان زائد التحریر داشتند و نیز خدمت ایشان آن قدر تعشق و محبت که بجد بزرگوار خود داشتند مافوق آن متصور نباشد چون محب کامل از جمیع کمالات محبوب خود بهره ورست و اتباع محبوب را بر خود فرض عین میدان شد و در متابعت کما ینبغی تقصیر نمینماید لهذا منصبی به کمالات او شده در رنگ او مینماید چه تابع کامل از جمیع کمالات متبوع بهره وافر است در اندک مدت به کمالات معصومی فائز شدند و مأذون و مجاز گردیدند و باعلی درجات کمال او کمال رسیدند بشارات عالی و اشارات متعالی از خدمت حضرت عروة الوثقی یافته اند چنانچه در مکاتیب معصومی مشروح است و از متبعان آن مستور نیست و بشارات وصول بحقیقت کعبه ربانی صریحا بایشان از جناب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه در جواب عریضه ایشان وارد شده چنانچه در مکاتیب ثبت است و پایه علمیت ایشان بمولویت رسیده بود اکثر علوم را در نزد عمّ عالی مقدار خود حضرت مروّج الشریعت شیخ محمد عبید الله خوانده اند از خدمت ایشان منقول است که میفرمودند که ابوالقاسم باعتبار دیدن خلاق سبق ازین فقیر میگیرد و باعتبار قوت مدر که وجودت طبیعت نکتها بمیان میآرد که گوئیا میخوانانند اکثر علوم عقلیه و نقلیه از ایشان گذرانیده اند و بعضی را از دیگر فضلاء وقت حاصل نموده حد

تحصیلا باتمام رسانیدند فضائل صوری و معنوی ایشانرا درین منتخب جمع نمیتوانم نمود اشعار ایشان خیلی رنگین و نازک افتاده اند فردی از آنها ایراد می‌رود فرد:
ز سر بیرون کنم چشمی که از حنش قهی باشد

چرا بر طاق ابرو جا و هم مینای خالی را

می‌آرند که حافظ محمد صادق کابلی که از خلفای حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهما بودند در بلده دار الخلافه بارشاد مشغول مأمور چون عبور حضرت شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه آنجا شد مومی الیه مذکور در خدمت گذاری تقصیری ورزید و بعضی انما من از جانب او امور غیر مرضی عالی بایشان رسانیدند خاطر مبارک روی در بار شد احوالرا در خدمت جد بزرگوار خود نوشتند خدمت حضرت عروة الوثقی از رسیدن عریضه ایشان از وی نیز برنج شده سلب نسبت و منع ارشاد فرمودند و مکتوبی بمشار الیه باین معنی نوشتند این فقره از افتتاح آن مکتوب است:

بسم الله الرحمن الرحيم (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * آل عمران: ۸) ایذای فرزند شخص مستلزم ایذای آن شخص است الی آخره می‌آرند که بعد مدتی حضرت حجة الله و حضرت مروّج الشریعت عذر تقصیر نموده و او را از خدمت والد خود عفو او کنانیدند اما از خدمت شیخ محمد فضل الله مردی مینویسند که بعد عفو نسبت او عود نمود اما ارشاد باز عود نکرد خدمت ایشان بعد از وصال جد بزرگوار خود بمدّت سه سال بطرف اکبر آباد تشریف فرما شده بودند در آنجا رحلت نمودند مدت عمر شریف ایشان به بیست و هفت سال رسیده بود تأبوت مبارک ایشانرا از بلده مذکور بدار الارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروة الوثقی بیرون گنبد شریف مدفون نمودند رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة تاریخ وصال ایشانرا مانا که افلت شمس العلوم یافته اند.

ذکر حضرت امام العارفین قدوة العالمین

صاحب کمال و تکمیل شیخ محمد اسماعیل رضی الله تعالی عنه

خدمت عارف بی بدیل شیخ محمد اسماعیل فرزند دوم حضرت قیوم الزمان اند و صحبت جد بزرگوار خود یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه دریافت بملازمت ایشان مستفیض گردیده اند و بسا فیوض و برکات از ایشان اخذ نموده و بعد از ارتحال آن قبله ارباب کمال بخدمت والد خود حضرت قیوم الزمان اتمام کسب باطنی نموده اند و باعلی درجات کمال و اکمال فائض شده و عالم عالم فرورفتگان بوادی هوا و جهان جهان سرگردانان تیه اغوا از آثار تربیت و ارشاد و انوار هدایت رشاد ایشان بهره ور گردیده و مسند ارشاد از تمکن ایشان آباد و سلسله اجداد از تمکین شان قوی بنیاد کلام مبارک ایشان مرهم دلهای افکار است و سکوت شریف شان موجب ورود انوار و اسرار است صفات حمیده ایشان نه آن قدر است که در تقریر آید و مراتب سنیه ایشان نه از ان قبیل اند که در تحریر گنجد قصص و رع و تقوی ایشان لا تعد ولا تحصى و علوم و معارف و الای شان از بیان مستغنی بحکم (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ * الحجرات: ۱۳) شمه از اتقای ایشان در معرض تبیان میرود به گوش هوش استماع نما از زبان الهام ترجمان مرشدی و سیدی حضرت قیوم جهان مسموع دارم که خدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل در ایام آغاز جوانی در خدمت والد شریف خود حضرت قیوم الزمان بدار الخلافة دهلی تشریف فرما شده بودند و خدمت ایشان در وجاهت و حسن ظاهری در رنگ کمال باطنی خود بی نظیر وقت و بی بدل دهر بودند اتفاقاً عورتی از اعیان آن بلده مفتون ایشان شده بود صبر و آرام از دست داده فرد:

عشق با صبرگی و شد همتا * آتش و پنبه چون بود يك جا

از کمال بیطاقی پرده از روی مدعا برداشته مادر خود را به طلب داشته اظهار نمود که آتش عشق فلان در پنبه زار دلم افتاده و شعله آن سربلند شده بجدی

که کار از اندیشه ننگ و ناموس گذشته الحال فکر وصال در حق این آواره نما یا رسوائی افشای حال را آماده باش و مادرش چون احوال دختر را بدین منوال یافت کیدی بر انگیخت به حکم (إِنَّ كَيْدَ كُنْ عَظِيمٌ * یوسف: ۲۸) نزد داماد رفته اظهار نمود که دختر مرا مرضی از قسم سودا شده آنرا مرخص کن که بخانه خود برده علاج نمایم دختر را به این بهانه از خانه داماد آورده و خانه خود را از اغیار خالی نموده خود به خدمت حضرت قیوم الزمان آمده عرض نموده که این مخلص مرید خاندان والا شان ایشان میباشم و دختری دارم که به سودا مبتلا شده میخوام که داخل طریقه عالی کرده شود تا بیمن بزرگان از بلیه سودا نجات باید و چون که جوان است اینجا بخدمت رسیدن او محال امید که از کمال ذره پروری حضرت صاحبزاده را اذن فرمایند که به کلبه فقیره رفته طریقه را باو بگوید خدمت قیوم الزمان مأمون از کید زنان بودند فرمودند که چه مانع دارد پالکی حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل را حاضر فرموده ایشانرا اذن نمودند که همراه این مخلصه رفته دختر او را داخل طریقه علیه ساز آن مکاره ایشانرا تا خانه خود بلدی یعنی واقف نمود چون بدر سرای رسیدند گفت که صوفیان در همین جا باشند و شما داخل شوید ایشان فارغ البال بدرون سرای او شدند و این زن در عقب ایشان شد و در سرا محکم نمود و خود قدام شده ایشانرا به حجره ازان سرا برد و فرشی مکلفی آنجا گسترده بود ایشانرا نشانیده و خود رفته دختر را آراسته به خدمت ایشان فرستاد دختر با کمال حسن و آراستگی با هزار غنچ و دلال در حجره در آمد و بر سرسم محبوبانه خود را در آغوش ایشان انداخت و طریقه انبساط در پیش نهاد و خدمت ایشان متحیر شده دریافت نمودند و آن زن اظهار نمود که من مدتی در آتش عشق تو در افتاده ام و هیچگونه خود را بشما رسانیدن نمیتوانستم باین حیل به خدمت رسیده ام ایشان علاج مگر او را بجز حیل نداشتند فرمودند که هرگاه هم چو تو وحیده عصری مرا بخوای من زیاده چه میخوام اما مرا حاجت ضروری انسانی

درین وقت غالب شده آبریزرا بنما که تا از حاجت فارغ شده بیایم آن زن بر خاسته راه آبریز به ایشان نمود خدمت ایشان فرمودند که آبریز میروم راه بام بنما آن زن راه بامرا نشان داده و خود برای آب استنجا رفت که خدمت ایشانرا برساند ایشان فرصترا غنیمت شمرده بر بام رفته خودرا زبام به کوجه راه گذار انداخت اتفاقاً آنجای برابر بدروازه آنسرای بوده که صوفیان آنجا نشسته بودند به مجرد افتادن از غایت که بام بلند بود بیهوش شدند و اعضای ایشان مجروح شد صوفیان متحیر شده ایشانرا برداشته در پالگی انداخته بخدمت والد ایشان رسانیدند چون والد ایشان از کیفیت مقدمه پرسیدند ایشان اظهار احوال نمودند خدمت حضرت قیوم الزّمان شکرانه الهی جلّ شأنه بتقدیم رسانیدند که حق سبحانه از کمال کرم خود فرزند ایشانرا قوت پرهیز داده از بلیه کید زنان محفوظ داشت ازینجا پایه پرهیز ایشانرا باید دریافت وازان پی به کمالاتی که متفرع بر تقوی است باید برد و علمیت ایشان به پایه مولویت رسیده بود و اشعار رنگین دارند دیوانی جمع نموده اند و تخلص ایشان عاشق است در رنگ برادر بزرگ ایشان شیخ ابوالقاسم که تخلص او شان فائق بود در مدح اجداد مبارك خود بسیار مضمونهای عالی بسته اند و فردی چند از اشعار ایشان رونق ده این اوراق میگردد نظم:

آبرو گر طلبی گیر قوی پیشهء ما * رو بهی گر گذرد شیر کند بیشه ما

صحبت گلشن ما بوی جدائی ندهد * کنده شد بیخ جدائی زرك دریشه ما

و نیز این فرد از فرموده ایشانست فرد:

درد مارا بر کعبه مقصود بس است * عینك دیدهء دل داغ نمك سود پس است

و نیز این فرد فرموده ایشان است فرد:

نثار از ماه و پروین دادن و گرد سرش کشتن

چو عاشق کرده ام هر شب من این تعلیم گردونرا

دار الارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم منشر شده بود و عزیزانی بسیار

از ایشان بروی کار آمده خصوصاً مشعر کمالیت ایشان آنکه مثل حضرت قطب الأقطاب غوث الاحباب قیوم دوران محبوب سبحان کاشف الاسرار والعلوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم فرزندی از ایشان بوجود آمد که قائم مقام اجداد کبار خود شدند و در رنگ حضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروة الوثقی به مراتب والا رسیدند چنانچه در منتخب ششم بیان احوال ایشان خواهد شد انشاء الله تعالی و خدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل را امام العارفین خطاب است چه در وقت خود مقتدای عرفای زمان بودند لهذا ملقب بامام العارفین شدند خدمت حضرت قیوم الزمان که شیخ و والد ایشانند در سائر فرزندان و مجازان ایشانرا ممتاز دانسته در حیات مبارک خود مجازان و غیره مریدانرا حواله ایشان نموده اند چنانچه در مکتوبی که در جواب عریضه ایشان نوشته اند تصریح بران فرموده اند.

هذا مکتوبه الشریف

الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب نور چشمی رسیده ساخت حمد الله سبحانه که بعافیت اند و از تفقد دوستان دور افتاده فارغ نه از دخول بلده کابل و کرمهای یاران نوشته بودند بوضوح انجمید حضرت حق سبحانه یارانرا جزاء خیر دهد و بعضی دیگران که چیزهای غریب بیان میکنند نوشته بودند مطالعه آن سبب فرحتی فراوان گردید اگر استقامت آن جماعت معلوم میکنند و احوال آنها بی شبهه بمحصول پیوست است گنجائش دارد که اجازت ارشاد بدهند و آنچه از عدم توجه مجازان نوشته بودند و چیزهای دیگر بآن منتظم بود فقیر باواز بلند میگویم که همه یاران چه مجازان چه غیر مجازان همه از شما توجه میگرفته باشند و از جانب فقیر هم هیچ ملاحظه درین باب نکنند که همیشه مرضی فقیر درین است دیگر از نسبتهای خاص الخاص که نوشته بودند امیدوار باشند فقیر هیچ چیز از شما دریغ نداشته و نخواهد داشت امید که نسبت خاص الخاص بمحصول انجمیده باشد هر چند علم به نسبت نباشد چه حصول دیگر است

و علم چیز دیگر شتآن مابینهما فقیر درین روزها بسیار خوب است پا پیاده بمسجد
 میرود و می آید لیکن يك قسم ناتوانی در پای وزانو هست حق سبحانه آنرا نیز
 دفع خواهد کرد انشاء الله تعالی. مکاتیب شما رسد خوشوقت ساختند والسلام آن
 قدر محبت و محویت بوالده خود که شیخ و مقتدای ایشانند داشتند که مافوق آن
 متصور نه باشد لهذا بیشتر از همه اخذ فیوض نمودند چه مدار فیض این طریقه به
 محبت شیخ مقتداست چه مرید بقدر محبت اخذ فیوض از باطن مرشدی مینماید
 خدمت مرشدی و سیدی حضرت قیوم جهان در مدح جدّ خود که خدمت
 حضرت امام العارفین اند چنین میفرمایند نظم:

مدح من کلام حضرت قیوم جهان

دلا چه گونه نشینی زدیدن گلزار * بیا به سیر گلستان که آمد است بهار
 چه بسته تو درین موسم بهار زبان * بگو چو طوطی شیرین بیان شکر گفتار
 بمدح اهل ولایت زبان خود کن پاک * بوصف اهل صفا صاف ساز این منقار
 بمدح قدوه اقطاب شیخ اسماعیل * نما ترنم رنگین که سامع اند خیار
 جمال اهل حقیقت کمال مجدد علی * چراغ نور طریقت به مجلس ابرار
 امام سرور عشاق عارفان زمان * ظهور شمس هدی برگزیده جبار
 گرفته است ازو افتخار قطیبت * ولایت است ازو درجهان به استشهار
 دلش چو منبع اسرار فیض ربانی است * جبین او شده بی شبهه مظهر انوار
 غلام همت آن قطب شد صفی که دلش * شد است مطلع انوار و مصدر الاسرار
 وعمر مبارک ایشان از حدود سبعین تجاوز نمود قریب ثمانین رسیده بتاریخ
 کذا از این عالم پر ملال انتقال فرمودند إنا لله و إنا الیه راجعون مجازان ایشان بسیار
 اند اما در کتب مقامات مذکور نشده لهذا از ذکر آنها تقاعد نمود و اختصار بذکر
 فرزندان ایشان نمود رضي الله عنه فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده
 اند یکی حضرت شاه محمد صبغة الله که ارشاد ایشان در نواحی کابل و پشاور

بسیار بود و خلفای صاحب کمال از ایشان بر وی کار آمده اند چنانچه از آنها یکی خواجه حسن اتا بوده که در نواحی کابل در قریه گذر میبودند و آثار ارشاد ایشان الی الیوم در خلفای ایشان مانده و در ملك ماوراء النهر و روم و بلغار خلفای مومی الیه منتشر شده و طریقه را مروج اند اللهم تبثهم و تبثنا على الطریقه المرضیة یرحم الله عبدا قال آمیناً از خدمت حضرت محمد صبغة الله پسری نموده يك صبيه خلف شده بود آنرا مجد راقم در نکاح داشتند ازان عقیقه يك پسری تولد شده میان مسجدی نام دارد و الحال در قید حیات است در نواحی با وجود به سیر میرد ع: هر کجا هست خدا یا بسلامت دارش

مزار فیض آثار ایشان در بلده پشاور در باغ عبد الرحیم خان واقع است یزار ویتبرک به و عبد الرحیم خان مذبور مرید ایشان بوده بعد از واقعه ایشان باغرا وقف مزار ایشان نموده و زیارت ایشانرا آنجا ساخته است و فرزند ثانی حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل حضرت حاجی غلام محمد معصوم اند که از زمری خصوصیات ایشان بالا ذکر شده و منتخب سادس این کتاب در ذکر ایشان و فرزندان ایشان قرار یافته انشاء الله تعالی تفصیل احوال ایشان آنجا خواهد شد.

ذکر فرزند ثالث حضرت تاج الأولیا قیوم الزمان رضي الله تعالى عنه

حضرت شیخ اهل الله رحمة الله تعالى علیه فرزند سیوم حضرت تاج الأولیاء قیوم الزمان اند باعلی مراتب کمال فائض بودند و در خدمت والد ماجد خود و استرضای ایشان حریص میبودند علم و عمل و شایستگی و نکته دانی و استغناء از مخلوق و کمال تمکین و ثبات شیوه مرضیه ایشان بوده والد ماجد ایشان میفرمودند که فرزندی میان اهل الله صابر و شاکر است با کفار نانک پرستان همراه شمشیرخان افغان یکجا شده جهاد فی سبیل الله نموده اند و شمشیرخان مذبور شهید شد و ایشان کفار بسیار را بدست مبارک خود به قتل رسانیده اند و کلمه حق را هر جا بی تحاشی ادا مینمودند و در آخر عمر شریف از دار الارشاد بدار الخلافه بطریق

سیر تشریف فرما شد آنجا رحلت فرمودند إنا لله وإنا اليه راجعون تابوت ایشانرا از آنجا بدار الارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه مدفون شدند مدت عمر ایشان پنجاه سال بوده رحمة الله عليه رحمة واسعة.

ذکر فرزند رابع حضرت قیوم الزمان مخدومزاده صغیر

شیخ پیر نام مبارک ایشان رحمة الله است ارشاد ایشان در نواحی کابل بسیار شده بود و مردم بیشمار از ایشان بدرجه کمال واکمال رسیده میآرند که چون ایشان نو تولد شدند مقارن آن ایام ماه رمضان آمد تمام آن ماه را روزه داشتند چه در ایام آن ماه شیر نمی نوشیدند بعد از شام خواہش شیر مینمودند مناقب ایشان بسیار است اما به همین قدر اکتفا نمود که القلیل يدل علی الكثير.

ذکر أسامی خلفای تاج الأولیا حضرت قیوم الزمان رضي الله تعالى عنه

سوی فرزندان سائر مجازان بسیار از خدمت حضرت قیوم الزمان بر وی کار آمده اند اما آنچه میان سفر احمد صاحب معدن الجواهر بطریق چه که بیان کرده سیزده نفر را مجاز فرموده اند از آنها یکی خود مصنف معدن الجواهر که برکات معصومی نیز تصنیف او است در هردو کتاب نسبت خود را بایشان ظاهر نموده و خود را از ایشان مجاز قرار داده و این عزیز هم خواهرزاده و هم داماد حضرت قیوم الزمان است و بسیار اطلاع در احوال ایشان وارد و بسیار وصول فیوض و برکات زایشان در حق خود بیان نموده که از مطالعه کنندگان آن کتب صدق اینمقال پوشیده نیست و شیخ زین العابدین مشتهر میان فقیر الله برهانپوری نیز مجازان از ایشان است و شرافت پناه میر عزیز و شرافت پناه میر محمد غنی و مشیخت پناه شیخ ابونصر سلطانپوری و شیخ محمد رفیع کابلی و شیخ عبد اللطیف کابلی و شیخ ملا محمد شوق کابلی و شیخ فقیر الله شکر در بره از قریه یعقوب ترکمان و حافظ محمد نظام کابلی و صوفی الف بلخی و صوفی محمد کابلی رحمهم الله رحمة واسعة و خدمت حضرت قیوم الزمانرا پنج برادر اند که همه آنها بدرجات کمال

واکمال رسیده اند و از خدمت والد خود مجاز اند چنانچه در اسمای خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه اسمی و خصوصیات ایشان رمزی رفته اینجا تفصیل احوال آنها به طریق ایجاز میشود.

تذکره سادس از منتخب خامس در ذکر فرزند ثانی حضرت عروة الوثقی

نام او محمد حجة الله معروف به نقشبند ثانی قدس سره السّامی

خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری و کمالات باطنی بتیین احوال ایشان مستحق کتاب علحده است اینجا به قدری اکتفا رفته تولد ایشان در شهر ذیقعدہ یکہزار و سی و چہار ہجری اسم مبارک ایشان محمد نقشبند قدسنا الله تعالى بسرّہ الأقدس ولادت ایشان بہ قرب واقعہ ارتحال حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه در بلدہ طیبہ دار الارشاد واقع شدہ میآرند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بوالد ایشان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه فرمودہ بودند کہ این فرزند تو کہ در حمل است صاحب معارف و اسرار والا واز عجائب روزگار خواهد شد فوق کما بشر رضي الله عنه حجة الله لقب ایشانست و منصب خلّت بہ ایشان رسیده چنانچہ از فحواى عریضہ ایشان کہ بہ طرف والد خود نوشتہ اند استنباط میشود ہذا ہو. قبلہ عالم و عالمیان سلامت درین دوسہ روز آنقدر شمول عنایات و مواہب و عطیّات الہی جلّ شأنہ در بارہ خود احساس نمود کہ شمعہ ازان بیانرا بر نتابد علی الخصوص درین نزدیکی آنقدر بدقائق اسرار خلّت نواختند و بآن سر بلند نمودند کہ تفصیل آن از حیطہ بیان خارج است و موافق آن بالہامات بزرگ سر افراز گردید دیروز بعد از نماز عصر متوجہ حال خود گشت همان اسرار واجب الاستتار بہ قوت و غلبہ تمام ظاہر شدن گرفت و عجائب غنج و دلّال در میان آوردند درین اثنا ملہم ساختند کہ خدای تعالی پیش آمدہ است احساس نمود کہ در همان بالا خانہ با خیر و برکت گوئیا نزول بلا کیف با عظمت و کبریا واقع شدہ و خصوصیاتى کہ باین بندہ عاجز در میان آمد

توان گفتم که لا عین رأی ولا اذن سمعت یضیق صدري ولا ینطلق لسانی زیاده برین جرأت نمیتواند نمود اطلاق این قسم الفاظ بر آن حضرت از تنگی میدان عبارت است و مصروف از ظاهر است والاّ فهو سبحانه منزّه عن الزمان والمكان والنقائص کلها سبحانه ربّك ربّ العزّة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله ربّ العالمین. مدّت عمر شریف ایشان هشتاد يك سال شب بیست نهم محرم الحرام لیلة الجمعة سنه هزار و صد و پانزده هجری بر حمت پیوستند إنّنا لله و إنّنا الیه راجعون مزار فیض آثار ایشان واقع دار الارشاد متصل باغ فتح تاریخ وصال ایشانرا یافته اند نور محض بود و از ایشان سه فرزند خلف شدند اکبر آنها شیخ ابوالعلی رضی الله تعالی عنه که فرزند ایشان میان محمد زبیر بوده است و فرزند ثانی حضرت حجة الله شیخ محمد اند سه چهار سال بعد از وفات والد خود رحلت نمودند در گنبد والد خود مدفون شدند شیخ محمد کاظم فرزند ثالث حضرت محمد حجة الله اند رحمة الله تعالی علیهم اجمعین.

تذکره سابع از منتخب خامس در ذکر فرزند سیوم حضرت

عروة الوثقی شیخ محمد عبید الله رضی الله تعالی عنه

خدمت ایشان باعلی درجات علوم ظاهری و معارف باطنی ممتاز بودند ولادت با سعادة آن قبله ارباب ارادت در شهر رجب المرجب سنه یک هزار و سی و هشت اتفاق یافته مینویسند نقل از زبان حضرت خازن الرحمة که روز ولادت این مخدومزاده بقرب مکان ولادت او فرشته میخواند والسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّا. و محاسن اخلاق و مکارم اوصاف ایشان زائد التخریر است. میآرند که خدمت مولانا عبد الحکیم بخدمت حضرت عروة الوثقی تشریف آورده بودند اتفاقاً استفسار نمودند که دل پارچه گوشت است چه طور ذاکر میگردد و خدمت این مخدومزاده حاضر بودند و در آن ایام در جوانی هفت و هشت سالگی بودند بی تأمل فرمودند که زبان نیز پارچه گوشت است بقدرت خدا چگونه

گویا وذاکر است دل چرا گویا وذاکر نباشد اهل مجلس همه جواب شافی از ایشان با وجود کودکی شنیده متحیر ادراك ایشان شدند خدمت حضرت قیوم الزمان در وصف این برادر خود میفرمودند که اخوی مرحومی حافظ وفاضل وحاجی وعارف وسخی وولی ومتقی ومقبول حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه وعاشق جمال جناب ایشان بود مینویسند که حفظ کلام مجید در يك ماه نمودند وآن ماه روزه بود هر روز يك سیپاره یاد فرموده شب در تراویح میشنوايدند. میآرند که این مقدمه در کشتی بوده چه به سفر حج تشریف میبردند وماه مبارك در کشتی واقع شد هر روز يك سیپاره یاد نموده به شب در تراویح میخواندند کشف ایشان به نوعی بوده که آنچه در عالم میگذشت بایشان معاینه میشده ازو در بار شده بخدمت حضرت عروة الوثقی التجا آوردند تا از انجا ایشانرا کشیدند كذلك مینویسند تمام بدن ایشان حکم چشم گرفته بود وهر جز وبدن مبارك ایشان در رنگ چشم بینا بود واین معامله تا مدت حیات ایشان بوده جلد اول مکتوبات معصومی که مسمى بدرّة التاج است جمع ایشان است ورساله یاقوتیه به عبارت عربی تصنیف ایشانست که در واردات حرمین الشرفین از احوال والد خود جمع کرده اند بعده بامر ایشان ملا شاکر ولد مولانا بدرین عبارت فارسی نقل فرموده تا کثیر النفع باشد تفصیل احوال ایشان در برکات نوشته است إن شئت فارجع الیه میآرند که قریب ایام وصال بدار الخلافة تشریف بردند بودند بعد از رجوع در سرای سنبهالکه که ما بین کنور پانی پت است ودر همین منزل واقعه حضرت خازن الرحمة شده بود وایشان نیز بدان منزل رحلت نمودند روز جمعه بود سؤال نمودند که وقت نماز شده آخوند سجادل به عرض رسانید که وقت است چون دست تکبیر بر میداشتند گفتند السلام علیکم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهر دو دست بسر گذاشتند بعده نیت نماز فرموده ودر سجده جان بحق تسلیم نمودند انا لله وإنا الیه راجعون مدّت عمر شریف چهل وچهار یا چهل وپنج سال شده بود در هم

شهر ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و سه رحلت نمودند در تاریخ ایشان قطعه گفته اند از هر مصرعی اگر تمام حروف را بشماری سال انتقال را بیابی قطعه:

تا شد زمین دیده ارباب طلب * احمد قدر آن محمدی المشرب

پوشیده فلک جامهء ماتمزه گان * واز ناله شده روز محبان چون شب

تابوت ایشانرا بدار الارشاد بردند و داخل قبه شریف حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه متصل قبر مبارک دفن نمودند خدمت ایشانرا سه فرزند خلف شدند اول شیخ محمد هادی و فرزند ثانی شیخ محمد پارسا و فرزند ثالث ایشان شیخ محمد سالم رحمهم الله تعالی.

تذکره ثامن از منتخب خامس در ذکر فرزند چهارم

حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه شیخ محمد اشرف قدس سره خدمت ایشان باعلی درجات کمال و اکمال ممتاز بودند و اکتساب کمالات از خدمت والد ماجد خود نموده اند و از نسبتهای خاصه ایشان بهره کلی یافته بجاز و ممتاز گردیدند ولادت کثیر السعادة آن قبله ارباب ولایت در سنه هزار و چهل و سه هجری در بلده دار الارشاد سرهند اتفاق افتاد کسب علوم ظاهری بعد از حفظ کلام مجید بخدمت عمّ عالی مقدار خود حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنه نموده اند و تحصیل انواع علوم عقلیه و نقلیه از ایشان فرموده و بعضی نزد مولانا بدر الدین سلطانپوری و تفسیر بیضاوی را تیمنا از خدمت والد خود حضرت عروة الوثقی خوانده اند و تصرفات ایشان مستغنی از بیان است مینویسند منقول از حضرت قیوم الزمان که والد مارا دخول مقامی از مقامات قرب متمنا بود روز تولد این برادر آن متمنا به حصول پیوست و خدمت ایشان در حسن ظاهری نیز درجه کمال داشتند و تمام مشاهده در صورت بوالد خود داشتند میآرند که خدمت والد ایشانرا محبت کلی بایشان بوده مینویسند که خطاب ایشان برهان الله رضی الله تعالی عنه بود چه باین لقب از جناب قدس خداوندی ملهم شده باشند عمر

مبارك ايشان هفتاد و پنج سال شد وقت رحلت باين كريمه متكلم شده جان دادند وهو حسبي ونعم الوكيل شب بيست و هشتم صفر المظفر كه روز آن عرس جناب مجدد الف ثانی باشد رضي الله عنه سنه هزار و صد و هژده وقت سحر جان بحق تسليم كردند إنا لله وإنا اليه راجعون در قبه شريف حضرت عروة الوثقى رضي الله عنه مدفون شده اند و فرزند ايشان چهار اند اول شيخ محمد جعفر دوم شيخ محمد حيات سيوم شيخ محمد روح الله چهارم ميان شافي الحال رحمه الله عليهم أجمعين.

تذكرة تاسع از منتخب خامس در ذکر فرزند پنجم

حضرت عروة الوثقى شيخ محمد سيف الدين رضي الله تعالى عنهما

خدمت ايشان صاحب درجات والا وكمالات عليا بودند وجود شريف ايشان آيتي بود از آيات ايزدي ورحمتي بود از رحمتهاي صمدى ترويج شريعت شعار ايشان بوده و تخريب بدعت كار ايشان شده ارشاد ايشان آن قدر وسيع شده كه جهان بر مرشدان مبتدع تنگ گرديد چه ايشان از خدمت والد خود برای تربيت سلطان وقت در دار السلطنة ميبودند أمرا و سلاطين زمان همه در فرمان ايشان بودند ميآرند ولادت با سعادت ايشان در شهر سنه هزار و چهل و نه هجري در بلده طيبيه دار الارشاد سرهند وقوع يافته و نيز همان بشارت كه در احوال تولد حضرت مروج الشريعت ذكر يافته همان بشارت از جناب حضرت خازن الرحمة رضي الله تعالى عنه در حق ايشان منقول شده كه ملكي راديدند كه وقت ولادت ايشان آية كريمه (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا * مريم: ۳۳) ميخواند چون بسنّ تدريس رسيدند بعد تلاوت كلام مجيد علوم عقليه و نقليه را از خدمت عم خود خواندند و در اندك مدّت در علوم كثيره ممتاز شدند و كسب باطني از خدمت والد ماجد خود حضرت عروة الوثقى نمودند و باعلی درجات رسيدند و عالمی از نور فيوض و برکات باطني ايشان منور شد مينويسند كه چون ايشان برای تربيت سلطان زمان اورنگزيب عالمگير از خدمت

والد خود مأمور شدند و بدار السلطنة رسیدند بدروازه شهر تصاویر بود خصوصا صورت دو پیل مست بوده که بر پشت آنها صورت دو پهلوان مهیب کشیده بودند ایشان بدروازه اندرون نشدند تا آن صورترا منهدم نکردند و انواع بدعت که در آنوقت بود به اوّل صحبت با سلطان همرا از قلم رو سلطنت او موقوف کنانیدند و دین اسلام آن قدر در بلدان هند قوت پذیرفت که هیچ وقت مثل آن نشده بود و اهل بدعت ذلیل و خوار شدند و هیچ جا در بلدان هند رواج آنها نماند نیز نوشته اند که وقتی در آن ایام پادشاه ایشانرا در باغ خاص دعوت کرد در میان آن باغ حوضی بود که بکمال زینت ترتیب یافته و در آن صورتهای ماهی از طلا درست نموده و چشمهای آنها را از جواهر و الماس ساخته بودند و جهت جلوس ایشان فرش بر کناره همان حوض انداخته بودند چون خدمت ایشان با سلطان برای جلوس بر آن مکان رسیدند اوّل امر فرمودند که آن ماهیهای طلارا شکسته از آنجا دور کردند بعده جلوس نمودند و سلطان از آنجا که بهره ولایت یافته بود ازین امور ایشان محظوظ میشد و شکرانه الهی بتقدیم می‌رسانید که در عصر من این نوع مردمان پیدا میشوند و رجوع خلائق آنقدر شده بود که رزی پادشاه زاده محمد اعظم شاه بخدمت ایشان برای توجه می‌آمد و آن قدر جمهور خلائق بدروازه ایشان بود که از هجوم دستار از سر پادشاهزاده افتاد و بمشقت تمام دخول سیر شد و بخدمت ایشان رسیده توجه شریف حاصل نمود چون بخدمت سلطان رسید و احوال هجوم خلق بعرض رسانید والدش ازین سخن بسیار محظوظ شد که الحمد لله که ازین نوع مردم اهل الله درین زمانه که سلاطین را بدر آنها بدین مشقت راه حاصل میشود و خدمت ایشان آنقدر در تعظیم اخوان خود میکوشیدند و حقوقرا مد نظر داشتند که روزی همین شاهزاده مذکور دعوت ایشان نموده بود و یکی از برادران ایشان که بعمر از ایشان کلاتر بوده حاضر بودند بایشان بدعوت رفته بود چون طعامرا می‌آوردند پادشاهزاده آفتابه و لگن بدست خود گرفته برای شستن دست ایشان آمد ایشان

از دست او آفتابه و لگن گرفته اوّل دست برادر بزرگ خود را شستند باز آفتابه و لگن را به شاهزاده گذاشتند که دست ایشان را و باقی مخدومزاده گانرا شست این از کمال بی نفسی و حق پرستی ایشان هم دلالت میکند مدت عمر شریف ایشان چهل و هفت سال شد در سنه هزار و نود و شش هجری ازین دار پر ملال انتقال نمودند إنا لله و إنا الیه راجعون تاریخ وصال ایشان را یافته اند هی هی ستون دین افتاد روضه مبارک ایشان در بلده دار الارشاد سرهند واقع است. طوبی لمن زارها از خدمت ایشان هشت فرزند خلف شدند سه ازان در حضور ایشان بدرجه کمال رسیدند و پنج از ایشان خوردمانده بودند از سه فرزندان کلان ایشان اوّل شیخ محمد اعظم قدس سرّه ثانی شیخ محمد حسین قدس سرّه ثالث شیخ محمد شعیب قدس سرّه.

تذکره عاشر از منتخب خامس در ذکر فرزند ششم

حضرت عروة الوثقی شیخ محمد صدیق رضی الله تعالی عنهما

خدمت ایشان اصغر اخوان خود اند چون فرزندى که در شیخوخیت متولد شود در نظر والد محبوب میباشد ازان جهت محبوب والدین خود بودند و خدمت حضرت عروة الوثقی بر کمالی که فرزندان کلان خود را به بشارت داده اند ایشانرا نیز بشارت داده اند ولادت کثیر السعادت آنقدوة ارباب ارادت در شهر سنه هزار و پنجاه و نه در بلده دار الارشاد واقع شده تعلیم علوم عقلیه و نقلیه در اندک مدت نموده بخدمت والد خود به سلوک مشغول شده اند چون عمر مبارک ایشان به حد بلوغ رسید و کسب باطنی ایشان نیز مقارن آن باتمام انجامید و در سن هجده سالگی مبشر بوصول ولایت احمدی شدند هرچند که قبل برآن به چند سال در طفولیت از سرور دین و دنیا بشارت این دولت یافته بودند خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه ایشانرا کامل و مکمل دیده اجازت کامله در رنگ دیگر فرزندان عنایت فرموده اند میآرند که در صورت ایشان مشابّهت تام بحضرت والد خود داشتند علی الخصوص جبهه و ابرو و چشم و بینی ایشان مشابّهت

بسیار داشت می‌آرند که اکثر مرض به ایشان حائل میشد درین بسیار شاکر میبودند و اکثر عمر مبارك ایشان در پرهیز گذشته است چه از اطعمه لذیذه و فواکه و غیره اشیای مرغوبات طبعی تناول نمی نمودند میفرمودند که پرهیز که برای خوف مرض کرده شود خیلی تصفیه باطن مینماید چه ازین ممر در دل خطور ریاضت نمی آید که به عجب بکشد روز آخر عمر شریف در دار السلطنة دهلی تشریف فرما شده بودند و محمد فرخ سیر که پادشاه وقت بود مرید ایشان بود وصال ایشان پنجم شهر جمادی الأولى سنه هزار و صد و سی و یکم هجری در دار السلطنة مذبور روید او از آنجا تابوت شریف ایشانرا بدار الارشاد آوردند و قبه مبارك و روضه علحده متصل روضه حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی ساخته اند مدفن ایشان آنجا قرار گرفته یزار و یتبرک به رضی الله تعالی عنه از خدمت ایشان دو فرزند خلف شدند اول شیخ محمد مهدی و ثانی شیخ محمد عبد الباقي رحمة الله علیهما مخفی نماند که خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه شش صبیّه بودند و از هر شش پسران ایشان نیز صبیات بودند و همه این صالحات بدرجه ولایت مشرف شده صاحب کشف و کرامات ظاهره و خداوند معارف و خوارقات باهره اند که تفصیل آن موجب تطویل میشود رحمن الله تعالی رحمة واسعة چون تسوید این منتخب ورود یا وقوع یافته و صعوبت کشتی مانع تفصیل احوال حضرات خمسّه از فرزندان حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه شده ازین ممر کوتاه اندیشی کمان نبرد که راقم نسبت باین اکابر کم عقیده یا بی اطلاع از احوال ایشان بوده خدا جلّ شأنه گواه است که فقیر هر یکی از فرزندان حضرت عروة الوثقی را به مرتبه معتقدم و هر یکی را بتدریج بعد هم دیگر چنانچه ذکر شده ردیف همدیگر میدانم و امید استمداد از ارواح طیبه ایشان در حصول نسبتهای خاصه این اکابر مینمالم فرد:

یقین عذرم بزرگان در پزیرند * کلاهما خورده بر خوردان نگیرند

منتخب سادس از انتخابات سبعة در احوال حضرت قطب الاقطاب

غوث الأغواث سرمست باده قیوم حضرت شیخ حاجی غلام

محمد معصوم وقدوة الأولیاء ملاذ الأتقیاء مستغرق انوار

سرمد حضرت شاه غلام محمد رضي الله تعالى عنهما

مخفی نماند که خدمت حضرت قطب الاقطابرا در سائر اولاد حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه در زمان خود امتیاز تام بوده و در عصر خود جامع بودند در منصب قیومیت و غوثیت و قطبیت و به نسبت اصالت نیز محقق چنانکه بطور حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه منصب قیومیت بی نسبت اصالت ممتنع الوجود است. این معنی از محرمان کلام والای ایشان مخفی نیست و خدمت ایشان به قطب الاقطاب ملقب بودند و امام الاولیاء نیز خطاب ایشانست در رنگ جدّ خود قیوم الزمان که تاج الاولیاء خطاب ایشان بود و در حق ایشان بشارات این مناصب مذکوره قبل از تولد مبارک ایشان بسنین از حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه بحضرت تاج الاولیاء قیوم الزمان شیخ محمد صبغة الله شده بود که از نسل تو فرزندی عزیز الوجود تولد خواهد شد خواه از تو بی واسطه و خواه از فرزندان تو بواسطه چون آن عزیز را دریابی آنرا قائم مقام من دانسته اسم مرا بوی گذراری که وارث نسبت مجددی و معصومی بالاصالت وی خواهد بود و فیوض و برکات او الی یوم القيامة در اولاد و منتسبان او خواهد ماند و طریقه علیّه اکابر را رواج دیگر خواهد افزود این مژده بشارت که در حق ایشان از جدّ شریف ایشان واقع شده در رنگ بشارتی است که حضرت سلطان العارفين بایزید بسطامی رضي الله تعالى عنه در حق شیخ ابوالحسن خرقانی رضي الله تعالى عنه قبل وجود ایشان بمدت مدید عنایت نموده بودند خدمت مولوی معنوی در مثنوی بآن تصریح فرموده اند و درین مجموعه نیز در منتخب اول در احوال ایشان تفصیل آن شده است چون عمر مبارك ایشان بجدّ تعلیم رسید پدرش مشغول شدند و از انواع علوم عقلیه

ونقلیه در اقران خود ممتاز گردیدند تا سن مبارک ایشان بمحدود عشرین رسید از تحصیل فارغ شده بخدمت جد والای خود حضرت تاج الأولیاء قیوم الزمان بکسب سلوک باطنی مشغول گردیدند در مدت قلیله اخذ فیوض کثیره کردند و بدرجه کمال و اکمال فائض شدند و از خدمت جد خود بخلاف کلی سرفراز گردیدند و عالمی از انوار ارشاد ایشان منور شده و طریقه علیه را رواج کلی بوجود ایشان حاصل گردید نسبت اجداد کبار خود را بتازگی و طراوت تمام در معرض جلوه در آوردند و ارشاد ایشان عالمگیر شده و بشارت موعوده مذکوره بمحصول پیوست و بمناصب اعلی که رمزی ازان رفته سرافراز گردیدند و این معانی را در نسخه خود خدمت میر غیاث الدین قدس سرّه که یکی از خلفای جهت مندان ایشانست و بسیار عزیز الوجود و شیرین سخن بود در قصیده بوزن مثنوی بنظم کشید.

میآرند که آنقدر استغراق و حضور بر ایشان غلبه داشت که به محسوسات ظاهری اگر چه در نظر ایشان میگذشت ادراک نمیفرمودند مگر از حضار مجلس ایشانرا بر آن مطلع میساخت این نقل اشاره باین مدعا مینماید میآرند که در ایام کبر سن نوعی بامراض بارد مبتلا شده بودند و طبیب جهت پرهیزانه ایشان گوشت مرغ معین نموده بود و خادمی که در طبخ معین بود همیشه یکران را ازان بحضور عالی نمیرد روزی مرغی بیک پا چنانچه عادت مرغان رفته است ایستاده میشوند ایستاده بود آن مرد جهة رفع مظنه که همیشه يك پاره برای خود میداشت ایشانرا مطلع ساخت که حضرت به بینید که مرغان این ولایت یکپا دارند خدمت ایشان دیده یقین و انموده فرمودند که سبحان الله چه قدرت کامله است که بعضی مرغانرا یکپا خلق نموده و ما محتاج اورا بیکپا کفایت کرده این از کمال استغراق و حضور ایشان مخیر است که تا این حد از احوال ظاهری بیخبر میبودند و تمام همت والای شان در امور کمال باطنی مصروف بوده در نزد فقیر بیاض خاص ایشان است و دران از کشوف و الهامات و علوم و معارف بنوعی تدقیقات و تحقیقات

نگارش نموده اند و در صفاوت ذات و آثار و افعال بطرز خاص خود از عبارات عالی و اشارات متعالی بیان فرموده که عقل عقیل از دریافت آن عاجز و درك دراك آن قاصر و آن بیاض مبارك تمام بدستخط شریف ایشان است و دران از الهامات و خصوصیات خود آن قدر باریك مقدمات آورده اند که ظاهر نمودن آن بیاض جز بنظر خواص از جمله محالات است مسموع از اکابر است که خدمت ایشان در رنگ اجداد کبار خود باین الهام نیز ملهم شده اند که غفرت لك و لمن توسل بك بواسطه او بغیر واسطه الی يوم القيامة و این الهامات بجناب حضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروة الوثقی و حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنهم شده بود و این خلف رشید به نسبت اجداد کبار بدان ممتاز شد عادات و عبادات ظاهری ایشان تمام بمطابقت سنت واقع شده و موافقت حضرت اجداد خود را در افعال و اطوار و آثار آن قدر حریص بودند که ما فوق آن متصور نباشد و در اموری که سنت ازان ساکت است تابع الهام بودند حتی که از اکابر مسموع است که نوشیدن آب بی اذن الهام بایشان میسر نبود در ایامی که خدمت ایشان بزیارت حرمین الشریفین تشریف میبردند و خدمت حضرت حجة الله و حضرت وحدت و دیگر کبار حضرات نیز عازم آن سفر بودند چون خدمت ایشان خوگر بملازمت جد خود حضرت قیوم الزمان بودند و صحبت دیگران بر ایشان گران مینمود از این ممر بجناب حضرت قیوم الزمان عرض نمودند که فقیر را سوای صحبت حضرت صحبتی نمیسازد و باخوان و بنی اعمام حضرت درین سفر همراهم هر چند ایشانان همه کامل و مکمل اند اما از آنکه این فدوی سوای ایشان بطرفی مد نظر ندارم و آداب صحبت دیگران کما هو از من بوقوع نخواهد آمد بلکه حضور مجلس عالی ایشانان نیز بر من گران است مبدا موجب آزار ایشانان شود و نقصی ازان بمن عاید شود خدمت حضرت قیوم الزمان فرمودند که کشف کوئی را با شما همراه میسازم چه شما و این اکابر همه ازان بمقام عبور نموده اید و در عرصه

سفر احتیاج بدان میشود چون این نسبت ملازم شما شود همه همراهان شما را احتیاج بشما خواهد بود چون محتاج شما شدند در استرضای شما خواهند بود و خدمت ایشان مرخص شده با حضرات دیگر ملحق شدند روزی واقعه عظمی بایشان نمودند که اگر امروز کوچ نموده بدان منزل رفته شود موجب این بلیه خواهد بود آن واقعه بعینه در حفظ فقیر نمانده اما دیگر صاحبزاده گانرا ظاهر بیاد باشد و حاصل آن همین است که ایشان بحضرات اعلام نمودند که امروز چنین و چنان بمن نموده اند و منع در کوچ فرموده اند حضرات فرمودند که ظاهر مقدمه بنظر نمی آید و کشف چندان اعتبار ندارند گاهی واقع میشود گاهی واقع نمیشود توکل بهتر است القصه بعد اللتیا والی کوچ نمودند ایشان آن روز از حضرت تخلف فرموده فردای آن بایشان ملحق شدند آن واقعه بحضرات رویداده بود و موجب بسیار آزار ایشانان شده بعد ازان روزانه هیچ منزل کوچ ننمودند که از ایشان استصواب آن ننمیدیدند و نیز مسموع شده که در همان سفر چون کشتی ایشان بدریا قریب جده رسید گونه باد مخالف وزید و کشتی در تباهی آمد و امید خلاصی از تمام رکاب آن بکسی نماند همه از همدیگر بحلی و وداع میخواستند و غوغای محشر در اهل آن مرکب افتاده بود خواص و عوام حیران و سراسیمه شده بودند و شبیهه (یَوْمَ... وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى * الحج: ۲) پرتوی انداخته بود و خدمت ایشان در آن هنگام بفراغ کلی بمراقبه و استغراق شغل داشتند یکی از حضرات ایشانرا جنابانیده از کیفیت معامله با خبر کرد ایشان فرمودند که خاطر جمع دارید که انشاء الله تعالی روز جمعه بجامع جده بخیریت نماز ادا خواهد یافت و هیچگونه مکروهی واقع نیست فوق کما بشر رضی الله تعالی عنه مشهور است که روزی ایشان بطواف مشغول بودند دران اثنا سارقی بجیب مبارک ایشان دست انداخت و حال آنکه جیب مبارک ایشان خالی بود ایشان بران مطلع شده دست او را گرفته با خود میگردانیدند تا دوره طواف بآخر رسید و آن شخص بهیچ نوع

خود را از دست ایشان رهانیدن نتوانست لاچار خود را بایشان گذاشت چون فارغ شدند دست او را کشیده بگوشه بردند و خادم را فرمودند که مبلغ کذا حاضر ساخته و بدان سارق عنایت نمودند و فرمودند که مرا شرم آمد که دست او از کیسه من خالی رود می آرند که خدمت ایشان بر کنار دریا آنکه منزل داشتند جهت وضو بر کنار دریا آمدند و خدمت میر غیاث الدین که خلیفه جهتمند ایشان بوده و نظمی که بالا ثبت شده تصور فرموده او است حاضر الخدمت بود بر کنار آب سنگیرا باو نمودند که فارس است و خاصیت آن وارد که ممسوس آن طلا شود اگر بکار شما است بردارید خدمت میر مذکور چون در جذب بود موافق مذاقش نیامد و بعضائیکه در دست داشت آن سنگ را بدریا انداخت سنان عصای او آهنی بود فی الفور طلا شد آنرا نیز بر آورده بدریا انداخت خدمت حضرت قطب الأقطاب تحسین همت او کردند و طالب صادق دانسته القای نسبت خاصه خود بقدر استعداد فرمودند و نیز مسموع است که یکبار در کشتی الگ سوار شده عبور مینمودند و دریا در آن ایام در طغیان بود کشتی را از حدی که می برآید پایان برد آن مکان را کمالی و جلالی مینامند محل مهیب و مهلك است چنانچه از عابران دریا پوشیده نیست ملاحان فریاد بر آوردند ایشان از استغراق با خبر شده فرمودند که چه غوغا است صورت حال بعرض آن قدوه ارباب کمال رسانیدند ایشان فرمودند باك مدارید که فقیر ملهم شده ام که اهل این کشتی از غرق و حرق دنیا و آخرت محفوظ اند ملاحان را از بشارت ایشان دلجویی شده در تردد کشتی شدند ایزد تعالی خلاص آنها از غرق نموده کشتی را بما من رسانید چون از کشتی فرود آمدند شخصی از آنها به عرض رسانید که حضرت بشارت خلاصی غرق و حرق دنیا و آخرت عنایت نمودند در حق تمام اهل کشتی در دنیا خود این مژده بحصول پیوست در عقی نیز امید است که ثابت شود اما درین کشتی چند نفر هندوان اند در حق آنها این بشارت چگونه راست آید درین

مقوله بودند که هندوان مذکور آمده بخدمت ایشان اظهار نمودند که ما را اخلاص کلی حاصل شده بما کلمه عرض نمایند که مسلمان میشویم همه بخدمت ایشان اسلام آوردند میآرند که ایشان روی مبارک خود را پوشیده میداشتند یا در پالکی مبارک خود دثاری میکشیدند که در رهگذار مبادا عدو خدا جلّ شأنه و رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلّم بنظر من درآید اتفاقا اگر هندوی بشرف دیدار ایشان مشرف میشد و حال کلمه میخواند و مسلمان میشد و این واقعه بکرات وقوع یافته هندوان از این معنی با خیر شده از رهگذار ایشان دور میشدند.

و منقول است که خدمت ایشان درین فرد از دیوان حافظ اعتراض مینمودند که فرموده فرد:

من ازان حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخارا

میفرمودند که باعث بر عصمت زلیخا عشق حضرت یوسف علیه السلام شد نه آنکه موجب نقض عصمت او گردید و میفرمودند فرد:

کمال حسن یوسف را چه دانی حافظا بشنو

که عشق او سبب گردید بر عصمت زلیخارا

درین معنی هم ادب جناب حضرت یوسف صدیق صلوات الله علی نبینا وعلیه میماند و هم ادب حضرت زلیخا که حرم محترم او است آن قدر در آداب انبیا میکوشیدند که بالاتر ازان متصور نباشد و در استماع این فرد که ذکر میشود بجای اولو العزم اولو الفضل تجویز مینمودند فرد:

دران روز کز فعل پرسند قول * اولو العزم را دل بلرزد زهول

میفرمودند هر چند از عظمت کبریا جناب قدس خداوند جلّ شأنه مخبر است وبصعوبت قیامت مشعر اما از صریح کنایه بهتر است که بآداب انبیا صلوات الله علیهم البق واین کریمه مبارک بدان دال (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ

عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ
الْفَرْغُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * الأنبياء: ۱۰۱ -

(۱۰۳) مروی است که شبی خدمت ایشان در ملازمت مرشد خود که جدّ ایشان نیز بودند از خانقاه معلی بدر حرم سرا تشریف آوردند ازان مکان طلب رخصت نمودند که بخلوت خود تشریف برند خدمت حضرت قیوم الزّمان فرمودند که ساعتی توقف نما تا من از اندرون گردیده بیام بتو حرفی دارم خدمت ایشان آنجا ایستاده ماند و جدّ ایشان چون بحرم محترم رفتند از خاطر مبارك ایشان نسیان شد ایشان تا صبح ازان مکان بیجا نشدند بهمان هیئت ایستاده ماندند حتی الصبح چون جدّ ایشان برای نماز صبح بر آمدند ایشانرا در همان مکان ایستاده یافتند معلوم نمودند که از همون وقت ایستاده اند استفسار نمودند بعرض رسانیدند ازان وقت منتظر بودم رخصت نمودند که وضو کرده برای نماز بیا ونسبت خاصه خودرا بایشان القا فرمودند بلی مریدانرا بدین صفات باید بود تا از فیوضات پیر بهره ور گردند مشهور است که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است کسانی که بخدمت وادب توفیق یافته اند آنها بفیوض وبرکات مستحق اند نه غیر آنها من خدام خدم فرود:

هر که عاشق شد اگر خود نازنین عالم است * نازکی کی راست آید ناز میباید کشید

تذکره ثالث از منتخب سادس در ذکر وفات

حضرت آیات جناب قطب الأقطاب رضی الله تعالی عنه

مروی است که چون عمر شریف ایشان از حدود تسعین تجاوز نمود قرب وصال خودرا اظهار میفرمودند ومقارن آن ورود آفات در بلدان هند پیدا شد وخلل در سلطنت چغتائیه پدید آمده بود دران ایام احمد شاه پادشاه درانی با عسکر عظیم باراده دهلی بلاهور رسید و بیرون بلده مذبور فرود آمد از آنجا شاه ولی خان که وزیر او بود با سردار جهانخان هردورا بخدمت ایشان فرستاد وخدمت ایشان بیرون قلعه در میادنی محله سکونت داشتند هردو امیر مذکور بخدمت ایشان

مشرف شدند و قدم بوسی حاصل نموده معروض داشتند که سلطان سلام فرستاده
و جهت فتح همت در یوزه نموده خدمت ایشان فرمودند که عمر فقیر بآخر رسیده
سالی پیش بودن خود را نمی بینم در آخر عمر ننگ سلاطین هند را نمی گذارم هر چند
سلطان هند از این خاندان گردیده و قبله توجه خود را پراگنده نموده و از آن جهت
خلل کلی در سلطنت او راه یافته بر زوال سلطنت آماده شده اند اما مدت حیات
فقیر کم مانده تا زندگی فقیر با و متعرض نشوید که فتح کلی نخواهید یافت و سال
آننده فقیر ازین دنیا سفر خواهد نمود فتح کلی نصیب شما خواهد بود و دستار
مبارک خود را از خادم طلب نموده امر فرمودند که دوجا کنند یک قطعه بوزیر شاه
ولی خان عنایت نمودند و قطعه ثانی را بسردار جهانخان شفقت فرمودند قطعه که
بوزیر عنایت شده بود بر قطعه سردار می چربید فرمودند که قدر منزلت شما هر دو
بزیادتی و کمی این قطعه متفاوت خواهد افتاد و رخصت نمودند هر دو امیر مذکور
بعرض سلطان کیفیت ارشاد ایشان را رسانیدند هر چند که در آن مرتبه ترددات
نمودند نافع نه افتاد و بفتح صورت پذیر نشد سال دیگر که ارتحال ایشان از این
دار پر ملال واقع شد باز سلطان درائی آمد و بحسب مدعا کامیاب شد نیز مسموع
شده که بعد از تولد مرشدی حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه فرموده
بودند که مرا برای وجود این فرزند داشته بودند چون این فرزند بوجود آمد سبب
بودن من در این عالم نمی نماید و بشارات بسیار در حق ایشان فرمودند انشاء الله
تعالی در احوال ایشان مذکور خواهد شد و از این نوع اشارات بقرب ارتحال خود
بسیار نموده اند در سنه یک هزار و یکصد و شصت یکم از حدود تسعین متجاوز
شده بقرب صد رسیده در پنجم تاریخ ذی الحجة الحرام بوصل جناب قدس
خداوند تعالی شانه شرف شده اند إنا لله و إنا الیه راجعون تاریخ وصال ایشان را
بسیار یافته اند اما بتزدد فقیر از آنها منظومه که میر غیاث الدین تصور نموده است
موجود بود بتحریر آمد نظم:

زیستانِ مجدّد الف ثانی * بیاغ قطب معصوم زمانی
بر آمد از هلالِ صبغة الله * عجائب گل چو چشم آسمانی
مه از بُرجِ امامِ العارفین بود * که مهر آسمان جانش بخوانی
نی را نایبِ کامل مکمل * مجدّد شان قیوم جهانی
امامِ الأولیا از حق خطایش * باسم معرفت معصوم ثانی
پس الف بیکصد شصت یکم * بچنت رفت خوش زین دار فانی

وقبر مبارک ایشان واقع در الارشاد در روضه مبارک حضرت عروة الوثقی
رضی الله تعالی عنه بیرون گنبد شریف متصل قبر شریف والد ایشان حضرت امام
العارفین واقع است طوبی لمن زارها وقبره خوردی بر ایشان بنا یافته خدمت
حضرت میر غیاث الدین در اتصال شجره ایشان وانتساب ایشان بسلسله علیه
نقشبندیه رضی الله تعالی عن ارباب اهالیها زیبا بنظم کشیده اند.

هر چند خلفای جناب حضرت قطب الاقطاب سوای فرزندان عالی مقدار
ایشان نیز بسیار بودند اما حضرت امیر غیاث الدین بسیار در اقران خود ممتاز
بودند و بدرجات کمال و اکمال رسیده شمه از احوال ایشان لازم که بیان آید اما
چون درین منتخب تمام اختصار منظور است لهذا بطریق ایجاز از کلام خود او که
در مبادی احوال خود در عین جذبه فرموده است نوشته میشود مصرعه:

بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل

خدمت ایشان باعلی درجات کمال مشرف شدند و مجاز گردیده بولایت
خود فیض آباد که توابع بدخشان است تشریف فرما شدند و طریقه ایشانرا دران
ولایت رواج کلی شد و خلائق کثیر بتوسط ایشان بدرجات کمال مشرف شدند
الی الیوم نسبت ایشان در اولاد ومنتسبان ایشان جلوه گر است و مزار مبارک
ایشان چون لعل درکان بولایت بدخشان واقع شده یزار ویتبرک به رحمة الله تعالی
علیه رحمة واسعة.

تذکره رابعه از منتخب سادس در ذکر قدوة الاولياء

حضرت شاه غلام محمد ولد حضرت قطب الاقطاب امام الاولياء

شاه حضرت غلام محمد معصوم رضي الله تعالى عنهما

خدمت ايشان بعد از تحصيل علوم ظاهري كسب كمالات باطني از خدمت
والد خود حضرت قطب الاقطاب نموده اند و به نسبتهاي خاصه ايشان مشرف
شده بدرجه كمال و اكمال رسيده مجاز شدند چون والد ايشان خدمت ايشانرا
كامل و مكمل يافتند مسند مشيختر بايشان تفويض فرمودند و سائر فرزندان
و ميردانشان بایشان حواله نمودند و خدمت ايشان در حيات والد شريف خود بر
مسند ارشاد اتكا نموده برهنمای بریه مشغول شدند و هنگامه ارشاد و الارشاد
ايشان در اطراف و اكناف عالم انتشار يافت و جهان جهان خلایق از اطراف
و طرائق بخدمت ايشان رسيده داخل بطريقه عليه شدند و اخذ فيوض و كمالات
نمودند و مظهر اسرار و بركات گرديدند القصه مرجع كل در عصر خویش بودند
و همه اخوان و اكثري از اقوام ايشان اخذ فيوض و بركات از خدمت ايشان نمودند
بموجب آية كريمه (اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا)
جوق جوق مردم از فقرا و اغنيا و سلاطين و حكام و مشائخ و اكابر و فضلا و علما
رجوع آوردند و خلفای ايشان در اطراف و اكناف عالم انتشار يافتند و آن قدر
رواج اين طريقه كه در ايام ايشان شد چه از نفس نفيس خود ايشان چه از
فرزندان و برادران و غيره مجازان ايشان كه حوصله كاتب از تعداد آن عاجز و زبان
قلم از تكتب آن قاصر از اكابر شنیده شد كه در مراقبه صبح و شام معموله ايشان
زياده از دوازده هزار مردم جمع ميشدند و در مراقبه بعد از جمعه آن قدر جمعيت
خلایق ميشد كه از اندازه حساب بيرون ميبود حضرت جی صاحب كلان و قدوة
الاولياء لقب ايشان بوده و عادت مبارك ايشان چنان قرار يافته بود كه شش ماه با
عيال و اطفال و اخوان و اقربا در لاهور تشریف میداشتند و شش ماه ديگر به پشاور

می‌بودند و همه عیال و اطفال و اقربا و ملازمان را با خود می آوردند و می‌بردند و در رنگ اردوی پادشاهی جمعیت خلایق در راه بایشان می‌بود حتی که مسموع شده که پالکیهای مردانه و پالکیهای زنانه که از متعلقان ایشان همراه می‌بود گاهی بصد عدد می‌رسید و گاهی زیاده ازان می‌شدند و سواری های دیگر مثل کجاوه و گاوی و ستور و غیره برین قیاس باید نمود شنیده شده که ماهی قبل از سفر قوما برای اصلاح راههای می‌فرستادند که از رهگذارها با قطع خبگل و خار و خاشاک مینمودند و ما یحتاج طریق و منازل را تهیه می‌فرمودند و بخشش و سخا و کرم آن قدر که از ایشان بوقوع آمده چه شرح نماید فی الجمله آیتی بودند از آیات الهی و رحمتی بودند از رحمتهای سبحانی و تمام عمر شریف خود را بشغل احادیث بسر بردند و مسموع شده که چندین هزار احادیث باسناد یاد داشتند و بر هر فعلی که از ایشان صادر میشد حدیثی در آن باب می آوردند و آن فعل را مطابق بحديث مبارك مینمودند حتی که بر نوشیدن آب احادیث کثیره می‌فرمودند.

فقیه از زبان یکی از منتسبان ایشان شنیده ام که یکی از علمای پشاور بحرکت بعضی مرضاء القلوب با جماعة از طلبه جیده خود برای مذاکره بخدمت ایشان آمد و این عزیز در قوت علمیه و فصاحت تقریر و بلاغت تحریر سرآمد علمای زمان بود چون در حضور عالی باریاب شد صورت علوم تمامی و کمال از لوح دل وی محو گردید بطرف تلامیذ اشاره نمود همه آنها را نیز همان حالت روی داده بود هیچ یکی از آنها را حرفی بر زبان و بر دل نیامد از مجلس عالی برخاستند و محل خود رفتند و کتب را کشودند خود را بقوت اصلی یافتند و بعضی مباحثه های دقیق را بتکرار همدیگر ضبط گرفته روز دیگر باز به نیت سابق آمدند همان حالت اول دیدند باز رجوع نمودند چون از مجلس عالی بیرون شدند خود را بقوت اصلی یافتند روز ثالث باز آمدند و کتب را نیز با خود آوردند به مجرد ملاقات ایشان در خود نظر کردند و متوجه شدند خود را عاری محض دیدند کتب خود را کشودند

از الف تا با فرق نینمودند آن عزیز با تلامیذ خود بر قدمهای مبارک ایشان افتاده و اظهار معامله خود نمودند خدمت ایشان فرمودند که فلان بحث و فلان بحثا ضبط نموده آمده بودند و جواب هر یکرا بیان فرمودند آن عزیز با طلبه خود مرید ایشان شدند و صحبت والا اختیار نموده از برکت صحبت ایشان بهره کلی یافتند و از مجازان شدند و خدمت والده شریفه فقیر حضرت بی بی صاحبه قدس سرها که خواهرزاده ایشان و یکی از صالحات کاملات زمان بودند میفرمودند که در سن هفت سالگی بودم روز بیست نهم رمضان مبارک را روزه داشتم و همان روز بخدمت ایشان مرید شدم چون از تلقین فارغ شدند متوجه من گردیدند حالتی بمن رویداد که لذت آن الی الیوم از من نرفته همانا که خلص نسبت علیه را بطریق اندراج النهایه فی البدایه بمن القا نمودند و آن قدر رسوخ عقیدت و کمال محبت که بجناب ایشان داشتند در تحریر می آید و کسیکه فی الجمله از جناب ایشان کم اخلاص بود آنرا بی بهره محض میدانستند و اگر از اهل طریق بوده باو سوء معامله مینمودند اگر متنبه نمیشد سلب نسبت او میفرمودند از آنها این معنی را فقیر در حق یکی از منتسبان مرشدی حضرت قیوم جهان قدس سره دیده نعوذ بالله من غیره اولیاء الله چون مدت عمر مبارک ایشان بانقراض رسیده شوق لقاء الله بر ایشان غلبه کرد طالب وداعی آن شدند و بقرب ارتحال خود مطلع گردیدند و اظهار آن مینمودند و حظ با ازان بر میداشتند مسموعست که سی روزه ماه رمضان مبارک را تمام به صحبت ادا نمودند و ختمات تراویح را بطریق معمول خود تمام کردند شب عید فطر با صحت کلی بمستراح خود اضطجاع نمودند وقت نماز تهجد برای نماز بر خواسته وضو نمودند و ادعیه موقته آن وقترا خواندند و بنماز مشغول شدند بعد از فراغ نماز به مستراح رجوع نمودند تا صلاة بین النومین واقع شود چون بخواب رفتند بر نخواستند وقت صبح خادمه ایشانرا برای نماز بیدار نمود و الحاح کرد از ایشان اثر حس و حرکت ندید فغان بر آورد و فرزندان و متعلقان جمع شدند چون دست بر

نبض میگذاشتند نبض متحرك میبود ولطایف در سینه بی کینه ایشان بذکر مشغول بودند وزعفران چون بر جبهه میمالیدند خشك میشد وآئینه را چون قریب دم و دماغ میآوردند اثر بخار نفس بر آن ظاهر میشد حکما وغیره متحیر ماندند آخر الامر اهل کشف در یافتند که ایشان رحلت نموده اند سنه هزار و یک صد وهفتاد وهفت هجری بتاریخ شب غره شوال که شب عید فطر باشد ازین دار پر ملال بدین نوع ارتحال نمودند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^[۱] پس از رحلت مبارک ایشان صورت جمعیت ظاهری در این خاندان کما هو نماند وتفرقه کلی رو نمود فقیر از زبان یکی از مریدان ایشان در قریه شب قدر توابع پشاور شنیدم که قرب ارتحال ایشان بخدمت رسیده بودم مبلغ سه رویه نذر بخدمت گذاشتم فرمودند این مبلغ را بردارد نزد خود امانت بدار فردای عید فطر بر قبر من بیا شخصی آمده اظهار خواهد نمود که همین عدد مبلغ بدمه این شخص قرض داشتم باو بده اما این معنی را مخفی دار آن شخص گفت که از خدمت عالی رخصت شدم وبمکان خود رفتم روز مذکور بشهر آمدم خیر رحلت ایشان شنیدم بر قبر مبارک رفته بزیارت مشرف شدم بموجب امر عالی ساعتی در آنجا متوقف ماندم دیدم شخصی غریب بیامد وزیارت کرد وبمن گفت که بدمه ایشان مبلغ کذا قرضداشتم الحال بفرزندان ایشان اظهار کنم یا نه که ایشان در عزا والد خود اند من آن وجه را بر آورده بوی دادم وگفتم ایشان این مبلغ برای تو بمن امانت داده بودند بگیری بفرزندان ایشان حاجت اظهار تو نمانده وازین مقدمه زیاده از پیش معتقد ایشان شدم تواریخ ایشان بسیار جمع شده است اما میر غیاث الدین قدس سره چند فردی نظم فرموده نظم:

غلام محمد شه اهل دل * امام هدی قطب ارض و سما

(۱) در بیرون شهر پشاور در باغ اسدخان که یکی از مریدان خاص بود دفن نمودند و عمارات و مساجد عالی در آنجا بنا نمودند که عاقبت از دست سکهان خراب شد.

مجدّد صفت شاه معصوم فر * سعید ازل صبغة الله لقا
ز نور دلش منفعل آفتاب * بسان پدر بود صاحب لوا
چو زین دار فانی ملال آمدش * بشد عازم ملک دار البقا
ملائک همه خیر مقدم کنان * بتشریف روحش مباحث نما
پشاور شد از مرقدش معتبر * چو شد روضه قدوة الاولیا
زانوار آن روضه پر ز نور * بساط زمین گشت رشک سما
بتاریخ او شد ندایم زغیب * بفردوس جا کرد آن مقتدا

سوی فرزندان و اخوان و اقربای مبارک ایشان نیز دیگر عزیزان بسیار از خدمت ایشان بدرجه کمال رسیده اند از آنها خدمت مرزا عمرخان شرزه خانی و خلیفه مسجدی استالفی ترکنه‌ئی و خواجه نظام خواجه خدری و خواجه حبیب الله آئینه ساز کابلی این هر چهار عزیزان از باقی مجازان ممتاز شدند و مردم بسیار از اینها اخذ طریقه نمودند الی الیوم خلفا و فرزندان آنها ملتزم طریقه اند و ذکر باقی خلفای ایشان بتطویل میکشد و ذکر فرزندان ایشان در تذکره خامس و سادس قرار نموده و ذکر اخوان در تذکره سابع این منتخب ثبت میشود انشاء الله تعالی و ختم این تذکره بایراد شجره مبارکه که خدمت میر غیاث الدین بطریق مثنوی در انتساب نسبت علیه نقشبندیه تا بایشان نظم فرموده میشود هذا هو نظم:

چون پیشتر از ظهور کونین * کز غیر نبود نقش ما بین
جز شاه سریر لا یزالی * کو بود بتخت بی زوالی
میخواست بخود که عشق بازد * تصویر بشر بهانه سازد
دریای تجلی صفاتش * جنبید ز اقتضای ذاتش
ناگاه ازان محیط بیحد * گردید ظهور نور احمد
زان نور ظهور انبیا شد * بنیاد سراق سما شد
آمد ز عدم پدید کونین * خیل ملک و گروه صنفین

بشنو صفتش زایزد پاک * لولاك لما خلقت الأفلاك
سلطان مقربان درگاه * شایان سریر لی مع الله
تاج سر انبیاء مرسل * نور دل اولیاء اکمل
منشی صحائف حقائق * عنوان مکاتب دقائق
دُرّ صدف وجود آدم * مسجود ملائک مکرم
یک لحظه زهفت چرخ افلاک * برجست چو برق چست چالاک
در راه تو ای رسول یزدان * میکائیل جبرائیل حیران
نه طاق سرادقات خضرا * بوسید قدوم مرکب را
ای خواجه بارگاه مقصود * مخصوص تو شد مقام محمود
این رتبه نه هیچ انبیاراست * این جامه بقامت تو زیباست
یا رب بجمال شاه لولاك * فخر دو جهان تاج افلاک
یا رب بشه سریر تصدیق * سلطان صحابه یعنی صدیق
با حرمت آن امیر عادل * با آن شه تخت کشور دل
یا رب بحق علوم عثمان * غواص محیط نور فرقان
یا رب بحق علی شه دین * ابن عم خاتم النبیین
یا رب بشهادت امامین * سبطین رسول فخر کونین
یا رب بامام اهل ارشاد * تاج الملوک زین عباد
با حرمت باقرو جلالش * با جعفر صادق و کمالش
یا رب بحق امام کاظم * آن کشف جمهر اکارم
با آنکه علی رضاست نامش * باید زعلوم و فیض عامش
با نور دل تقی شه دین * با سر نقی امام حق بین
با جذبه عسکری و حالش * با بحر کمال بی زوالش
با حرمت مهدی و خروجش * با طالع اختر و عروجش

یا رب بصفای شیخ الاسلام * آن قطب زمانه پیر بسطان
یا رب بامیر گرکانی * با حرمت پیر خرقانی
یا رب بابوعلی جان باز * شهباز فضای گلشن راز
با یوسف تخت ملک ایقان * با آن سه آسمان عرفان
با حرمت شاه غجدوانی * سرمست شراب لامکانی
یا رب بولای خواجه عارف * آن بحر حقائق معارف
یا رب بولای خواجه محمود * با خواجه علی که شمع دین بود
یا رب بیقین پیر سماس * آن شاه سریر ملک انفاس
با حرمت آن امیر سادات * آن بحر خوارق عادات
با حرمت آنکه نقشبند است * از پرتو ذات بهره مند است
یا رب بحق علاء الدین عطار * با مقام قطبی بوده بر خوردار
یا رب بحق کمال یعقوب * کو داشت بجزب حال مغلوب
یا رب برضای پیر احرار * موج محیط بحر انوار
با حرمت زاهد نکو نام * کو بود رواج دین اسلام
یا رب بخشوع آن حق اندیش * فیاض زمانه خواجه درویش
با حرمت امکنه شه دین * سیمرغ فضای قاف تمکین
با حرمت ذات خواجه باقی * کز خویش فنا است با تو باقی
با آن شه بارگاه سرمد * قطب ملکوت شیخ احمد
یا رب بوقار خواجه معصوم * کو در صف اولیا است قیوم
با حرمت آن شه فلک جاه * قیوم زمانه صبغة الله
با آنکه امام عارفان است * شمس فلک محققان است
با آن جذبات شاه مرحوم * قطب دو جهان غلام معصوم
یا رب برموز آن نکو زاد * فرزند رشید قطب اوتاد

شائسته آن سریر مسند * یعنی شه دین غلام محمد
با حلقه ذکر صوفیانش * با جذب دل قلندرانش
با پادشهان کشور فقر * با جوهریان گوهر فکر
با تیز روندگان آن راه * با هم نفسان ذکر الله
با شیر و شان پیشه راز * طائر صفتان عرش پرواز
با ذکر مسبحان علیا * با منجذبان صحن غربا
فیض بغیائی از کرم بخش * یک مشربه زان میقدم بخش
گر چه به فعل زشتم و بد * بخشا بطفیل آل احمد
در محفل قدس محرم ساز * با نور تجلی همدم ساز
یک جرعه زجام نحن اقرب * دل میطلبد بده تو یا رب

از خدمت ایشان شش فرزند خلف شدند اول خدمت حضرت جیو صاحب که در احمد شاهی مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسین است ثانی خدمت حضرت جیو صاحب که با والد خود در پشاور مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسن است این هردو حضرات از باقی اخوان ممتاز بودند ونسبت علیه با وجود صحبت پدر از جدّ بزرگوار خود حضرت قطب الاقطاب حاصل نموده بودند وبه بشارات عالی از ایشان سر افراز گشته چون احوال این هردو اکابر تفصیل میطلبد برای ذکر احوال هر یکی تذکره علیحده مذکور میشود انشاء الله تعالی واین هردو بزرگوار از يك والده بودند والده ایشان از اولاد حضرت شیخ الجن والانس جناب حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه بوده است ازان خدمت والد وجدّ ایشان حرمت این هردو فرزندان را زیاده از فرزندان دیگر داشتند باقی چهار فرزندان ایشان در این تذکره مذکور میشوند فرزند ثالث حضرت قطب الاقطاب ننگ دریای عرفان غوث الزمان حضرت میان عبد الرحمن قدس سرّه از جمله اصحاب ویاران مخصوص

و ممتاز بحضرت پیر دستگیر خود در قید حیات بارشاد طلاب و مرجع خلائق آن وقت اعلی و ادنی صاحب کشف و کرامات در شان آن ولایت پناه هویدا و آشکارا بود اکثر خلفای ایشان در اتکای پشاور و احمد شاهی خلافت و ارشاد بر پا و فائز اند و میان عبد الرحمن که فرزند ثالث ایشان است در حضور والد خود رحلت نمود و بسیار مردم داخل طریقه علیّه بوسیله او شدند و بسیار صحبت مؤثر داشت از وی يك پسر خلف شد حضرت میان محمد شاه نام از چشم معذور بوده و حفظ کلام مجید داشت و بعضی علوم لابدی را بیاد داشت و ارشاد مینمودند فرزند رابع ایشان حضرت میان محمدی نام داشتند خدمت ایشان در علوم ظاهری پایه مولویت داشتند و شعر بسیار خوب میفرمودند و دیوانی دارند تمام در نعت و مدح جناب نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلّم جمع نموده اند و تخلص خود را لطفی قرار داده اند این غزل نعت از فرموده ایشان بیاد فقیر بود ایراد نمود نعت محمدی صلی الله علیه و سلّم:

ای که تو احمد و محمود و محمد لقی * سیّد ابطحی و هاشمی و مطّلی

ای که شاهان جهان جمله گدایان تو اند * رحمتی عالمی و خواجه قدسی نسبی
 بو البشر را ز وجود تو شرف در کونین * که ز نسلش چو تو ممتاز نه شد هیچ نبی
 چه خلیل و چه کلیم و چه نجی و چه مسیح * همه حیران کمال تو بدین بو العجی
 هود با صالح و داود و سلیمان یوسف * روز محشر بتو محتاج شفاعت طلبی

توئی ای مرسل امّی که به پیشت دارد * با همه علم و خرد روح امین حکم صبی
 گشت مست می اخلاق تو ای مرجع کل * چه جنوبی چه شمالی و چه شرقی غربی

ای قریشی مضری المدنی المکی * مه خورشید لقا نخل حدیق عربی

جز ثنای تو نیاید زمن نامه سیاه * ذکر فکری سحری ناله و افغان شبی

دعوی مدح تو کردن نه بلطفی زیباست * گر چه گفته سخنی چند وی از بی ادبی
 و خدمت ایشان بعد از والد شریف خود بخدمت عم بزرگوار خویش

حضرت مرشدی قیوم جهان گردیده. اخذ فوائد زوائد نموده اند از ایشان پسر خلف نشده و فرزند خامس ایشان میان خیر الدین انداز ایشان يك پسر خلف شده میان محمد عمر نام فرزند سادس ایشان میان عبد الرحیم نام بودند و از ایشان پسری نماند رحمة الله علیهم أجمعین.

تذکره خامس از منتخب سادس در ذکر حضرت جیو صاحب

شاه غلام حسین اولاد ایشان قدس الله اسرارهم

خدمت ایشان ابتداء اخذ طریقه علیه از خدمت جدّ بزرگوار خود نموده و از نسبت عالیه ایشان مستفیض شده بامر مبارک رجوع بوالد ماجد خود کردند و سلوک تسلیم را بخدمت ایشان با تمام رسانیدند و مجاز شدند و در حضور والد خویش بارشاد مشغول بودند جماعت کثیر از ایشان مستفاد گردیدند و ارشاد ایشان عالمگیر شده چنانچه در عصر خویش مرجع کلّ بودند و قوت علمیت ایشان بنهج کمال بوده و پایه معرفت و رای حال و احوال بلکه از حال گذشته بمحول حال پیوسته بودند خلفای صاحب کمال از ایشان بوقوع آمدند و در اطراف عالم انتشار یافتند و طریقه را رواج کلی دادند اگر تعداد خلفای ایشان نموده شود بتطویل خواهد انجامید و سخا و کرم ایشان زائد البیان و مذکور هر لسان است و فات ایشان در غربت واقع شده در بلده قندهار و مدفن مبارک ایشان در بلده مذکور قرار یافته و بر مزار مبارک ایشان مخلصان احاطه در مسجد و حوض و امکانه فقرا ساخته اند امروز مرجع کلّ احیای آن بلده مزار فیض آثار ایشان است و قبور اموات آن شهر در جوار رحمت دثار عالی قرار یافته طرف شرقی شهر متصل بدامان کنار جوی شاه واقع شده طوبی لمن زاره و فرزندانی گرامی ایشان چهار بوده اند اکبر آنها میان غلام مجتبی نام داشتند و از والد خود مجاز بودند و خلائق بسیار از ایشان اخذ طریقه نموده اند و خلفا بسیار از ایشان بر وی کار آمده و در قندهار و هرات خلفای ایشان رواج کلی دارند و علمیت ایشان بحدّ

مولویت بوده از ایشان دو پسر خلف شده اما در حیات ایشان صغیر بودند.

ذکر فرزند ثانی حضرت جیو صاحب که الیوم در قید حیات اند و صاحب

مسند اجداد کبار ایشان اند اسم ایشان میان ادریس است و مشهور بحضرت میان قاضی اند اخذ طریقه علیه از والد ماجد خود نموده اند و بدرجات کمال فائض شده در صغر سن مجاز گردیده بودند و عالمی از ایشان اخذ طریقه علیه نموده فائض گردیدند الحال وجود شریف ایشان بسی مغتنم است و سلسله اکابر از ایشان بر پا اخلاق و اوصاف ایشان در قید قلم و بند رقم بتعسر گنجایش یابد و قوت علمیت ایشان مستغنی از بیان است و تمام عمر را بتدریس بسر برده اند الحال مشغول دائمی ایشان قراءه صحیح بخاری شب و روز در آن مشغول اند فقیر چون اکثر بصحبت ایشان رسیده مجلس ایشانرا خالی از شغل کتاب مذکور نیافته ام و در علوم و معارف حضرات الیوم کم کسی را چون ایشان اطلاع خواهد بود و بیان معارف به تدقیقات لازمی و تحقیقات واجبی از ایشان باید شنید فی الجمله مجموعه فضائل کمالات ظاهری و باطنی اند و با حضرت میان فضل احمد جی مرحوم صحبتها نموده خطها گرفته اند اللهم متّع المسلمین بطول حیاته یرحم الله عبدا قال آمینا.

و فرزند ثالث حضرت جیو صاحب میان محمد عیسی نام داشتند و در علمیت

فائق وقت بودند و از نسبت والد خود بهره ور و مجاز و رسوخ عقیده کلی باجداد مبارک خود داشتند و آثار صلابت و شجاعت از ایشان ظاهر و وجد و کمالات از ناصیه ایشان پیدا چون مدت عمر ایشان بانقراض رسیده در بلده پشاور رحلت نمودند در جوار جد بزرگوار خود آسودند رحمه الله علیه رحمه واسعة.

چهارم فرزند حضرت جیو صاحب میان غلام رسول نام داشتند در ابتدای

نشو و نمای جوانی رحلت نمودند رحمه الله علیه رحمه واسعة.

تذکره سادس از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه غلام حسن

و فرزندانشان قدس الله تعالی اسرارهم

خدمت ایشان اخذ طریقه علیه از خدمت جدّ بزرگوار خود حضرت قطب الاقطاب نموده اند و به نسبتهای خاصه ایشان بهره مند گردیده باذن مبارک ایشان رجوع بوالد خود نمودند و سلوک طریقه را بترتیب از ایشان کرده اند و بدرجات کمال و اکمال رسیده مجاز شده اند و در حیات والد خود بارشاد مشغول بودند و عالمی از ایشان اخذ طریقه نموده اند آن قدر ارشاد ایشان وسعت پذیرفته که مرتبه اول که بکابل آمدند روز اول هژده هزار کس رجال و نساء در نزد ایشان داخل طریقه شدند و روز دیگر از کثرت خلائق حساب و سیاهه را موقوف نمودند و خلفای صاحب کمال از ایشان بسیار ماندند و ارشاد ایشان انتظام کلی یافت و در هر قریه از قرای کابل خلیفه از ایشان متمکن است و کذلک در دیگر بلدان و مسموع گردیده که آن قدر جذب در صحبت ایشان بود که اکثر مردم حلقه ایشان بیهوش میشدند و بعضی بجنون میرسیدند با وجود مراعت طریقه که مدار آن خفیه است اهل حلقه ایشان ضبط خود نمیتوانستند نمود و مال بوجد میکشید و از کثرت تواجد غلغله در تمامی محله میافتاد و رهگذار از هجوم خلائق بسته میشد و بر همه آنها وجد سرایت مینمود و در کوچه و بازار مدهوشان سرشار افتاده بودند یکی از مریدان ایشان نزد فقیر نقل نموده که روزی وقت را در یافته بخدمت عرض نمودم که مدار طریقه عالی بسکوت است و حضرت نیز امر سکوت مینمایند اما مردم خود را نمیتوانند یافت باعث آن چه باشد تبسم نموده فرمودند که شیرستان نقشبندی کاسات می قادری مینوشند یعنی نسبت ما از نسبت مادری چاشنی از نسبت قادری گرفته ازان نشه دو بالا دارند و ضبط خود نمیتوانند نمود فرد:

ازین افیون که ساقی در می افکند

حریفانرا نسر ماند و نه دستار و آخر عمر نسبت موروثی بر ایشان غلبه کرد

اهل صحبت ایشان بتمکین و وقار آمدند و از غلغله و بیقراری تسکین یافتند خدمت ایشان رساله در بیان سلوک و تسلیک املا فرموده اند و کاررا بر طالبان سهل نموده و دران بسی مدارج معارفرا بیان کرده اند و در مجلس عالی ایشان آن قدر صلابت ایشان مستولی بود که کسی را یارای تکلم نبود و مزاج مبارک ایشان جلال آمیز بود و هیبت ایشان در دلها متمکن فقیر صحبت ایشانرا در صغر یافته بودم آن قدر التفات و مهربانی که می نمودند هرگز یارای تکلم نداشتم بخاطر فقیر نیست که در حضور ایشان متکلم شده باشم نقل تصرفات و خوارق ایشان از حدّ زیاده مسموع شده اکثری بخاطر نمانده و از آنچه بخاطر مانده دوسه تصرف ایشان نوشته میشود صوفی عبد الله نام مردی از مستفیضان ایشان ظاهر نمود که روزی در نواحی کابل بقرب چادرهی بایشان بودم پالگی مبارک ایشانرا در راهی میبردند ناگاه قطعه ابری بر آسمان ظاهر شد و پهن شدن گرفت مقارن دامان کوه چند سیاه خانه از قبیله مهمند نزول نموده بودند خدمت ایشان بجانب ابر نگاه نمودند باز بطرف سیاه خانه ها دیدند و ساعتی متأمل شدند و بفقیر خطاب نموده فرمودند که زود خودرا باین سیاه خاها برسان و باهل آن بگو که فلانی در اینجا می آید اگر قبول کردند زود بیا فقیر خودرا رسانیده پیغام رسانیدم آنها از قبول نزول ایشان ابا کردند بخدمت رسیده معروض داشتم سر مبارک خودرا جنبانیده بر زبان مبارک آوردند الراضی بالضرر لا يستحق النظر فرمودند که مردم قدامرا بقلعه خود راهنما شده خود مقدم شود زود تهیه مکان نما که باران شدید بنظر می آید فقیر صوفیانرا که در قدام بودند بقلعه خود راه نمودن شدم و خود مقدم شده تهیه مکان نزول ایشان نمودم چون خدمت ایشان بدر قلعه رسیدند باران بشدت تمام ریزش نمود و خدمت ایشان مکدر بقلعه درون شدند فقیر ترسیدم که مبدا از من طول شده اند معروض داشتم که باعث ملال ذات عالی چه باشد فرمودند که در ابر بلا بسر اهل سیاه خاها بنظر آمده ملتجی برفع آن شدم معلوم نمودند که اگر

بترغیب ترا در خاهاى خود برند ازین بلیه نجات یابند و آنها نزول مرا در مکان خود قبول نفرمودند آن بلیه بر آنها واقع شد بر برج قلعه بر آمده مشاهده احوال آنها بکن فقیر از برج متفحص شدم دیدم که سیلی عظیم از کوه آمده و خاهاى آنها را برداشته بدریا ملحق نمود واقعه را بعرض رسانیدم فرمودند که الراضی بالضرر لا یتحق النظر نظم:

زهی غلام حسن پیر عارفِ کامل * چو کرد عزم مسلّم بسیر باغ عدن
بفرقتش زهمه شهر غلغله برخاست * بماتمش همه جا جمع شد چه مرد چه زن
سحر زچشم کواکب فشانده قطره زاشک * زغم بخون شفق شام کرد نزد امن
زپیر عقل جو جستم وصال تاریخش * جواب داد که تاریخ شان بچو از من
زاهل شهر شنو کز غمش چه میگویند * شنید از همه سو نعره هی غلام حسن
سنه ۱۲۰۴ هـ.

مزار شریف ایشان در پشاور در جنب والد بزرگوار خود متصل مرقد حضرت قدوة الاولیاء سمت مغرب است إنا لله وإنا الیه راجعون. خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند اما پسران ایشان سوای بنات هفت نفر خلف شدند فرزند اول ایشان میان غلام اسماعیل نام داشتند و بمحاسن و کمالات آراسته بودند تمکین و وقار شعار ایشان بود از علوم ظاهری بهره کلی داشتند وسلوک باطنی را بخدمت والد خود با تمام رسانیده بودند و مردم بسیار اخذ طریقه از وی نموده بودند و بعد از والد شریف خود بر مسند والد در پشاور بودند. وفرزند ثانی ایشان والد فقیر اند که حضرت شاه غلام نبی نام داشتند ووالده ایشان نیز از سادات کرام بودند بعد از بهره علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود نموده اند و مجاز گردیده و نامه ارشاد بدستخط جدّ شریف برای ایشان نزد فقیر موجود است ایراد می‌رود بسم الله الرحمن الرحیم والصلاة والسلام على الرسول الكريم معلوم جمیع طالبان راه حق سبحانه وتعالی و جمیع مخلصان حضرات عالی شان غزنی و کابل

و کوه و امان و قندهار و ترکستانرا بوده باشد از این جانب فقیر غلام حسن سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند و خمس الاوقات با جماعه درویشان در حلقه‌ها و از کار ختم در دعای سلامتی ایمان شمایان مخلصان مشغولیم بعده آنکه مخفی نماند در این وقت فرزندی ارشدی جامع الکمالات نور چشمی میر غلام نبی که اجازتنامه چهار طریقه که مراد نقشبندیه و قادریه و چشتیه و سهروردیه است بموجب امر حضرات عالیشان رخصت این چهار طریقه را داده شد هر طالب را که ذوق طلب راه حق جلّ و علا در طریقه حضرات عالیّه نقشبندیه و جمیع طریقه‌ها باشد مرید شوند که بهره خواهند یافت و خوشنودی حضرات عالیشان خواهد شد و نجات دارین در این است از کمالات حضرات ایشان بشرط آنکه بر سجاده شریعت مستقیم و بر حب اولیاء الله و مرشدان طریقت مستقیم و سرگرم باشند انشاء الله تعالی بکمال مکمل خواهند رسید و خدمت فرزندی ارشدی جامع الکمالات میر غلام نبی را نیاز تمامی اینجانب داده باشند که باعث رضای حضرات عالی شان و رضامندی این فقیر خواهد شد چرا که شما جمیع خلیفه‌ها و مریدها را بایشان سپرده شد میباید که در خدمت ایشان حاضر باشند و اگر هر کدام رو گردان این خاندان حضرات شود خدا و رسول خدا و حضرات عالی شان و نیز این فقیر از او نارضا باشد چرا که رضای فرزندی رضای فقیر است زیاده چه نوشته شود والسلام علی من اتبع الهدی.

ذکر خوارق عادات ایشان یعنی غلام نبی رضی الله تعالی عنه

خوارق بسیار از ایشان مخلصان اظهار مینمایند که ایراد آن بتطویل می‌انجامد از آنها نقلی از زبان حضرت والده بیاد فقیر است نوشته میشود والده فقیر میفرمودند که در ایامیکه ترا حامله بودم روزی والد تو فرمودند که بخانه ما فرزند نرینه تولد خواهد شد و همچون این خال سیاه که بر صدر من است بر صدر او خواهد بود و طولی العمر و غیره بشارات عنایت نمودند چون تولد شدی بعینه همان

نوع خال که بر صدر والد تو بود بر سینه تو بوده است والی الحین آن خال بر صدر مائل به پهلوی چپ فقیر موجود است و كذلك وقت حمل برادر فقیر میان ضیاء الحق نیز فرموده بودند که خالی که بر کتف من است بر کتف این پسر خواهد بود وهم چنین وقت حمل همشیره نیز فرموده بودند که این مرتبه بخانه ما دختر تولد خواهد شد ودر جوانی رحلت خواهد کرد فوق کما اخیر خدمت مرشدی حضرت قیوم جهان میفرمودند روزی والد شما کتابی بجانب من نوشته بودند ودر آن کلمات ناملائم ثبت نموده بود بخاطر گران آمد شخصی پرسید که چه مکتوب است که شمارا ملول ساخته است گفتم کاغذ غلام نبی است که مقدمات ناملائم نوشته است در آن هنگام ملهم ساختند که حضرت غلام نبی بگو که وی پایه محبوبیت دارد واز محبوبان ناز معقول است خدمت مرشدی حضرت قیوم جهان قدس الله سره الأقدس میفرمودند که زهی طالع والد شما که در آخرت اورا هم مقام حضرت بی بی صاحبه مییابد شد که مقدمه زوجیت این امر را مستدعی است روزی رساله منظومه والد شریف در دست فقیر بود فرمودند که چه در دست داری رساله را بخدمت گذاشتم دیدند و بسیار پسندیدند و تحسین نمودند خدمت ایشانرا در توکل پایه بلند وعالی بوده حتی که ادرار معین هرگز نمی پسندیدند و مردم از مشاهده اخراجات و کثرت عیال و خدمت صادر و وارد و صوفیان مقررری که همیشه در خانقاه بودند متحیر میماندند و حمل مینمودند که ایشان در کیمیا دسترس دارند بعضی بخدمت ایشان ظاهر نمودند که شمارا در کیمیا دسترس عظیم است چه شود که مارا نیز بنمائید خدمت ایشان تبسم نموده فرمودند که کیمیای ما مکتسبی نیست موهبتی است که بنمودن راست نیاید و آن توکل کامل است که از مواهب ایزدی است مرتبه ثانی که فقیر بعزم حج بقندهار رسیدم و زیارت ایشان مشرف شدم بفقیر فرمودند که قرب ارتحال معلوم میشود ترا نباید که از نزد من بر وی حج فرض ادا ساخته باید که با من باشی و بعد از

من سر پرستی عیال و خدمت فقرا نمای فقیر معروض داشت که از کابل باراده حج بر آمده‌ام و الحال تقاعد خیلی بر من گران است امید از کرم عالی آنکه فقیر را رخصت فرمایند آب بچشم آورده فرمودند که حسبنا الله ونعم الوکیل ترا بخدا سپردم وقت رخصت تا بیرون شهر بوداع بر آمدند و ادعیه مسنونه و داع خوانده فرمودند که از راه خدا گردانیدن محال است والا نه رخصت نمیدادم چرا بار دیگر ملاقات معلوم نمیشود از فقیر گریه کنان جدا شدند و فقیر نیز گریان بودم فقیر چون بشرف زیارت روضه مشرف شدم معلوم نمودم که بطریق غرا پرسی معامله در میان آمد چون فقیر از احکام حج خلاص شدم و از زیارت کامیاب گردیدم بسرعت از راه خشکی مراجعت نمودم در راه موانع بسیار واقع شد چون بشکارپور رسیدم خبر ارتحال ایشان رسید تأسف دامنگیر شد **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** سنه هزار و دوصد و بیست و شش در ماه جمادی الاولی بجوار رحمت حق مشرف شدند و مدت عمر ایشان پنجاه و شش سال شد و در ایام مرض مریدانرا فرمودند که تا آمدن محمد فضل بکسی رجوع ننمایند و چون او بیاید ازو مشغول شوید و دیگر وصایا بمردان نمودند و وصیتنامه برای فقیر نوشته بدست ملا هراتی که از ملتزمان صحبت ایشان بود دادند و تأکید نمودند که بدست دیگری نخواهی داد و در آن بعضی اشعار رنگین از زاده طبع خویش ثبت فرموده بودند **لله الحمد** که آن ودیعت بفقیر رسید ع:

بوسیدم و بر مردمك دیده نهادم

و این قطعه در ماده تاریخ ایشان از فقیر منظوم شده نظم:

آن عارف ولی که غلام نبی بداد * چون شد برون زحیطه این تیره خاکدان
عریان شد از لباس جسد بھر وصل یار * در بر گرفت شاهد مقصود در زمان
در مرغزار قدس بصد گونه آب و تاب * با داردان اقدس و الاش جاودان
گفتم خرد بسال وصالش چه یافتی * چون خرده بین اهل جهانی و نکته دان

گفتا کہ رد تو با سرسالت حساب کن * بردند روح انور اورا بقدسیان
 ب ر د ن د ر و ح ا ن و ر ا و ر ا ب ق د س ی ا ن
 ۵۰ ۱ ۱۰ ۶۰ ۴ ۱۰۰ ۲ ۱ ۲۰۰ ۶ ۱ ۲۰۰ ۶ ۵۰ ۱ ۸ ۶ ۲۰۰ ۴ ۵۰ ۴ ۲۰۰ ۲
 سنہ ۱۱۶۶ + ۶۰ = ۱۲۲۶ھ.

فرزند ثالث جد شریف میان مسجدی اند والدہ ایشان صبیہ جناب فرد
 الکاملین سرمست بادہ قیوم فنا فی الرسول حضرت شاہ صبغۃ اللہ جیو است کہ
 در ذکر او شان رمزی بدان رفتہ الحال اکبر اعمام فقیر ایشانند در باجور بارشاد
 فیض رشاد مشغول اند و مردم آن نواحی بایشان اخلاص کلی دارند حکام
 ورعایای آن نواحی از مخلصان ایشانند. و فرزند رابع جد شریف میان ابوالحسن اند
 و فرزند پنجم ایشان میان عبد الوہاب است. و فرزند ششم ایشان میان حاجی نام
 دارند. و فرزند ہفتم ایشان میان غازی است و این ہردو صاحبزادہ کہ اخیر ذکر
 شدند از بطن والدہ والد فقیر اند و تربیت بتد والد فقیر یافتہ اند.

تذکرہ سابع از منتخب سادس در ذکر احوال حضرت شاہ عزۃ اللہ وباقی
 فرزندان حضرت قطب الأقطاب شاہ غلام محمد معصوم رضی اللہ تعالی عنہ
 فرزند دوم حضرت قطب الأقطاب شاہ غلام محمد معصوم احمد نام داشتند
 در محبت والد شریف خود فانی بودند و از ان محبت نتائج کلی یافتند از ایشان یک
 پسر خلف شدہ میان نثار احمد نام و میان سراج احمد فرزند وی بودہ فرزند ثالث
 حضرت شاہ نور دین نام داشتند میان بدر الدین ولد ایشان بود فرزند رابع حضرت
 قطب الأقطاب میان عبد القدوس نام دارند از ایشان یک پسر خلف شدہ فرزند
 خامس ایشان حضرت شاہ عزۃ اللہ اند خدمت ایشان اول از والد خود مشرف
 شدہ سلوک بخدمت برادر خود قدوة الأولیاء حضرت شاہ غلام محمد نمودہ اند
 و باعلی درجات کمال فائض شدہ و بہ نسبت خاصہ مجددی رسیدہ اند و از خدمت
 برادر خود مجاز گردیدند و جہانی از ایشان منور شدہ معاملہ ارشاد ایشان عالمگیر
 بود خلفای ایشان طرق جاری دارند ارباب جاہ دریاست را رجوع کلی بخدمت

ایشان بوده اوصاف و اخلاق ایشان مستحق کتاب علیحده است خدمت ایشان مرتبه مداریت داشتند سخا و کرم ایشان سنت بر اهل زمان گذاشته بود همت عالی ایشان بنوعی بود که دنیا و مافیها در نظر ایشان حکم متاع غرور داشت اگر بالفرض تمام امتعه دنیا با ایشان تعلق میداشت و آنرا بیک کس میدادند هنوز از عطایای خود محجوب میبودند آن قدر مهربانی که بر فقیر داشتند اگر احصای آن نمانم مثل ربع این مجموعه جمع شود و خدمت ایشان بعمر مسنون رسیده در بلده کابل بوصول حضرت باری مشرف شدند بتاریخ دوازدهم بمتابعت سید البشر سرافراز گردیدند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بیرون شهر کابل بر تپه مشرف بر چمن در دامن پشته مرنجان شرقی بلده مذکور آسودند احمدخان نورزئی که از مریدان صمیمی ایشان بود بنای مزار فیض آثار ایشان نموده مسجد واحاطه و چاه و مکان ترتیب داده و تیمورشاه پادشاه دُرانی باغیکه قریب مزار ایشان است مسمی بگلاب باغ در صرف مزار ایشان گذاشت و احمدخان مذکور بعد از وفات بموجب وصیت در تحت قدم ایشان مکان یافت طوبی له و بشری الیوم مزار مبارک ایشان مرجع خلائق است یزار و یتبرک به رحمة الله علیه از ایشان هفت پسر خلف شدند اکبر آنها میان شاه بیگ است که مسند ایشان باو تعلق دارد امروز در یار کند برهنمونی بریه مشغول است فرزند ثانی ایشان میان شاه نواز نام داشت در صورت این مخدومزاده را خیلی مشاهرت بوالد شریف خود بود اکثر عمر در بدخشان بسر رود آخر به بخارا رفت و آنجا رحلت نمود این هردو مخدومزاده مذکور خیلی محبوب والد خود بودند سوای این دو مخدومزاده پنج فرزند دیگر حضرت شاه عزة الله قدس سره داشتند حافظ عباس و میان الیاس و میان علیم الله و میان نعمت الله و میان حرمت الله اند **اللّهُمَّ وَفَقْهُمْ فِيمَا تَحِبُّ وَتَرْضَى**. ذکر فرزند سادس حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه جناب قطب الاقطاب والعارفین غوث الکاملین حضرت پیر محمد صادق در قید حیات پیر سرمست باده

قیوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم نور الله تعالى مرقدہ. وجناب قطب الأقطاب حضرت غلام محمد قدس سرہ بر شریعت نبوی علی صاحبها الصلّٰة والسلام محکم بدرجہ کمال ومحبت حضرات ذو البرکات قدس الله اسرارهم مزین بعلم وتحصیل علم ظاہری وباطنی آراستہ وبخدمت حضرت قبلہ دارین خود بطریقہ مبارک مشرف شدہ بودند ومخلوقات الہی جلّ شانہ از ارشاد ایشان در دار السلطنۃ کابل وکوه دامن وتوابع واطرافها ہر طرف واز جلال آباد از دست مبارک ایشان ہزاران کسان بتوبہ وانابت وتلقین مشرف شدند واز اعزازان وشرفایان وعزیزان تأثیر مجلس وصحبہ ایشان بھر کس تأثر وسرایت میشدند وحرص وھوا وریا بوجود مسعود راہی نداشت وھموارہ ظاہرا وباطنا بخلق محمدی علیہ الصلّٰة والسلام آراستہ وعمر مبارک ایشان شصت وسہ سال بود در پشاور بجوار حق رحلت نمودند ازان حضرت سہ فرزندان خلف شدند ہر واحد مسند ارشاد بکمالات صوری ومعنوی آراستہ بودند حضرت میان محمد اسحاق ومیان حضرت غلام محیی الدین وحضرت میان محمد یعقوب. ذکر فرزند سابع حضرت قطب الأقطاب میان عبد الأحد اند مشہور بمیان کالو جیو از ایشان چہار فرزند خلف شدہ. میان غلام رسول ومیان غلام حیدر وحافظ عبد الحمید ومیان فضل حق. ذکر فرزند ثامن حضرت قطب الأقطاب حضرت میان بشیر الله قدس سرہ اند. خدمت ایشان در عین نشوونمای جوانی وقوت نسبت باطنی لا ولد رحلت نمودہ اند مکارم اخلاق زائد البیان است مردم کوهستان وبخراب وکابل وتوابع مریدان ایشان اند کہ بعد ارتحال ایشان بحضرت مرشدی قیوم قیوم جہان گردیدہ اند. یکی از مریدان ایشان نقل نمود کہ در ایامیکہ ایشان امرد بودند روزی من در رکاب ایشان بودم در رھگذر شخصی بطرف ایشان نگاہ انداخت گستاخانہ متصل آن نگاہ کور شد بعدہ بخدمت ایشان آمدہ گریہ وزاری آغاز نمود پس از التجای بسیار پارہ خاکی برداشتہ دادند کہ در چشم خود بکش چون کحل

الجواهر آنرا بچشم انداخت فی الحال بینا شد تصرفات ایشانرا اگر بیان نمایم باید که نصف این مجموعه دیگر بیفزایم رحلت ایشان در غربت واقع شده در بلده لاهور از آنجا تابوت ایشانرا بدار الارشاد سرهند بردند و در جوار والد ماجد خود مدفون شدند خدمت ایشان و حضرت قیوم جهان قدس الله تعالی سره الأقدس ووالده حضرت بی بی صاحبه از يك مادر بودند. ذکر فرزند تاسع حضرت قطب الأقطاب حضرت مرشدی قیوم جهان اند اسم مبارك ایشان در افتتاح کتاب ذکر یافته و کیفیت احوال ایشان به منتخب سابع حواله نموده شد و باعث بر جمع این مجموعه ذکر ایشان شده بیت:

مثنوی را چون تو مبدء بوده * گر فزون گردد تواس افزوده

منتخب سابع از منتخبات سبعة متضمن بر هفت تذکره در احوال مجدد مائة ثالث عشر غوث الجن والبشر قطب زمان قیوم جهان زیده اهل الله حضرت حاجی محمد صفی الله رضی الله تعالی عنه ومنتسبان ایشان: تذکره اول از منتخب سابع در ذکر ولادت صوری حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه ولادت کثیر السعادت ایشان چهارم ذی القعدة الحرام سنة هزار ویکصد وپنجاه و شش هجری وقوع یافته از والد شریف ایشان منقول است که شبی که فردای آن خدمت ایشان متولد شدند در واقعه زیارت حضرت ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مشرف شدند وخدمت حضرت ابوالبشر در آنواقعه بوالد ماجد ایشان بشارت دادند که فردا بخانه تو فرزندی تولد خواهد شد که عجوبه روزگار و برگزیده کردگار خواهد بود ونسبت آبا واجدادرا وارث خواهد گردید وعالمی ازو منور خواهد شد قدوم میمنت لزوم اورا بسی مغتنم دانسته اسم مرا بوی گذار چون خدمت حضرت قطب الأقطاب از خواب چشم کشودند وقت صبح بود بوضو و نماز پرداختند در خانقاه معلی با جماعت فقرا بمراقبه مشغول بودند دیدند که کعبه حسنی بخانه ایشان نزول نموده و میگوید که برای زیارت

فرزند نو متولد شده تو آمده ام درین بودند که خادمه از حرم سرآمده بشارت ولادت آن قرۃ العین الولایت بسمع مبارک رسانید خدمت ایشان از بشارت پی در پی بفرحت تمام داخل حرم سرا شدند و بمولد والای آن نوباده^۱ بستان مجددی و معصومی شتافتند و بوسه بر طاق ابروی آن ثمرۃ الفؤاد داند و در کوش ذی هوش ایشان اذان واقامت رسانیدند میآرند که چون آغاز تکبیر نمودند طفل نو متولد شده لب به تکبیر کشود چنانچه حضار همه استماع نمودند بعد از فراغ بوالد ایشان آنچه شنیده بودند معروض داشتند خدمت ایشان امر باخفای آن فرمودند و گفتند که این طفل فرد عصر خویش خواهد شد و صاحب معاملات شگرف خواهد شد و عالمی از نور ارشاد او منور و کامیاب خواهد کردید و مرا برای تولد او گذاشته بودند الحال چون این نادره پیدا شد سبب بودن خود را درین عالم نمیبینم از والده^۲ ایشان منقول است که این طفل من چون اطفال دیگر اول لب بگریه نکشوده بلکه ابتدای لب بذکر مبارک اسم ذات کشوده و سه مرتبه بفصاحت تمام اسم مبارک الله را بزبان آورده بعده بگریه پرداخت و والده ایشان میفرمودند که عجایی که ازین طفل میبینم اگر اظهار نمایم اکثری باور ندارند لهذا اسرار او را پوشیده میدارم بیت:

عرض نادادن زحالات تو حال دیگر است * چهره^۳ پوشیده حالانرا جمال دیگر است
و خدمت والد ایشان در ایام طفولیت این شجره ولایت توجهات عالی خود را از ایشان دریغ نمیداشتند چنانچه خود حضرت قیوم جهان در دیاجه (مخزن الأنوار صفی احمدی فی کشف اسرار المجددی) ایما بدان نموده اند هذا هو هر چند که در ایام حیات صوری آن کعبه ارباب حقیقت این فقیر صغیر و خورد سال بود فاما از آنجا که در حصول کمال و برکات طریق درین سلسله^۴ علیه^۵ نقشبندیه^۶ جلیله صغیر و کبیر و برنا و پیر و نساء و رجال و احواء و اموات مساوی اند لهذا آن حضرت قبله^۷ دارین و کعبه^۸ کونین قدس سره بموجب عنایتی که در حق من داشتند بمقتضای

امر الهی جلّ شأنه که بدان مأمور بودند کمال اشفاق و عنایات خود را در باره این فقیر فی سائر فرزندان مصروف داشتند و در همان ایام طفولیت بدل ناقابل این بیحاصل متوجه گردیده توجهات^۱ کثیر البرکات خود را از این ذره بیمقدار دریغ نداشتند و اکثری به بشارات عالیّه و اشارات متعالیه نیز مینواختند چنانچه برخی از بشارات که از زبان درفشان آن عالی حضرت متعالی منقبت که در حق این بی بضاعت صدور یافته در سائر احباب اختیار آن قبله الابرار در رنگ آفتاب نصف النهار بدرجه اشتهار است و چنانچه مقربان آن درگاه فلك جاها را از استماع آن کلمات زاکیات در حق طفل چند ساله که مشاهده مینمود تعجب و حیرانی می افزود بیت:

نیستِ امروزی میان ما و جانان اتحاد * بلبلِ مارا به طفلی چوب گل گهواره بود
تم کلامه العالی و كذلك از جد أجد ایشان حضرت قیوم زمان و حضرت عروة
الوثقی رضي الله تعالى عنهما نیز در حق ایشان بشارات عالی و اشارات متعالی علی
التواتر والتوالی منقول است که شمه^۲ از ان خدمت ایشان در قصیده مدح حضرت
قیوم الزّمان نظم فرموده اند اینجا چند فردای از ان تیمّنا مذکور میگردد نظم:

عروة الوثقی بآن شه وانمود * بھر این مسکین بشاراتی که بود
گفت از نسلِ تو آید در وجود * بو العجب فردی بالطف و دود
کویگانه عصر خود باشد چون من * بل خلیفه حق بود اندر زمین
بر همه ذرات عالم زامر هو * هم چو خور تا بنده باشد نور او
از محیط فرش تا عرش علی * جمله زو یابند ارشاد و هدی
اندرین دیر کهن زان نام دار * در وقوع آید عجائب روزگار
ای خدائی پاک بیچون و چنان * دستگیر و رهنمای بیکسان
این صفی بیچاره^۳ مسکین گدا * دارد امید عطا بی انتها
حامل بار امانت شد به جهل * لطف کن از قوتش آور به فعل

بر سرش از چارسو صد آفت است * دست بر گیرش که وقت رافت است
 از حواس خمسه خسته جان شده * شش جهت را چار طبعش ره زده
 خاطرش اندر شش و پنج ابتر است * نرد جانش پای بند شش در است
 ماه کنعانش فتاده در چهی * آفتابی دل در ابر ناگهی
 یونسش در بطن ماهی شد زبون * از کرم آور زطلماش برون
 ای بحق شاه فرقان مجید * کن در آغوش آنچه در گوشش رسید
 وی بحق سائر ربّانیان * گوهر گنج هانش کن عیان
 تا کند جان اندران حالت نثار * هر دل افسرده را بخشد بهار

از خدمت ایشان مسموع است که میفرمودند که در ایام طفولیت عجائب
 معاملات در نظر من می در آمد و ظهور ارواح طیبه و ملاقات صلحای جنیان
 اکثر وقوع مییافت روزی در ایام صبی با اطفال هم عمر خود بیرون شهر لاهور
 رفته بودم و دران ایام سواران نانک پرستان بر نواحی بلده مذکور تاخت مینمودند
 اتفاقا دران ساعت بر درخت کناری سوار بودم و برای اطفال کنار میافشاندم
 ناگاه کرد سواران پیدا شد و اطفال گریختند و به شهر رفتند و من مطلع نشدم
 همچنان کنار خوب چیده باطفال ندا کردم که کنارها بگیرند اطفال گفتند
 اندازید و من بر آن اطفال مینگریستم دیدم که از وهن اطفال آتش میرآید متحیر
 شدم گفتم چه شده شمایان را که آتش از وهن شما میرآید گفتند که ما اطفال
 جنیانیم چون اطفال که همراه شما بودند از هیبت سواران سیکه گریختند و شمارا
 اطلاع ندادند مایان برای خدمت گذاری و محافظت شما آمدم و نیز میفرمودند که
 در ایام طفولیت روزی در جنگل شدم و با من کسی نبود شیری را دیدم که در
 عقب من می آید و هر طرف که میروم متابعت من میکند و دل من قوی بود
 هیچگونه خطره بمن راه نداشت چون از جنگل برآمدم شیر از من تحلف ورزید
 دانستم که بدرقه من شده بود و نیز میفرمودند که روزی بر اسب سوار بودم

وخادمان متعقب شده بودند براهی میرفتم ناگاه اسب ایستاد و غیرفت چون تفحص نمودم دیدم که شیری حمله کنان از روی من می آید. مجردی که چشم من بر وی افتاد بسرعت تمام پس گردیده میگریخت دانستم که حفظ الهی با من است
مصرعه:

وانرا که تو رهبری زکس با کش نیست

ازین نوع معاملات در طفولیت بایشان روی داده و مسموع شده اگر ثبت تمام بتطویل انجامد خدمت ایشان بسنّ چهار سالگی از سایه بلند پایهٔ والد شریف خود جدا شدند و دیعت نسبت علیه را اجمالا از والد خود گرفتند و بقیه سلوک را به تفصیل از خدمت برادر خود حضرت قدوة الأولیاء حضرت شاه غلام محمد رضی الله تعالی عنه بعد از رسیدن بسنّ بلوغ نموده اند چنانچه رمزی ازان در رساله خود آورده اند و خدمت حضرت قدوة الاولیا بوصیت والد بزرگوار خود دقیقه از دقائق افاضه در حق ایشان نامرعی نداشتند میفرمودند که در ایام طفولیت یاد دارم که در هر مرضی که عارض میشد از فکر خود مصالح آنرا دانسته طبابت میکردم نافع میافتاد و نیز عنایت نموده اند که هر که بسن ده سالگی رسند و در مزاج خود محتاج بطیب شود این معنی از نقص عقل او خبر میدهد.

تذکره ثانی از منتخب سابع در ذکر رسیدن حضرت قیوم جهان بسن بلوغ

و کسب کمالات و رسیدن ایشان بدرجات عالیات رضی الله تعالی عنه

چون عنایت بیغایت جناب قدس خداوندي جلّ شأنه شامل حال ایشان بود از ابتدای نشو و نماي جوانی شوق این راه دامنگیر ایشان شده عنان توجه شریف آن مستغنی التعریف را در پی حصول کسب کمالات و وصول به محول حالات گردانیده شورشی و جنونی در طلب ارزاقی نمود و آتش عشق در کانون سینه معارف گنجینه ایشان انداخته خس و خاشاک ما سوای مطلوب را بدان شعله جانگداز در داد وجود شریف ایشانرا چون طلای ناب از تاب التهاب بدر آورده

بجواهر بیشمار ولّالی آبدار معارف واسرار مرصع ومزین گردانید چنانچه رمزی از ان کلام مبارك فرجام ایشان استنباط میگردد هذا هو خلّص کلام آنکه چون پس از وفات آن خجسته صفات این پس مانده سرگردان صغیر وخورد سال مانده بود از سایه بلند پایه پیر وپدر بزرگوار جدا افتاده لهذا از غم مفارقت والم مهاجرت آن عالی حضرت متعالی منقبت زارزار چون ابر نوبهار میگریست وسینه بریان خودرا بآب دیده گریان تسکین میداد وگرد یتیمی را از جبهه غبار آلوده خویش برو مال بیکی میافشاند وبا هر که از جماعت اقارب شیشه دل غمگین مجروح خودرا مینمود بعضی بلفظ بشکن بشکن تا شکسته تر گردد واشارت بسنگ ملاتم مینمودند وجمعی به نیش سنان زبان جگر ریش نموده نمک پاشی چشم حقارت طبایم میفرمودند تا سالی چند بر این حال بر آمد که عنایت ازلی حضرت لایزالی شامل حال درویش گردیده دستگیری رحمت فرمود اورا بخدمت فرزند رشید وخلیفه آن ایام همام قبله الانام روح الله روحه رسانید وطریق اندراج النهایة فی البدایة این اکابررا به برکت صحبت شریفش حاصل نموده باجازات تعلیم وتلقین طریقه علیه شریفه از جناب فیضآب او مفتخر وممتاز گردید الحمد لله علی ذلك حمدا کثیرا طیبیا مبارکافیه ومبارکافیه تم کلامه الشریف. مخفی نماند که این معاملات که مذکور گردید مخبر از مبادی احوال ومشعر از طلوع اختر اقبال آن کعبه وارباب حال دارد اما کمالاتی ومراتبی که از جناب اقدس الهی به محض عنایت نامتناهی در حق ایشان مرحمت شده مصداق (ما لا عین رأت ولا اذن سمعت) توان گفت بیت:

وصف حالاتش نیاید در شمار * عاجزم گر یک بگویم از هزار

وارشاد ایشان در اطراف عالم منتشر شد وخلفای صاحب کمال از ایشان بر وی کار آمدند وبگرمی هنگامه غلغله ارشادرا به مشرق ومغرب رسانیدند وچون عمر شریف ایشان بحدود اربعین رسید متصل آن سفر ترکستان بایشان

رویداد دران سفر شورشی و جذبی در نهاد ایشان افتاد و قلق و اضطرابی دیگر پدیدار گردید چون ازان سفر مراجعت واقع شد و به کابل رسیدند آن حالت متزائد گردید و معامله ایشانرا بجای رسانید که از جمیع بایست خود یکسو شدند و ترك کلی گزیدند حتی که آنچه در ملك او بود همه را بفقرا و مساكين ايثار نمودند و مداخلی که مقررى سرکار ایشان بوده از همه دست بردار شدند فرامین و ارقام را بسلاطین و حکام پس فرستادند و در آمد شد اهل روزگار را روی بر خود بستند حتی که امرای ذو الاقتدار چون بزیارت ایشان میآمدند در دیوان خانه یا در خانقاه نشسته انتظار بسیار کشیده میرفتند و صحبت میسر نمیشد بعضی که خوگیر صحبت ایشان بودند انواع ترددات بکار بُردند نافع نه افتادی و مردم در نظر ایشان چون شیر ببر مینمودند تا آنکه فقرای خانقاه معلی را طلب داشته اظهار نمودند که فقیر بنقص خود اطلاع یافته ام و خود را مناسب بمنصب ارشاد نمیدانم باید که شمایان از قبل من خود را رخصت دانسته از هر جای که بوی به مشام شما آید بوی بگیریید و مرا معذور دارید و درین امر الحاح فرمودند اما محبان از آنچه داشتند بر نگشتند بمصدق این فرد فرد:

تو خواهی آستین افشان و خواهی دامن اندرکش

مگس هرگز نخواهد رفت از دُکان حلوائی

دید آنچه بودند پا فشرده نشستند دران ایام خدمت ایشان بقدر ادای صلاة خمسہ بمسجد خود میآمدند بعد از ادا بسرعت بزائویه که در حرم سرای اختیار نموده بودند میشدند و آنجا بگریه و زاری والتجا و تضرع بسر میردند و متعلقان و محبان از دیدن آن حالات و ترك تنعمات و التزام ریاضات و استماع و تعب و بیقراری روز و شب و انواع قلق و اضطراب ایشان و رگم و الم میبودند و چاره آن نمیدانستند بلکه حکم بجنون و سودا میکردند بیاد فقیر است که روزی دران ایام بخاطر ایشان آمد که کتب و اسباب تبرکات نیز داخل اموال اند آنها را نیز باید

بفقرا داد چون اظهار این امر نمودند حضرت بی بی صاحبه قدس سرها فرمود که کتب و اشیای متعلق تبرکاترا فقرا سهل دانسته باندک چیزی از دست خواهند برآورد بهتر آنست که اشیای مذکوره را فروخت نموده مبلغی که حاصل آید بفقرا بدهند حضرت ایشان امر بفروخت آن اشیای نمودند آنچه قیمت آنها مقرر شد حضرت بی بی صاحبه از خود داده آن اشیا را داشتند و نیز روزی اهل حرم سرای را در يك حجره انداخته مساکن را طلب داشته اشیا ما یحتاج خانه را تمام بآنها دادند ازین نوع معاملات بسیار دران اوقات از ایشان بوقوع میآمد تا روزی سنگی طلب نمودند و چهار دندان علیای مبارک خود را شکستند چون دندانهای مبارک مضبوط بودند بضرب شدید بر آورده شدند و بایشان محنت کلّی روی نمود و مدتی بزحمت بسر بردند و این امور هیچگونه مسکن اضطراب ایشان نمیشد و جمال مقصود بحسب خواهش نمینمودند تا روزی در معامله بزیارت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و صحبه و سلّم مشرف شدند و ازان سرور مهربانی و شفقت بسیار مشاهده نمودند و بعد ازان روز والد خود را میدیدند که به ایشان توجه مینمایند بعد چندی حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه را دیدند که در ایشان تصرف نمودند و نسبت خاصه خود را القا فرمودند و معامله ایشان روز بروز مرقی گردید و سکر ایشان بصحو ممتاز شد فی الجمله دریافت معامله خود نمودند روز بروز بعروجات و مکاشفات و الهامات سرافراز میگرددند و تسلی ها مییافتند تا بار دیگر بزیارت حضرت خواجه کائنات صلی الله علیه و آله و صحبه و سلّم مشرف شدند و آن حضرت عنایت فرمودند که تا الحال در من مرضی بوده الحال صحت کلّی حاصل روزگار من شده زهی مراتب متابعت و سرایت محبت که تا بچه حدّیک جهت میسازد که احوال محب را محبوب بخود اشاره مینماید بیت:

هست معذوری من * هست بیماریش بیماری من

بعد ازان بالکلیه بافاقه آمدند اما رجوع بارشاد نمینمودند و کسانیکه در

خانقاه معلّی درین مدت معطل مانده بودند بعرض میرسانیدند و اظهار اشتیاق توجه مینمودند خدمت ایشان بوعدهای محبوبانه می پرداختند و تسکین آنها میدادند و محبان هجران دیده اینقدر التفاترا عطیه عظیم انگاشته شکرانه های خداوندی بجا میآوردند و حظها میرداشدند و میگفتند بیت:

خوش این زمان که بترا بوعده گشت بدل * امید وصل از این رهگذار میبینم
خدمت ایشان روی بترول آوردند و شعوری بعالم پیدا کردند و آمیز شی بهم رسانیدند در این اثنا بعنایات بی غایات جناب اقدس خداوندی سرافراز شده بمنصب قیومیت ممتاز گردیدند و خلعت بغایت عالی و تاج مکمل و مرصّع یوایت و لآلی که شعشعان آن تمام عالمرا منور ساخته بسرو بر خود یافتند و بدعوت ارشاد کل مأمور گردیدند و طوقی را نیز بایشان نمودند که هر که انکار منصب تو نماید این طوق بگردن او خواهد افتاد بعد از ورود این معامله اول خدمت حضرت بی بی صاحبه را که خواهرزاده ایشان بود طلب داشته توجه نمودند و القای خلاصه نسبت خود فرمودند و اظهار معامله خود کردند و از حرم سرای بیرون آمدند و خواجه حبیب الله آئینه ساز از زمره خلفای حضرت قدوة الأولیاء شاه غلام محمد معصوم بودند بدر سرای ایستاده یافتند مومی الیه سلام و نیاز بجا آورده مبارکی منصب عالی و تاج و خلعت متعالی رسانید و اظهار نمود که باین جرأت مأمور گردیدم و الا مرا چه یارا که اظهار مکاشفه خود بخدمت عالی ننمایم خدمت ایشان بخانقاه شریف تشریف فرما شدند مریدان را طلب داشته اظهار عطایای پروردگار نمودند و تلقین جدید عنایت کردند و بمراقبه و توجه پرداختند یاران هجران دیده از این معامله چنان تازگی یافتند که زندگی از سر نو گرفتند و این آوازه در شهر و اطراف افتاد جوق جوق خلایق از هر طرائق رجوع آوردند و مظهر برکات و مورد فیوضات شدند بیت:

جمله عالم شد ازان می در سرور * جرّ که خفاشِ عدوی دیده کور

وبعد ازان مدتی در دار السلطنة کابل صافها الله عن الآفات والتزلزل اهل روزگار را بارشاد سرافراز داشتند واز اطراف واکناف مردم ترك علائق وعوالق خودها نموده بخدمت میرسیدند و میدیدند فقیر درین ایام چنان یقین داشت که مثل این مجمع اهل الله وصحبت لله وفي الله که امروز در مجلس عالی ایشان است اگر گرد عالم گشته شود بوی ازان بمشام نخواهد آمد ومشیخت دیگرانرا در مقابل ایشان همچون بازی کودکان میدانست بیت:

بلی هر کس گرفتار هوا است * مهی دیگر به چشمش ازدها است
معاملات عرفان ومقالات پنهان آن قدر بروز واعلان کرد که شب وروز مستفیضان در بیان انواع این وآن میگذشت و بجز نعره مدهوشان ووجد وحالات درویشان بگوش نیآمد جمعی را میدید که سر بگریان فرو برده ودر بحر شهود ومشاهده مستغرق گردیده وخلق از ذوق یافت وبعضی از قلق نیافت بیحوصله شده از خود وخودی بریده چون مرغ نیم بسمل بشوق خنجر قاتل دست وپا زده در گوشه افتاده ومترنم به مضمون این فرد گردیده بیت:

از من اکنون طمع صبر دل وهوش مدار * کان تحمل که تو دیدی همه برباد آمد
سرعت وصول که در مسترشدان ایشان دیده میشد از جاهای دیگر کم شنیده ومعاملات که بشهور وسنین تعلق داشت از برکت ایشان بایام وساعات بحصول می انجامید بیت:

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصه عجیب وحديث غریب هست
خدمت ایشانرا جامع گردانیدند در مناصب قرب وکمال ومنصب قیومیترا با قطبیت وفردیترا با غوثیت وخلترا با ندیمیت وغیره مناصبی که زبان قلم از تکتب آنها عاجز است به محض عنایت بی غایت بایشان مرحمت فرمودند وخدمت ایشانرا مبشّر گردانیدند والهام در دادند که شفاعت اهل کبائر این اُمت فردای قیامت حواله تو خواهد شد وترا مأذون بشفاعت اهل کبائر خواهند ساخت فردای آن

روز طعام بسیار بشکرانه این عطیه تیار نمودند و مردم اعزه و غیره را دعوت عام کردند و فقرا و مساکین را مبلغ بسیار ایثار نمودند بحکم (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) اظهار این الهام نمودند و نیز در رنگ آباء و اجداد کبار ایشانرا بالهام غفرت لك و لمن توسّل بك الى يوم القيامة نیز مشرف ساخته اند و نیز ایشانرا معلوم نموده اند که دنیا ترا آخر گردانیدم و كذلك این الهام بحضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروۃ الوثقی و حضرت قیوم زمان رضی الله تعالی عنهم شده این خلف رشیدرا بسنت آبا باین دولت سرافراز نمودند (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الحديد: ۲۱) و خدمت ایشانرا بر مقامات اجداد کبار خود عبور عنایت نمودند و مقامات هر یکی را متصل در زیر مقام دیگر یافتند مگر یکی از اجداد خودرا دیدند که مقام ایشان اندکی پائین تر واقع شده آنجا توجه گماشتند تا آن مقام را عروج واقع شد و در مکانی که ایشان میخواستند جای یافت بیت:

کمال طفل هنرمند زینت پدر است * شود ز آب گهرنام ابر نیسان سبز

و بایشان معلوم گردانیدند که بر هر جنازه که تو نماز گزاری آن نیت مغفور گردد و بایشان معلوم ساختند که نسبت تو در منتسبان تو تا انقراض این نشاء خواهد ماند اگر مثل این عطیات که بایشان عنایت شده مذکور گردد هر آئینه بتطویل انجماد و معارفیکه بایشان نموده اند همه موجب کتاب و سنت اند خدمت ایشان عنایت میکردند که من حیرانم از معارف بعضی اکابر که فی الجمله از کتاب و سنت انحراف دارد و فقیرا ازین قسم معارف هیچ معلوم نساخته اند الله الحمد والمنة که آنچه بمن نموده اند همه موافق کتاب و سنت بوده چه در مبادی احوالی و چه در وسط و چه در انتها و خدمت ایشان هم بروحانیت والد شریف خود اویسی بودند و هم بجناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و آخر بجناب اقدس نبوی اویسی گردیدند و اخذ اعزّ کمالات از خدمت آنسرور فرموده اند چنانچه در شجره که میر حسن علی نظم فرموده ایما بدان نموده است اینجا آن

شجره را ثبت مینمایم هذا هو النظم:

اول هر امر ذی بال است حمد ذو الجلال * بعده زیبا است نعت سرور اصحاب و آل
 و از پس این بشنو از من نسبت کبرای دین * از صفی صفوة الحق تا رسول لا یزال
 کو خلیفه ایزد است و نائب شاه رسل * قبله اشیاى عالم کعبه ارباب حال
 شافع اهل کبائر رحمت حق را ظهور * آیتی فضل الهی مرده جانان را زلال
 اندر این اعراض فانی جوهر قائم بذات * صاحب تجدید قیوم جهان تاج الرجال
 هم امام و سرور وقت است فرد عصر خویش * هم کفیل کعبه هم شیخ حریم بی زوال
 هم مربائی الهو هم اویسی رسول * هم مریدو هم مراد حضرت عزو جلال
 از علوم و از معارف کو بدو ممتاز گشت * عاجزان از فهم آن ارباب علم و حال قال
 حامل آن نیر ذات است قلب اقدسش * که ابا کردند زد ارض و سموات و جبال
 از مناصب هر چه امکان است در نوع بشر * جز نبوت جمله را دریافت آنصاحب کمال
 خلعت و قربت محبت ندیمی و صور * از صباحت وز ملاحت با همه آمد بقال
 مرشد او فی الحقیقه شد روان جد خویش * شیخ احمد کو مجدد بود فرد بی مثال
 هم طفیل او مربی گشت سلطان رسل * هم بامدادش جناب اقدس ایزد تعال
 لیک اول بانی ارشاد آن قیوم دین * سوی جد ابجدش هم یا رسول ذو الجلال
 روح پاک اب او شد فرد دوران قطب و غوث * شاه معصوم ولی با عون لطف لایزال
 قطب عالم شیخ اسماعیل امام العارفین * والد معصوم ثانی بود آن کان کمال
 غوث اعظم صبغة الله مرشد این حضرتین * کرد تجدید صد اثناعشر در حسب و حال
 مقتدایش عروة الوثقی است قیوم جهان * شیخ ثانی ثانی شیخ خود اندر حال و قال
 پیر او قائم مقام حضرت خیر البشر * الف ثانی را مجدد مانع دین از زوال
 مبده فیض جزو کل مرشد جنو ملک * قطب ارشاد دو عالم بحر علم حال و قال
 قبله اوتادو بدلا کعبه هر قطب و غوث * مرجع افرادو نجبا مهدی اهل ضلال
 بی حجاب و هم نجر امید فردی از بشر * بعد پیغمبر چون آن شه در نهایت الوصال

مقتدائی نیست جز آن واصل اصل الاصول * با چنین سرعت روی‌ها در اصول و در ظلال کس نفهمیده است در اقطاب امت همچو او * فرق در ذات صفات شبه شأن هم مثال مرشد او در طرقهای وساطت مصطفی است * زابتدا تا انتها در اکتساب بر کمال نیک در راه اصالت نائی پیغمبر است * بی وساطتها بذات الله دارد اتصال با وجود این اصالت خانه زاد آتشه است * لیک عبدی کو فزاید خواجه را عزو جلال پیش زین شرح کمالش ناید از من که خرد * اندرین حیرت زسر رفت وزبانم گشت لال لا جرم زاصل معانی باز می‌کردم بحرف * کانشه تجدید را مرشد بفضل لا یزال در کمالات نخستین خواجه عبدالباقی است * گرچه جان خواجه را بگرفت آن شه درمال ظل رحمان خواجه کز انعکاس باطنش * ماند باقی تا قیامت اولیاء ذو الجلال شیخ ایشان قطب عالم خواجه‌گی امکنه * خواجه درویش است اورا والدو هم پیر حال بود پیرو خال مولانا محمد زاهدش * خواجه او خواجه اخرار است قطب بی مثال سر پهای خواجه میمالید آن چرخ برین * کو پهای پیر خود یعقوب بودی چهره مال نقشبند دین و دنیا خواجه او نقشبند * خواجه کانرا خواجه شد از خدمت میر کلال چون منقش بود لوح دل زمدح نقشبند * خواستم تا سرکنم مدحش زبانم گشت لال میر او بابا محمد خواجه سماس یافت * ره بسوی دولت عرفان بلطف لا یزال خواجه سماس را خواجه علی رامیتی * حضورش بنمود در جوی دلش آب زلال شیخ او چون خواجه محمود است زان محمود گشت * طالبان راه حقرا عاقبت بی قیل و قال مرشد او خواجه عارف یافت از خواجه جهان * لعل کان جوهر عرفان بفضل ذوالجلال خواجه یوسف یوسف ثانی مصر عصر خویش * غجدوانی چون زلیخا یافت آن یوسف جمال خواجه او بوعلی فارمدی غواص عشق * خورده او از خرقانی بو الحسن آب زلال پیشوای راه عرفان است سلطان بایزید * رهبر خود برگزیده جعفر صادق ز آل با امام سید جعفر دو نسبت شد قرین * از رسول حق در این راه بهر افراط کمال آن یکی دادش باقلیم ولایت سروری * وان دگر بخشیدش از خوان نبوت صد نوال اولین نسبت که ابواب ولایت بر کشود * از جناب والد خود یافت آنصاحب کمال

والدش باقر محمد از شه زین العباد * او ز آب خود حسین مجتبی بی قیل و قال
 آن شهشنشاه شهیدان از امیر المؤمنین * حیدر صفدر علی مرتضی تاج الرجال
 راهبر شاه ولایت شد شفیع المذنبین * صدر بدر هردو عالم شمع بزم لا یزال
 آدمم اکنون بشرح نسبت ثانیه اش * آنکه بر قرب کمالات نبوت هست دال
 اخذ کرد از باطن قاسم که ابّ ام او است * آن امام المسلمین جعفر بفضل ذو الجلال
 پیر او سلمان فارس مقتدای عصر خویش * یافت از صدیق اکبر پرتو صدق و کمال
 افضل الاصحاب خیر الاولیا صدیق را * رهنما خیر الرسل شد آفتاب بی زوال
 ای حسن گر میتوانی مدح شان احسن بگوی * تا که گردی از طفیل مدح شان احسن مال
 تذکره ثالث از منتخب سابع در ذکر تصانیف و اشعار و تصرف
 و خرق عادات و بعضی عبادات معموله حضرت قیوم جهان
 (زبدة اهل الله حضرت صفی الله) رضي الله عنه

خدمت ایشان سه رساله تصنیف دارند یکی را مسمی به «آداب الارشاد»
 نموده اند و «معدن الاسرار» نیز نامیده اند و این رساله را در ایام آغاز جوانی تصنیف
 فرموده بودند در سنه یکصد و هفتاد و شش بعد الألف رساله دوم را مخزن انوار
 صفی احمدی تاریخ است و مسمی به «مخزن الانوار احمدی فی کشف الاسرار
 المجددی» کرده اند و درین رساله بیان سلوک هر چهار طریقه فرموده اند و تصنیف
 این رساله در دار السلطنة کابل صاها الله تعالى عن الآفات والتزلزل واقع شده در
 سنه هزار و یکصد و نود و هشت از هجرت حضرت خیر البریه علیه و علی آله من
 الصلوات والتسلیمات افضلها واتمها و رساله ثالث منظوم است بطریق مثنوی
 مسمی «بچهار جوی» و هر طریقه را بجوی از انهار رضوانی مناسبت داده اند
 چنانچه طریقه نقشبندیه را قدس الله تعالى اسرار اهلهم بجوی شیر نسبت داده اند
 و طریقه اکابر قادریه را رضي الله سبحانه عنهم بجوی شهد نسبت داده اند و طریقه
 حضرات چشتیه را قدس الله تعالى اسرار اکابرهم بجوی خمر مناسبت فرموده اند

و طریقه حضرات سهروردیه را بجوی آب خطاب کرده اند رضوان الله تعالى علیهم
أجمعین و این جوی رابع ناقم مانده و هر چند مدت حیات ایشان بعد از تصنیف
این رساله بتطویل کشیده اما بارادة الله سبحانه وقت ایشان مساعد نشد که در
اتمام آن میکوشیدند و از افتتاح این رساله فردی چند تیمناً اینجا ایراد می‌رود هذا من
رسالته الشریفة المسماة بچهارجوی نظم:

حمد بیحد و ثنای بی‌عدد * مرقلیم لا یزالی را سزد
کو بایمای دو حرف کاف و نون * هستها از نیستها آرد برون
عقل را در کنه ذاتش راه نیست * فکر از ماهیتش آگاه نیست
حال و استقبال ماضی همدگر * زابتداء و انتهایش بی خبر
آسمان گوید زمین حیران کیست * ارض گوید چرخ سرگردان چیست
عرش و فرش و کرسی و ارض و سما * و آنچه ما فیها الی تحت الثری
جمله حیراند بذات پاک او * عاجز اند و قاصر از ادراک او
خواست چون روزی نخستین کردگار * که نماید سر مخفی آشکار
تا کند اظهار ذات خویشتن * در مرآت صفات خویشتن
پس تجلی کرد بر خود آن چنان * کش ازو نور محمد شد عیان
نجم ثاقب نیر برج هدی * بدر اوج لامکان شمس الضحی
نی غلط بل نور بی مانند چون * از شبیه و مثل کیفیت برون
حق بخود آن نور را آئینه ساخت * و اندر آن آئینه با خود عشق باخت
بال آثار صفات خود کشود * با عدم بخشید تشریف وجود
از فروغ نور پاک آن وحید * هر چه دیدی و شنیدی آفرید
چونکه او بُد سرور سردار کل * نور او شد موجب اظهار کل
بعد زان آن نور پاک مصطفی * گشت ساجد در مقام عابدی
تا بوقت و ساعت موعود خود * بود دائم عابد معبود خود

عقده کرد بیان او میکشود * قدسیان را راه روشن مینمود
بود انواع ملک را رهنما * عالم ارواح را هم مقتدا
زورق افلاک را ملاح بود * ناخدای کشتی ارواح بود
چونکه هنگام ظهور او رسید * نو بهار آمد خزان رو در کشید
غنچه دل بر شگفت از مقدمش * زنده شد جان فسرده از دمش
روز روشن شد شبستان جهان * افتاب آمد سها گشته نهان
منهدم شد قلعه کفر و فساد * بلده ایمانیان آباد و شاد
از جناب حضرت رب المجید * مژده رحمت بعالم در رسید
اتفاقی کند بنیاد نفاق * وصل جستند عهده داران فراق
کعبه شد بتخانه دار الحرب * بت شکستند بت پرستان بوالعجب
ظلمت عالم تمامی نور گشت * صبح نوروزی شب دیجور گشت
زانکه در عالم چو رشد و تربیت * نیست ممکن غیر جذب جنسیت
لا جرم آن نور پاک من لدن * در بشر رو پوش شد از امر کن
جامه چون و چنان در بر کشید * دعوی جسمانیان بر خود گزید
بی نشان پوشید پیرایه وجود * لامکان اندر مکان خود را نمود
نور پاکش همچو شمس خاوران * کرد منزل در سپهر جسم و جان
هست بر چرخ چهارم آفتاب * نیست مرآت فلک او را حجاب
خاصه خورشیدیکه از انوار حق * کرد روشن عرش و فرش و نه طبق
تافت بر ذرات عالم در حجاب * نور پاک او برنگ آفتاب
صد جهان روشن شد از انوار او * قوت جانها گوهر گفتار او
مقتبس شد هر یک از نزدیک و دور * جز که خفای عدوی دیده کور
هر زمان خفای لافی میزند * که عدوی آفتاب از حسد
چشم من هرگز ندیده روی او * دل نمیخواهد که آیم سوی او

خود نداند آن لئیم خود پرست * که بمعنی دشمنِ جانِ خود است
 همچنان مظاهر نور مقدسِ او را بیان فرموده از حضرات خلفای اربعه تبیین
 کرده باز به اکابر طرق اربعه آورده و هر طریقه را بجوی نسبت نموده اند **إن شئتَ**
الإطلاع فارجمع الیه و نیز خدمت ایشانرا در اشعار دیوانی بود بغایت رنگین و عالی
 در ایام جذب ثانی آنرا شستند دوسه غزلی ازان یافته شده اینجا نوشته میشود غزلی
 ازان در نکوهش دنیا دنیه و اهل آن فرموده اند و دران مدح شریف حضرات انبیای
 کرام صلوات الله تعالی علیهم و اصحاب و احباب ایشان و سائر مشائخ و ابرار که
ترك آن نموده اند و مفتون نشده بیان کرده اند **هذا هو النظم**:

چیست دنیا جانتان زهرِ شکر پیچیده * جیفهٔ سگ دیدهٔ در نافهٔ پوشیدهٔ
 بی وفای زشت رای گاهش لیل و نهار * قحبهٔ مکارهٔ دهرِ دغانامیدهٔ
 محنت و رنج و بلای غفلت آباد نهیب * دل نه بندو کس درو جز ابله نادیدهٔ
 حال این ماتم سرا پرسیدم از پیرِ طریق * گفت بادی یا خیالی یا چو سیلِ تیرهٔ
 گفتمش چون است حالآنکه بندد دل درو * گفت واویلا بحالِ پر غلط فهمیدهٔ
 غافل است و بیخبر یا احمق است آن بدگهر * یا خری یا غول یا دیوانه یا لغزیدهٔ
 باز پرسیدم کدام است آنکه دل بر کند ازو * گفت یا آدم صفی یا نوح طوفان دیدهٔ
 یا خلیل خلّت حق یا کلیم طور عشق * یا مسیح مریم یا احمدِ بگزیدهٔ
 یا زاصحاب هدی یا زاهل بیت اجتبا * یا اویسی مصطفی از غیر حق بریدهٔ
 یا سر اقطاب عالم شاه تجدد هزار * یا ضیاء الحق بهاء الدین موژولیدهٔ
 یا محیی الدین جیلان یا جلال الدین روم * یا جنابِ خواجه باقی بحق بگزیدهٔ
 یا زاقطاب است یا غوث است یا قیوم وقت * یا چو ابراهیم ادهم رند صاحب دیدهٔ
 یا امام عاشقان یا مقتدای عارفان * زاهدی از خائفان یا عابدی ترسیدهٔ
 یا زمستانی که مدهوشند از جامِ الست * یا مگر دُردی کشی لائی خُم نوشیدهٔ
 زلف مشکین ترا نازم که در دام فریب * هم چو من دارو هزاران دل بمو پیچیدهٔ

ای صفی در عالم فانی کسی یکدم مباد * بی می و چنگ و رباب و شاهدِ بگزیده
و نیز این غزل از دیوان مبارک ایشان است و در این ایما بقوت نسبت خود نموده اند
غزل:

گدای کوی ترا ذوق پادشاهی نیست * اسیر دام هما سایه اهی نیست
بتاج نخت و گهر گنج حشمت و اقبال * مخور فریب کزین هیچ با تو راهی نیست
تو یونسی بحقیقت فتاده در ظلمات * برابر که مقام تو بطن ماهی نیست
هر طرف که روی صد هزار طوفان است * برا به کشتی قیوم کو تباهی نیست
زفیض پرتوه مهر جانش رقص کنان * کدام ذره که از ماه تا بماهی نیست
فنا اتم و بقا اکمل اثر زائل * نشان هستی موهوم گر بخواهی نیست
هزار حسرت افسوس ای صفی که ترا * قیام لیل نه دور و صبح گاهی نیست
و این غزل نیز از زاده طبع مبارک ایشان است غزال:

وی بمن نگاهی کرد ظالمی جفا کوشی * جان کنی جگر کاهی دلبر ربا هوشی
قاتلی ستمکاری خونخوری دل آزاری * بی پیاله سرشاری ذبح کن فراموشی
مهوشی پری روئی فتنه شر رجوی * خانه جنگ بدخوی بآنکه قدح نوشی
لاله رخی سمن بوی غنچه لب فسون گوئی * نو نمال دل جوی نستر بناکوشی
کبر نامسلمانی آفتی دل و جانی * خصم دین و ایمانی کافری سیه پوشی
جامه زری در بر طره گهر بر سر * چهره ارغوان طاسی تپه بند در کوشی
دام زلف کافر کیش هر صید ایمانم * چون کمند زناری کج فگنده بر دوشی
ترك چشم خونخوارش باسنان مژگانها * کرده غارت دها زد قلم رو هوشی
دور خط مشکینش آتشی بجاتم زد * مهر خاورم کرده ماهی هاله آغوشی
وی بطاق ابرویش سجده ادا کردم * کعبه رو برو آمد قبله شد فراموشی
ای صفی چه افسون خواند عشق معجز انگیزت * کان صنم بگفت آمد باد و لعل خاموشی
خدمت ایشانرا بیاضی است در قصائد مناجات و حمد سرور کائنات و مدح

حضرات عالی درجات چنان مقرر شده که در خاتمه این کتاب آنها را جمع کرده شود و تکمله این رساله گردد انشاء الله تعالی.

ذکر بعضی عبادات و عادات حضرت قیوم جهان

حاجی محمد صفی الله محبوب الرحمن رضي الله عنه السّبحان

خدمت ایشان در عادات و عبادات واکل ولبس ودر جمیع امور حتی المقدور رعایت سنت را از دست نمیدادند ووظائف یومی ولیلی ایشان ادعیه واوراد مسنونه بودند که از احادیث و آثار نبوی اخذ فرموده بودند صلاة و صیام نوافل نیز بدستور مسنونه ادا میشد ودر نماز رعایت آداب و تعدیل ارکان و حضور و خشوع وطمأنینت ووقار و طول قیام و سجود بنوعی دیده میشد که ما فوق آن متصور نه باشد و عادات ایشان در صیام نوافل چنان قرار یافته بود که در هر هفته چهار روز صائم میبودند و سه روز افطار مینمودند ایام صیام ایشان متصل میبود ابتدا از روز دوشنبه مینمودند و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را متصل روزه میداشتند و جمعه را عید میفرموده اند لهذا از جمعه شروع افطار میکردند و شنبه و یکشنبه متصل مفطر میبودند و اگر در این سه روز ایشانرا بعطیه مینواختند آنروز را نیز بشکرانه آن صائم میبودند گاهی چنان واقع میشد که تمام هفته را بصوم میگذرانیدند خواه بوقوع صیام ایام بیض این واقعه میبود خواه بصیام شکرانه ودر لباس نیز رعایت سنت را بنوعی داشتند که در لباس مسنون تزاید و تغیر و تبدل را مجوز نمیداشتند کیفیت ازار و قمیص و ردا و عمامه را از کتب تحقیق نموده معمول داشتند ودر پای مبارک نیز نعلین می انداختند و سراویل و کفش و غیره انواع را پیا نمیکردند ودر هیچ امر بدعترا از قلیل و کثیر نمی پسندیدند ودر هیچ بدعت حسن نمیدانستند حتی که سبحه نمیداشتند ودر تسبیح و تهلیل اگر عدد مقصود میبود بانگشتان حساب میفرمودند ودر ختمات بسنگریزه می پرداختند و صاحب بدعترا در مجلس خود بار نمیدادند واز صحبت اغنیا متنفر میبودند ودر آمد و شدرا بسته حتی که تیمورشاه

بوقت مرض موت خود انواع سعی بکار برد که خدمت ایشانرا زیارت کند و اکثری اُمَرَا بطلب ایشان فرستاد هرگز بسمع قبول نیامد و در اواخر بجمع امور محتاج باذن بودند و در هر امری که ازان اذن نمی یافتند بعمل نمی آوردند و هندووانرا نزد ایشان بار نمی بود و در رهگذار و بازار هر جا هندوی بنظر می آمد روی مبارک را میگردانیدند و گاهی بر سر مبارک ردا میداشتند تا چشم ایشان بر منکران نبوت نیفتد احیاناً اگر هندوی بایشان ملاقی میشد مآل او باسلام میکشید چنانچه رمزی ازان در خوارق ایشان نوشته خواهد شد.

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: روزی برای دیدن حضرت بی بی صاحبه قدس سرها که همشیره زاده ایشان و والده فقیر بودند تشریف آوردند اراده الله هندوئی در زیر دروازه برای حاجتی آمده بود چون دید که خدمت ایشان تشریف می آرند گریخته از رهگذار دور شده باسطبل در آمد و در رابند نمود اراده الله خدمت ایشان ساعتی زیر دروازه ایستاده ماندند و با کسی سخن نمی کردند آن هندو از عقب در بطرف ایشان نگاه میکرد نظر مبارک بآن طرف افتاد فرمودند که این چه کس است که از عقب در نگاه میکند شخصی عرض نمود که هندو است جهت غرضی آمده بود چون درود حضرت شد در عقب در پنهان گردید فرمودند با وجود پنهان شدن چون بما دزدیده نگاه میکند بعد لحه فرمودند که عنقریب با ما همنشین خواهد شد چون خدمت ایشان اندرون تشریف فرما شدند هندو بر آمد و یکی با وی اظهار نمود که بشارت اسلام یافته امید است که زود مسلمان شوی هندو از سخن او ناخوش شده رفت در عرصه راه یکی با او مخاصمه نمود و صورت دعوی در میان آورد بخانه قاضی رفتند در آنجا بنوعی از زبانش کلمه صادر شد که حکم اسلام بر وی آمد و بزور مسلمان کردند روز دیگر بخدمت آمد و داخل زمره مریدان شد.

من تصرفاته: سالی تیمور شاه^[۱] بیمار بود بخدمت ایشان کس فرستاد که حکما از دوا عاجز شده اند وقت همت است الحال آنچه فرمایند از قسم ادویه همان کرده شود فرمودند که یکپاده اسفرزه را بخورد در سه روز انشاء الله تعالی شفا خواهد یافت پادشاه از حکما استصواب آن در خواست همه متفق الکلمه عرض نمودند که این مرض عارض از برودت است اگر این دوا کرده شود موجب هلاکت بھر نوع در نظر است اما گفته ایشانرا تجربه باید کرد معالج خان که از حکمای حاذق آن وقت بود گفت که این تجربه نمیاید کرد که بجانبی کردن است موافق طبع پادشاه گفته وی نیامد طلب مقدار اسفرزه نمود و بخدمت ایشان فرستاد و بخادم گفت که گفتگوی حکمارا نیز بعرض ایشان برسان و اسفرزه را بخدمت بگذران که از دست مبارک خود سه جا نمایند تا از یمن دست مبارک مضرت نرساند چون اسفرزه را بخدمت ایشان آورد واحوال گذشته بعرض رسانید ایشان تبسم فرمودند و اسفرزه را سه حصه برابر کردند و فرمودند که بی اندیشه سه روز پی در پی بخورد که صحت او در این ودیعت شده چون بعمل آورد موجب شفای کامل گردید پادشاه و حکما همه معتقد تصرف ایشان شدند و معالج خان مذکوررا بخدمت ایشان فرستاد که مرید شود و معروض داشت که اگر صحبت عالی بوی اثر نمود و کشودی در کار او پیدا شد در عقب او نیز بخدمت رسیده سلوک طریقه علیه خواهم کرد چون معالج خان دو سه روز آمد شد نمود توجه عالی در وی اثر کرد در درک و عقل وی خللی پیدا شد چنانچه تشخیص احوال نبض غنیمود و عادت پادشاه چنان جاری بود که طعام هر روزه را باستصواب او میکردند مومی الیه بصبح نبض پادشاه را دیده تجویز طعام و ادویه مصالح آن میکرد چون صبحی معالج خان در حضور رسید پادشاه تکلیف دیدن نبض بدستور سابق نمود معالج خان بعرض رسانید که من بحال خود نیستم نوعی حالتی بمن رویداد که

(۱) تیمورشاه در کابل سی سال در مسند حکومت ماند و در سال ۱۲۰۷ وفات یافت

رأساً شعور تشخیص را از من برده باید که حکیم دیگری برای این خدمت معین شود حضار مجلس سلطانی بعرض رسانیدند که معالج خان با وفور عقل و تمیز کامل بدین حال رسیده که تشخیص نبض نمیتواند نمود اگر ظلّ سبحانی صحبت ایشان اختیار نمایند کارخانه رو بخوابی خواهد آورد پادشاه از خوف این از صحبت عالی محترز شد و امر فرمود که معالج خان را نگذارند که بار دیگر بخدمت ایشان رود و طعام مشتبّه بوی بدهند که در صفائی وقت وی خلل آید و بهیئت اصلی شود خدمت ایشان از استماع این ماجرا تبسم فرمودند و گفتند الرّاضی بالضرر لا يستحق النظر فرد:

نگفتم فلانی که بد میکنی * نه با من که با نفس خود میکنی

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: روزی حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها فقیرا به طلب ایشان فرستادند چون بخدمت ایشان رسیدم در مجلس عالی از اکابر وقت بسیاری جمع بودند در اظهار طلب توقف نمودم روی مبارک بسوی من آورده فرمودند بگو تا چه داری معروض داشتم که از رای عالی پوشیده نخواهد بود تبسم نموده فرمودند که بابا تو هم آزمایش ما میکنی برو بخدمت بی بی صاحبه بگو که اینکه آمدم فقیر عرض نمودم که توقف من از روی آزمایش نبود بلکه از ادب معروض داشتم گفتند راست گفتی چیزی از ادب چیزی نوع ثانی.

من تصرفاته رضي الله تعالى عنه: برادر فقیر میان ضیاء الحق بانواع سرفه و تب گرفتار بود هر چند علاج مینمودند فائده نمیگرد روزی کسی روغن گاؤ بخدمت ایشان آورده بود دران اثنای حضرت بی بی صاحبه برادر مرا بخدمت ایشان فرستادند که رفته عرض احوال خود را بکن و بگو که از دوا عاجز شده ام وقت تصرف است میان ضیاء الحق رسید و احوال خود را معروض داشت فرمودند که دواي شما پیشتر از شما آمده با طعام و بیطعام از این روغن خورده باشند که شفای شما درین نهاده شده چون روغن را بخدمت حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها

آوردند خادمه ایشان بعرض رسانید که در تب و سرفه روغن چگونه دوا باشد فرمودند که روغن چیز خوردن است اگر ایشان زهر دهند شفا است ازان روغن برادر فقیر میخورد چون روغن خلاص شد آزار او هم بصحت مبدل گردیده.

من تصرفاته رضي الله تعالى عنه: درخت بیدی در خانه ما بود واز مدتی خشك شده روزی ایشانرا وضو میدادم و آب وضو ایشانرا در زیر درخت انداختم فرمودند که این آبرا بچه نیت زیر درخت انداختی عرض نمودم که بطمع آنکه سبز شود فرمودند که چنان خواهد شد آن درخت از سر نو سبز شد و شاخها بر آورده و مدتی تازه ماند بعد از چند سال باز روبخشکی آورد روزی بطرف درخت نگاه کرده فرمودند که این درخت ما دام حیات ما چون ما گاه خشك و گاه سبز است بعد از وفات ما خشك خواهد شد فوق کما قال رضي الله عنه.

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: فقیر از مدتی مریض بوده واز دواها دلم سرد گردیده روزی در حضور ایشان برای من دوا حاضر کردند طبع من ازان متنفر بود اما از ادب نمیتوانستم که رد آن نمایم خدمت ایشان بر ضمیرم واقف شده فرمودند که میل تو بدوا نمیشود عرض نمودم که خیلی طبیعت من ازین متنفر است اگر در حضور عالی نمیبودم نمینوشیدم فرمودند منوش فقیر خوش دل شده آن قدح را از دست انداختم تبسم فرمودند و گفتند که این قدر از دوا دل تنگی گفتم بمرض خوشم نه بنوشیدن این دوا فرمودند دهن بکشا دهن خود بکشودم لعاب دهن مبارك را بدهن من انداختند آنرا آب حیات انگاشته بر غبت فرو بردم و در حال صحت کَلّی یافتم.

من تصرفاته رضي الله تعالى عنه: روزی وضو فرمودند و بخادم گفتند که این آبرا نگهدار که بکار خواهد آمد آن خادمه از نادانی گفت که چه کار میآید فرمودند که جهت دفع زهر مار بکار میآید و خود برای ادای نماز جمعه تشریف فرما شدند بعد از ادای نماز از مردمان کوچی ضعیفه را بخدمت آوردند که اینرا مار گزیده

است و بحالت مرگ است و طفلی وارد دو ماهه که بمرگ این آن طفل نیز خواهد مرد دعا فرمایند که حق تعالی او را شفا دهد فرمودند که آب مستعمل وضو را که داشته بودیم برای این بود بیارید آبرا حاضر کردند و بآنها دادند که باین آب مکان گزیده را بشوئید و بقیه آبرا بخورانید چون بعمل آوردند فی الفور بصحت آمد.

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: یکی از فرزندان ایشان میان مطیع الله نام داشت و در ایام شیرخوارگی بود بسیار مریض شده او را برداشته نزد حکیمی بردند آن حکیم چون او را دید بخادم گفت زود ببرید که در راه خواهد مرد چون بخانه آوردند احوال آن طفل متغیر بود مادرش از مشاهده آن در گریه و فغان آمد خدمت ایشان در مشغولی بودند از استماع آن آواز متوجه آن طفل شدند بایشان اهام در دادند بزبان هندی که معنی آن بفارسی این است که مادرش ریوند بخورد و بخوراند بطفل و بمالند بطفل از استعمال آن شفا یافت و مدت عمر بھر مرضی که مبتلا میشد از خوردن و مالیدن ریوند شفا مییافت.

من تصرفاته رضي الله تعالى عنه: یکی از مشایخ وقت بایشان مخالفتی داشت و سلطان وقت را با وی اخلاصی بود و بصحبت سلطان آمد و شد داشت گاه گاه سخنان ناملائم از جانب ایشان در محفل سلطان مذکور مینمود یکی از ملازمان سلطان که بخدمت ایشان اخلاص کلی داشت از شنیدن سخنان او متغیر شده بخدمت ایشان معامله مذکوره را معروض خدمت ایشان نمود بغایت رنجیدند و رنگ مبارك سرخ شد حاضران آن ملازمرا اشاره نمودند که زیاده از این حرفی بر زبان نیارد ایشان از اشاره آنها مطلع شده فرمودند که چرا منع مینمائید و از ملازم پرسیدند که وقتی که فلان از این نوع سخنان در میان داشت در مجلس که حاضر بود وی اسمای امرای که حضار مجلس بودند يك بيك بزبان برد ایشان فرمودند که کسی از او شان تکذیب او را نه کرد آن شخص گفت که همه تصدیق وی نمودند بلکه سخن او را آبداری میکردند زیاده ملول شدند ساعتی مراقب بودند

وبعد لمحہ فرمودند کہ بما نمودند کہ ہفدہ گاورا تصدق ما کردند کذلک آن امرا ہفدہ نفر بودند از غضب سلطان بمروور ایام بقتل رسیدند و یکی از آنها نماند و آن شیخ باندک مدت ہلاک شد واز مشیخت او اثری نماند و بساط آن سلطنت نیز چیدہ شد نعوذ باللہ من غضب اولیائہ اگر از این نوع معاملات کہ بنظر فقیر از ایشان گذشتہ بی آنکہ از دیگران شنیدہ ثبت نماید پس مثل این کتاب دفتری انشا کنم با آنکہ مرضی ایشان در اظہار این معاملات ظاہر نشدہ معترضاً عن التظویل بمین مقدار اکتفا نمود فرد:

عنان از کف مدہ کاین راہ دور است * رجوعی جانب مطلب ضرور است

تذکرہ رابع از منتخب سابع در ذکر ارتحال

حضرت قیوم جہان بفرادیس جنان رضی اللہ تعالیٰ عنہ

چون عمر مبارک ایشان بآخر رسید در دل ایشان اشتیاق طواف بیت اللہ المعظم و زیارت روضہ منورہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وزادہما اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً غلبہ کرد ہر چند کہ این عزم ایشانرا از مدتی بودہ و حج فرض را با وجودی کہ در ابتدای جوانی ادا نمودہ بودند چنانچہ در رسالہ آداب الارشادرا دران راہ تصنیف فرمودہ بودند و دران رسالہ از احوال وارده آن سفر خود نوشتہ اند اما شوق بنوعی داشتند کہ نذر فرمودہ بودند کہ تا براہ حج نہ بر آمدہ ام گوشترا کہ محبوب ترین اطعمہ نزد من است نخوہم خورد واز این نذر دوازده سال گذشتہ بود کہ روانگی ایشان رویداد ودر این مدت مدید گوشت نخورده اند و چون بمثل اول بر آمدند خدمت حضرت بی بی صاحبہ قدس سرہا دعوت نمودند و اقسام گوشترا بانواع تیار کنانیدند و خدمت ایشان ازان تناول فرمودند و چون شب اول از کابل بر آمدند منزلرا قریب غارہا اختیار فرمودند بقرب دہ فرسنگ وسہ روز آنجا بودند بمتابعہت ہجرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نیز جهت متابعہت شب از کابل بدر شدند و مطابق کردند کوچ خروجرا

بتاریخ هجرت و دران منزل بایشان معلوم ساختند که از تحرك تو کرّه زمین بحرکت شد کذلک از انروز انواعی سرگردانی بعالم رخ نمود و جمعیت از اهل جهان رخت برپست و دران سفر در اوراد و وظائف و عبادات و صیام مقرریه خود افزودند فقیر به عرض رسانید که درین ایام سفر عبادات زیاده از عادت ما سبق افزوده اید آیا باعث شکرانه این سفر خواهد بود تبسم فرموده گفتند که بابا عمر بآخر رسید هر چه از دست بیاید غنیمت است فرد:

در دو روزی زندگی جامی نشد سیر از غمت

کاشکی در عشق عمر جاودان میداشتی

از این نوع اخبار مشعر بر قرب ارتحال از ایشان شنیده میشد چون باحمد شاهی رسیدند چند روزی آنجا اقامت فرمودند و خلق بسیار داخل طریقه علیه شدند و کذلک چون بقلات نصیرخان رسیدند مردم قلات بیک منزل استقبال نموده بودند جمهور خلائق بنوعی بود که زیاده از ان متصور نباشد کذلک در هر بلده که میرسیدند قدوم میمنت لزوم ایشانرا غنیمت شمرده جوق جوق خلائق بزیارت شریف مشرف میشدند و از ان نتایج کلی برمیداشتند و در قلات چند روزی جهت بعضی مصالح ماندند و از آنجا روانه بندرکاراچی از راه کوهستان شدند و فقیر بعرض رسانید که اگر براه سنده رفته شود عالمی از نور ارشاد عالی منور گردد و فرمودند که بابا ایام حیات بسیار کم بنظر میدرایند در راه رفتن سرعترا از ان مرعی میدارم که بملك عرب رسیده شود اگر بطرف سنده میروم ایام بسیار میباید و رسیدن بعرب دشوار میشود روزی در عرض راه فقیر بایشان در شق ثانیه کجاوه سوار بودم و خدمت ایشان غنوده بودند بعد لحه بیدار شدند فرمودند که معامله عجب بنظر در آمد جماعت از اهل الله را که امواتند دیدم که بطرف عرب روانه اند و بر اسپان بس بزرگ سوار اند که فقط گردنهای آن اسپان از تمام وجود اسپان دنیا کلان تر است و فقیر خودرا بر پالگی میبینم سوار واز قافله جدا شده

بایشان ملحق شدم و پالگی من بی کهار میرفت و از اسپان پس نمی ماند از این معلوم نمودم که من با روحانیان همراه خواهم رفت و از شمایان جدا خواهم شد چون به بندر کاراچی رسیدند فرمودند که دریا بنظر من از خون میدراید معلوم میشود که وفات من در دریا واقع خواهد شد بعد از رکوب کشتی و قرب کوا در طوفانی شدید رویداد وبسه شبانروز بکشید مردم عاجز آمده التجا بخدمت ایشان آوردند و طلب دعای نجات از شر طوفان نمودند خدمت ایشان عنایت کردند که بهتر آن است که بنده خود را برضای خالق بگذارد و آنچه ازان جناب آید محبوب دارد اما چون مردم الحاح بسیار بکار بردند دست مبارك بدعا برداشتند هنوز دستهای ایشان بدعا بود که طوفان تخفیف شد و باران ایستاد و آفتاب از ابر برآمد چون از دعا فارغ شدند بالکل امن حاصل شد و باو از وزیدن ماند چنانکه سه روز کشتی جا بجا مانده بود بعد از سه روز باو وزیدن آغاز نمود چون به بندر مسقط رسیدند در قریه اربق فرود آمدند چه خدمت مخدوم ابراهیم در اربق سکونت داشتند دران ایام که خدمت ایشان در آنجا بودند مخدوم صاحب انواع خدمتگاری بجای آورده حتی الوسع در خدمت کوشیدند اتفاقا در آنجا دندان مبارك ایشان بدرد آمد تجویز بر آوردن آن نمودند چون آنرا بر آوردند بیخ دندان قوی بود تمام نه بر آمده و پاره ازان در محلّ خود بماند بدان سبب زحمت بسیار از وجع بدیدند روزی در آن وجع ضعف بر ایشان غلبه نمود و مدّتی بی حسّ و حرکت بودند چون بھوش آمدند فرمودند که عجب معامله در این ضعف رویداد خود را در حضور مقدس جناب نبوی یافتیم و عنایات بیغایات در خود مشاهده نمودم و نسبت خاصه آنحضرت مرا در بر گرفت و وصل عریان میسر شد و معاملاتی در میان آمدند که مصداق (ما لا عین رأّت ولا اذن سمعت) تواند بود همانا که متمنا به حسب خواهش بدست آمد و ازین معلوم گشت که وقوف جسدی من در حضور روضه شریفه واقع نخواهد شد چه اگر بحیات آنجا رسیدن میبود این امور در آنجا وقوع مییافت چون از بندر

مسقط روانه شدند و به بندر مخه رسیدند سواری دربارا موقوف نموده از آنجا براه خشک به نیت زیارت یمن تا بندر حدیده روانه شدند چون بشهر زبید رسیدند مردم بسیار از ایشان مشغول شده مورد فیض و برکات گردیدند و از آنجا بقریه هما که قریب بهمان شهر بود رفته از زیارات مزارات کامیاب شدند و در ملک یمن در هر منزلی که میآمدند در اطراف آن مرحله تفرج مینمودند و خیلی توصیف یمن بزبان مبارک میگذاشت روزی یکی از مخلصان معروض داشت که ملک خراسان که مراد کابل و قندهار باشد از این ملک بمراتب بهتر است خدمت ایشان فرمودند که مگر نشنیده خبر (إني أجد ريح الرحمن من جانب اليمن) و نشنیده (اللهم بارك لنا في شامنا ويمننا) که دیگر ولایات را بران فضل میدهی این ولایت عرب است و خراسان عجم و عجم را با عرب چه مساوات و چون به بندر حدیده مبارک رسیدند بقرب مکانی که زیارت ایشان آنجا واقع شد نزول فرمودند و مردم بسیار بسعادت قدم بوسی مشرف شدند چند روز آنجا انعقاد حلقه و مجلس ارشاد گرم بود چنان سرعت فیاضی بوده که کار سنین بساعات تعلق داشت و بنصیب هر که از هر چه رسیدن بود رسید تا خدمت ایشان مریض شدند و وحی شدید بایشان عارض گردید روز اول بحلقه صبح پرداختند و آن روز جمعه بود بار دیگر حلقه میسر نشد بیت:

در پیر مغان بستند هیئات * کنون کو رند کو میخانه کو نوش

تمام ایام مرض ایشان هفده روز کشید اما از روی شدت اوجاع و تب اگر هفده سال گفته آید بجا است فقیر در عمر خود الی الیوم شدت حرارت تب که از ایشان دیدم از هیچ محمومی بنظر نیامده روز چهاردهم از مرض بکشتی سوار شدند هر چند محبان معروض داشتند که وقتی سواری دریا بسیار است چون حق تعالی صحت عنایت فرمود سوار شوید با این همه شدت مرض سواری دریا مصلحت نیست فرمودند که کار از مصلحت رفته بیت:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار * کار ملک است اینکه تدبیر و تحمل بایش

اگر بمصلحت کار کرده شود در قاعدان محسوب خواهم شد روزی دوسه بیش بنظر نیاید هر چه پیشتر رفته شود اولی تر خواهد بود اراده الله کشتی را مانعی در پیش آمد دو روز جا بجا ماند شب سیوم حوائج کشتی تمام میسر شد و ناخدا بخدمت ایشان عرض نمود که فردا علی الصبح لنگر خواهم برداشت اگر مرضی حضرت باشد والا آنچه امر فرمایند بجا آورده شود فرمودند علی الصبح لنگر بردارید و چون پاسی از شب بگذشت بفقیه فرمودند که امشب از شبها گذشته آرامم آیا مرض کار خود کرده فارغ شده حضرت بی بی صاحبه که از کثرت غم و اندوه مریض شده بودند از استماع این سخن مطلب ایشانرا فهمیده هر نوع از جا برخاسته بر بالین مبارک شدند و دست بر پیشانی انوار نشانی گذاشتند و جهت تسلی فرمودند که آثار عرق دیده میشود امید که عرق شفا باشد تبسم نموده فرمودند که چون از زبان شما لفظ شفا صادر شده امید که شفا اخروی حاصل باشد و مردم قافله که همراه در کشتی بودند طلب فرمودند و از آنها بحلی خواستند و قرض که از آنها دادنی داشتند ادا فرمودند بدین وجه که بعد حساب قرض که هشتصد روپیه بر آمد فرمودند که کسی باشد که این قرض را به خود بردارد و مرا فارغ سازد خدمت حضرت بی بی صاحبه فرمودند که من بدمه خود برداشتم قرض خواهانرا فرمودند که شما قبول دارید همه معروض داشتند که قبول داریم دست مبارک برداشته در حق حضرت بی بی صاحبه دعا فرمودند چون نیم شب شد فرمودند گونه تعب و تشنگی ظاهر شد آب حاضر کردند چون بدهن مبارک رسید رغبت نه فرمودند و بحضرت بی بی صاحبه گفتند که معلوم چنان است که وقت احتضار است باید که متوجه احوال من باشند که مبادا در این وقت خللی واقع شود چون پاسی از شب ماند بفقیه امر فرمودند که دست خود بر زانوی من گذاشته زور نما چون چنان کردم فرمودند که محسوس من نمیشود که بزبان من دست نهاده شد یا نه معلوم است که جان از آنجا بالاتر رفته فرمودند که دست بر سینه من بگذار

چون گذاشته شد فرمودند که اینجا محسوس من میشود و آنقدر در آنوقت آزار بشاشت و فرجت بر چهره مبارك ظاهر بود که حضار را ازان تحیر دست میداد وقت صبح اول لنگر کشتی را برداشتند و در حین برداشتن شراع احوال ایشان تغیر مانده پهلوی شدند و امر بخواندن یسن بر بالین خود نمودند و بذکر مشغول شدند با ذکر تبسمی فرمودند و جان بجانان سپردند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** فرد:

آنچنان زی که وقت دادن جان * همه گریان شوند تو خندان
بعد از ارتحال حضرت بی بی صاحبه ناخدارا طلب داشته که اگر تا جدّه تابوت ایشانرا بکشتی برسانی آنچه اجوره آن باشد بحسب مدعای دل بخواهی بتو داده میشود کشتیان قبول نمود و گفت که معمول مایان نیست که میّتر در کشتی نگهداریم و از این امر بسی احتراز مینمائیم لیکن من کشتی را لنگر میکنم و خدمت ایشانرا تا بندر حدیده میرسانم از آنجا اگر مقصد شما بردن تابوت باشد براه خشک بپرید بعد **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ آلِ مُحَمَّدٍ** ایشانرا به بندر حدیده برده شد و مردم آنجا از مخلصان و غیره ظاهر نمودند که اگر بی اذن شریف آنجا برده شود موجب باز آوردن خواهد شد باید که اول ایشانرا بگذارید و بعد از رسیدن شما اگر اذن شریف داد باز برده خواهد شد مکان گذاشتن ایشان متصل مسجد روشن هندی مقرر شد مکان شریفه را روزی در صحت خود پسندیده بودند آنجا درختی بود خدمت ایشان زیر سایه آن درخت نشسته بودند و فرمودند که اینجا کاملی مکملی مکان خواهد یافت و قبر ایشان زیر آن درخت واقع شد وقت غسل ایشان این فقیر ایستاده بود خدمت مخدوم صاحب نیز ایستاده بودند و غسل چون بغسل مشغول شد و جامه مبارك برداشت و آب بر جسد مبارك ریخت ساعت بساعت حُسن ایشان میافزود و چنانچه مردم از دیدار ایشان سیر نمیشدند و متحیر میماندند چون غسلرا با تمام رسانیدند فقیر بطرف روی مبارك ایستاده بودم چنان معلوم نمودم که اشاره پهای مبارك خود میکنند چون بطرف پای مبارك ایشان شدم اندکی خشکی

در پای مبارک ایشان مانده بود آنرا بشستم و کفن مبارک ایشان بعدد مسنون داده شد و بر عدد مسنون افزوده نشد پاس آنکه ایشان در حیات خود تمام ملتزم بست بودند بعد ممات نیز مرضی ایشان بمتابعت است ارباب مکاشفه میدیدند که ظهور ارواح طیبه حضرات انبیا و اهل بیت و اصحاب و اولیا بود و كذلك حین حمل جنازه و صلاة این حضور مرئی بود چون در کفن پیچیدند حضرت بی بی صاحبه قدس سرها که والده این راقم اند و همشیره زاده ایشان بودند ذکر ایشان در آخر منتخب خواهد شد خبر فرستادند که مردم از آنجا دور شوند که من بزیارت ایشان مشرف شوم چون ایشان آمدند و روی مبارکرا کشودند در رنگ کسیکه از خواب باز چشم بکشاید بآهستگی چشم مبارکرا کشوده بطرف ایشان نگاهی انداخته پوشیدند چون ایشانرا برای نماز برآوردند آنقدر جمهور خلایق بود که عدد آن از حوصله کاتب بیرون مینمود مخدوم صاحب مقدم بنماز ایشان شدند. و چون بمدفن آوردند فقیر در قبر مبارک ایشانرا گذاشت چون روی مبارکرا خواستم بقبله کنم مرئی شد که بحرکت ضعیف که مخبر بتصرف قوی است خود روی مبارک خودرا بقبله برابر فرمودند چون روی مبارکرا کشودم آن قدر تجلی انوار بر روی ایشان بود و حسن متزاید شده میرفت که عقل عقیل از درك قاصر میشد فرد:

چرا از کاسه سر چشم من بیرون نمی افتد

که دیدار اخیر است و بجا ماندن چه مییابد

وفات مبارک ایشان صبح یوم الاثنین ششم شهر ذیقعدة الحرام فی سنه هزار و دوصد و دوازده و این تاریخ تصوّر کرده فقیر است هذا هو النظم:

زباغ مجدّد شه ملک دین * که فردوسرا زواست صد زیب و زین

چو معصوم اولی که قیوم وقت * بشد صبغة الله زفیضش قرین

درختی که بد بر فلک سایه اش * که معصوم ثانیست خوانند امین

بسر نوگلی داشت خوب و لطیف * کزو بود خوشبو گلستان دین

قوام جهانرا قضا چون شکست * نزول نمود آن بسوی زمین
همه قدسیان زین بماتم شدند * از انرو فلک جامه نیلی است بین
هجوم غمش عالمی گشت باز * بملك دل فضل شد جانشین
چو تاریخ جستم ندا شد زغیب * بجنّت مکان کرد آن شاه دین
سنه ۱۲۱۲ هـ.

مخلصان و محبّان تواریخ بسیار جمع کرده اند. از آنها خلیفه احمد خان نظامانی
که خلیفه مخدوم صاحب است قصیده طویله جمع کرده است مانا که این دو فرد
از قصیده او است بیت:

ذی قعده بدو پگاه ششم * کان اختر برج شد گم
دوشنبه دوازده صد و سال * کان باز زده از جهان پروبال
و نیز در حروف غم و لم افزود یافته و خدمت مخدوم صاحب بزبان تازی مرثیه املا
نموده اند و دران بعضی خصوصیات ایشانرا نیز درج فرموده و تاریخ ایشانرا نیز
دران قصیده بدو سه ماده در آنجا ذکر کرده اند آن مرثیه را ذکر میسازم مرثیه
الشیخ الاجل قطب الاكمل غوث الاغواث قیوم البشر مجدّد مائة ثالث عشر
مولانا و مرشدنا حضرة الحاج محمد صفي الله السرهندی الحمدی حسبا و الفاروقی
نسبا رضي الله تعالى عنه وارضاه.

تذکره خامس از منتخب سابع در ذکر فرزندان

جناب حضرت قیوم جهان رضي الله تعالى عنه

خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند حتی که نساء و رجال زائد از شصت نفر
از ایشان بولادت رسیده اند اکثری در ایام صبی رحلت نموده اند و آنچه بعد از
ایشان خلف شده اند هشت پسر و سیزده صبیّه بودند و از جمله پسران اوّل و اکبر
ایشان حضرت شاه ولی الله بودند خدمت وی باعلی درجات کمال و اکمال
رسیده و از خدمت والد شریف خود مأذون شده و خلقی از وی مشغول گردیده

فقیر بعضی مسترشدان آن مخدومزاده را دیده محفوظ شدم و حضرت مُرشدی قیوم جهان خیلی وصف استعداد وی مینمودند و مکاشفات و معارف او را می پسندیدند و چون مسکن این مخدومزاده بعید افتاده بود همیشه در حضور نمیبود اکثر احوالات خود را بقلم معروض میداشت و بصحّت و سقم احوال بورود و مکاتیب عالی سرافراز میشد فی الجملة اعجوبه روزگار و پرتو لطف کردگار بوده مردم آن نواحی بوجود شریفش مفتخر و ممتاز بودند و از فیوض و برکاتش بهره مند و پرهیز و تقوی وی بسرحدّی بود که بی اعانت خداوندی بوسع بشری بدان رتبه تورّع از جمله محالات است از بسکه در امور احتیاط بکار میرد که مردم حکم بجنون مینمودند فقیر بیاد وارد که شخصی پزار پشاور بخدمت حضرت هدیه آورده باین مخدومزاده دادند مخدومزاده بنات او را کنده و پزار بپا کرد چون بخدمت حضرت آمد پزار او را دیدند خیلی محظوظ شدند و شکرانه الهی بجا آوردند که در اولاد من چنین شخصی بوجود آمده اگر از این نوع خصائص وی ثبت شود بتطویل کشد خلیفه ملا عبد الکریم بابی از زبان حضرت قیوم جهان در توصیف زهد این مخدومزاده نقل میفرمودند که روزی بتقریبی فرمودند که اگر در زیر جرم آسمان دیده شود همچون ولی الله زاهدی درین زمان بنظر ندرآمد و در علوم ظاهری نیز برخ کامل داشت واحادیث بسیار بیاد نموده بود بیاد فقیر است که تیمورشاه دُرانی که سلطان وقت بود وفات یافت جماعت صاحبزاده گان بتزد شاه زمان که سلطنت باو مقرر بود برای فاتحه میرفتند و چنان مقرر نموده بودند که بمسجد جامع قلعه یکجا شده باز برای فاتحه بتزد پادشاه روند و خدمت حضرت قیوم جهان چون از صحبت سلاطین محترز بودند فرزندان و متعلّقان خود را برای فاتحه فرستادند که در مسجد مذکور رفته با قوم یکجا شده بفاتحه بروید اراده الله چون بدر قلعه پادشاهی رسیدند وقت عصر بود و نوبت و نقاره و کرنا و غیره انواع مینواختند که معمول آن وقت بود چون مخدومزاده استماع نمود گوشهای خود را

بدست بند نمود و جلوه اسب را گردانید چون کبیر همه او بود لاچار همه گردیدیم و بخدمت حضرت رسیدیم و خدمت ایشان استفسار نمودند که چرا جلد آمدید و آنچه را به غرض رسانیدند حضرت از استماع آن ملول شدند و فرمودند که قوم همه رفتند و از جانب ما کسی نرفته مبادا معاندان و قترا یافته بنمایی درایند و پادشاه را در تردد اندازند و ساعتی متأمل شده فرمودند حسبنا الله و نعم الوکیل اتفاقا بعرض پادشاه رسانیدند که حضرات صاحبزادگان برای فاتحه آمدند سوای حضرت قیوم جهان که ایشان از مدتی تارك صحبت سلاطین اند پادشاه چون اخلاص کلی در آن وقت بخدمت ایشان داشت گفت من اراده نموده ام که اول زیارت حضرت قیوم جهان مشرف شوم و از ایشان دستار به بندم و چون دیگر صاحبزاده گانرا ملاقات کنم لابد با خود دستار آورده باشند و تکلیف بسن کنند هر آئینه رو نمیتوانم نمود بهتر آنست که اول زیارت ایشانرا یافته ثانی ملاقات دیگر حضرات کنم غفارخان صندوقدار را بخدمت صاحبزاده گان فرستاد و عذری در میان آورد و وعده ملاقات بروز جمعه کرد و همان شب بخدمت حضرت قیوم جهان پیاده آمد و دستار از ایشان بست باز ملاقات بدیگران نمود خدمت حضرت قیوم جهان فرمودند که نتیجه ورع میان ولی الله بود که پادشاه خود پا پیاده در اینجا رسید و او را از ملامت بر آورد توکل و تبطل و ورع و تقوی و انزوا و استغنا و شکستگی و بینفسی زائد التحریر داشت در سنه هزار و دو صد و سی و یک از این دار پر ملال انتقال نمودند إنا لله و إنا الیه راجعون فرزند دوم حضرت قیوم جهان میان قدرة الله نام دارند و در نواحی کوهستان کابل سکونت دارند و فرزند سیوم ایشان میان کرامة الله اند در توابع پکلی سکونت دارند فرزند چهارم ایشان میان امین الله نام دارند و این مخدومزاده طبع شعر بسیار خوب دارند فرزند پنجم ایشان میان ذکر الله نام دارند و در کوهستان کابل میباشند فرزند ششم ایشان میان ظهور الله نام است و این مخدومزاده در طفولیت خیلی مقبول والد شریف خود بودند فرزند

هفتم ایشان میان مطیع الله بوده بعد از والد شریف خود در جوانی رحلت نمود
فرزند هشتم ایشان میان عبد الباقي است عمر این مخدومزاده در حیات والد
شریف او بدو سالگی نرسیده بود والده این مخدومزاده از اولاد حضرت خواجه
خواجگان بهاء الدین بلاگردان است رضي الله تعالى عنه از این ممر بتولد این
مخدومزاده خدمت حضرت مرشدی قیوم جهان خلی محظوظ شدند اللهم وفقهم
فیما تحب وترضى به این فقیر در ماده جمیع حضرات مخدومزاده گان امید دارم که
در نسبت والد شریف محظوظ شوند واز زبان الهام ترجمان والد ایشان نیز بشارت
در حق اینها مسموع دارم امید که از گوش باغوش رسد.

تذکره سادس از منتخب سابع در ذکر خلفای

حضرت قیوم جهان^[۱] رضي الله تعالى عنه

مخفی نماند که از خدمت ایشان خلایق بسیار به نسبت باطنی مشرف شده
اند و صاحب کشف و الهامات گردیده و مستحق بامر خلافت بوده اند اما
کسانی که مجاز گردیده اند بیست و هشت نفر اند اول واکمل همه خدمت حضرت
بی بی صاحبه قدس سرها اند میبایست که اولی ذکر ایشان نموده میشد و در ذکر
حضرت قیوم جهان و ایشان فاصله نمیشد چنانچه حضرت قیوم جهان عنایت
مینمودند که صورت ما هر دو جدا است و حقیقت ما یکی اما چون عادت
نویسندگان مقامات چنان جاری شده که ذکر نسای صالحات در آخر کتاب
میکنند کذلک در نفحات و غیره کتب یافته شده متابعت اینها نموده ذکر ایشانرا
در تذکره سابع این منتخب نموده شد و ختم کتاب بدان قرار یافت و ثانی خلیفه
ایشان فرزند ایشان میان ولی الله که احوال این مخدومزاده در تذکره ما قبل ذکر

(۱) امام ربانی ابنه عروة الوثقی محمد معصوم ابنه محمد صبغة الله ابنه محمد اسماعیل ابنه معصوم ثانی غلام محمد
معصوم قطب الاقطاب ابنه قیوم جهان صفی الله ابنه خواجه عبد الباقي ابنه غلام صدیق ابنه غلام قیوم ابن
فضل محمد ابنه نور المشایخ فضل عمر ابنه ضیاء المشایخ محمد ابراهیم. تاریخ شهادت ۱۴۰۰ هجری قمری

یافته ان شئت فارجع الیه کاتب الحروف نیز بشرف اجازت از ایشان حضرت
قیوم جهان رضی الله تعالی عنه مشرف شده ام اما اجازتی که بفقر عنایت شده از
مواهب ایشان است والا نه در خود لیاقت آن نمیداند و برادر عینی این فقیر میان
ضیاء الحق نیز مجاز از ایشان است و صاحب حالات بلند و معارف ارجمندی از
خدمت حضرت قیوم جهان و حضرت بی بی صاحب به بشارات عالی و اشارات
متعالی سرافراز اند اللهم اوصله الی غایة الکمال بحرمة النبی والال خدمت حضرت
مخدوم صاحب میان محمد ابراهیم رحمة الله علیه نبیره مخدوم صاحب جامع کمالات
ظاهری و باطنی میان محمد هاشم قدس سره که از فحول سرآمد علمای عصر
واحوال ایشان مستغنی از بیان است بودند از ایشان مجاز اند و باعلی درجات
کمال و اکمال مشرف و جهانی از ایشان منور شده در طریقه علیه داخل گردیده
و ارشاد ایشان کامل آمد و خلفای صاحب کمال از ایشان بر وی کار شدند
و سلسله علیه را رواج کلی دادند فرزند ایشان مخدوم میان عبد اللطیف بصحبت
حضرت قیوم جهان شرف شده اند و از توجهات علیه بهره کلی یافته و از خدمت
والد خود بکمال رسیدند و مجاز گردیده اللهم اوصله الی غایة ما یتمتّاه و از جمله
خلفای ایشان خلیفه میان سلیمان^[۱] و خلیفه میان احمدخان نظامانی و سیادت پناه
میان سید نور محمد مرحوم و قاضی میان محمد قاسم و میان اسماعیل و خلیفه میان
محمد فاضل و خلیفه احمد کهتائی و مولوی محمد حیات هر یکی صاحب معارف
و اسرار مظاهر کشوف و انوار اند و براهنمونی خلائق مشغول اللهم زد اخواننا فی
الدین و یرحم الله عبدا قال آمینا. درین کتاب هر جا مخدوم صاحب در خلفای
حضرت مرشدی قیوم جهان ثبت یافته مراد ایشانند و تفصیل احوال ایشان مستحق
کتاب علیحده است در اینجا بهمین قدر اکتفا افتاد فضیلت پناه کمالات دستگاه

(۱) قوله خلیفه میان سلیمان یعنی با وجود نسبت و تحدید از طریقه نو و خلافت از حضرت قیوم جهان قدس سره و بی بی صاحب قدس سره نیز مجاز بودند با وجود خلافت مخدوم صاحب قدس سره

ملا محمد زکی نیز از خدمت حضرت قیوم جهان مجاز شده بدرجات کمال فائض گردیده اند خدمت حضرت مرشدی قیوم جهان میفرمودند که نسبت ملا محمد زکی ضمنی است حامل نسبت وی منم اما بعد از من عجب است که حفظ نسبت خود تواند کرد فضائل و کمالات شعار آخوندزاده محمد انور بنوئی از جمله مجازان کامل و نسبت بافتگان مکمل حضرت قیوم جهان است و عالمی ازو اخذ طریقه نموده در بلده مذکور بارشاد مشغول است حقائق و معارف آگاه فضائل و کمالات دستگاه مقیم صوفیان چارکاری المشهور بصوفی خواجه از زمره خلفای ذو الاقتدای حضرت قیوم جهان است این عزیز خیلی صحبت مؤثر داشت و خلایق بسیار از وی بهره ور گردیده در حیات مرشد خود رحلت فرمود رحمه الله علیه پیر اکبر شاه خوستی نیز از مجازان معتبر ایشانست در الکای مذکور بارشاد مشغول است و پیر احمد نیز از زمره مجازان ایشان است با پیر اکبر شاه مذبور در يك نواحی بسر میرد شاه بزرگ خوستی نیز از مجازان ایشان است و باحوال نادره سرافراز صاحب جذبات قوی است و خلقی ازو بهره مند در نواحی کرم برهنمائی خلق مشغول شاه مقصود زرمی نیز از مجازان ایشان است و مریدان صاحب نسبت دارد یکی از فقرای وی با فقیر شی بیسرو خیلی ازو محظوظ شدم شیخ صنعان خوستی از جمله خلص مجازان ایشان است صاحب خوارق و کمالات باهره بوده قبر شریفش در دور واقع یزار و یتبرک به والحال نیز از مزار او مردم خوارق اظهار میکنند که دیده میشود و طریقه در اولاد او باقی است خلیفه ملا سلطان اندری مشهور بملا خلیفه صاحب کمالات و منبع فیوضات است و خلقی ازو مشغول از زمره خلفای کامل حضرت قیوم جهان است فضیلت و کمالاتپناه حقائق و معارف آگاه خلیفه ملا مهربان توخی محمد زئی از جمله خلفای کامل ایشان است و صاحب نسبت قوی و خلقی ازو بهره مند و کامیاب فی الجملة عجوبه روزگار است آخوندزاده ملا محمد حسین موسی صاحب نسبت قوی بوده در سفر

سعادت اثر حرمین الشریفین در رکاب سعادت انتساب حضرت قیوم جهان بود قبل از ارتحال آن قلبه ارباب کمال بچند روزی در بلده زبید رحلت نمود رحمه الله علیه خلیفه ملا حسام الدین دولتشاهی از زمره مجازان کامل بوده بعد حضرت قیوم جهان بمدتی رحلت نمود رحمه الله علیه سید ولایت شاه پشنکی ثم شکارپوری از قدمای خلفای ایشان است وخلقى ازو فائض شده الحال مزار او در شکارپور است یزار ویتبرک به ملا حاجی ولی محمد بابی ولد حاجی رحیم خان مرحوم نیز از زمره خلفای حضرت قیوم جهان است وخلیفه ملا عبد الکریم بابی قلاتی از قدمای اصحاب ایشان بوده چون خدمت ایشان از قلات عبور نمودند عازم حرمین الشریفین شدند مومی الیه دوسه منزل در رکاب عالی بود وقت رخصت اورا مجاز فرمودند و مریدان آنجای را حواله مومی الیه کردند و امر بصحبت نمودند اهل صحبت او خیلی محظوظ شدند و صاحب انوار و اسرار گردیدند در این دوسال ارتحال نموده در بلده قلات مدفون شده یزار و تبرک به رحمه الله علیه رحمه واسعة و خلیفه محمد صادق کنجابی از خلفای قدیم ایشان است بفضائل و کمالات سرافراز حاجی پیر محمد چاردهی از جمله مجازان معتبر ایشان است و صحبت مؤثر داشت و ملا عبد الله جفتائی الاصل در کوهستان کابل از قبل ایشان مجاز بود و بخصائص شهر الحال مزارش در کاریزی یزار ویتبرک به و ملا عبد الله قهقهانی از قهقهان آمده مدتی در خانقاه معلی بسربرده از فیوضات و کمالات ایشان برخ کامل یافته مجاز شده بولایت خود رجوع نمود مخدوم عبد الواحد سیوستانی مشهور بمخدوم محمد احسان صاحب فضائل و کمالات صوری و معنوی و از خدمت ایشان اجازت داشت ملا عثمان علی زینی نیز از مجازان بوده سیادت پناه سید حسن دهلوی صاحب شجره منظوم که در این منتخب ثبت شده نیز از جمله مجازان و مستعدان بوده و باعلی درجات کمال و اکمال رسیده میان عبد الکریم تتوی و میان قاضی محمد نصرپوری و میان عبد الله نصرپوری نیز از مجازان بودند

فضیلت و کمالات شعار خلیفه محمد کاظم شکارپوری نیز از قدمای اصحاب ایشان بوده بدلالیت مخدوم صاحب بخدمت ایشان رسیده بود و مظهر فیوضات شده نقل مینمود که دران ایامی که مخدوم صاحب در شکارپور بودند جزری از ایشان میخواندم روزی برای سبق آمدم ایشانرا بنوعی دیگر یافتم که امکان سبق در ایشان ندیدم گفتم چه واقعه رویداده است که شمارا بنوعی دیگر میبینم فرمودند وی صیادی را دوچار شدم و در بند افتادم الحال از ذوق آن از خود رفتم بیا تا ترا نیز با خود ردیف کنم با ایشان برخاسته بخدمت حضرت قیوم جهان رسیدم و اخذ طریقه نمودم و بخدمت ایشان آمد و رفت داشتم و روشنی در خود میدیدم روزی شخصی سوار بخدمت رسید و اسیرا بیرون مکان بست و بحضور آمد و طلب طریقه نمود خدمت ایشان طریقه باو گفتند چون خواستند که توجه بدهند آن شخص گفت که توجهی میخواهم که از قید هستی بر هم ایشان توجه باو فرمودند چون خدمت ایشان از توجه فارغ شدند آن مرد نشسته ماند هر قدر که او را خیر کردند بخود نیامد فرمودند که بیماری که دوا بدل خود بخواد حال وی چنین شود القصه تا شب در آنجا نشسته ماند و اسپش بسته شب رفقااش تجسس نموده آمدند اسیرا باخور بسته دیدند از حال او استفسار نمودند مردم حال او را بگفتند نزد وی شده هر چه گفتگوی نمودند بخود نیامد و خدمت حضرت قیوم جهان فرمودند که او را برداشته باو طاقش برند چنان کردند علی الصبح رفقااش آمده اظهار نمودند که آن مرد مرده است خدمت ایشان بجنازهاش تشریف بردند تا بمدفن تعقب نمودند فرد:

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب * گشته غمزه خود را بنماز آمده

بر سر اصل سخن رویم که خلیفه محمد کاظم ناقل بعد از تشریف بردن حضرت قیوم جهان از شکارپور مدتی بر آنچه داشت اکتفا نمود بعده بکراچی بخدمت مخدوم صاحب رسید و چندی بخدمت ایشان گذرانید و زیارت حرمین الشریفین رفته از اماکن متبرکه مشرف شده بوطن مألوف آمد و چون فقیر از

حرمین مرتبه ثانی مراجعت نمود با فقیر نیز صحبت داشت باذن ارواح طیبه فقیر باو اجازت داد و مخلصان آن نواحی را حواله وی نمود روزی چند با طلبه نشست و خواست نمود بقرب آن بداعی وصال جانان جان سپر و اِنّا لله و اِنّا الیه راجعون احوال خلفای حضرت مرشدی قیوم جهانرا اجمالا ذکر نموده شد اگر تفصیل میپرداخت بتطویل میانجامید.

تذکره سابع از منتخب سابع در ذکر عارفه بالله و مقبوله جناب رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم حضرت بی بی صاحبه رضي الله تعالى عنها

خدمت ایشان والده راقم و خواهرزاده حضرت قیوم جهان اند اول به خدمت حضرت قدوة الاولیاء شاه غلام محمد مشرف بودند و از نسبتهای خاصه ایشان بهره یافته چنانچه رمزی از آن در تذکره احوال حضرت قدوة الاولیاء گذشته چون حضرت قیوم جهان بمنصب قیومیت سرافراز گردیدند بی بی صاحبه بخدمت ایشان رجوع فرمودند چنانچه در احوال حضرت قیوم جهان اشاره بدان رفته و سلوک آن راه از سر نو بخدمت ایشان از ابتدا تا انتها بانجام رسانیدند و باعلی درجات کمال و اکمال فائز و مشرف شدند اول نسب ایشان به بیان آورده شود بعده کیفیت احوال ایشان بطریق اجمال مذکور گردد والد ماجد حضرت بی بی صاحبه حضرت شاه عطاء الله نام دارند و در نسب از طرف آبای کرام از سادات بخاری دهلوی اند از اولاد حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری قدس سرّه که در ایام حضرت مجدد الف ثانی در حضرت دهلوی صاحب ارشاد بودند و طریق اجداد خود را ترویج میفرمودند و از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه مکاتیب بطرف ایشان ورود یافته در آن مکاتیب فقرات مدحیه ایشان بسیار نوشته اند انشاء الله تعالى مکتوبی از آن مذکور خواهد شد نسب حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری رحمه الله بحضرت مخدوم جهانیان میرسد و طریقه نیز از ایشان داشتند مکتوبی که بالا وعده ذکر شده نوشته میشود.

مکتوب پنجاه و پنجم از جلد اول بسیادت پناه نجات دستگاه

شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافت در اظهار محبت

چندگاه است که دلرا محبت نسبت بملازمت شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقا متحقق بود بناء علیه بدعای ظهر الغیب بی اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که (من احب اخاه فلیعلم اياه) اظهار حبّ خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت باقربای آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحية پیدا شده رشته امیدواری تمام بدست آورده حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام. تم مکتوبه الشریف.

شجره ایشان بحضرت سید کائنات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بدینمنوال اتصال می یابد چه حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری قدس سره ولد حضرت سید محمد بخاری اند و ایشان از اولاد حضرت سید ابوالکرم حسین بخاری ملقب بسید جلال سبز و مشهور بمخدوم جهانیان اند رضي الله عنه و ایشان ولد حضرت سید محمد غوث بخاری اند و ایشان ولد سید السادات حسنی الحسینی سید جلال الدین اعظم البخاری ملقب بسید جلال سبز رضي الله عنه اند و ایشان ولد سید ابوالمؤید علي رضي الله عنه اند ایشان ولد حضرت سید یوسف رضي الله عنه اند و خدمت ایشان ولد حضرت سید ابوجعفر رضي الله عنه اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام سید محمود رضي الله عنه اند و جناب ایشان ولد حضرت امام سید احمد رضي الله عنه اند و جناب ایشان ولد امام سید عبد الله رضي الله عنه اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام سید علي عسكري رضي الله عنه اند و جناب ایشان ولد حضرت امام محمد تقی رضي الله عنه اند و جناب والای ایشان ولد حضرت امام محمد نقی رضي الله عنه اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام علي موسی رضا رضي الله عنه اند و جناب فیض مآب ایشان ولد حضرت امام موسی

کاظم رضي الله عنه اند وخدمت ايشان ولد حضرت امام الهمام خليفة الله في الانام محمد جعفر صادق رضي الله عنه اند وجناب ايشان ولد جناب امام واجب التعظيم والاكرام حضرت امام محمد باقر رضي الله عنه اند وخدمت ايشان ولد حضرت امام سجاد ومفخر عباد سراج العالمين زين العابدين رضي الله تعالى عنه اند وجناب مقدس ايشان ولد حضرت أمير المؤمنين وإمام الإسلام والمسلمين شهيد وسعيد الدارين حضرت إمام حسين رضي الله تعالى عنه اند وخدمت على ايشان ولد حضرت أمير المؤمنين وإمام الأشجعین اسد الله الغالب علي ابن ابی طالب رضي الله تعالى عنه اند وابن حضرت سيّدة النساء فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم اند واز حاجی عبد الوهاب دهلوی البخاري قدّس سرّه تا حضرت شاه عطاء الله رح. سرهندي بخاری قدّس سرّه كه والد حضرت بی بی صاحبه اند رضي الله عنها بدینمنوال است كه ولد حضرت حاجی صاحب عبد الوهاب مذكور حضرت سيد مزمل اند قدّس سرّه ولد ايشان حضرت حاجی سيّد عبد الرّحيم اند وخدمت ايشان چون بحج بيت الله وزيارت روضه رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم مشرف شدند واز جناب اقدس مأمور گردیدند كه بسرهند مبارك رفته دختر حضرت شيخ محمد سعيد ولد حضرت مجدد الف ثاني رضي الله تعالى عنهمارا در عقد خود در آورد كه ازان عفيفه فرزندان صالح بنصيب توانست گویا این اشاره بحضرت بی بی صاحبه رضي الله تعالى عنها بود چون خدمت ايشان بدار الارشاد سرهند رسیدند آنچه معلوم ايشان شده بود وبدان مأمور بودند بحضرت شيخ محمد سعيد رضي الله تعالى عنه ظاهر نمودند خدمت ايشان عنایت کردند كه اگر بمن نیز اشاره شود قبول خواهم داشت دران شب خدمت ايشان بزيارت حضرت سيّدة النساء بضعة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم مشرف شدند وخدمت حضرت بی بی فاطمة الزهراء رضي الله تعالى عنها بايشان عنایت نمودند كه صبيه خودرا بجادر من انداز چون خدمت حضرت خازن الرحمة بيدار

شدند بسرو دیده منت داشته عقیقه خود را به حضرت حاجی عبد الرّحیم بخاری نکاح نمودند همچنین ازان عقیقه ولدی که پیدا شد صبیّه حضرت وحدترا نکاح نمودند الی الیوم اولاد حضرت حاجی عبد الرّحیم بخاری احفاد حضرات مجددی اند قدّس سرّهم و حضرت شاه عطاء الله قدّس سرّه صبیّه حضرت قطب الاقطاب حاجی غلام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه را در نکاح آورده که همشیره حقیقی حضرت مرشدی قیوم جهان بودند و خدمت حضرت بی بی صاحبه متولد از ایشان اند و حضرت شاه عطاء الله ولد شاه خسرو اند و ایشان ولد شاه اهل الله اند و ایشان ولد شاه عبد الشکور اند و ایشان ولد حاجی عبد الرّحیم مذکور اند قدّس الله تعالی اسرارهم و نورنا بانوارهم چون نسب ظاهری ایشان بیان شد اکنون اظهار نسبت باطنی ایشان کرده میشود بگوش هوش استماع نما چون خدمت ایشان بسیر محبوبی و مرادی مراتب اظهار کمال و اکمال را حاصل کردند و معاملات سنین را بساعات طی فرمودند و بمقامات عالی و مراتب متعالی مشرف شدند و چون مشرب ایشان محمدی واقع شده بود بجمع مدارج ولایات فائض گردیدند دقیقه از دقائق اسرار و کمال نماند که بدان ممتاز نشدند و بالهامات خاصه و عنایات مختصه مفتخر و مسرور آمدند مرشد ایشان حضرت قیوم جهان خدمت ایشانرا تکلیف تام بامر ارشاد داشتند و ایشان خود را ازین امر خطیر یکسو نمودند و موانع آن بیان میفرمودند هر چند مبالغه دران امر مشاهده مینمودند کناره ازان میجستند در این لیت و لعل مدتی در گفتگوی کشید تا آنکه در معامله بشرف زیارت جناب اطهر صلوات الله علیه و علی آله الانور مشرف شدند و ازان سرور کائنات و مفخر موجودات بخلعت خاصه خلافت ارشاد ممتاز و مجاز گردیدند و تأکید اکید درین امر شریف دیدند لاچار اظهار بخدمت مرشد والا تبار خود نمودند و آن قیوم وقت چون از مدتی خواهش این امر داشتند از این ممر مسرور گردیده نامه اجازت و ارشاد برای ایشان نوشته وجّه و دستار خود را به تبرکات بایشان عنایت فرمودند و جماعت طلاب که

بخدمت عالی بود بآنها امر کردند که بخدمت حضرت بی بی صاحبه رفته از بیرون حجره شریف توجه گرفته باشند حتی که خلفای کامل خود را نیز اذن بتوجه از ایشان نمودند و فرزندان و اطفال و اهل خود را تمام چه بنات و چه ازواج بخدمت ایشان مرید کردند ایشان بامر مرشد و اشاره ارواح طیبه طوعا و کرها مشغول شدند بسرعت تأثیر در مسترشدان ایشان بنوعی شد که مافوق آن متصور نباشد و مردم از دور و نزدیک خصوصا از عالم نساء بایشان رجوع آوردند و هنگامه ارشاد فیض رشاد ایشان در اطراف و اکناف منتشر شد بسا نسوان از خانمان خود دست برداشته بذیل و امان ایشان افتادند و از انوار و اسرار سرمست و سرشار شدند و بسیاری از مسترشدات ایشان مجذوبه گردیدند حتی که در خانه ایشان مجذوبات زنجیر پیا همیشه افتاده بودند در عالم نسوان مثل این اجتماع لله و فی الله که در خدمت آن مقبوله رسول الله شده بود چه در متقدمین و متأخرین از صالحات شنیده نشده بلکه در عالم رجال خال خال دران حال باین قوت کمال و اکمال بوده باشد بیت:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

ارشادنامه که خدمت حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه نوشته اند اینجا ثبت میشود. هذا هو الحمد لله الذي خلق آدم علی صورته و کرمه بخلافه و اجری تلك النسبة بین انبیائه و اولیائه صلوات الله علی نبینا محمد و آله الطاهرین و صحبه المهتدین و كذلك علی الانبیاء اجمعین و اولیائه المرضیین و عباد الله الصالحین. أما بعد نموده میآید که خدمت مخدومه محترمه معظمه مکرمه مظهر انوار القیوم نور العین و ثمره الفؤاد امة المعصومة سلّمها الله تعالی چون سلوک و تسلیک طریقه علیه حضرات نقشبندیّه مجدّدیّه رضی الله تعالی عنهم را نزد فقیر حاجی صفی الله السرهندی باتمام و اختتام رسانید و باعلی درجات کمال و اکمال مشرف شد و قطع مراتب ولایات صغری و کبری و علیا و سیر الی الله و فی الله عروج در مدارج کمالات نبوت و رسالت و اولو العزم و صعود بمقامات انبیاء و رسل و دخول در صفوف آن

اکابر ووقوف از علوم معیت احاطه و سریان توحید وجودی و شهودی بتفصیل حاصل نمود و از حضور خاصه نقشبندی بطرز خاص حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه وفاء اتم و بقاء اکمل و زوال عین و اثر و فناء فنا تحقق یافت و ارتقا از جمیع مقامات ظلال و اصول و وصول باصل الاصل که از شائبه ظلیت مبرا و یکسو است حاصل وقت او شد و سوای آنچه مذکور گردید بمعاملاتی مشرف شد که این کمالات نسبت بآن حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط چه این کمالات از علوم واجب الاظهار است و آن از اسرار لازم الاستتار بضیق صدری ولا ینطلق لسانی ایما بدان مینماید و قطع هذا البلعوم اشاره بآن میکنید و در مقام نزول چون عروج کامل آمد بخاطر فقیر افتاد که معزی الیهارا اجازت تعلیم و تلقین نماید تا خلایق از فیوض و برکاتش بهره ور کردند اما مخدومه معظمه و مکرمه در قبول این امر اهمال و رزیده و تعویق درین امر افتاد تا عنایات بی نهایات ازلی شامل حال او گردیده کار او را از حسیض باوج رسانید و بمنصب خلت و محبوبیت و بهره اصالت و فردیت و ما یناسب ذلك من الخصوصیات و الانعامات از جناب اقدس خداوندی علی التواتر و التوالی سرافراز و ممتاز شد و در معامله بشرف زیارت حضرت خیر البریه خاتمت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات و التّحیات مشرف گردید و ازان جناب بخلعت خلافت و ارشاد مأذون و کامیاب شد و در قبول این امر تأکید اکید یافت الحمد لله علی ذلك حمدا کثیرا هر چند الحال خدمت مخدومه مشار الیهارا احتیاج بأذن نیست اما چون از اکابر مرسوم گردیده که بی اذن پیر در این امر خطیر اقدام نینمایند لهذا قلمی میگردد که هر که از قسم نساء و رجال که طالب راه ایزد متعال باشد و بخدمت شریفش برسد و اخذ طریقه نماید گویا باین فقیر رسیده باشد و بقدر استعداد از انعکاس باطن شریفش بهره ور گردد. و شرط الاجازة الاستقامة بالشريعة المرضیة والسنة المصطفویة علی صاحبها الصّلاة والسّلام والتّحیة والرسوخ بحجة شیوخ السلسلة العلیة رضی الله تعالی عنهم أجمعین ثم الصّلاة

والسّلام علی خیر الانام وعلی آله العظام وصحبه الکرام الی یوم القیام بعد از این مدتی ارشاد ورزیدند وجهائی از قسم نسوان از خدمت ایشان مستفیض شدند جماعه که بنقص عقل و دین متصف اند بکمال عرفان و یقین موصوف شدند بیت:

حنظل صحرا چو سیب بوستان * میزند پهلوی بقند ای دوستان

خدمت ایشان از کثرت مشاهده عنایات بیغایات جناب ایزدی در باره

خود گاهی این فرد میخواند فرد:

اگر پادشه بر درِ پیر زن * بیاید تو ای خواجه سبلیت مکن

روزی نقل حضرت رابعه قدّس سرّها در مجلس ایشان میگذشت در آن اثناء بخاطر مبارک ایشان گذشته که نسبت حضرت رابعه معاینه کنم چون آن بوقوع یافت نسبت او را دون نسبت بعضی از مسترشدان خود یافتند این معنی بخدمت حضرت قیوم جهان معروض داشتند ایشان عنایت نمودند که اگر رابعه درین وقت میبود خدمت ایشان اختیار میفرمود فردای آنروز ایشانرا در معامله الهام باین لفظ نمودند که ای فاطمه ثانیة ایشان این الهام را بخدمت حضرت قیوم جهان معروض داشتند خدمت ایشانرا امر بشکرانه آن نمودند حضرت بی بی صاحبیه فردای آن طعام بشکرانه آن بفقرا دادند و خیراتها نمودند فرد:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

چون خدمت حضرت قیوم جهان باراده سفر سعادت اثر حرمین الشریفین از کابل بر آمدند خدمت ایشان نیز باراده مذکور با مرشد خود روانه شدند و دران سفر در هر بلده و قریه که عبور ایشان واقع میشد اهل آن از برکات صحبت شریف ایشان بهره ور گردیده داخل طریقه علیّه میشدند و چون به بندر حدیده شریف رسیدند واقعه مرشد ایشان رویداد بعد از دفن و عزا خدمت ایشان روانه حرمین شدند و چون بحرم کعبه محرمیه معظمه رسیدند و از احکام عمره فارغ شدند ایشانرا به خلعت قیومیّت سرافراز فرمودند و بانواع عنایات نواختند که شرح آن در خور این مختصر

نیست مرتبه اول که بدیدار کعبه مشرف شدند حقیقت آن باکمال بشاشت بایشان معانقه نمود و فنای اتم و بقا ایشانرا باز رویداده حتی که میفرمودند که چون متوجه خود میشدم سر خودرا کعبه مییافتم و چهار جوارح خودرا چهار مصلی میدیدم و سجده عابدانرا بسوی خود مییافتم تا آنکه بتوجه وسعی بسیار این معامله را از من جدا ساختند و میفرمودند که وقت طواف هر باری که بقرب حجر اسود میرسم از حجر اسود ندا میرسد که تعال یا مقبوله گاهی تعال یا محبوبه گاهی تعال یا هندیه بموجب امر چون تقرب میجویم حق تعالی در آن وقت آن مکانرا از طائفان خلاص میکند و بعدا تقبیل حجر واقع میشود از این نوع معاملات که ایشانرا دران اماکن متبرکه وقوع یافته ثبت آن بتطویل میأنجامد و چون بعد از فراغ حج در شهر مکه معظمه رسیدند فرمودند نامه قبول حج این ضعیفه را عنایت نمودند و چنان ندا در دادند که در این سال حج همه حجاجرا بطفیل حج تو قبول کردم چون بطرف طیبه طیبه روانه شدند در هر مترلی ایشانرا بنو عطیه مینواختند تا آنکه بشرف زیارت روضه منوره علی صاحبها الصلوة والسلام مشرف شدند حضور جناب اطهر با هر دو خلیفه مکرم بایشان حاصل شد و عنایت بی نهایت دیدند و از جناب اطهر خلعت سبزرنگ در بر ایشان شد و از جناب خلفا نیز دو خلعت پیچیده مرحمت گردید فرمودند باحوال شما هر دو برادر متوجه شدم که از عطایا بشما هم ارزانی شود بر سر شما یان نیز دستارها بستانیدند الحمد لله علی ذلك و چون زیارت روضه حضرت سیده النساء بنت رسول الله صلوات الله علیه وعلیها مشرف شدند ازان جناب عنایات بسیار دیدند و فرمودند که سر مرا گرفته بر پیشانی من بوسه دادند و مستغرق نسبت ایشان شدم و امر به نشستن فرمودند از کمال مهربانی و از خلص نسبتهای خود بطریقی که مهمان عزیزرا مینوازند نواختند و كذلك از مزارات بقیع نیز بانعامات مشرف شدند که تفصیل آن تطویل میکشد و مدت هفت ماه بموجب امر عالی در طیبه طیبه سکونت فرمودند و حالات عجیب

و معاملات غریب بایشان رویداد روزی رخصت شدند باز از هر جانب عنایات یافتند و چون از حضور روضه منوره رخصت شدند در حضور عرض نمودند که این مسکینه را باز در این دیار علیا طلب شود و خاک وی در اینجا گردد معلوم نمودند که تراب ترا حضرت علی کرم الله وجهه کرده اند و فرزندان تو در اینجا خواهند رسید بفقیر فرمودند که سؤالی برای خود کردم برای شما قبول فرمودند و چون مراجعت نموده بجدّه رسیدند از آنجا باز احرام عمره بسته بزیارت بیت الله شریف روانه شدند و از زیارت کامیاب گردیده عیال را آنجا گذاشته فقیر را با خود گرفته بطرف طائف بقصد زیارت رفتند و از آنجا نیز مستفید گردیده باز بحرم شریف آمدند و اراده آن داشتند که تا حج دیگر آنجا باشند مدتی ماندند غره ماه مبارك رمضان بایشان رخصت شد و عنایت نمودند که ثواب حج آینده ترا و همراهان ترا عنایت کردم پس بطرف جدّه آمدند و روانه وطن شدند چون به بندر حدیده رسیدند باز بزیارت حضرت قیوم جهان مشرف شدند و در حین رفتن جهت تعمیر روضه بمخلصان آنجا مبلغی عنایت نموده بودند آنرا بمصرف رسانیده بودند و قدری کار مانده بود بقدر آن نیز مبلغ داند و بطرف وطن تشریف آوردند عبور ایشان درین رجوع از ملک سنده واقع شد و مدتی آنجا ماندند مردم بسیار از برکات ایشان فائز گردیدند و داخل طریقه علیه شدند و صبیبه ایشان نیز دران ملک رحلت نمود قبر آن در شهر متعلوی که قریب حیدرآباد است واقع شده مسجدی را آنجا بنا فرمودند و مخلصات آن حدود قبه و مکانی آنجا تعمیر نمودند یزار و یتبرک بها فقیر تاریخ آن همشیره را در حروف مصراع آخر این فرد یافت مصرعه:

باز بجنّات رفت و آن گل باغ جنان

و خدمت مخدوم صاحب در ماده تاریخ همشیره یافته حروف رضي الله عنها بود و مدت عمر این همشیره معظمه شانزده سال کامل شده و در این عمر قلیل بفوائد کثیر ممتاز بوده بر سر اصل سخن رویم چون خدمت حضرت بی بی صاحبه

بوطن مألوف رسیدند و مخلصان آنجا از قدوم ایشان مسرور شدند بعد چند ماه بطرف دار الارشاد سرهند جهت زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه تشریف بردند بعد از حصول زیارت و وصول سعادت باز بکابل آمدند سالی در آنجا مانده باز بطرف بخارای شریف بزیارت حضرت نقشبند مشرف شدند و دران ایام که در جوار مزار فیض آثار بسر میبردند از جناب ایشان به نسبتهای خاصه سرافراز گردیدند روزی بفقییر و برادر فقیر عنایت نموده فرمودند که ایام عمر کم مانده صحبت مرا غنیمت دانید و همیشه توجه میگیرفته باشید باز روی بفقییر آورده عنایت نمودند که مرا چنان معلوم ساختند که بخانه محمد فضل فرزندی تولد شده و آن فرزندان در نظر من در آوردند چون بخانه رسی نام او عبد القیوم خواهی گذاشت فقیر بخدمت معروض داشت که شما خود تشریف برند و خود نام بگذارند تبسم فرموده گفتند رسیدن خود را مشاهده نمیکنم در آن ایام که در جوار مزار فیض آثار بسر میبردند روزی فرمودند که خدمت حضرت خواجه عنایت نمودند که عمر تو بآخر رسیده برای تو سی سال عمر دیگر از حق سبحانه و تعالی خواسته ام و فرمودند که مرا چنان محبت وصال افتاده که معروض داشتم که عطیه که بر فقیر شده نصف آن که پانزده سال باشد بیک فرزند من عنایت شود و نصف ثانی بفرزند ثانی و اثر اجابت مفهوم گردید و چون از مزار فیض آثار حضرت شاه نقشبند رضی الله تعالی عنه مرخص شده اراده مراجعت نمودند فرمودند که در وقت زخمت خدمت حضرت خواجه را چشم پر آب دیدم آنرا نیز مشعر بر قرب ارتحال خود میدانم و بفقییر و میان ضیاء الحق فرمودند که عرض شما هر دو برادر را بخدمت حضرت خواجه نمودم ایشان عنایت کردند که نسبت مادر اولاد تو تا انقراض این نشاء خواهد ماند و از جانب شمایان خاطر مرا جمع نمودند و چون زیارت حضرت سید امیر کلال رضی الله تعالی عنه آمدند و زیارت فرمودند گفتند خدمت امیر مرا بقرب ارتحال مطلع نموده فرمودند که این جای ما

خواب روید معروض داشتم که مرا بزیارت حضرت شاه میباید رفت رخصت عنایت فرمودند ازین نوع معاملات مشعر بر قرب وفات بایشان بسیار نمودند و چون بزیارت حضرت شاه مشرف شدند ازان حضرت شفقت بسیار مشاهده نمودند و مکان قبر ایشانرا نیز بایشان نمودند اما خدمت ایشان بفقیر اظهار نکردند چون روزی دوسه در آنجا مانده شد فقیر عرض نمود که شتربانان ظاهر مینمایند که درین مکان پشه و مگس بسیار است و ازان بستران زیان میرسد باید که کوچ کرده شود فرمودند که از مردم اینجا مکانی که برای شتران خوب باشد در این نواحی تحقیق کرده شترانرا بدانجا فرستید و مرا در اینجا معامله در پیش است کوچ نمیکنیم فقیر از مردم آنجا جهت شتران مکان تجسس نمودم گفتند مارمول برای شتران مکان خوب است آنجا شترانرا فرستاده شد روز جمعه فقیر برای نماز در مسجد روضه رفتم چون بمکان آمدم خدمت ایشانرا لحاف بر سر کشیده یافتم عرض کردم که خیر است فرمودند که تب آمده است و آثار مرگ دیده میشود و مکانی که حضرت شاه بایشان نموده بودند در حین زیارت نیز ظاهر فرمودند و آنچه وقت رخصت از حضرت مدینه منوره اشارت یافته بودند نیز بیاد دادند فقیر با برادر خود متألم شدم بما انواع دلداری و مهربانی نمودند و امر بصبر کردند مدت آزار ایشان بیست و چهار روز کشیده شب دوازدهم ربیع الاول تیاری طعام عرس فرمودند و تأکید نمودند که وقت طلوع آفتاب طعام تیار شود علی الصبح بخدمت عرض نمودم که طعام تیار است دست مبارک برداشته بروحانیت جناب اطهر صلی الله علیه و آله وسلم گذرانیدند و فرمودند که بگویند که بزودی طعام بمردم بخورانید و بفقیر فرمودند موی مبارک جناب نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام بکشا که زیارت میکنم چون زیارت نمودند باز فرمودند که قرآن تلاوت مرا بکشا که بزیارت آن نیز مشرف شوم چون کلام مجید کشوده شد سورة الحمد و آیه از سورة بقره تلاوت کردند بعده فرمودند که پارچه کفن خودرا که

بآب زمزم تر نموده بودم و داخل روضه منوره و کعبه معظمه کرده بودم آنرا بیارید چون حاضر شد در گوشه ازان اثر آب باران که در راه شده بود یافتند بفقیر و برادرم امر نمودند که شما هر دو خود بکنار جوی شده این پارچه را با احتیاط نمازی کنید و زمزمی که موجود است آنرا شگافته بآب آن ترسازید و بمکان خوب خشک کرده بیارید چون ازین خدمت فارغ شدم و بخدمت رسیدم ایشانرا مختصر یافتیم بطرف مایان نگاه نموده فرمودند که بمن الهام کردند که اگر از برای فرزندان خود سلطنت میخواهی که بآنها داده شود عرض نمودم که بجز فقر دیگر چیزی نمیخواهم و بآن شمارا نواختند و بخدا جلّ شانه شمایانرا سپاریدم و بذکر اسم ذات مشغول شدند و بطریقه خاصه خود رحلت نمودند وقت رحلت ایشان پاسی از روز گذشته بود یا قدری زائد بر آن و آن روز جمعه بود تاریخ دوازدهم از ماه رفیع القدر ربیع الاول سنه هزار دوصد و هجده^[۱] از هجرت حضرت خیر البشر علیه و علی آله الاظهر مع صحبه الانوز من الصلوات الاظهر. مدت عمر مبارک ایشان به پنجاه و دو سال کامل رسیده و مکانی که ایشان بدان اشاره فرموده بودند رواقی از قبّه ثانی مزار فیض آثار حضرت امیر کرم الله وجهه الکریم بود که قبر مبارک آنجا کنده شد بعد از نماز جمعه جماعت کثیر در روضه منوره حضرت بر ایشان نماز گذاردند و دفن ایشان وقت نماز عشا شد سبب توقف دفن آن بود که مکان مذکور رواقی از قبّه شریف بود و بنای آن بسیار از زمین عمیق برداشته بودند تا بزمین اصل رسیدند مدت کشید هنگام دفن شریف این فقیر ایشانرا به قبر مبارک گذاشتم و برادرم میان ضیاء الحق سلّمه ربه از بالای ایشانرا بمن رسانید چون روی مبارکرا کشودم چشم کشوده بجانب فقیر و برادرم نگاه مهر آلوده انداخته ضحک فرمودند برادر فقیر گفت ایشان زنده اند چون در قبر بگذاریم در این اثنا چشم مبارک پوشیدند چون گفتگوی برادرم بسیار شد مردمی که آنجا

(۱) تاریخ وفات بی بی صاحبه مادر مؤلف ۱۲۱۸ هـ. [۱۸۰۳ م.]

حاضر بودند گفتند که از اولیا از این نوع خوارق بسیار بعد مرگ وقوع یافته چنانچه خدمت حضرت مولوی صاحب جامی رح. در نفحات در ذکر حضرت خواجه محمد پارسا نیز از این نوع نوشته اند باری مسکن گفتگوی ما گردید رضي الله تعالى عنه تاریخ مبارک ایشانرا درین نظم منظوم نموده ام منظومه:

عقیقه^۱ که در این مرزوبوم مدفون است * وحیده ایست ز آل رسول یزدانی
بعالم ار چه مسمات امة معصوم است * مخاطبه است بالهام فاطمه ثانی
مراتبی که بوی کرده مرحمت یزدان * نمیتوان که شمارم بوسع انسانی
رسیدن سبب فیضش زشه صفی الله * که بود خال وی آن معدن صفادانی
چو نفس اطهر او بانگ ارجعی بشنید * بگشت راضی و مرضی بامر یزدانی
بصدر جنت فردوس با هزار اکرام * خدا کناد مقامش بفضل سبحانی
هزار دوصد و هجده زهجرت نبوی * گذشته بود که بگذاشت عالم فانی
بر صدر کتاب وعده رفته بود که ذکر صالحاتی که از صحبت کثیر البرکت ایشان
بدرجات ولایت رسیده اند و از خوان الوان ایشان ذائقه کمالات چشیده بعد از
ذکر ایشان مذکور خواهد شد اما اعراض از تطویل کلام قلم از تکتیب احوال
آنها باز داشت و اکتفا بذکر مجمل ایشان نمود و بدان ختم کتاب را قرار داد فرد:
نمیگردید کوتاه رشته^۲ معنی رها کردم * حکایت بود بی پایان بخاموشی ادا کردم
والحمد لله الذي اعانني باتمام هذه الرسالة وأصلي على نبيّه صاحب الشفاعة
وعلى آله وصحبه الموصوفين بالكرامة وأخلصني من الكتابة مع الكرامة والسلامة.
قد فرغت من تسويد هذه الرسالة الميمونة بعون الله سبحانه في يوم الاثنين
تاسع وعشرين من شهر رمضان المبارك سنة ثلاث وثلاثين بعد الف ومائتين من
الهجرة الخاتمة عليه وعلى آله الف الف صلاة وتحية في طنده محمدخان من توابع
السند. وأقول اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي.

فهرست الكتاب

| الموضوع | رقم الصفحة |
|---|------------|
| عُمْدَةُ الْمَقَامَاتِ..... | ٣ |
| پیش گفتار..... | ٣ |
| بیان شمائل نبوی صلی الله علیه وآله وسلم..... | ٢٨ |
| بیان معجزات زاکیات او صلی الله علیه وآله وسلم..... | ٢٨ |
| بیان صفات معنویه و اخلاق علیّه قدسیه او صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم..... | ٣٠ |
| ذکر ذکور اولاد اجماد جناب نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم..... | ٣٢ |
| انات چهار اند..... | ٣٢ |
| زوجات طاهرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم..... | ٣٣ |
| ذکر حضرات خلفاء الراشدين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين..... | ٣٤ |
| الثاني الناطق بالحق والصواب حضرة عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه..... | ٣٥ |
| الثالث جامع القرآن ذي النورين حضرة عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه..... | ٣٦ |
| الرابع أسد الله الغالب أمير المؤمنين حضرة علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه..... | ٣٧ |
| ذکر ائمه مهديين رضي الله عنهم أجمعين علي كرم الله وجهه امام اول من ائمه اثنا عشر رضي الله عنهم وهو الرابع من الخلفاء الاربعة الراشدين رضي الله عنهم أجمعين..... | ٣٨ |
| امام ثاني حضرت امام حسن رضي الله تعالى عنه..... | ٣٩ |
| امام ثالث حضرت امام حسين رضي الله تعالى عنه..... | ٤٠ |
| امام رابع حضرت امام زين العابدين علي ابن حسين رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٠ |
| امام خامس امام محمد باقر بن علي زين العابدين رضي الله تعالى عنهما..... | ٤١ |
| امام سادس حضرت امام جعفر صادق بن محمد باقر رضي الله تعالى عنهما..... | ٤١ |
| امام سابع حضرت امام موسى كاظم بن جعفر صادق رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٢ |
| امام ثامن حضرت امام علي رضا بن موسى كاظم رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٢ |
| امام تاسع امام محمد تقی بن علي رضا رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٣ |
| امام عاشر حضرت علي نقی بن محمد تقی رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٣ |
| امام حادی عشر حضرت امام حسن عسکری بن علي نقی رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٤ |
| امام ثاني عشر حضرت امام محمد بن الحسن العسکری رضي الله تعالى عنهما..... | ٤٤ |
| در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت شکر الله سعيهم..... | ٤٥ |

- فصل در بیان بعضی مناقب اهل صفّه رضی الله تعالی عنهم..... ٤٦
- در ذکر بعضی اصحاب کبار احمد مختار صلی الله علیه وآله وصحبه وسلّم..... ٤٧
- ذکر السنّة الباقية من العشرة المبشرة الذين بايعوه تحت الشجرة..... ٥١
- بیان نسبت ثانیه امام الخلائق جعفر الصادق رضی الله عنه که بواسطه آباء کرام خود رضوان الله علیهم اجمعین مشرف شده اند بدین تفصیل..... ٥٢
- منتخب اوّل در ذکر رسیدن این نسبت شریفه بحضرت بایزید بسطامی قدّس سرّه و مسمی شدن بطیفوریه و این منتخب مشتمل بر پانزده تذکره است تذکره اولی از منتخب اوّل..... ٥٣
- تذکره ثانی از منتخب اول در ذکر حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رضی الله عنه..... ٥٥
- تذکره ثالثه از منتخب اول در ذکر حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدّس سرّه العزیز..... ٥٦
- تذکره رابعه از منتخب اول در ذکر خواجه یوسف همدانی رضی الله تعالی عنه..... ٥٩
- تذکره خامسه از منتخب اوّل در ذکر خواجه عبّد الخالق غجدوانی رضی الله عنه..... ٦١
- تذکره سادسه از منتخب اوّل در ذکر جناب حضرت خواجه عارف ربوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی رامیتی رضی الله تعالی عنهم اجمعین..... ٦٣
- تذکره سابعه از منتخب اوّل در ذکر حضرت خواجه بابا محمد سماسی رحمه الله..... ٦٤
- تذکره ثامنه از منتخب اوّل در ذکر حضرت سیّد امیر کلال رحمه الله رحمة واسعة..... ٦٦
- تذکره تاسعه از منتخب اوّل در ذکر خواجه خواجهگان پیر پیران حضرت خواجه بهاء الدّین نقشبند بلاگردان رضی الله تعالی عنه..... ٦٧
- تذکره عاشره از منتخب اوّل در ذکر حضرت خواجه علاء الدّین عطار رحمه الله..... ٧٦
- تذکره احدی عشر از منتخب اوّل در ذکر حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله..... ٧٨
- تذکره اثنی عشر از منتخب اوّل در ذکر حضرت خواجه مولانا یعقوب چرخى رحمه الله..... ٨١
- تذکره ثالث عشره از منتخب اوّل در ذکر خواجه عبید الله احرار رضی الله عنه..... ٨٣
- تذکره رابع عشره از منتخب اوّل در ذکر جناب مولانا زاهد وحشی رحمه الله علیه و ذکر مولانا درویش که خلیفه ایشان و خواهر زاده ایشان است و ذکر حضرت خواجه امکنه ذکر این سه ٣ بزرگوار در يك تذکره نموده شد رضی الله عنهم..... ٨٨
- تذکره خامس عشره از منتخب اوّل در ذکر خواجه محمد باقی رضی الله عنه..... ٨٩
- منتخب ثانی از منتخبات سبعة منقسم بر سیزده تذکره در احوال محبوب سبحانی قطب ربّانی کاشف اسرار سبع المثانی حضرت مجدّد الف ثانی الشیخ أحمد الفاروقی الکابلی السرهندی رضی الله تعالی عنه و ذکر آباء واجداد و نسب ایشان قدس الله اسرارهم تذکره اولی از منتخب ثانی در ذکر نسب حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رضی الله تعالی عنه..... ١٠١

تذکره ثانیه از منتخب ثانی در ذکر فرخشاہ فاروقی کہ از اجداد مبارک حضرت مجدد الف ثانی اند رضی اللہ عنہ و در تذکره اولی این منتخب اسم مبارک ایشان نوشته شد با ذکر امام رفیع الدین کابلی و در ذکر امام رفیع الدین قدس اللہ اسرارہم و رضی اللہ عنہم..... ۱۰۲

تذکره ثالثہ از منتخب ثانی در ذکر والد ماجد حضرت مجدد الف ثانی خدمت شیخ مخدوم عبد الاحد قادری الجشتی با ذکر شیوخ ایشان قدس اللہ اسرارہم..... ۱۰۶

ذکر اکابری کہ حضرت مخدوم از صحبت آنها مستفید شدہ اند اول خدمت شیخ عبد القدوس قدس سرّہ العزیز..... ۱۱۱

ذکر شیخ خواجہ رکن الدین قدس سرّہ العزیز..... ۱۱۲

ذکر شیخ جلال الدین تھانسی..... ۱۱۳

ذکر ملاقات حضرت مخدوم علیہ الرحمۃ بحضورت شیخ کمال کھتلی رحمۃ اللہ علیہ..... ۱۱۴

ذکر سیّد علی قوام علیہ رحمۃ الملک العلام الی یوم القیام..... ۱۱۷

تذکره رابعہ از منتخب ثانی در ذکر ولادت صوری مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ..... ۱۲۸

تذکره خامسہ از منتخب ثانی در شدن ایشان بدیرستان و رسیدن ایشان بکمال علوم عقلیہ و نقلیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ..... ۱۳۰

تذکره سادسہ از منتخب ثانی در ذکر توجّہ حضرت مجدد الف ثانی بکسب نسبت باطنی و سلوک نمودن ایشان..... ۱۳۴

تذکره سابعہ از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوال حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الثقلین شیخ الجن والانس السیّد عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضی اللہ عنہ..... ۱۳۸

تذکره ثامنہ از منتخب ثانی در ذکر دریافت حضرت مجدد الف ثانی شرف صحبت حضرت خواجہ بیرنگ را و اخذ طریقہ علیہ نقشبندیہ مجددیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم..... ۱۴۲

کلامہ العالی..... ۱۴۵

تذکره تاسعہ از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوالات بلند و معاملات ارجمند و تعریف و تجدّد و ما یناسب ذالک کہ ایشان بآن کرامات در اکثر اولیا ممتاز بودند..... ۱۵۹

تذکره عاشرہ از منتخب ثانی در ذکر بعضی عبادات یومی و لیلی حضرت مجدّد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ..... ۱۷۶

تذکره حادی عشر از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم و معارف و اسرار و خوارق و کرامات حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ..... ۱۸۷

تذکره اثنا عشر از منتخب ثانی در ذکر رحلت حضرت مجدّد الف ثانی ازین دار فانی بفرادیس جاودانی و وصل عریانی بہ محبوب معانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ..... ۲۰۶

- تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر ایراد اسمای خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهم أجمعین..... ٢١٦
- منتخب ثالث از انتخابات سبعة در ذکر حضرات عالی درجات فرزندان حضرت مجدد الف ثانی و اولاد آنها رضی الله تعالی عنهم منطبق بر شش تذکره تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر زبدة الاولیاء شیخ محمد صادق رضی الله تعالی عنهم..... ٢١٨
- تذکره ثانی از منتخب ثالث در ذکر فرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ العرفاء الکاملین زبدة العلماء الراسخین مظهر کمالات خلت خازن الرحمة قطب وحید حضرت شیخ محمد سعید رضی الله تعالی عنه..... ٢٢٥
- تذکره ثالث از منتخب ثالث در ذکر فرزندان حضرت خازن الرحمة رضی الله عنه..... ٢٣٧
- تذکره رابع از منتخب ثالث در ذکر فرزند سیوم حضرت مجدد الف ثانی حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم رضی الله عنهما بطریق ایجاز..... ٢٣٨
- تذکره پنجم از منتخب سیوم در ذکر باقی فرزندان مجدد الف ثانی رضی الله عنه..... ٢٤٠
- تذکره ششم از منتخب سیوم در ذکر شیخ عبد الأحد ولد حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنهما..... ٢٤٢
- منتخب رابع از انتخابات سبعة در ذکر احوال حضرت عروة الوثقی محبوب سبحان قیوم عالمیان کاشف سرّ مکتوم حضرت امام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه و تذکره اولی از منتخب رابع در ذکر تولد جناب حضرت عروة الوثقی تا رسیدن ایشان معلوم ظاهری و فیوضات باطنی از خدمت والد بزرگوار خود رضی الله تعالی عنهما..... ٢٤٨
- تذکره ثانی از منتخب رابع در ذکر ایراد بعضی عرائض و مکاتیب شریفه حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه..... ٢٥٨
- تذکره ثالث از منتخب رابع در ذکر بعضی معارف علیا از مکاتیب شریفه حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه..... ٢٦٦
- مکتوب صد و شصت و پنجم بشیخ الیاس رضی الله عنه در شرح بعضی کلمات مصطلحه این طریقه علیه رضی الله عنهم..... ٣٠٢
- تذکره رابع از منتخب رابع در ذکر بعضی خوارق و تصرفات بطریق اختصار از حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه..... ٣٠٦
- تذکره پنجم از منتخب چهارم در ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه از این جهان بفرادیس جنان..... ٣٢٠
- تذکره ششم از منتخب چهارم در ذکر خلفای حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه..... ٣٣٢

منتخب خامس از منتخبات سبعة در ذکر قطب دوران قیوم الزمان حضرت شیخ محمد صبغة الله و فرزندان و اخوان ایشان رضي الله تعالى عنهم تذکره اول از منتخب پنجم در ذکر ولادت حضرت قیوم زمان و رسیدن ایشان بدرجات کمال و اکمال رضي الله تعالى عنه ٣٣٥

تذکره ثانی از منتخب خامس در ذکر فضائل و خصوصیات و تصرف و خرق عادات جناب حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنه ٣٤٥

تذکره سیوم از منتخب خامس در ذکر بعضی خوارق و تصرفات حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالى عنه ٣٥٢

تذکره چهارم از منتخب خامس در ذکر احوال حضرت تاج الأولیاء قیوم الزمان ازین جهان بفرادیس جنان رضي الله تعالى عنه ٣٦٩

تذکره پنجم در ذکر هر چهار فرزندان حضرت قیوم الزمان و سائر خلفای ایشان ٣٧٢

ذکر حضرت امام العارفین قدوة العالمین شیخ محمد اسماعیل رضي الله تعالى عنه ٣٧٤

هذا مكتوبه الشريف ٣٧٧

مدح من كلام حضرت قیوم جهان ٣٧٨

ذکر فرزند ثالث حضرت تاج الأولیاء قیوم الزمان رضي الله تعالى عنه ٣٧٩

ذکر فرزند رابع حضرت قیوم الزمان مخدومزاده صغیر ٣٨٠

ذکر أسامی خلفای تاج الأولیاء حضرت قیوم الزمان رضي الله تعالى عنه ٣٨٠

تذکره سادس از منتخب خامس در ذکر فرزند ثانی حضرت عروة الوثقی نام او محمد حجة الله معروف به نقشبند ثانی قدس سره السامی ٣٨١

تذکره سابع از منتخب خامس در ذکر فرزند سیوم حضرت عروة الوثقی شیخ محمد عبید الله رضي الله تعالى عنه ٣٨٢

تذکره ثامن از منتخب خامس در ذکر فرزند چهارم حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه

شیخ محمد اشرف قدس سره ٣٨٤

تذکره تاسع از منتخب خامس در ذکر فرزند پنجم حضرت عروة الوثقی شیخ محمد سیف الدین رضي الله تعالى عنهما ٣٨٥

تذکره عاشر از منتخب خامس در ذکر فرزند ششم حضرت عروة الوثقی شیخ محمد صدیق رضي الله تعالى عنهما ٣٨٧

منتخب سادس از منتخبات سبعة در احوال حضرت قطب الاقطاب غوث الاغواث سرمست باده قیوم حضرت شیخ حاجی غلام محمد معصوم و قدوة الأولیاء ملاذ الاتقیاء مستغرق انوار سرمد حضرت شاه غلام محمد رضي الله تعالى عنهما ٣٨٩

- تذکره ثالث از منتخب سادس در ذکر وفات قطب الأقطاب رضي الله تعالى عنه..... ٣٩٥
- تذکره رابعه از منتخب سادس در ذکر قدوة الاولياء حضرت شاه غلام محمد ولد حضرت قطب الاقطاب امام الاولياء شاه حضرت غلام محمد معصوم رضي الله تعالى عنهما..... ٣٩٨
- تذکره خامس از منتخب سادس در ذکر حضرت جيو صاحب شاه غلام حسين اولاد ايشان قدس الله اسرارهم..... ٤٠٧
- تذکره سادس از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه غلام حسن وفرزندان ايشان قدس الله تعالى اسرارهم..... ٤٠٩
- تذکره خوارق عادات ايشان يعني غلام نبی رضي الله تعالى عنه..... ٤١٢
- تذکره سابع از منتخب سادس در ذکر احوال حضرت شاه عزة الله وباقي فرزندان حضرت قطب الأقطاب شاه غلام محمد معصوم رضي الله تعالى عنه..... ٤١٥
- منتخب سابع از منتخبات سبعة متضمن بر هفت تذکره در احوال مجدد مائة ثالث عشر غوث الجن والبشر قطب زمان قيوم جهان زبده اهل الله حضرت حاجی محمد صفي الله رضي الله تعالى عنه ومنتسبان ايشان: تذکره اول از منتخب سابع در ذکر ولادت صوري حضرت قيوم جهان رضي الله تعالى عنه..... ٤١٨
- تذکره ثاني از منتخب سابع در ذکر رسيدن حضرت قيوم جهان بسن بلوغ وكسب کمالات ورسيدن ايشان بدرجات عاليات رضي الله تعالى عنه..... ٤٢٢
- تذکره ثالث از منتخب سابع در ذکر تصانيف واشعار وتصرف وخرق عادات وبعضی عبادات معموله حضرت قيوم جهان (زبده اهل الله حضرت صفي الله) رضي الله عنه..... ٤٣١
- تذکره بعضی عبادات وعادات حضرت قيوم جهان حاجی محمد صفي الله محبوب الرحمن رضي الله عنه السبحان..... ٤٣٦
- تذکره رابع از منتخب سابع در ذکر ارتحال قيوم جهان بفراديس جنان رضي الله عنه..... ٤٤٢
- تذکره خامس از منتخب سابع در ذکر فرزندان قيوم جهان رضي الله تعالى عنه..... ٤٤٩
- تذکره سادس از منتخب سابع در ذکر خلفای قيوم جهان رضي الله تعالى عنه..... ٤٥٢
- تذکره سابع از منتخب سابع در ذکر عارفه بالله ومقبوله جناب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حضرت بي بي صاحبه رضي الله تعالى عنها..... ٤٥٧
- مکتوب پنجاه وپنجم از جلد اول بسيادت پناه نجابت دستگاه شيخ عبد الوهاب بخاری صدور يافت در اظهار محبت..... ٤٥٨

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاحْقِنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِابْنَائِي
وَبَنَاتِي وَلِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأُسْتَاذِي عَبْدُ
الْحَكِيمِ الْآرَوْاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْإِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

إن ناشر كتب - دار الحقيقة للنشر والطباعة - هو المرحوم حسين
حلمي ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م]. بمنطقة
-أيوب سلطان إستانبول- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون مصنفا من
العربية وأربع وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات أوردية وأربع
عشرة من التركية ومقدار الكتب التي أمر بترجمتها من هذه الكتب إلى لغات
فرنسية وألمانية وإنجليزية وروسية وإلى لغات أخر بلغت مائة وتسعة وأربعين
كتابا وجميع هذه الكتب طبعت في -دار الحقيقة للنشر والطباعة- وكان
المرحوم عالما طاهرا تقيا صالحا وتابعا لمشية الله وقد تتلمذ للعلامة الحبر البحر
الفهامة الولي الكامل المكمل ذي المعارف والخوارق والكرامات عالي النسب
السيد عبد الحكيم الارواسي عليه رحمة الباري وأخذ منه وظهر كعالم إسلامي
فاضل وكامل مكمل وقد لبى نداء ربه المتعال وتوفي ليلة ٢٥ على
٢٦/١٠/٢٠٠١ (الثامن على التاسع من شهر شعبان المعظم سنة إثنين وعشرين
وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته بمقبرة أيوب سلطان
تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ١ - جزء عم من القرآن الكريم ٣٢
- ٢ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الاول) ٦٠٤
- ٣ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الثانى) ٤٦٢
- ٤ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الثالث) ٦٢٤
- ٥ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الرابع) ٦٢٤
- ٦ - الايمان والاسلام ويليهِ السلفيون ١٢٨
- ٧ - نخبه الآلاى لشرح بدء الامالى ١٩٢
- ٨ - الحديقة الندية شرح الطريقة الحمديه (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٩ - علماء المسلمين وجهلة الوهابيين ويليهِ شواهد الحق ويليهِما العقائد النسفيه ويليهِما تحقيق الرابطة ٢٢٤
- ١٠ - فتاوى الحرمين برجف ندوة المين ويليهِ الدرة المضئمة ١٢٨
- ١١ - هدية المهديين ويليهِ المتنبي القاديانى ويليهِما الجماعة التبليغية ١٩٢
- ١٢ - المنقذ عن الضلال ويليهِ الجام العوام عن علم الكلام ويليهِما تحفة الارب ٢٥٦
- ١٣ - المنتخبات من المكتوبات للامام الربانى ٤٨٠
- ١٤ - مختصر (التحفة الاثنى عشرية) ٣٥٢
- ١٥ - الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية ويليهِ الذب عن الصحابة ويليهِما الاساليب البديعة ويليهِما الحجج القطعية ورسالة رد روافض ٢٨٨
- ١٦ - خلاصة التحقيق فى بيان حكم التقليد والتلفيق ويليهِ الحديقة الندية ٥١٢
- ١٧ - المنحة الوهبية فى رد الوهابية ويليهِ اشد الجهاد ويليهِما الرد على محمود الآلوسى ويليهِما كشف النور ١٩٢
- ١٨ - البصائر لمنكري التوسل باهل المقابر ويليهِ غوث العباد ٤١٦
- ١٩ - فتنة الوهابية والصواعق الالهية وسيف الجبار والرد على سيد قطب ٢٥٦
- ٢٠ - تطهير الفؤاد ويليهِ شفاء السقام ٢٥٦
- ٢١ - الفجر الصادق فى الرد على منكري التوسل والكرامات والخوارق ويليهِ ضياء الصدور ويليهِما الرد على الوهابية ١٢٨

- ٢٢ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين ويليهِ العقود الدرية ويليهِما هداية الموفقين ١٣٦
- ٢٣ - خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام (من الجزء الثاني) ويليهِ ارشاد الحيارى
في تحذير المسلمين من مدارس النصارى ويليهِما نبذة من الفتاوى الحديثة ٢٨٨
- ٢٤ - التوسل بالنبي وبالصالحين ويليهِ التوسل للشيخ محمد عبد القيوم القادري ٣٣٦
- ٢٥ - الدرر السنية في الرد على الوهابية ويليهِ نور اليقين في مبحث التلقين ٢٢٤
- ٢٦ - سبيل النجاة عن بدعة اهل الزيغ والضلالة ويليهِ كف الرعاع عن المحرمات
ويليهِما الاعلام بقواطع الاسلام ٢٨٨
- ٢٧ - الانصاف ويليهِ عقد الجيد ويليهِما مقياس القياس والمسائل المنتخبة ٢٤٠
- ٢٨ - المستند المعتمد بناء نجاه الابد ١٦٠
- ٢٩ - الاستاذ المودودي ويليهِ كشف الشبهة عن الجماعة التبليغية ١٤٤
- ٣٠ - كتاب الايمان (من رد المختار) ٦٥٦
- ٣١ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول) ٣٥٢
- ٣٢ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٣ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثالث) ٣٨٤
- ٣٤ - الادلة القواطع على الزام العربية في التوابع ويليهِ فتاوى علماء الهند
على منع الخطبة بغير العربية ويليهِما الحظر والاباحة من الدر المختار ١٢٠
- ٣٥ - البريقة شرح الطريقة (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٣٦ - البريقة شرح الطريقة ويليهِ منهل الواردين في مسائل الحيض (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٧ - البهجة السنية في آداب الطريقة ويليهِ ارغام المريد ٢٥٦
- ٣٨ - السعادة الابدية في ما جاء به النقشبندية ويليهِ الحقيقة الندية
في الطريقة النقشبندية ويليهِما الرد على النصارى والرد على الوهابية ١٧٦
- ٣٩ - مفتاح الفلاح ويليهِ خطبة عيد الفطر ويليهِما لزوم اتباع مذاهب الائمة ١٩٢
- ٤٠ - مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام ٦٨٨
- ٤١ - الانوار المحمدية من المواهب اللدنية (الجزء الاول) ٤٤٨
- ٤٢ - حجة الله على العالمين في معجزات سيد المرسلين ويليهِ مسألة التوسل ٢٨٨
- ٤٣ - اثبات النبوة ويليهِ الدولة المكية بالمادة الغيبية ١٢٨

- ٤٤ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ويليهِ نبذة من الفتاوى الحديثية ويليهِما كتاب جواهر البحار ٣٢٠
- ٤٥ - تسهيل المنافع وبهامشه الطب النبوي ويليهِ شرح الزرقاني على المواهب اللدنية ويليهِما فوائد عثمانية ويليهِما خزينة المعارف ٦٢٤
- ٤٦ - الدولة العثمانية من كتاب الفتوحات الاسلامية ويليهِ المسلمون المعاصرون ٢٧٢
- ٤٧ - كتاب الصلاة ويليهِ مواقيت الصلاة ويليهِما اهمية الحجاب الشرعي ١٦٠
- ٤٨ - الصرف والنحو العربي وعوامل والكافية لابن الحاجب ١٧٦
- ٤٩ - الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة ويليهِ تطهير الجنان واللسان ٤٨٠
- ٥٠ - الحقائق الاسلامية في الرد على المزايم الوهابية ١١٢
- ٥١ - نور الاسلام تأليف الشيخ عبد الكريم محمد المدرس البغدادي ١٩٢
- ٥٢ - الصراط المستقيم في رد النصارى ويليهِ السيف الصقيل ويليهِما القول الثابت ويليهِما خلاصة الكلام للنبهاني ١٢٨
- ٥٣ - الرد الجميل في رد النصارى ويليهِ ايها الولد للغزالي ٢٢٤
- ٥٤ - طريق النجاة ويليهِ المكتوبات المنتخبة لمحمد معصوم الفاروقي ١٧٦
- ٥٥ - القول الفصل شرح الفقه الاكبر للامام الاعظم ابي حنيفة ٤٤٨
- ٥٦ - جالية الاكدار والسيف البتار (لمولانا خالد البغدادي) ٩٦
- ٥٧ - اعترافات الجاسوس الانكليزي ١٩٢
- ٥٨ - غاية التحقيق ونهاية التدقيق للشيخ السندي ١١٢
- ٥٩ - المعلومات النافعة لأحمد جودت باشا ٥٢٨
- ٦٠ - مصباح الانام وجلاء الظلام في رد شبه البدعي النجدي ويليهِ رسالة فيما يتعلق بادلة جواز التوسل بالنبي وزيارته صلى الله عليه وسلم ٢٢٤
- ٦١ - ابتغاء الوصول لحب الله بمدح الرسول ويليهِ البنيان المرصوص ٢٢٤
- ٦٢ - الإسلام وسائر الأديان ٣٣٦
- ٦٣ - مختصر تذكرة القرطبي للأستاذ عبد الوهاب الشعراي ويليهِ قرّة العيون للسمرقندي ٣٥٢

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ۱ - مکتوبات امام رباني (دفتر اول) ۶۷۲
- ۲ - مکتوبات امام رباني (دفتر دوم وسوم) ۶۰۸
- ۳ - منتخبات از مکتوبات امام رباني ۴۱۶
- ۴ - منتخبات از مکتوبات معصومية ويليہ مسلك مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو) ۴۳۲
- ۵ - مبدأ ومعاد ويليہ تأييد اهل سنت (امام رباني) ۱۵۶
- ۶ - كيميائي سعادت (امام غزالي) ۶۸۸
- ۷ - رياض الناصحين ۳۸۴
- ۸ - مكاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوي) ويليہ المجد الثالث ويليہما نامهای خالد بغدادی ۲۸۸
- ۹ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد الله دهلوي) ۱۶۰
- ۱۰ - رد وهابي ويليہ سيف الابرار المسلول على الفجار ۱۴۴
- ۱۱ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية ۱۲۸
- ۱۲ - زبدة المقامات (بركات احمدية) ۴۲۴
- ۱۳ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليہ نصايح عبد الله انصاري ۱۲۸
- ۱۴ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصارى) ۳۰۴
- ۱۵ - مقامات مظهرية ويليہ هو الغني ۲۰۸
- ۱۶ - مناهج العباد الى المعاد ويليہ عمدة الاسلام ۳۲۰
- ۱۷ - تحفه اثني عشرية (عبد العزيز دهلوي) ۸۱۶
- ۱۸ - المعتمد في المعتقد (رساله توريثي) ۲۸۸
- ۱۹ - حقوق الاسلام ويليہ مالايد منه ويليہما تذكرة الموتى والقبور ۲۷۲
- ۲۰ - مسموعات قاضي محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار ۱۹۲
- ۲۱ - ترغيب الصلاة ۲۸۸
- ۲۲ - أنيس الطالبين وعدة السالكين ۲۰۸
- ۲۳ - شواهد النبوة ۳۰۴
- ۲۴ - عمدة المقامات ۴۸۰
- ۲۵ - اعترافات جاسوس انگليسي به لغة فارسي ودشمنی انگليسيها به اسلام ۱۶۰

الكتب العربية مع الاردوية والفارسية مع الاردوية والاردية

- ۱ - المدارج السنية في الرد على الوهابية ويليہ العقائد الصحيحة في ترديد الوهابية النجدية ۱۹۲
- ۲ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الامالي ويليہ احكام سماع از كيميائي سعادت ويليہما ذكر ائمه از تذكرة الاولياء ويليہما مناقب ائمه اربعة ۱۶۰
- ۳ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكي) ۲۲۴
- ۴ - هر کسی کیلئے لازم ايمان مولانا خالد بغدادی ۱۴۴
- ۵ - انگریز جاسوس کے اعترافات ۱۶۰